

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228597

UNIVERSAL
LIBRARY

عالمگیر نامہ

تصنیف

منشی محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ

باجہ تمام

اشیائیک سومیتئی بنگالہ

بتصحیح

مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی مدرسین مدرسہ کلکتہ

در

کالج پریس چاپ شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۸ء

فهرست عالمگیرنامه

- نیرنگ سازی کلک بدائع نگار جادوفن در سبب انشاء
 این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن ۱۷
 ذکر بدائع وقائع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر
 سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این بر گزیده ذوالجلال
 از مشرق سعادت کمال امت بطریق اختصار و اجمال .. ۲۵
 ابتدای سوارچی ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ
 زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند .. ایضا
 نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد
 وقوع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمن
 عنایت ایرازی و نیروی اقبال خدا داد ۳۶
 نهضت موکب منصور قرین دولت وفیروزی ازبلده مبارکه
 برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد ۴۸
 ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بد سگال و

- ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون عذایت داور بیهمال ۵۹
 ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلافه اکبر آباد
 بابی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از جنود اقبال
 و گریختن بجانب دهلی و از اینجا بلاهور و وقوع مقدمات دیگر ۸۷
 نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب
 دار الخلافه شاه جهان آباد - و شرح سوانح دیگر .. ۱۲۳
 ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی مراد بخش جاهل
 نادان و دستگیر شدن او به یمن تدبیر و اقبال والی خدیو جهان ۱۳۲
 فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منتقلا بکنار آب
 ستلج و تعیین امیر الاسرا با جنود ظفر پیرا بسمت هر دوار
 بجهت سد راه سلیمان بی شکوه ۱۴۷
 زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی پناهی
 به جلوس مسعود طرازندۀ افسر و بر ارندۀ سریر شهنشاه
 جهان دار عالمگیر ۱۴۹
 تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پزوه بجهت سد راه
 سلیمان بی شکوه ۱۵۹
 نهضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد پیراستن آن
 ناحیت از خار وجود دارا بی شکوه بد مآب .. ۱۶۰
 چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت
 آن سر گشته دشت ابدار سرقوم خامه و قانع نگار گشت اکنون
 کدک بدائع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده
 فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می نماید .. ۱۷۷

- و از غرائب اسور و طرفگیهای احوال آن بی بهره جوهر
 دانش و شعور آنکه ۱۸۱
- توجه الویة ظفر طراز بر سبیل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه
 ادبار شعار ۲۰۰
- تعیین یافتن صف شکفتن بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان
 و ترک ایلغار موکب گیهان ستان ۲۰۳
- تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه
 بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پرتو ۲۰۸
- معادوت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
 لاهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخلافه شاهجهان آباد قرین
 فتح و فیروزی بذا بر فتنه انگیزی ناشجاع - و شرح سوانحی
 که بعد از آن روی نمود ۲۱۱
- جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و دوم ۲۲۷
- توجه الویة ظفر پیرا بشکار گاه سوررن جهت اطفاء نائرة
 فتنه ناشجاع ۲۳۵
- ذکر محاربه شیران بدیشه هلیجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
 عساکر ظفر لوا و فرار ناشجاع ادبار افزا از معرکه مرد آزما
 ذکر توجه الویة ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت ناشجاع
 از موضع کچهوه بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت تدبیر استیصال
 دارا بدشکوه ادبار قرین و تنبیه راجه جسونت سنگه خسران
 مآل و مرثده تسخیر قلعه اله آباد ۲۸۴
- ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات و کیفیت

- ۲۹۵ بر آمدن او باجمیر
 ذکر محاربه شیران بیدشده هیجا و نهنگان بحر و غا و فتح و
 ۳۱۸ فیروزی ارلیدی دولت و فرار دارابی شکوه بد عاقبت از اجمیر
 ۳۳۵ معاودت ریات ظفر پدرا بدار الخلافه شاه جهان آباد
 ۳۴۹ گفتار در تمهید جلوس ثانی
 جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امگان گیهان
 خدیو فیروز منذ جهان ستان دوم باره بر سریر سلطنت
 جهان شوکت و تعیدن خطبه و سکه گرامی و نام زد القاب
 ۳۵۴ سامعی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی
 ذکر زائچة طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور
 ۳۷۲ اختر شناسان فرس
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب
 ۳۸۵ اورنگ کشور کشائی
 ۳۸۹ رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بچشم نشاط افروز جلوس مبارک
 ۳۹۱ تعیدن محتسب و منع منتهیات و مسکرات
 شرح بعضی از عنایات و مراحم شهنشاهی که از جلوس
 میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود
 نسبت باصرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور
 یافته - و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع النور در عرض
 ۳۹۳ مدت جشن و سور
 وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان
 ۴۰۴ در بنگاله

- دستگیر شدن بی شکوه ادبار پرتوه بسعی کارکنان قضا و قدر
 ۴۰۸ در دست جیون زمیگذار
- بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت
 ۴۲۳ بنیاد مستقر الخلافة اکبر آباد
- جشن وزن قمری سال چهل و دوم ۴۲۵
 به موجب یرلیغ معلی دارا بی شکوه و سپهر بیدشکوه را که بهادر
 ۴۳۰ خان آورده در حوضه سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند
- برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی ۴۳۲
 ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
 ۴۳۵ و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه ..
- توجه رایات جهان کشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت
 ۴۴۴ تقویت عساکر بنگاله
- جشن وزن خجسته شمس مال چهل و دوم .. ۴۴۵
 بنای مسجد فیض اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص .. ۴۴۷
- رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بجذاب خلافت و ممنوع
 ۴۷۸ شدن از سعادت ملازمت و به سلیم گده نگهداشتن
- آغاز سال سیوم از سنیدن دولت داری عالم گیرى مطابق
 ۴۸۰ سنه هزار و هفتاد هجری
- ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون .. ۴۸۱
 روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع فتنه شعار - و شرح وقائعی که بعساکر ظفر
 پناه روداده ۵۰۹

- برگشتن پادشاه زاده محمد سلطان بدلاّت اقبال بی زوال
 ۵۴۲ خدیو جهان
- ۵۴۲ جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهارم
- تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره بتادیب راجه
- ۵۷۰ کرن بهورسه
- کشایش قلعه چاکده که از قلاع حصینه ولایت کوکن است
- ۵۷۴ بهسی امیرالامرا رو داده
- ۵۹۰ جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم
- ۵۹۴ کشایش قلعه پرینده بلغال بیزوال
- رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن راد کرن را
- ۵۹۹ با دو پسر بحضور ظفر پیکر
- رسیدن کنور رام سنگه از سری نگر و آوردن سلیمان
- ۶۰۰ بيشکوه را بحضور پر نور
- فرستادن پادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقاعه
- ۶۰۲ گوالیار با سلیمان بيشکوه آهوی دشت ابدار
- رسیدن ابراهیم بیگ سفیر مبحثان قلی خان والی توران
- ۶۰۶ بآستان فیض مکان
- رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم از جلوس
- ۶۱۲ فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
- ملازمت بوداق بیگ ایلیچی و رسانیدن نامه و گذرانیدن
- ۶۲۱ موغات والی ایران
- ۶۲۳ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

- ۴۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان
- ۴۳۷ والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا
جشن کدخدائی پادشاه زاده عالی تبار بخت بیدار
خجسته شدم محمد معظم با دختر عفت سیر راجه روپسنگه
- ۴۳۹ راتهور بر طبق سنت سنیه میمنت امروز
- ۴۴۸ تسخیر ولایت پلاون از متعلقات صوبه بهار
باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان سپه
سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی ناشجاع
بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام و کشایش آن ناحیات
بمیامن سعی و جهاد ازیلای دولت فیروزی اعتصام پس
از کشایش کوچ بهار
- ۴۷۶ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت
فیروز والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
گفتار در انحراف مزاج مقدس پایه افزای اورنگ خلافت
- ۷۴۴ روزی چند از منهج صحت و استقامت
اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهذشاه بحرر بر خایفنه
- ۷۵۰ دین پرور
- ۷۵۴ جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم
- ۷۶۰ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
- ۷۶۳ توجه رابات عالیات بصوب پنجاب
فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنگه تیره سرانجام

- زمیندار آنجا بحسن مرامت و شهامت قطب الدین خان
- ۷۶۸ خوشگمی فوجدار چونگده
- معاودت خان خانان سپهدار بنگاله از جنگ بعد مصاحبه
- ۷۷۶ و تحصیل پیشکش و پدرود کردن جهان فانی
- آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق
- سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جفت
- ۸۱۳ نظیر
- ۸۳۱ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم
- نهضت ریات جاه و جلال از نزعت آباد کشمیر بجانب
- ۸۳۵ ویرناگ و از آنجا بصوب دارالسلطنة لاهور
- ۸۴۱ جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چهل و ششم
- فرستادن صحیفه قدسی در جواب شاه عداس والی ایران
- ۸۴۴ باسوغاتی قیمت هفت لك روپیه مصحوب تربیت خان
- معاودت شهنشاه سلیمان مریر از پنجاب بدار الخلافه
- ۸۴۵ شاه جهان آباد
- آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سنه هزار
- و هفتاد و چهار هجری
- ۸۵۳ جشن وزن خجسته قمری
- ۸۵۹ فرستادن صحیفه سلطان بسفارت توران
- ۸۶۳ تعیین راجا جینسکه با افواج منصور جهت دفع سیوای مقهور
- ۸۶۶ جشن وزن مبارک شمسی
- ۸۶۸ آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالم گیری مطابق

- ۸۷۷ سنه هزار و هفتاد و پنج هجری
- ۸۸۴ جشن وزن فرخنده قمری
- ۸۸۷ فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت کیش
قدنه گرا بحسن کوشش و تدبیر راجه جیسنگه
- ۹۰۹ تعیین یافتن عمده راجه راجه جیسنگه با عساکر منصوره بعد
فراغ از مهم سیوا بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان
- ۹۱۶ جشن وزن مبارک شمسی
- ۹۲۰ نور آگین شدن تبت بزرگ بفروغ آثار اسلام و در آمدن زمیندار
ضلالت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بندگی درگاه ملک احترام
رحمت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات
آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان
- ۹۲۸ قدس و فرحت جاویدانی
- ۹۴۰ گفتار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ
- ۹۵۷ آغاز سال نهم از سنین دولت والی عالمگیری مطابق سنه
هزار و هفتاد و شش هجری
- ۹۶۲ جشن وزن فرخنده قمری
- ۹۶۷ فرار نمون هیدوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار
تعیین مهین شعبه دوحه سلطنت و فرمان روائی گزین باره
نہال خلافت و کشور کشائی پادشاهزاده کامگار بخت بیدار
- ۹۷۳ محمد معظم بافواج نصرت طراز بدار الملک کابل
- ۹۷۷ نهضت الویه مهر پدیرایه از مستقر الخلافه اکبر آباد بدار
الخلافه شاه جهان آباد

- ۹۸۹ جشن وزن مبارک شمسی
- شرح تاخت ولایت بدخاوار و محارباتی که عساکر جهانکشا
 ۹۸۸ .. . را با دکنیان شقاوت گرا روی نمود
- تعیین یافتن دلیرخان با انواع قاهره به تنبیه زمیندار چانده
- ۱۰۲۲ و تحصیل پدشکش نمایان
- آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار
- ۱۰۳۰ و هفتاد و هفت هجری
- ۱۰۳۱ .. . تولد نوگل حدیقه دولت پادشاهزاده محمد کام بخش
- شورش انگیزی افغانان یوسف زئی در سواحل دریای نیلاب
- و تنبیه و تادیب آن طائفه باغیه به نیروی اقبال دشمن
- ۱۰۳۹ مال شاهنشاه مالک رقاب
- تعیین یافتن محمد امین خان با انواع قاهره و تنبیه
- ۱۰۴۵ افغانان یوسف زئی
- ۱۰۴۶ جشن وزن فرخنده قمری
- ۱۰۴۷ جشن وزن فرخنده شمسی
- ۱۰۴۹ خاتمه
- گزارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو
- ۱۰۷۰ کامل الذات
- ذکر کرائم اشغال شاهنشاه حق پوره خیر اندوز در اوقات
- ۱۰۹۶ شبانروزی

تصحیح غلطیهای کتاب عالمگیرنامه

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	لَا أَحْصَى	لَا أَحْصِي
۱۱	۱۶	هر او	مهر او
۱۴	۲	کونبای	گونیای
۲۵	۱	تاشی	تأسی
۳۳	۱	دکیانیده	کیبانیده
۹۸	۲۲	رسمانه	رستمانه
۹۸ و دیگر جاها		جمیعت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	لِلْمَشِیاطِیْنَ	الْمَشِیاطِیْنَ
۱۰۶	۱۸	بتابیان	بتابیضان
۱۰۹	۱۱	الشیء	الشیء
۱۱۲	۵	ناقبلی	فاقابلی
۱۱۷ و دیگر جاها		جبه	جبهه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسقر	مستقر
۱۲۸ و دیگر جاها		باحنزاز	باهنزاز
۱۲۹ و دیگر جاها		استیلام	استلام
۱۳۴	۵	مرفع	مرفه
۱۴۵ و دیگر جاها		اعز آباد	آغز آباد
۱۵۳	۲۱	بر خارست	بر خامست

۱۶۱	۱۹	د کذاتپه	ر کذاتپه
۱۶۲	۵	تایانش	تابیدناش
۱۶۲	۱۴	نذ محمد	نذر محمد
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۹ و دیگر جاها	•	سرشته	سر رشته
۱۷۲	۱۷	طوف	طواف
۱۸۰	۲۱	بر گشته	بر گشته
۲۳۳ و دیگر جاها	•	محازی	محاذی
۲۴۹ و دیگر جاها	•	سبحان سنگه	سبحان سنگه
۳۰۹	۳	فرجام	فرجام
۳۴۹	۱۰	کسید	سید
۳۶۶	۴	ساختگ	ساخته
۳۳۳ و دیگر جاها	•	قله	قلعه
۴۳۷ و ۷۳۵	•	سنگه	سکده
۴۴۱	۹	راجرپ	راجروپ
۴۶۱ و دیگر جاها	•	مارر الذهر	مارراء الذهر
۴۶۳	۱۶	متهرار	متهرار
۴۸۲	۲۰	زا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشاهزاده	بشاهراه
ایضا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	نصرت	بانصرت
۵۱۱	۲	تسویات	تسویات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	انگریزی	انگریزی
ایضا	۱۵	گرویدند	گرویدن
۵۱۵	۳	جانگیرنگر	جهانگیرنگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۶۷	۱۶	سدھاسنکر	سدھاسنگھ
۵۷۳	۱۷	حصیہ	حصینہ
۶۱۴	۱۹	موسم	موسوم
۶۱۵	۲۱	مقمری	مقمری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مبارک
۶۲۱	۹	الامفال	الامتثال
۶۲۳ و ۷۹۷	۰	درانخان	دارابخان
۶۳۰	۲۲	ذلات	زلات
۶۳۱	۶	السطنة	السلطنة
ایضا	۹	گنیزر	گرنیز
۶۳۷ و دیگر جاها	۰	صیفخان	سیفخان
۶۴۳	۱۲	انعطاس صوران	انعکاس صورآن
۶۵۰	۲۱	ندارد	نداد
۶۵۵	۳	بکار	نابکار
ایضا	۱۵	انزاع	انتزاع
ایضا	۲۰	امتنا	امتناع
۶۵۸	۱۵	فوج	موج

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۶	۱۸	جمع	جمعی
۴۶۲	۲۰	مدوا	مداوا
۴۶۴	۱۸	عاقه	علاقه
ایضا	۲۲	بمراهانش	بهمراهانش
۴۷۵	۱۶	حیاط	حیات
۴۷۶	۲۱	اوقات	اوقات
۴۸۷	۱۹۰	یشمه	شیمه
۴۹۳	۲	عمالی	عمانی
ایضا	۵	بهار	بهار
۴۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۴۹۹ و دیگر جاها		نونین	نونین
۷۰۳	۲۰	را	راه
۷۰۴	۶	پشت‌نشان میدارند	پشت‌نشان میدارند
ایضا	۱۷	مدمه	مدمه
۷۰۹	۱۴	هائل	حائل
۷۱۰	۶	الْمَكْرَسِيّ	الْمَكْرَسِيّ
ایضا	۱۷	ودادند	و دادند
۷۲۲	۱	فاتر	دواتر
۷۲۶	۲۰	توانائی	توانائی
ایضا	۲۱	خلقه‌شان	خلق‌شان
۷۲۸	۱۸	الروی	الروی
۷۳۲ و ۹۴۸	۰	دز	دز

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۷۳۳	۵	بردات	بردات
۷۳۶	۱۸	صوانج	صوانج
۷۳۹	۲	مباهات	مباهات
ایضا	۸	جشی	جشن
۷۴۱	۷	سپیداران	سپیداران
۷۵۱	۱۹	نش	نشینی
۷۵۳	۷	ر	را
۷۵۹	۱۶	طمع	طبع
۷۶۱	۱۰	عمیان	امیان
۷۶۶	۵	نواهی	نواحی
ایضا	۱۰	صبع	صبع
۷۷۷	۶	تقاطر	تقاطر
۷۸۵	۳	درد	دد
۷۸۹	۱۴	خسالت	خصال است
۷۹۰	۱۲	خبر	جز
۷۹۲	۱۹	زرم	رزم
۸۱۸	۱۱	شده	مد
۸۲۵	۱۵	نواسج	نواسنج
۸۲۶	۲۲	سفید	سفید
۸۲۹	۲۲	مهمی	فهمی
۸۳۰	۱۱	اتقیاد	اتقیاد

ص ۸۵	مطر	غلط	مخبر
۸۳۱	۱۸	سوا	سوار
۸۳۳	۱۹	مذاکار	میذاکار
۹۰۱	۱۵	نبروی	نبردی
۹۲۰	۱۰	ثبت	تبت
۹۲۶	۱۸	لا	را
۹۲۸	۱۹	دروش	دوش
۹۳۷	۱۴	خد	خلد
۹۵۲	۱۲	قامت	اقامت
۹۸۸	۱۳	ای	پای
۹۹۴	۱۵	ظفر سپاه	سپاه ظفر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارجمند شد	ارجمندش
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	۰	نردر	نرور
۱۰۷۳	۱۲	الخافه	الخلافه
۱۰۸۴	۱۹	به مرحله	هر مرحله
۱۰۹۵	۱۴	یشکان	پیشگان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بعقل پرتو آگاهی * شاهان ز تو کامیاب شاهنشاهی
آن را که زکینات برتر خواهی * بر سر نهیش افسر ظل الهی
اورنگ نشینان کشور بیان را تیغ زبان باقبال ثنای بی همتائی
عالمگیر است که برافراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوج نصرت و فیروزی از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و برافراختن اساس شوکت معاندین تیره اخترا ابرقرین
از ساحت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوزی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سخن به برکت حمد جهان
پیرائی دلپذیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دوات خرد پیر باز بسته تقدیر
اوست و پیرایش گلبن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خمس و خار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
تأثیر او * • بیت •

گر انداخته و بر بر انداخته * بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روائی که نامۀ شهنشاهیش از نقص خاتمۀ تناهی عزت
و جلالت پاکست و در جست و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکپوی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایۀ ندارد
اندازۀ کمالات ذاتی بر نداشته چون راه ثنای ایزد بیچون پوید و انسان
حیران که نقش برون پردۀ این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نگشته چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دمت
سپاس فرومایگان نشیب حدوث بمدد کرسی اندیشه و حواس
بطاق بلند ابوان کبریای قدم نرسد و غبار ادراک خاک نشینان
کوی عناصر بجنبش نسیم فکر و دانش بدامن هوای اوج لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که مهبط انوار فیض ابد دازل
است با وجود کمال تغذۀ قدسی نژادی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبادی در بیدای ناپیدا کنار شناخت کده آفریدگار راه عجز
و انکسار پوید و لا اخصی و ما عرفناک گوید عقل محجوب ما
محجوبان کلبۀ حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
پایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی جناب کبریا تواند گشت و مامحسوران
چار دیوار طبایع را که بیگانه وادی قدس تجردیم بسرمایۀ چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیهات
هیهات کالای دست بالای ثنای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیسه راست نیاید و نقد ستایش معاملان چار سوی

نقص و آرایش در عرصهٔ هل من مزید قدس و کمال بیعانگی را
نشاید بیدش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عاجز آیدن را برین درگاه
عزت اظهار مسکنت و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزینی •

سخن را چند باشی مکمل آرای

بدست آویز عجز اینجا بنده پای

مبکمان الله در جناب احدیت و کبریائی که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روانی و در بازار عزت و جلالی که نقد
گنجینهٔ دانش و آگاهی بچیزی برنگیرند و به پشیزی نپذیرند فاسره
فلس مقالات بیهوده حرف پرستان را کدام رتبهٔ پذیرائی • نظم •
دل ز کجا وین پر و بال از کجا • من که و تعظیم جلال از کجا
و هم مبهکپای بسی ره نوشت • هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل • مشکل اینحرف نکردند حل
کز ازش علم چه دریاست این • تا ابدش ملک چه صحرایست این
تعالی شانه این چه رتبهٔ علو شان الوهیت و یکتائی است که از فرط
مایهٔ ظهور و پیدائی کور دلان ظلمت کدهٔ امکان را در مشاهدهٔ انوار
هستی خویش جای چشم پوشی و نابینائی نگذاشته و با ایفهم جهان
پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کفه ذات پرده
از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار صنع پرداز
و قادر حکمت طراز که از یرنگ سازی خامهٔ قدرتش صفحات حال
کایذات برنگینی نسخهٔ بال طاووس است و بجهان افروزی پرتو حکمتش

ظلمت پیرای زوایه استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
 فانوس * * نظم *

چنان لطف خاصیش با هرتن است * که هر بنده گوید خدای من است
 چنان کار هر یک جدا ساخته * که گوئی به غیری نه پرداخته
 بی نیازی که نقش پردازي کلک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
 حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کشای گنج پنهانست
 بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحه دانش
 و بینش ساخت و مستعد نوازي که سابقه عنایتش بجوهر شناسی
 علم ازل جواهر زواهر نفوس قدسیه انبیا و رسل را که گوهرهای شب
 چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن فطرت و استعداد بتابش
 انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
 دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی منشان کرامت آگین را
 سرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریافت اصرار کارخانه
 وجود ارزانی داشته بادر اک جلایل دلایل ذات و صفات کرامت
 امتیاز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوه نظران عرصه
 آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محجوب و دست استعداد
 محبوسان سلسله امکان کوتاه از دامن کبریای وجوب است برای
 تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
 فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برافروخت و
 پیوسته از فروغ دلالت زمره انبیا و مرسلین که صدر آرایان بارگاه
 تقدس و پرده گزینان جالباب بشریت اند پیشگاه وجود و ساحت
 هستی بلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هر

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و بر سریر عصمت مصیر نبوت
نشانید تا بدست یاری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
سعدا و اشقیاء بوده بدواعی امر و زواجر نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق افزای کارگاه ایجاد باشند و کام جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان
طعمه انضال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
سازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیت در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استكمال نوری سیر فرموده در یکی از کمال افراد
بشر بمرتبه کمال منظر رسانید و ذات قدسی او را متمم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حامل اکمل
آن سر آلهی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود - حامل کارگاه هست و بود - محرم سراپرده قدس
احدیت - همدم محفل انس صمدیت - واسطه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرسله حق پرستی - عنوان فصول کاینات - فهرست
ابواب مکونات - لوح محفوظ اسرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف الربی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سریر قرب حضور -
سفیر کشور لاهوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تابشیر صبح غیب - شمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت آلهی - رحمت عامه
عوالم نامتناهی - نخستین پرتو آفتاب صبح ازل - پیشین ثمر نهال صنع
قدیم لم یزل - خازن کدور وحی و کتاب - کشف رموز ثواب و عقاب -

نقاد جواهر نفوس انسانی - صیرفی نقود خزاین امکانی - اولین رقم
 خامه بیچون - سرسخن انشاء کن فیکون - مبدن اسرار مبداء و معاد -
 معین مراتب حق و رشاد - گل سرسبز گلشن لیدالی و ایام - متاع
 روی دست چارسوی عذاصر و اجرام - واسطه انجلائی عیوب - وسیله
 انحصای ذنوب - خلف الصدق دودمان غیب و شهادت - ابو الالباء
 نقایح خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آفریده اول و
 برگزیده آخر - هدایت کیش شفاعت گستر - عصمت پیرای اعجاز
 پرور - فروغ گوهر ارواح - مصباح زجاجه اشباح - نور مقدس و عقل مجرد -
 روح منزّه و نفس موبد - فیاض عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
 کمالات انسانی - قاید قوافل وجود - هادی مراحل شهود - جلا بخش
 مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زدای دیدۀ دانش
 و بینش - طلسم کشای گنج آفرینش - دانای اسرار سواد و بیاض -
 مهین خلیفه مبداء فیاض - پیشوای دنیا و عقبی - رهنمای صورت
 و معنی - دیباچه آرای نسخه جلال و سروری - خاتمه پیرای رساله
 رسالت و پیغمبری - رهبر وادی فوز و نجات - داور عرصه محشر و
 عرصات - کرسی نشین عرش رفعت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت
 و اصطفا - حضرت محمد مصطفی - علیه وآله و اصحابه من الصلوات
 و التحیات ما کان اتم و اوفی * * نظم *

محمد شهنشاه ایوان قرب * بهار دل افروز بستان قرب
 بحق لایق مسند کبریا * ولی فخرش از فقر و از بوریا
 ز درویشیش بسکه سرمایه بود * زناداری فقر بی سایه بود
 شب و روز بر سفره روزگار * بدی از نعیم جهان روزه دار

جز آن شب که بر فرصت یافت دست * زخوان فلک نیم نابی شکست
 بعد از اكمال دين و اتمام نعمت معرفت و يقين بوجود نور آگين
 حضرت خاتم المرسلين که کارملت و ايمان بشايعتگی رونق و سامان
 يافته مرآت اعتقاد و آئينه استعداد اين امت فرخنده بخت سعادت
 فزاد بمصقل هدايت و توحيد از زنگار ظلمت شرک جلي منجلی
 گردید و دوره نبوت بانجام و گنجینه وحی بمهر اختمام رسيد بانقضای
 کمال رحمت و رافت نامتناهی نير خلافت و امامت از مشرق
 متابعت و کرامت دمانيد و جهانيانرا از بیم تیره روزی رهانيد
 چنانچه ساحت کعبه ايمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعي
 خلفای راشدين و ائمه دين که چراغ افروز مشکوة نبوت اند روشنی
 و ضيا پذيرفت و کارخانه سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
 بسرکاري متابعت و اهتمام حقانيت آن بر گزیدگان تقدس آئين
 و پيشوايان هدايت گزين که پایه قدر و جلال و انداز فضل و کمال
 شان از اندیشه وهم و خيال افزونست و کلام اعجاز پيرای آلهی و
 حديث وحی طراز حضرت رسالت پناهی بجلايل نعوت و مناقب شان
 مشحون رونق و انتظام افزود و قواعد خدا شناسي و رسوم حق سپاسی
 والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دين و اعتقاد از خص و
 خاشاک شرک و ارتداد پيرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
 آئين دين پروري و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را مآثر
 شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و استيلا در اطراف و اکناف جهان
 بلند آرازة کردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهيز دلپذير
 و برکت اصابت تدبير آن فرزانگان پایه خلافت و طرازندگان خلعت

نیابت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار فجار بسهولت و آسانی
میسر گشت و پایۀ قدر و منزلت دین مبین بپای مساعی جمیلۀ
آن رهنمایان حق آئین و مقتدایان طریق یقین در اندک فرصتی
از اوج سپهر برین در گذشت رضی الله عنهم بحسن الخلفاء و الامامه
و رضوا عنه بغرور القرب و الکرامه و چون طرارت چمن شریعت و نصارت
گلشن مملکت بی آبیاری تیغ معدلت و سیاست و استحکام اساس
دین و استقرار قواعد شرع متین بی دستیاری امر سروری و ریاست
صورت نگیرد و نسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای
ادامر آلهی و تنظیم امور مصالح و مهم رعیت و حفظ قانون عدالت
و سویت بی وجود قهرمانی داد گستر و فرمان روائی عدل پرور
امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغۀ ایزدی پس از انقضای
عهد سعادت مهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
منشور ریاست کائنۀ برایا که ظل مرتبۀ خلافت علیاست بدام نامی
فرمان روایان معدلت پیرای آرایش بخشیدۀ زمام مهم خلائق و
عباد و سررشدۀ بست و کشاد کار خانه تکوین و ایجاد بکف عدل و
داد سلاطین دین پرور و الانزاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و مملکت و دین و دولت را
از میامن آثار لطف و قهر و فروغ انوار رافت و نصفت آن سالکان
مسالک سلطنت و زاهجان مناهج خلافت رونق و ضیا افزود و هر چند
که خورشید لطف و عنایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
بر ساحت احوال طایفۀ از گروه والا شکوه نوع انسانی تافته این امر
جلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشان ودیعت گذاشت ازان

خانواده دولت و سروری بلند اختری را بانفسر سعادت و برتری
 برافراخته بادی و بانای آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
 قوانین حشمت و جهانبانی ساخت و ازان سلسله ارجمند قوی
 طالع بخت بلندی را مربی آن دولت جهانکشا و مکمل آن سلطنت
 عالم پیرا گردانیده او را بجلائل توفیقات خاص و مزید کرامت
 اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آوران آن طبقه جلالت
 آئین نواخت تا پایه جاه و جلال بمیامن بخت و اقبالش بذروه
 ترقی و کمال رسیده محامد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
 قدسی مدالش در مراتب دولت و جهانبانی و مراسم سلطنت و
 گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیباچه نسخه
 مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
 خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیه صاحبقرانی بر ساحت
 شهود و منصف بروز چون لعل مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
 که بادی آن دولت ابدی ظهور و بانای آن سلطنت ازلی اساس
 دست پرورد توفیقات آسمانی - مورد تاییدات ربانی - مصدر آثار
 عظمت و جلال - مطلع افوار ایهت و اقبال - فرازنده لوی جهان
 کشائی - طرازنده سریر فرمان روائی - مطاع خواقین گیتی و خدایگان
 سلاطین عالم - امیر کبیر و خاقان اکرم - حضرت امیر تیمور صاحبقران
 اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شگرف و مساعی جمیله
 آن حضرت در مدت سی و شش ساله سلطنت و کشور ستانی زیب
 عنوان ظفر نامه های پاستان حشمت مظهر تکمیل قواعد این خلافت
 ابدی و محیی آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سمات

گیتی خدیو عالمگیر جهان ستان شهنشاه خدا آگاه زمان ماست
 که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
 و سرفرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
 اوج شرف و بلند پروازیست یعنی شهنشاه ظفر جنود تائید سپاه -
 فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر سپهر بلند اخترى - سرور اقلیم
 سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - نیروز بخت
 جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
 صبح سیمای مشرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
 نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
 دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
 فضیلت جود و تغضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
 و معنی عقل - پیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
 سعادت سرمه‌ی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر سفینه حلم
 و وقار - قطب فلک ثبات و قرار - ماهیچه رایت نصرت و نیروزی -
 شمس ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز - شرزای
 خیر اندوز - زنار گسل بت شکن - حق درست باطل دشمن -
 میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هفرو کمال - شاهد
 عدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
 انجمن جود و کرم - گران رکب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
 بد مستان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
 و بینش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازی -
 قانون پیرای طور مسکین نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

جان و جان جهان - فروغ گوهر خرد - جدا کفنده نیک از بد -
 پیرو رضای حق مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت -
 ناصیه افروز سجد عبودیت - شریعت مطیع سلاطین مطاع - نقش
 بدیع خامه ابداع - مظهر الطاف سبحانی - آیه رحمت رحمانی -
 رونق افزای هنگامه بزم و رزم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کرده
 معادت ازلی - دست پرورده لطف لم یزلی - صورت عظمت
 و جلال - معنی دولت و اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط
 بر و احسان - مسند آرای ادرنگ خلافت - مربع نشین چار بالش
 سلطنت - برگزیده لطف و عنایت آله - شمع این شش انجم
 و ستون این نه بارگاه - خورشید عالم آرای اوج سروری و سرافزایی -
 ابوالمظفر محی الدین محمد ادرنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
 غازی - لزال موفقا باحیاء دین الله و سنة رسوله الحجازی - و موبدا
 لاعلاء کلمه الله و احراز المفخر و المغازی * * نظم *

شهنشاهی که اقبالش بتایید * مسخر کرد عالم را چو خورشید
 هم از آغاز بختش بود ظاهر * که عالمگیر خواهد گشت آخر
 چو سر زد هر او روشن روان را * بود روشن که میگردد جهان را
 زهی خدیو موبد اقبال مند - و شهنشاه حق پرتو سعادت پیوند - که
 به نیروی بازوی توفیق ازلی وقوت سر پانجه تایید آسمانی لوای دین
 و رایت دولت بیکدست همت برانراخته و بتقویت شرع شریف
 و اجرای اوامر الهی شهنشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته -
 تا تیغ سعی و جهادش در محروسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
 از خوف اشتباه هر زنار رگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

گسیختن است و برهمین بٔخانه نشین از صندل جبین سر گرم
 رنگ بنای مسجد ریختن - بتوفیق اعلاء معال دین نبوی کرسی قصر
 رفعتش عرش اشتباه - و ببرکت صیانت مآثر شرع مصطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمۀ قاضیان قضا قدرتش
 بتنفید احکام شریعت غرا گدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محتسبان قدر صواتش در منع آثار بدع و اهو
 آسمان از کهکشان دره بر دوش - بمیامن سعی واجتهادش کار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبانۀ تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
 همد مانده زلف بتان است - و کافر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیرحم خوبان - روزی که رافتش لوای معدلت در جهان افراخته -
 نخست رفع کین سپهر و جور انجم از فلک زدگان نموده - و دسی که
 همتش بکشایش کار عالم پرداخته اول گره از پیدشانی بخت فرو
 بسته بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز براستی
 گرائیده مگر میزان که دمبدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه افزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کان که هر نفس از باد دستی سخایش کم میشود - سر رشته
 زنجیر عدلش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصافش در گوش
 داد خواهان بیتاب از نغمۀ طنبور و زباب در مسامع مستان خراب
 دلکشتر - شکنه قهرش موذی روشن کج رفتار را بسان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلال غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بزه

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در پرسش گاه معدلتش ظالم
پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
نصفتش چرخ فتنه گز در کشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشانی
که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالبین بر بساط
انصافش لکد کوب سداست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پایۀ
خود ایستاده - پالهنک غضبش برگردن سرکشان و جباران چون طوق
قمری با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
کج رفتاران از سوهان اجل میانجی خواه - از بیم تاکید شکنۀ عقابش
در پرده داری ناموس شمع را از چاک پردۀ فانوس پیده تن در
کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرستان لاله در بزمگاه
گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهرۀ غضبش بتقصیر هوا
داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برانروختن است - و اگر
در گلستان از کشاکش تعدی باد قبای اطلس گل و پیدراهن
حریر لاله چاک خورده بکوتهای رفوکاری آن خیاط نامیده را از شعلۀ
عقابش بیم سوختن - بحماییت مستونی عدالتش گل حساب خرد
خود از نسیم میتواند گرفت - و به پشت گرمی محاسب انصافش
ابر شمار در خویش از دریا می تواند جست - اگر نه جرم کجروی
آسمان بودی - فکر فلک پیمایش بناخن تدبیر عقدۀ ذنب کشودی -
و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر درۀ
خورشیدی نمودی - خیاط قضا در درختن خلعت بقا بر قامت

والای دواتش استدادن زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونبای نظر فضایی عرصه امکان و پهنای ساحت مکان را اندازه طرح یک ایوان دیده - از بس خرابه ها به معماری لطیفش سمت عمارت یافته - و جبال و بوادی از فیض آیادی کرمش آبادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز چغد بی خامانی - و بغیر از چرخ و شاهین بی آشنایی - نشان نتوان داد - از آنجا که در معمارک هیچجا بجوش توکل و سپرد تسلیم از صدمه تیغ و سنان بی هراس و بیم است تصرف جهد همتش التزام سپردن در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از خازن مکرمتش زربه سپرد برند - و چون از غایت تقدس ذات و حسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند - سر کشانی که به نخوت کلاه جباری از سرگردون میر بودند سر انقیاد بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارانیکه ببازری تطاول پنجه از خورشید میبردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سر سنازش گذاشت - و هر که تخم عداوتش در دل کاشت جز خسران حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزشتگان و پیشینیانست - و در زمان نصفت عنوانش اگر ستمی مانده بر محرومان این آهنگان اقبال آشنیان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن تصرف اقبال بلند اوست - و درستان را بی توسط خواهش و اظهار کلام دل روا ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملک را

در خطبه گاه و غا تا از گوهر پی بهای مردی کابین نه بخشیده
در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از
آئینه تیغ جهان کشا رو نما فداده بزد نقاب نکشاده - لطفش
را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی
دشمنان تاثیر سیل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست
همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیجا جوهر شمشیر - گلشن
بخت سر سبز کرده طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال
بلندش - طینت پاکش خمیر مایه سعادت و توفیق - جوهر
ادراکش پیرایه دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث
روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر افسر
خورشید - گوهر پایه بختش دره الداج جمشید - سیه درونان از برق
سنانش در خطر - شرر طینتان از آب تیغش بر حذر - گوهر شب
چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای ضمیر ساغر
بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - غضبش را عفو دمساز -
کف همتش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش
بر خاک - بای همتش بر افلاک - با عهد راسخش کوه در پایداری
سست - حدس صایبش را عقد اخوت با کرامات درست - در
برابر فروغ رایش روی آئینه سکندر چون پشت آئینه بی نور -
با وسعت دستگاه جاهش ساحت حشمت سلیمان تنگ تر از دید
مور - نخل آمال دشمنانش در بی برک و باری همطالع چوب دار -
گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پر زر گل همیشه بهار -
تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دست

سحاب از یک گوهر * * نظم *

بر جودش حساب بحروکان پاک * ازو در بیدم بخشش نقد افلاک
 کند پر در چو دست جود پرور * تو گوئی بحر کف آورده بر سر
 چراغ بزم گردن اختر او * فروغ هفت دریا گوهر او
 بود جوهر بتیغش گاه خون ریز * بسان موج دریا شورش انگیز
 گذارد بر منافش سردم کین * سرافرازی دشمن نیست جز این
 جهان از فتنه در عهدش امان یافت * ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
 چنان زو امن و آسایش فزوده * که چشم فتنه هم خوابش ربوده
 وجودش مایه تخمیر عدلست * بدورش ظلم در زنجیر عدلست
 سپهر و انجم و مهر و مه او * قدیمی خادمان در گه او
 نه تنها دولت دینیش دادند * که ملک صورت و معنیش دادند
 بود روشن چو خورشید از جبینش * مسخر کردن روی زمینش
 بدولت چون لوائی دین برافراخت * بنصرت رایتش را حق علم ساخت
 بکار دین بود در حشمت و بخت * نگنده همتش سجاده بر تخت
 تقدس خانه زاد طینت او * توکل پیشکار دولت او
 نه پیچد سر ز فرمان آلهی * ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
 چنان کز دولت او دین قوی شد * همش دین کام بخش از خسروی شد
 نشاندش حق ازان بر تخت شاهی * که بر کرسی نشیند دین پناهی
 بدورانش که نامی از ستم نیست * خرابی جز در اقلیم عدم نیست
 بناء معدلت چون در جهان کرد * جهان را عدل او دار الامان کرد
 همین يك ظلم اکنون در جهانست * که نام عدل بر نوشیروانست
 آلهی آسمان را تاسدار است * چمن را سبزی از خرم بهار است

فلک بادش بزیر پایۀ تخت * و زوهر سبز بادا گلشن بخت
بعدلش هفت کشور باشد آباد * ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ سازی کلک بدایع نگار جادوفن در سبب

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شب چراغ سخن طرفه فروزنده جوهریست که
تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تار نا کسمی چراغ امید ازو
بر افروزد و ستاره سوختگان سپهر مراد را کوکب طالع از لوازم آن
فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختریست از آسمان قدس
که تاریک نشینان انجمن خمول بمشعلۀ پرتو هدایتش راه بحریم
بارگاه قبول توانند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت
از بارتۀ دالالتش مراحل کعبۀ آمال توانند سپرد گرانمایه گوهریست
از معدن دل که چون عروس طبع ازان پذیرایه گیرد رخ بزور مکرمت
و احسان پیراید و شگرف متاعیست از کشور آکهی که هر کس
بساط سودای آن چیند کامیاب سود مقصود آید نخلیست که
نخستین میوه اش ثمرۀ دولت و شاد کامیست و نهالیدست که
اولین شگوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآتیهست که
جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقدۀ کشا مفتاحیست
که طلسم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد *
آرایش ملک هفت کشور مخفیست * اکسیر سعادت مخزور مخفیست
نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان * کز هر چه سخن کنند برتر مخفیست
خاصه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت اساس یعنی خدیو
 هوشمند نکته رس، فطرت بلند دقیقه شناس که به یمن احسان و
 تحسینش مستعدان همروز به بخت والای عذر می نازند و از خاک
 آستان فیض مکانش نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیماء سخن اکسیر
 سعادت جاوید میسازند آن شهنشاه قدردان دانش پسند که از پرتو
 تربیتش کوکب تیرۀ ارباب معانی نور بخش سهیل یمانی و
 بغرغ عاطفتش پیدایش طالع اهل هنر چون جبین خورشید
 نورانیست بطنطنۀ کوس اقبالش بخت غنودۀ ارباب استعداد از
 خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرمت و انضالش یوسف
 سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته جوری که تا اکنون از
 زسافه بر خردمندان میرفت لطفش بصد گونه دلجوئی بتلافی
 آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار
 داشتند حسن انصافش رفع آنرا از متهومات دادرسی شناخته
 اگر در بزم معنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان
 توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
 فراموش و در زاویۀ گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم
 بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
 و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهرۀ طالع زدودم و به یمن مدیح سکالی
 این اورنگ نشین کشور مغاخر و معالی کا بخش کام و زبان گردیده
 گوی دولت از همکنان ربودم مشاطۀ دهر بنات افکار را که از بخت
 بستگی در نهانکدۀ ضمیر پرده نشین بودند بزبور ثناء خدیو زمان
 آراسته در بزم اشتها جلوه داد و صیغی روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فقدان مشتری و کساد بازاری در گرو عقده طالع مانده بود
آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهنشاه جوهر شناس رماند
بدستداری طبع سخن سرا از حضيض مذلت و خمبول برآمده بر بساط
عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
معنی کشوده کارنامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
از کنارم برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
زمانه گوهر قدرم آشکارا ساخت کامیاب سعادت جاوید گشتم زله
بندخوان امید گردیم دولتیم بمبارکباد آمده مزدی حصول مقصود داد
یوسف گم گشته بختم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
که همواره تلخ کام ناکامید داشت از نعی خامه چاشنی فیشکرم چشانید
و دوران که پیوسته پایت قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست
عطار نشاند طوطی خوشنوا می کلکم بشیرین زبانی ثنا خوان بزم
اقبال گشته شکر چش نوال لطف و افصال سایه در الجلال گردید
و عندلیب نوانج طبعم در آب و هواء بهارستان جود و احسان
خلیفه جهان گل گل شگفته بآهنگ شکر سرائی صغیر صریر بر کشید
آثار قلم بطفیل نشر مناقب این بر گزیده الهی چون بوی گل از
فیض همراهی صبا بهر سو انتشار یافت و سلک سخنم بمیامن ثناء
شهنشاهی ماند رشته به تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت *

* نظم *

طبعم از اقبال ثنا گستری * یافت در اقلیم سخن سروری
نطق من اعجاز مسیحا نمود * خامه بدستم ید بیضا نمود
گرچه بسی بیده بشتافتم * کام خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند درو رنج برد • لیک ازو مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من • گشت بانسون سخن رام من
 خضر قلم از ظلمات دولت • ریخت بکام دلم آب حیات
 داد فلک از پس ناکمیم • دولت جاوید نکو نامیم
 کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان
 کشا و نیر دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسرد و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 و کمال و مطلع نصرت و فیروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد این
 غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کظم بن محمد امین منشی
 که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 فرموده بلیحاصلی هاخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 یکچند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بهر می برد
 بیادری دولت و رهبری توفیق شرف استلام این مدد فلک احترام
 یافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت بنقش
 ارادت آراسته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از نقص هم پیشگی تنگ مایکان سخن و فرو پایکان این فن که
 همواره چهره قدر سرمایه داران معنی بناخن عیب همکاری آن گروه
 خراشیده امت مدتی بود که طبع غیرت منش هوای سودای سخن
 سرائی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر برگرفته بود و
 دل نکته سنج معنی گزین را از تعادی ترک ممارست این صنعت
 بدیع آئین بمضمون اینمقال که • ع •

بص که خاموش نشستم سخن از یادم رفت

طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون هر خوشی ذوق دولت آستانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابی این سعادت و الا طبع انسرده را بگلگونه نشاط چهره برافروخت و غنچه دل پزمرده را بتنازی شگفتگی آموخت زبانرا شوق سخن و خاطر را خار خار معنی تازه گشت و بکلک استعجال صفحه چند بانشای مدایح و محامد این ذات اقدس نگاشته تحفه انجمن اقبال و هدیه بارگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن منتخبان قلمرو ایجاد است گردانید از آنجا که دران محفل عزت انصاف و قدردانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیو خرد پرور هنر پسند است که از ارباب معنی گلی بگلشنی میگیرند و گوهری بمعننی می پذیرند آن خزف ریزهای ساحل خیال که جز عرق تشویر و انفعال آبی نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه جوهر سفیج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یانده پسند خاطر دقیقه یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم طبع اقدس آمده اشاره معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت کرامت آئین و سلطنت سعادت قرین را که زیب نسخه مفاخر فرمان روایان پاستافی و عنوان دیباچه خلافت و کشور ستانیمت و کم کسی از سلاطین جهاندار و خواقین سپهر اقتدار را مثل آن احوال بدیع و مذاقب شکوف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت رای و متانت تدبیر و جلال فتوحات و عظیم محاربات و مساعی مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بنیروی تگابوی سعی فراهم

آورده بی شائبه بیش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن
جواهر اقبال را که هریک آویز و پید شاق عز و جلال تواند بود بسلاست
بدان و جزالت کلام در سلك تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی و صحیفه گرامی بر صفحه روزگار بیدار مانده پس ماندگان
قافله هستی را که از گران خوابی نشاء عدم شرف ادراک این زمان
مسعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند سرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بچشم عیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو کامل الذات قدسی
سیر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق
احوال فرخنده فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبذل از اندازه توانایی
و استعداد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصراف بخشش هرکار و عقد کشای هر دشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید *

* نظم *

من هم کمر قبول فرمان * بستم بمیان خدمت از جان
بنشستم و خامه برگرفتم * این بار گران بسر گرفتم
تا سرکنم این شگرفنامه * باریک شدم چوموی خامه
لطف از شوق حسن خدمت از من * فرصت ز سپهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمت بتشریف هرافرای این

خدمت بلند رتبت قاصت امتیاز افراخته حکم معلی بطغرای نفاذ پیوست که وقایع نگاران پیشگاه حضور و سر رشته داران سوانح اقبال نسخه واقعات گرامی و فهرست واردات احوال مامی ماه بماه و سال بسال با وقایع صوبجات و حقائق ولایات که از اطراف و اکناف ممالک به پیشگاه خلافت می آید بر اقم این دفاتر سعادت سپارند و جزئیات احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل تفصیل حقایق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام معین بوده اند و کیفیات مراتب محارباتی که ارلیاء دولت را باعداء سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار که دران عساکر نصرت و معارک فیروزی شرف حضور دریافته اند استماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که تغذیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کهر بیان خلیفه زمان که لسان صدق عبارت از انست نیوشیده بارشاه آن رموزدان اسرار ملک و ملت بفنای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد که هرچه ازین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست و تهذیب شایسته داستان داستان ازان نامنج ظفر نامهای پاستان در خلوات قدس و اوقات مناسب بعرض اشرف شه شاه دقیقه رس نکرده دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز سمیت تصحیح و تدقیق یابد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه بینشور دانش نهاد زیبت و زینت پذیرد و این کتاب میمنت امتوان را که مانند صیت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم غیر باه بمناسبت لقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال در کذاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و فرمان روائی مظهر تائیدات ربانی مورد توفیقات سبحانی اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی مفصلا مذکور و مسطور است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکاپوی آن رادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت موکب معلی از دکن بمستقر اورنگ خلافت که در جمادی الاولیٰ سنه هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان انوروزی و عالم آرائی و مبداء انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه نیت و پیشنهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمت احوال فرخنده فال بجهت شادابی گذار بیان مجملی از سوانح دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و فتوحات مترگ است مرقوم کنگ نکتہ سنچ حقایق نگار ساخته مقدمه این فهرست دولت سازد امید که بمعاذت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بختیاری و دستور العمل آداب خسروی و جهانداریت یافته شطری از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمات شهنشاهی که نمونه ایست از جلال نعماء الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

بر آیندگان شاهراه هستی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال
قدسی یا بند حقّی ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن
نیست که درین صحیفه معالی تصریح باسم مقدس معلی نماید
در هرجا ازان بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام و
ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قران ثانی را
بر حسب اشاره والا باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا
شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و نا شجاع مخزن میسراید *

کمال است بطریق اختصار و اجمال * *الحمد لله رب العالمین*
ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و
مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر
صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال از مشرق
سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال



ابتدای سواری ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ
زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند
حکمت طراز کارخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط
اسباب و وسایل صوری ربط داده و ببناء حدوث سوانح نشاء صورت
بر اساس وجود وسایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار
خانه تقدیر بکلیک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز
بر لوح وجود و کارگاه ابداع کشد و صورت قضیه خبرت بخش عبرت
انگیز از جلال قدرتها و دقایق حکمتای پی منتها خوبش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارکیان منظر
شهود و تماشائیان عرصه آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و
مست نظاره آیات صنع او گشته دیده بصیرت و اعتبار برکشایند
و از پرده نقش و نگار حوادث امکانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هرآینه برونق مود آء
صدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیچ اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
قدرتش اسباب و مقدمات وقوع آن امرشکرف باحسن وجهی
سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سربدیع از پرده خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهنشاہ گردون سریر
عالم گیر است که چون حکمت کامله ایزدی تقاضاء آن نموده بود
که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی
آرایی دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جاوه جهان افروزی
نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بغیض معدلت و افصال کلبن
دین و کلشن ملک را به پیرایه عالم پیراز فر درلت جوانش نشاط
جوانی از سرگیرد و جهان کهن بمعماري آثار عدل و احسانش از
نور رونق پذیرد لا جرم کار کزان آسمانی برونق تقدیرازی و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواد سلطنت و جهانبانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
مقدمات خلافت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحه که می
انگیخت توطیه ظهور نور عالم آرایی او بود سپهر هر نیرنگی که
مینمود مقدمه وصول نوبت کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میرو و دور میکرد و
 شطرنجی روزگار درگستردن بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
 میدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات سطوع نیر
 خلافت و جهان بانی آن فرازنده لواء گیتی ستانیدست و خامه
 حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پرده از
 جمال شاهد مقال میکشاید و تصدیق ایلمعنی مینماید شرح شمه
 ازین سوانح بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت
 هجری اعلی حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافه شاهجهان
 آباد بحسب تقدیر آسمانی عارضه جسمانی برپیکر مقدس و عنصر
 همایون طاری شده مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال که مناط
 سلامت احوال و استقامت افعال است منحرف گشت و چون ایام
 کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
 می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
 و سایه توجه ببارگاه سپهر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
 عسلخانه نمی انداختند و خلائق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
 آن حضرت معتاد بودند مدتی میدید از فیض طلوع آن نیر اوج
 عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
 راه یافته فساد عظیم در مملکت فلک فسحت هندوستان بهمرسید
 و دارا شکوه ناخلف باطل پژوه که خود را ولی عهد میدانست و
 باوجود عدم قابلیت رتبه و الای سلطنت و سروری همیشه خلعت
 استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارسای
 استعداد خود می برید و پیوسته سواد این تمنای بیجا در سر داشته

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایه سربر خلافت مصیر
 جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدنغ
 آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
 اشتغال بتدبیر امور جهانبانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
 شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت
 نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
 سری زمام اختیار سلطنت که نه درخور فطرت و انداز استیصال
 او بوده بقبضه اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
 ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باتتضاء رای
 سست بنیاد برونق خواهش و متمدنای خود در جمیع کارها عمل
 میدمود و چون خرده راهنما نداشت از تبه رانی راه وصول خبرها
 باکناف و حدود مسدود ساخته خطوط و نوشتههای مردم را
 میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
 باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
 میساخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیمقدار و امراء نامدار و
 سایر مردمی که در بلا و صوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
 اکثر بار یافتگان سده خلافت و ملازمان عتبه سلطنت و سایر اهل
 دارالخلافه که حیات با برکات آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
 باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هر گوشه
 و کنار و متمردان هر صوبه و سرکار سر بقتله و فساد برداشتند و
 رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی
 و عصیان در زمین تهر کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در گجرات رایت خود سری افراخته بر تخت نشست و خطبه و سکه بنام خود کرده اسم سلطنت بر خویش بست و ناشجاع در بنگاله همین مهملک پیش گرفته بر سر پتفه لشکر کشید و از انجا پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناصوابی که دران ایام از بی شکوه برگشته بخت تیره سر انجام بظهور رسید آن بود که چون مواد شوکت و استقلالش بپایه کمال رسیده و کثرت اسباب جاه و مکنت سرمایه پندار او گردیده با سپاه موفور در پیشگاه حضور بود و حضرت اعلی در ایام این کوفت ملاحظه عظیم از او داشتند و بنابر رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مدهنده و مساعدی با او مینمودند و بمقتضای ضعف و وهن قواء جسمانی که باعث فتور در مشاعر نفسان نیست چشم از صلاح دولت خویش پوشیده ارجاء عنان آن خود سر نموده بودند و در استرضاء خاطر و انجام مطالب و ملتتمساتش میکوشیدند در بنوقت از غایت رعب و هراسی که همیشه ازین خدیو فیروز مند رستم نهیب در دل آن ناقابل بی نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و تسویلات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت بیجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب شهنشاه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح بیجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آنهم باین مہب در عقد تعویق و تاخیر افتاده از عظماء امراء کومکی غیر از معظمخان و شاهنواز خان و نجابتخان کسی در دکن نماند و چون از تبه رائی و ناعاقبت اندیشی بتدبیر ناقص خود چنین

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمهٔ سرکشی
 ناشجاع و مراد بخش را بهانهٔ فرستادن عساکر پادشاهی بدفع
 و استیصال ایشان ساخته هم در حین حیات میمنت آثار حضرت اعلی
 به نیروی استظهار آنحضرت کار آن هر دو بسازد و پس ازان بجمعیت
 خاطر و فراغ بال با تمام لشکرهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم
 دکن و تدبیر کار این برگزیدهٔ آلهی پردازد و بودن خود و اقامت
 رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبر اباد که وسط این مملکت
 سپهر بسطت و پای تخت این سلطنت ابد مدتست در حصول
 این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین
 رفخائز انجاد در دست او باشد لهذا باین اندیشه‌های ناصواب حضرت
 اعلی را بانواع ترغیبات در عین اشتداد مرض که هنگام سکون و
 آرامش بود نه وقت نهضت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
 آن حضرت را نمیدیدند و عامهٔ خلائق هنوز جزم بحیات فائض الانوار
 نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافه اکبر اباد نمود
 بنابراین رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت
 انتهای نموده نوزدهم صفر سایهٔ وصول بمستقر الخلافه انداخت
 و در آنجا چون خواست که مکنون خاطر فساد اندیش خویش بفعل
 آورد باغواهی حضرت اعلی کوشیده راجه جیسنکه کچواوه را که عمدهٔ
 راجهای عظام و رکن رکین این سلطنت ابدی دوام بود با چندی
 از امراء نامدار و عساکر بی شمار پادشاهی و سپاهی فراران از خود
 باتو بخانه و سایر اسباب محاربه بسر داری سلیمان بی شکوه مهین

نا خلف خویش بر سر ناشجاع تعیین نمود و لشکرهای مذکور چهارم ربیع الاول این سال از معتقر الخلافه بدان مهم روانه شدند و بعد از طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمسافت دو نیم کوه از بلده مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع آنجا رحل اقامت انداخته نواره بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن ولایتست نزدیک خود داشت بفاصله یک و نیم کوه برابر لشکر او نزول نمودند و در کمین فرست و دستبرد می بودند تا آنکه بیدست و یکم جمادی الاولی بیهانه تبدیل منزل و تغیر مکان آوازه کوچ در انداخته سحرگاه یاراده جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که شجاع مغرور بی پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویه مغوف رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال ننموده ناکهان از سر خدعه و غدر بر لشکر او ریختند و بباد حمله آتش کارزار بر انگیزند و آن بیحزم ناتجربه کار بعد از اندک اویزشی چون کار از دست و دست از کار رفته بود خود را بنواره رسانیده بدای مردمی سرعت سیر کشتی رهمرای فرار گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجاتش عرصه نهب و غارت شد و بکام و ناکامی از پتله گذشته بمونگیر رسید و در صدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا ثبات و توقف ورزید و چون لشکرهای که بتعاقبش رفته بودند بتسخیر مونگیر و بر آوردن او ازان حدود نیز مامور شدند در آنجا هم مجال درنگ نیافته روانه بنگاله گشت و مونگیر تا پتله ضمیمه اقطاع بی شکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکه دار و گیر بحسب تقدیر دستگیر شده بودند بی شکوه باکبر ایان طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بیمروتی و تساوت قلب بقطع ید عقوبت نمود و از انها تنی چند بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش فنا گردیدند و آن بدکیش بلخرد بارتکاب این نگوهیده کردار که اکبر کبایر و آثام و هرمایه سخت و غضب حضرت قهار شدید الانتقام است گرانبار وزر و وبال گشته خزی و نکال صوری و معنوی اندوخت و در همان ایام که هلیمان بی شکوه را بمقابله و مدافعه ناشجاع تعین نمود چون از مطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بغایت خایف و هایب بود در تدبیر کاران برگزیده آفریدگار چنان اندیشیده که لشکری عظیم بصوب مالوه که سر راه دکن است بفرستد تا در اجین که حاکم نشین آن ولایتست تمکن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا پردازند و کنار آب نریده و گذرهای آن بقید ضبط در آورده سد راه دکن باشند و بنابراین اندیشه فاسد بسخنان غرض آلود مصلحت نما و مقدمات غوایت آمیز فساد افزا حضرت اعلی را برین آورد که چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از منهج مستقیم عقل و رای عدول ورزیده تجویز این معنی نمودند و راجه جسونت سنگه راتهور را که زبده راجهای هندوستان و بمزید شوکت و کثرت لشکر پیشوای امراء عالی مکان بود و آنحضرت او را مهاراجه خطاب داده رکن رکین دولت و ستون قویم سلطنت میدانستند با چندی از امراء فی شوکت و عمدهای دولت و لشکری گران و فوجی بیکران و خزانه وافر و توپخانه فراوان بصوب مالوه تعین فرمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن فتنه پزیر بود و میخواست که کار او هم بکیفیت حال ناشجاع

گراید طبع مبارک حضرت اعلی را ازود کییابیده مایل باستیصالش
 ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم
 اوتعین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین
 رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسمخان متوجه
 دفع سران بخش و اخراج او از گجرات گردد والا کومکی راجه
 جسونت سنگه و ضمیمه لشکر او بوده بتفاهت یکدیگر مهمی که
 روهده بآن قیام نمایند و عساکر مذکوره بیدست و دوم ربیع الاول این
 سال از پیشگاه خلافت بدانصوب رخصت یافت و بی شکوه باین انکفا
 نکرده صوبه وسیع مالوه را نیز از حضرت اعلی التماس نموده باقطاع
 خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خوبش را با فوجی
 شایسته بآنجا فرستاد که در بندوبست ولایت مذکوره و استمالت
 قلوب زمینداران آن مرز و بوم کوشیده هنگام کار وقت پیکار کومکی راجه
 جسونت سنگه باشد باجمله راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده
 آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن
 پرداختند و بی شکوه مترصد رسیدن پسر بزرگ و لشکرهایی که با او
 بمهم ناشجاع رفته بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت
 مجموعی باوجین فرستاد تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده مرکز
 ضمیر فساد اندیش او بفعل آورند و درینمدت برهم خوردگی و آشوب
 ناشجاع و سران بخش از تذک ظرفی و بلحوصاگی لوای سرکشی بر
 امراشته اکثر مردم اطراف نیز بموافقت ایشان تغییرسلوک پیدش گرفته
 قدم در راه نافرمانی گذاشته بودند با آنکه خدیو قدیمی نژاد از انجا که
 حلم و وقار و وسعت حرصه خداداد و کمال ممانت و دافائی در ذات

والا نهاد آنحضرت است اصلا در قطعاً بوقوع ایند مراتب و منوح این قضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی باشد نگشته بودند و به مقتضای سعادت فطری و رعایت ادب سرمودی از طریق متابعت و رضا جوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند بی شکوه فتنه پرتوه همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مند سعادت ازلی میکوشید و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیزخت تا آنکه رفته رفته بشامت فتنه سازی و افساد او تغیر گونه بمزاج همایون راه یافت و باغواء او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار جهانمدار بخدمت و کالت قیام داشت بی صدر جرمی محبوس ساخته بضبط اموال و امتعه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در بند بود بقبیح آن ادا متفطن گشته او را از قید رها نیدند و خلعت داده بخدمت خدیو جهان رخصت نمودند و از شایع اطوار آن برگشته روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر قهر و انتقام این خدیو اسلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی آله و اصحابه کرایم الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در اواخر حال از برگشته بخندی و بی سعادت باظهار مراتب اباحت و الحاح که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیا سیان صحبت میداشت و آن گروه ضال مضل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق و اصل می

پنداشت و کتاب آنها را که به بید موسوم است کتاب آسمانی و خطاب ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال اعتقاد باطلی که به بید بلحاصل داشت برهمنان و سنیاسیان از اطراف و اکناف بسعیدهای بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در صدد ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب و تفکر و تدبیر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای اسماء حسناى آلهی اسمی هندوی که هنوز آنرا پریهومی نامند و اسم اعظم میدانند بخط هندوی برنگینهای الماس و یاقوت و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک میبخشت و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناقصان راست و عارف کامل را عبادت درکار نیست و کریمه و اَعْبُد رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ را بمشرب ملاحظه فرا گرفته دلیل ابن معنی می ساخت بنابرین عقیده فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلوٰۃ الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت و غرض از شاهی و سروری اعلاء اعلام دین پروری میداند و همواره از عنفوان صبی و شباب بمقتضای سعادت منشی و نیک سرانجامی خلاصه اوقات گرامی بداء فرایض و سذن و نوافل مصروف داشته حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش مینمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

وخیم العاقبت عرق حمیت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این معنی بر همکدان روشن بود که اگر کار او باستقلال تمام گراید و در فرمان فرمائی و حکم روائی مطلق العنان گردد هر آئینه ارکان شریعت غرا ازو پرخلل و صیت اسلام و ایمان بطنظنه کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده ایم احلاق و افعالش بمرتبه کمال رسیده بود غیرت آلهی برزوق سودای کریمه **اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوِّ حَدِّیْ یَغۡیۡرُوۡا مَا بَاۡیۡسِهِمۡ مَّکَانَاتِ** آن عقاید و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گرفت چنانچه سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده و ران دور بین خواهد گردید چون برخی ازسوانح و وقایعی که مقدمه ظهور نور خلافت و عالم آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان روائیست مرقوم خامه صفحه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کلمه حقایق نگار بنگارش مآثر اقبال و گزارش میامن احوال سعادت منوال این برگزیده ذوالجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرائیده آغاز سخن نماید *

نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد

اورنگ آباد و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش

ظفر اثر بیمن عنایت ایزدی و نیروی اقبال خداداد

یگانه اینزد مفضل متعال و داور قیوم بیهمال که نخل پیرای حدایتی امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمقاب عنایتش از اوج اقتضای حکمت و مشیت پرتو تغویض رتبه خلافت

و فرمان روائی که ظل مرتبه ربوبیت و خدائیت بر ساحت دولت و فضای سعادت صاحب اقبالی انگنده او را مظهر صفات جلال و جمال و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقه لطف یکی از نامداران گروه عباد که گل سرسبد گلشن ایجاد باشد بحیثیت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبه قدرت تامه اوست برگزیده لوای والای حشمت و رایت منصور دولتش باوج کمال و دروه سپهر استقلال بر افرازد تا به پرتو نیر معدلت و داد پرستی نور افزای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت و توفیق چراغ احسان و مشعل ایمان در بزمگاه گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت از رواج کارخانه دین و ملت جسته بشعله تیغ کفر سوز و لمعه شمشیر عالم افروز خس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هر آئینه ذات قدسی سماتش بجلائل فضایل و شرایف مناقبی که طراز کسوت سلطنت و جهانداری و عنوان صحیفه ابهت و نامداریست از علو نفس و رسوخ عزم و وفور شجاعت و کمال دین داری و اضعاف رای و اصابت تدبیر و بخت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره او را مطمئن انظار لطف بی غایت و مطرح انوار فضل بی نهایت خویش دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سر رشته نظم اسباب سعادت بدست اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعا که بملک اندیشه بر لوح ضمیر کشد مطابق رقم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر ارجمندش جلوه نماید حصول آن بی تشویش توقف و تاخیر صورت بندد عظیم امور که عقول و افهام اهل روزگار آنرا محال انکار در نظر همت والایش سهل نماید و کارهای دشوار که افکار

و اوهام زیرگان هشدار از تبدیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت
کشورکشایش بآسانی براید نهال دوات اعدایش مانند چنار آتش
از خود برآرد و نخل حشمت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه و اره
از برای خود سازد هرکج اندیشی که با او کمان عذاب کشد روزگارش
هدف ناوک بلا گرداند و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم
هردی وزاند بآن چراغ بخت خود فرو نشاند عقدهای مشکل بیک
حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر به نیم اشاره
ابروی شمشیرش ساخته آید درکشایش صعاب امور جزیشیر
ستود توکل توسل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق
ثبات قدم نپذیرد از فرط شهامت و وقار در مواقع هیچا مانند کوه
بسیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
جوهر شمشیر سر رشته رای و تدبیر از کف نهد و در جمیع معارک
و میدان آن سعادت مند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی
قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک سالار عون و عزایت
ربانی پیدشو سپاه ظفر پناه • • نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روائی دهد اختصاص
به نیروی طالع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائی کند • بانبال معجز نمائی کند
فرزاد او چون بدعوی ملک • سپارد باو ملک دارایی ملک
شود اختر دولتش چرن عیان • عدوی بد اختر فتد در زیان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چو خورشید بختش نماید جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز قدر ار کند دعوی برتری • نماند کسی را هر روزی
 نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
 گیتی خدیو عالمگیر است که چون خامه تقدیر بقضاء کمال
 حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
 سعادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کردین و دولت و
 مصلحت امور ملک و ملت بجلوه بخت فیروز و اقبال جهان
 افروزش اندیشیده لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال
 این مفاخر و معالی بپای همت عالی عروج مینمود و یوما فیوما
 سر رفعت و جلالش از ترقی بپرخ برین میسود همواره سابقه عنایت
 ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطائف تایید نصرت میداد و
 بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
 هدایت در راه تدبیرش می نهاد عنان عزیمت کشور کشا بهر
 جانب که می تافت نصرت و ظفر در اسپده باستقبالش می شدافت
 و یگران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
 حقیقی آنرا با حسن وجهی می ساخت هر آتش کیدی که
 حساد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خو
 می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیختند ازان
 گرد نا کمی و ادبار بر فرق روزگار خود می پیختند چنانچه شاهد
 صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
 وقایع دولت افزا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
 زانگی بیمن جوهر همت و علو فطرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
 همکنان جلوه گریست و مجددا از ملاحظه غریب حوادث و فتوحات

خبرت بخش که به نیروی بخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیونددش
 از ابتداء نهضت ریات ظفر طراز از خطه دلکشی اورنگ آباد تا
 جلوس عالم آرائی بر سریر خلافت ابد بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
 ظهور اینمعنی بر ساحت ضمیر آگاه دلان می تابد تفصیل این
 اجمال و تبیین این شگرف داستان اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
 کوفت و بیماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و فساد و
 اختلال ملک و فتنه انگیزی و تبه رائی بی شکوه برین منوال یافتند
 که نگارش پذیرفت و دقیق دانستند که آنحضرت را از استیلاء ضعف
 و فتور قوی سر و برگ پرداخت مملکت نمانده است و بنابر رعایت
 مراتب حزم و احتیاط ارخاء عنان پیشکوه کرده با او مواسات و ممانعت
 مینمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین نهج بگذرد در ارکان
 سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
 بهیچوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
 اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
 واجب مینمود و نیز اینمعنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرصت
 دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم از پدر دزد و پسر
 کلان و لشکریهای دیگر باو پیوند هر آئینه قوت و شوکت عظیم یافته
 بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
 بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست ملوک طریق حلم و
 مدارا باو سودی ندارد لا جرم رای جهان آرای که جلوه گاه شواهد
 رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نمود که
 پیش ازین صبر بر اوضاع و اطوار نگوهیده و اعمال و افعال ناپسندید؛

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین تحمل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلی از خطه دلکشایی اورنگ آباد که مرکز ریایات حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب مستقر الخلافت نهضت نمایند و در بار عالم مدار را بفر وجود فائض الانوار زیب و آراستگی بخشیده یکچند در ملازمت آنحضرت بنظم و نسق امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود بپردازند و دست استیلاء بیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته در عرصه خالی گوی سلطنت و حکم روائی میباخت و طبل خود کامی و خود رائی میذواخت از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلی را از قید تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را که از خامی و بیخوصلگی مصدر اداهای جاهلانه گشته در بنوقوت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت خسروانه زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعغای جرایم او نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور موکب فیروزی اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاسم خان چنانچه مذکور شد با لشکریهای عظیم در اوجین بودند و احتمال این بود که از بی سعادت و ادبار باشاره بیشکوه که راضی بتوجه همایون بدربار نبود سد راه موکب ظفر شعار شوند و بگام محاربه و پیگر پیش آیند و نیز در پایت سریر خلافت آن فتنه پژوه با لشکری انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه در کمین کینه جوئی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم بادشاهانه مقتضی آن شد

که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب فوج آرائی و لوازم
نبرد آزمائشی کوشیده همایون موکبی در خور این عزیمت والا
و نهضت جهان پیرا ملازم رکاب نصرت مآب سازند بذابرن پرتو
اهتمام و توجه بصوب این مطلب افکنده در عرض اندک فرصتی
لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر
شعار و سرداران جنود انجم شمار را بمناصب عالیّه و خطابه‌های شایسته
سرافراز و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت
ورعایت نوازش فرمودند و نظر التفات بپرداخت حال اشکریان انداخته
بقدر تفاوت درجات و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند
و علوفه و مواجب افزودند و از بندهای بادشاهی که در آنصوبه بودند
هر کرا توفیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اخلاص و دولتخواهی در
زمین عبودیت کاشت و سرارات بر خط بندگی و همراهی گذاشت
بیمن عواطف و مکارم خسروانه گوی بخت و دولت از همکنان ربوده
لوائی مر بلندی و کمرانی برافراشت و بقصد امضاء این عزم فرخنده
فال و اجراء این اراده خجسته مآل مهین شعبه دوحه جاه و جلال فروزان
اختر سپهر سعادت و کمال بادشاهزاده محمد سلطان را بانجابت خان
و فوجی از عساکر اقبال مقدمه جنود فتح و ظفر و پیشروانواج نصرت
اثر ساخته در شبّه غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت
هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلای پیشتر روانه برهانپور
نمودند و هنگام رخصت بادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت خلعت خاصه
و طوغ و نقاره و در اسب با زین و ساز طلا و دو زنجیر نیک نوازش
فرمودند و از عمده‌های آن جیش مسعود نجابتخان را بعنایت خلعت

و امپ با هاز طلا و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین را که
تا آن وقت بخدمت دیوانی سرکار والا قیام داشت بعزایت خلعت
و اسب و فیل و راجه اندر من دهنند و را بمرحمت خلعت و فیل و
باضافه پانصدی پانصد سوار بدیوب سه هزاری دوهزار سوار کامیاب
عواطف شهنشاهانه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز را در
خور رتبه و حال بمراحم والا عز امتیاز بخشیدند و پنجم ماه مذکور
مطابق بیستم بهمن که ساعتی بسعادت مقرون بود حکم بر آوردن
پیشخانه همایون بصوب خاندیس نمودند و یگانه گوهر محیط سلطنت
گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده بلند مقدار فرخنده شیم محمد
معظم را بصوبه داربی دکن معین فرمودند و نو باوه گلستان سعادت
تازه نهال ریاض ابهت بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر را که نو رسید
عالم قدس بودند با اکثر پرورگیان سرادق دولت در قلعه سپهر بنیان
دولت آباد گذاشتند و منشور عاطفت پیرا بنام مراد بخش صادر شد
که از گجرات متوجه مالوه گردد و بعد از عبور موکب ظفر لوا از آب
نریده بعساکر جهانکشا ملحق گشته بانراک ملازمت اکیسر خاصیت
چهره مراد برانروزد و رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج
حشمت بادشاهزاده والا قدر سعادت توام محمد اعظم را اقبال آسا
ملازم رکاب نصرت پیرا ساخته کامیاب سعادت همراهی نمودند و
روز مبارک جمعه دوازدهم شهر مذکور مطابق بیست و هفتم بهمن
در ساعتی کرامت طراز میمنت اثر که مختار اهل دانش و بینش
و زیب جدول تقویم آفرینش بود با جهانی فرو عظمت و شوکت و شان
• نصرت قرین طالع و اقبال همعنان •

باتفاق جنود آسمانی و تأیید عموم عنایت ربانی از ساحت خطه فیض
 بنیاد اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمودند • • • نظم •
 زمانی که با فرخی یار بود • نظرها بطالع مزارار بود
 گران شد زبایش مرمع رکاب • برآمد بپرخ بلند آفتاب
 و در موضع هر رسول که مضرب خیام جاه و جلال و اولین منزل کعبه
 دولت و اقبال بود بغر خندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در
 همین روز مسعود بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای
 خلعت خاص و طوغ و نقاره و دو اسپ از طوبیله خاصه با ساز طلا و
 یک زنجیر فیل با ماده فیل نواخته رخصت معاودت باورنگ آباد
 فرمودند و خواجه منظور را که مورد انظار اعتماد بود بقعه دارایی
 دولت آباد معین ساخته خلعت و اسپ و فیل مرحمت نمودند و
 میر عسکری که ثانی الحال ب خطاب عاقلخانی نامور شد و در آن وقت
 بخدمت بخشیدگری دوم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه
 بیگخان از کومکیان دکن بفوجدارئی بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
 هریک بعطای خلعت و فیل نوازش یافت و درینوقت جمعی کثیر
 از ملازمان عتبه سلطنت فیض اندوز نوال و مرحمت گشته نخل
 مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تربیت بادشاهانه نشو
 و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلیخان که جوهر رشد و کردانی و آثار
 ارادت و جانفشانی از سیماء احوالش ظاهر بود بتغویض خدمت
 جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت
 خاص و اضافت منصب و دیگر مواهب خسروانه سرمایه افتخار
 اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسپ و خواجه

عابد بعطای خلعت واسپ و خنجر مرصع با علاقه مرارید و غازی
 بیجاپوری بمرحمت خلعت و فیل مقتخر و مباحی شدند و شمع
 الدین خویشکی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار
 بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محکدار باضافه
 پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر احمد
 ولد ساداتخان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر نجاتخان باضافه هفتصدی سه صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و محمد منعم ولد میرزاخان
 باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
 و میر صالح داماد شاه نواز خان باضافه پانصدی دو صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافت سید نصیرالدین
 دکنی و سیف الله عرب هر کدام بمنصب هزاری هشتصد سوار و
 خداوند حبشی بمنصب هزاری چهار صد سوار والا رتبه گردیدند
 و این گروه و بسیاری از بندهای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
 به برخی شمشیر و جمدهر و سپر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت
 بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
 سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری سه صد
 سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستانی
 که هر دو به سمت حداقت و مهارت در فن طب موسومند هریک
 بمنصب هزاری و مجموع بعنایت خلعت سر بلند گشتند و در
 هر محل یکروز مقام شده سیزدهم مویک ظفر طراز ازان سر منزل

سعادت باهتر از آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بعباء خلعت خاوه و اسب باساز طلا و باضافه هزارى پانصد سوار
 بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار نوازش یافته بار رنگ آباد
 مرخص گردید که در خدمت پادشاهزاده عالیقدر والى آزاد باشد
 و موکب جاه و جلال کوچ بر کوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل و رود به ساحل
 بلده برها پور افکند و عمارات دولت بنیان قلعه مبارکه آن از
 فر نزول اقبال پایه رنعت آسمان رسانید و پادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 باکراک ملازمت قدسی انوار چهره بخت و دولت نورانی ساختند
 و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر بندهائی که در
 رکاب پادشاهزاده ارجشند معین بودند و محمد طاهر صوبه دار
 خاندان در باجمعه در برها پور بودند احراز سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پذه آن بلده فیض اساس را
 از یمن اقامت مہبط انوار شرف و کرامت ساخته رونق افزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن فرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقاً رومزده کلمک حقایق نگار شده حضرت
 اعلى اورا باغواء بيشکوه یک چندين محبوبس ساخته بودند و آخر از قید
 رهنایده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت
 و بعنائیت خلعت و اسب و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دربار جهانمدار
 بسرکار بادشاهی ضبط شده خسارتهای مالی باورسیده بود

بانعام هزار روبه مورد نوازش بادشاهانه گشت و مقتدر خان ولد اعظم خان
 مرحوم بخندمت میر بخش گدیری و مرحمت خلعت خاص و باضافه
 هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد و
 میر ابو الحسن حاجب بدجاپور بدذات خلعت و ماده فیل و انعام
 ده هزار روبه میداھی گشته رخصت انصراف یافت و بسیاری از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافه مناصب و
 احراز عطایا و مواهب کامیاب گشتند و جمعی کثیر بمنصبهای
 شایسته سرافرازی یافتند از انجمله سرافراز خان باضافه هزاری هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جادو راو باضافه
 هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 و داماجی باضافه هزاری سیصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار
 و سیصد سوار و رستم راو باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عبد الله بیگ
 سرامی باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار
 و بیگجی باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر
 شمس الدین ولد مختار خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 دو هزاری هزار سوار و سید شیر زمان بارهه باضافه پانصدی دو صد
 سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و سیدزا هوشدار ولد ملتفت
 خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

سوار و تیرنگچی بهوسله باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلعه دار خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامی کرسرودی باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل و اضافه سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل ولد نجاتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیاری بخت و رهبری دولت تازه سرانراز بندگی درگاه خلایق پناه شده بودند بیاس راو بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و داداجی بمنصب دو هزاری هزار سوار و دادکوجی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بعنایت خلعت مباحی گشتند *

نهضت موکب منصور قرین دولت و فیروزی از بلده

مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضداشتی برسم پرش کوفت و اعتلال بخدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلده مبارکه برهانپور بانظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه آن حضرت بالکلیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلافت و جهانبانی که بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

فرمان روائی و کشور ستانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفیس
 نفیس متوجه گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام
 بخشند و دمت تصرف و امتقلال بیشکوه خسران مآل از مراتب
 ملک و مال کوتاه سازند و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت
 اثری از دربار چهارم ندارد مشعر بموده حصول صحت و عافیت والد
 سپهر مقدار و تمکن آن حضرت بر وساده اقتدار داشتند اخباری
 که اشعار بفساد این معنی می نمود متواتر می رسید و آثار آن که فساد
 مملکت و اختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست و در خلال
 آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافه اکبر آباد
 رسیده حقایق و اخبار در بار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشی
 بیشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهان داری
 بنوعی که مشاهده کرده بود معروض داشت و نیز راجه جسونت
 سنگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری
 گران و سپاهی انبوه باغوا و افساد بیشکوه ناقص خرد ادبار پژوه
 با وجین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است
 آمده بود چون طبع کج گوی آن بی بهره جوهر دولت بدین و آئین
 هفود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل
 عظیم بسلطنت او داشت بذایر خوش آمد و رعایت جانب او مصدر
 اداهای بی ادبانه و حرکت ناهموار گشته بخيال محال و پندار دور
 از کار خود را سد راه موکب جاه و جلال می شمرد و از سطوت و صولت
 سپاه بهرام انتقام نیندیشده از بدرگی و فرومایه گرهی خیرگی
 و زیاده مری از حد میبرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مآثر بود بتأزگی تصمیم یافته این نهضت فیروزی اثر را در کیش
 همیت سلطنت و فرمانروائی لازم و متختم دانستند و روز مبارک
 شبیه بیدست و پنجم جمادی الآخرة موافق دوم فروردین که طنطنه
 اهتزاز موکب ربیع صیت خرمی و شادمانی در اطراف و اکناف
 جهان انداخت و شاه سبز اورنگ عالمگیر بهار با انواج ریاحین
 و عساکر ازهار رایت نهضت بجانب گلزار افراخت تا تختگاه چمن
 و دار الملک گلشن از شر غذاء خار بد نهاد که باعث فساد باغ
 و بستان و ناخلف دودمان گلستان بود بپردازد و لشکر کانر کیش
 دی را که بگام جرأت در راه موکب پر تجمل گل ایستاده خیرگی
 مینمود علف تیغ انتقام غازیان سپاه نامیده سازد لواء توجه جهان
 کشا از بلده مبارکه برهانند و بصوب مستقر الخلافه بر افراختند
 و بر فراغت جیوش غیبی و جنود آسمانی کوچ فرموده سمنند همت
 بلند و یکران عزیمت آسمان پیوند بسوی مقصود سبک عدنان
 ساختند • • نظم •

برای صواب و بعزم درست • بآهنگ نهضت میان بست چست
 چو پا در رکاب سعادت نهاد • بر و خواند نه آسمان ان یکاد
 و باغ فرمانبازی که بپیرن شهر بمسامت نیم کروه واقع شده فیض اندوز
 نزول اقبال گردید و درین ایام بسیاری از بندهای اخلاص کیش
 عقیدت شعار مورد انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته
 بخطابه‌های مناسب و انزایش مناصب و عطاء نقاره و علم والاها یکی
 یابند از انجمله محمد طاهر خراسانی صوبه دار خاندیس که کسوت
 اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت

مطرز است و قبل ازین مدتها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده
 بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و فیل کامیاب عاطفت
 شد و بعد شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح روهیله بخطاب
 خانی و میرشمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر
 خویش و هریک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب
 اصالتهانی و عطاء طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظمخان مرحوم
 بعنایت نقاره و میرملک حسین بخطاب بهادر خانی و میرضیاءالدین
 حسین بخطاب همت خانی و مفتخر خان ولد اعظمخان بخطاب
 مهیدار خانی و محمد ابراهیم ولد نجابتخان بخطاب شجاعت خانی
 و عبد الله بیگ سرای بخطاب عبد الله خانی و محمد بیگ میر
 آتش بخطاب ذوالفقار خانی و میرهوشدار ولد ملتفت خان
 بخطاب هوشدار خانی و محمد منعم ولد میرزا خان بخطاب منعم
 خانی و خواجه عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد شاهنواز
 خان بخطاب معصومخانی و عطاء علم و مظفر لودی بخطاب لودی
 خانی سرافراز گشته رایت امتیاز باوج بلند نامی انراختند بالجمله
 شهنشاہ دین پناه دو روز قرین دولت و کامکاری درباغ فرمانداری
 مقام کرده طراوت بخش گلشن حشمت و بخدیاری بودند
 و بیست و هشتم در کوزه کوچ فرموده نواحی سرای بنوله از نزول
 همایون پرتو سعادت گرفت و دو روز آنجا مقام شد دران منزل
 وزیر خان را که صوبه داری خاندیسر بدستور سابق بار مفوض گشته
 بود بعنایت خلعت و امپ و فیل نواخته مرخص ساختند و احمد
 بیگ داماد خان مذکور بفوجداری نواحی بلده برهانپور معین شد

و بهیل افغان بخطاب پرداخانی مرادرازی یانت و تاتار بیگ ولد
 اوزبکخان بخطاب پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافه
 پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرون
 کچهی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
 ونعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 دو صد سوار سربلندی یافتند و غره رجب موضع ماندوه مضرب خیام
 نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون
 شاهنواز خان صفوی بوسوسه خیالات باطل و اندیشای لاطایل از
 توفیق انقیاد و موافقت و سعادت اتفاق و متابعت خدیو جهان
 محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موبکب
 عالمگیر تعلق و امهال میوزید و در بلد برهانپور مانده بلطایف
 الحیل در برآمدن دفع الوقت مینمود و تخلف او از رفاقت عساکر
 جلال درین عزیمت فیروزی مآل منافی صلاح دولت و اقبال بود
 لاجرم شهنشاه دوزبین دانش آئین که رای رزینش دقیقه یاب
 امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
 در منزل مذکور مهین گوهر خلانت تابان اختر برج سلطنت
 بادشاه زاده عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمد
 قدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور
 رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا
 جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر
 نموده در قلعه بلد مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را
 سرمایه عبرت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

نصب و شلیخ میر بشهر معاودت نمودند و او را از خانه خودش حوار کرده بقلعه رسانیدند و در حصار ارک آن حصن قوی اما اس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت تیرین پیوستند بالجمله عساکر ظفر مؤثر از ماندرة بهفت کوچ متواتر بکنار آب نریده رسید و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیکری دوم و عنایت خلعت و خطاب سزاوار خانی و بختیار خان بخطاب خواص خانی و خوشحال بیگ قاقشال بخطاب قلیچ خانی و محمد یوسف بخطاب شمشیر خانی و محمد طاهر داروغه توپخانه دکن بخطاب صف شکن خانی مرمایه مباحات اندوختند و عبد الرحیم ولده ایداد خان و میر احمد ولد سادات خان و قاتار بیگ ولد اوزبک خان هریک بخطاب پدر خویش نامور شد و مصریخان افغان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرانراز گشته در سلکت کومکیان برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامگار و غلام محمد افغان هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار کلمیاب گردید دهم ماه مذکور ریات منصور در گذر اکبر پور از آب نریده بپایاب عبور نموده آنروی آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و اصالتخان و میریز مهمند هریک بمرحمت اسپ مورد عاطفت شد یازدهم جهانگیر پور مرکز دایرة اقبال گردید درین روز محمد عاقل برلاس بخطاب تهور خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و قاضی نظامای کردزی^(۲) بخطاب مخلص خانی

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت امپ مباحی گشتند و شیخ عبد القوی باضافه ششصدی پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدی صد سوار سر بلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و از فر نزل والا سربا و ج سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستلام عتبه اقبال چهره سعادت برانروخت و باباجی بهونسله بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هریک بعطاء خلعت سرافراز شده کامیاب دولت بندگی گشتند و سید شیر زمان بارهه بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبردستخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار مفتخر و مباحی گردیدند و درجن سال زمیندار چیت پور جبهه سای سده سزیه گشته بعزایت خلعت و امپ و اوربسی مرصع سر بلندی یافت و پس از طی دو مرحله دگر باره موکب فیروزی اعتصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکب دولت مورد انظار مراحم بادشاهانه گردیدند و از انجمله نجابتخان باضافه هزار و دو هزار سوار بمنصب والای هفت هزار و هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بعزایت امپ و باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزار و هزار سوار و بهادر خان باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و میر مراد مازندرانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

بمنصب در هزاری چهار صد موار و حسین بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار مشمول مرحمت گردیدند و سید عبد الرحمن بخطاب دلاور خانی ناصور شد و فتح خان و منعم خان و تهور خان و هزیر خان و محمد صادق و غیرت بیگ و کیسری سنگه ولد راو کرن بهورتیه و حمید الدین ولد ابو سعید نذره اعتماد الدوله و چندی دیگر بمرحمت اسپ عنان توسن دولت گرفتند و جمعی بعتاء خلعت قامت امتیاز افراختند و درجن سال زمیندار چیت پور بانعام چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت جیفه مرصع نوازش یافتند بیستم ظاهر دیبالپور مرکز ریات منصور گردید درین منزل سید حسن نوجدار بکلانه که بموجب حکم والا از انجا بموکب ظفر لوا رسیده بود شرف استلام سده سنیه دریافته تشریف عنایت پوشید و درین ایام کار طلبخان بعتاء خلعت و عابد خان و عبد الله خان سرای و تهور خان و جادونری و جسونت راو و رستم راو هر یک بمرحمت اسپ و سون سنگه برادر سها سنگه زمیندار کالی بهیت بمنصب هزاری پانصد سوار و گروهی دیگر از نو سرانرازان دولت بزرگی بمنصب شایسته کامروانی عواطف بادشاهانه گردیدند بدست و یکم از دیبالپور کوچ شد و در اثناء راه مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم الامتثال احرام کعبه جلال بسته بود رسیده بادراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهره مراد برانروخت و مراسم کورنش و تسلیم بجای آورده سرمایة معادت دارین اندوخت خدیو تطوفت پرور مهربان او را بجلیل عواطف و جزایل مکارم نواخته از انجا بهمعنائی عون عنایت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت گروهی ارجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسمخان و تمام لشکریهای بادشاهی بعزم مقابله موکب منصور بفاصله يك کوه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدوم بخشیدند و برکنار ناله چور نرینده قبله بارگاه حشمت و جاه باوج نصرت و فیروزی افراشته شد - اکنون کلک حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگزارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرائیده جبین صفحه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در ارجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و نادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبربر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسمخان و سایر جنود بادشاهی از ارجین بقصد محاربه و قتال برای بانس برله روانه گشته بسر راه او رفت و بسه گروهی کاپروده که از آنجا میان او و مراد بخش هژده کوه فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگاهی یافته خبر محقق باو رسانند از آنجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نریده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار صوبه دکن و خاندیس باو نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلده مبارکه برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و بیکارش میکشاست و چون مراد بخش از آمدن او بالشکریهای بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و اندازه صفت و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

خدایو جهان که بوساطت مراسلات یاد فرموده بودند در هژده گروهی
 کچروده از سمتی که می آمد عنان بر تافت و از بالای کچروده
 گذشته در نواحی دیدالپور چنانچه گزارش یافت بموکب اقبال
 پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این سایه در انجبال در آمد
 القصة راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی کچروده
 که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می
 آمد بسمت دیگر گشت و در صد تغذیش سبب آن حرکت بود و
 هنوز از عبور موکب منصور از نریده خبر نداشت درین اثنا نوشته
 راجه شیورام گور که در ماند و بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جدو
 مسعود از نریده باو رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه
 دغار بودند و بعد از قرب وصول عساکر فیروزی متأثر بنواحی قلعه
 مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند
 نیز باو ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر
 رعب اثر دود حیرت بسر بر آمد و از نشاء باد غفلت و بیخبری
 هشیار گشته از کچروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز
 گشت و از آنجا بعزم جنگ و آریزش گام جرات و قدم جسارت از
 حد خویش فراتر نهاده یکم منزل بسمت جنود اقبال پیدش آمد و در
 برابر دهر مات پور بغاضه یک گروه معسکر ادبار گزید که سد راه
 موکب نصرت پناه شو، بالجمله این مظهر فضل و رحمت الهی و مورد
 تائیدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف
 صلاح حال عباد و نهمت خیر پزوه مقصور برسد ابواب فتنه و فساد
 امت و بمقتضای شمول رافت و عموم شفقت پیش نهاد نیت

علیا آن بود که گرد پیکار انگیزخته نگردد و خون مسلمانان درمیانه
 ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را
 که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده اورا
 بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و ستیز نموده بودند
 و پیغام فرموده که چون ما را اراده جنگ نیست و عزم ملازمت
 حضرت اعلیٰ پیش نهان خاطر والا ست اگر اورا بخت و دولت
 رهبری نماید بعزم ملازمت همایون مستسعد گشته تقبیل رکاب اقبال
 را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر
 پناه بر خاسته بجوده پور که وطن اوست بروی والا پایمال جنود دشمن
 مال گشته جز خسران و نکال حاصلی نخواهد داشت از آنرو که
 آنجاهل مغرور را کج دماغ ظلمت اندود در غفلت و غرور و پیشگاه
 ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود برونق مضمون ابی و استکبر
 وَ كُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین
 شیطان صفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجپوتان
 متهور جلالت آژار که دران حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم آمده
 بودند بان نخوت در سر افکنده آماده جنگ و پیکار شد و کب رای
 را باز فرستاده اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون درینوقت
 نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دهرمات پور که مضرب
 خیم نیروزی بود نزول نموده بود خدیو مویید منصور در منزل
 مذکور که جهالت و جسارت آن تبه رای مغرور بیقین پیوست و
 موکب ظفر اثر بر وفق فحواء وقد اعذر من انذر در صف آرائی و نبرد
 آزمای با آن جیش خذلان معذور و تنبیه و تادیب آن خیل عدوان در

کیش حمیت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رزم و پیکار و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پرداخته تقسیم امواج نصرت مآل و تعیین مغوف حرب و قتال نمودند و آن روز و آن شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط مبارزت و سپاهگیری و اساس سرداری و سروری است بجای آورده تدبیر جنگ و توزک حظه فرمودند *

ذکر محاربهٔ عساکر جلال با راجه جسونت

سنگه بد سکاال و طفر یاقنس بر جنود کفر

و ضلال بعون عنایت داور بیمهال

چون سابقهٔ عنایت ایزدی بدرقهٔ موکب دولت بخت بلندی گشته لوای توجه والا و رایت عزیمت کشور کشایش بصوب عالی مقصدی برافرازد و جیوش توفیق و جنود انبال رفیق طریق امانی و آمال سعادت مندی سازد که در سلوک مسلک حشمت و کامکاری هر کجا خاری بر سر راه دولتش آید دست حمایت بخت کار ساز راه ازان بپردازد و در طی مراحل سعادت و بختیاری هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازوی طالع دشمن گداز زودش از پا در اندازد و از غبار فساد که باد نخوت اعداء بد نهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش نغشیند و از صرصر عنادی که از هوای پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه و حشمتش گزند نبیند و هر خیل ضلالی که بآهنگ خلافتش رایت جمارت در میدان کین برافرازد خدایان و نکال دو امپه باستقبالش تازد و هر حزب ادباری که چهرهٔ دلیری به پیکارش برافروزد بیگ

لطمه سر پنجه تهر و سطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در بازو
 آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب
 عالمگیر مهرانور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
 ازدحام و کثرت حشر در رهگذر باد صرصر جز پریشانی طرفی
 نتواند بست جائی که شهbaz همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ
 مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
 و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او
 ستیزد لامحاله خونش هبا برگزیده آلهی را از کج اندیشی و
 بدخواهی مشتکی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
 لطف نامتناهی را از شر انگیزی و کینه توزی جمعی محال طلب
 کوتاه بین کدام نقصان •

• نظم •
 کسی را که اقبال رهبر بود • اگر سد راهش سکندر بود
 بغیر از مندی کشاید رهش • شود عرصه بخت جولانگش
 چو تایید حق یاور کس بود • بداندیش او کمتر از خمس بود
 هر آنرا که اقبال خصم افکن است • چه پاک ارجهانش همه دشمن است
 مویید صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه مویید پاک دین است
 در محاربه راجه جسونت سنگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی
 ادبی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین
 تبیین این مقال آنکه چون آن جاهل بدکیش بذصایح ارجمند
 بادشاهی که کذب پدش طاق دانش و آگاهی بود متغبه نشد و از
 تبه رائی و کوتاه اندیشی بصلاح کار پی نبرده با جنود ارباب قدم
 جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قهر خسروانه زبانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل مگال
در کیش مردی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
اورنگ عالمگیر مهر در عرصه چارم سپهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
هندوی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلام را
انهزام داد و اعلام سیه فام جنود لیل از پرتو ماهیچه رایت انوار
سلطان بهار رو تحجاب تواری نهان خدیو موفوق و منصور پاک
اعتقاد بقصد مدافعه آن جیش کفر و عذاب که فی الحقیقت غزا و
جهااد بود بتسویه صغوف جدال و آرایش افواج اقبال و آراستن
فیلان کوه پیکر خصم انگن و پیش بردن توپخانه دشمن سوز صف
شکن فرمان داده و دل بر عون عنایت ایند نصرت بخش نهاده حکم
نواختن کوس جنگ و افراختن لواهی رزم که زهره گداز بیدلان عرصه
نبرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر بلند آسمان بر آید سوار فیلمی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
شایسته و آئینی خجسته با جانود نصرت و تایید آلهی و سطوت و
صلابت شهنشاهی متوجه دفع و استیصال آن فرقه ضلال و مستحقان
عذاب و نکال گشته رخ بعرضه کارزار آوردند و هراول نصرت اثر را که
مقدمه الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نژاد
عالی تبار محمد سلطان و فجاالتخان استوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور رسید مظفر خان بارهه و احمد خویشمی و لودیکان
و پردلخان و کمال لودی و هیدنصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری

و الهام الله و عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلبران عرصه قتال با ایشان معین ساختند و ذوالفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیداد خان و سید دلور خان و زبردستان و ساداتخان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهامت پرور بهراولی بادشاهزاده و آلاتدار لواء مبارزت باوج دلوری برانراختند و اهتمام توپخانه بعهده شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلیدخان که از بندهای راسخ العقیده فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و سرداری جرانغار فیروزی آزارنامزد قره باصره دولت غره نامیده حشمت بادشاهزاده والا گهر سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپهدار خان و راجه اندر من دهندهیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعمخان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل نیازی و یعقوب دلاور و اوزبکخان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کرن کچی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعی دیگر از جنود قاهره درانطرف بمبارزت و کند اوری گماشتند و سرداری التمش بشهامت و صرامت پناه مرتضی خان تغویض یافته سید بهار و حمید الدین ولد ابوسعید نبیره اعتماد الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند و زبده فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت باسیدمیر برادراد و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روهیله و اسمعیل

خویشکمی و کیسری سنگه بهورتیه و رگه‌ناتیه سنگه راتهور و مسعود
 منگلی و سید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی
 دیگر از دلادران جلالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین
 طرح نمودند و صف شکنخان را باجمعی از اهل تربخانه و خواصخان
 و سکندر روهیله و برخی از امراء دکنی مثل جادو رای و رستم راد
 و دولت‌مند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یسونب راد طرح
 دست چپ فرمودند و قراوی جنود ظفر پناه بعدها تردد و کار
 طلبی خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان سرای و دوست
 بیگ برادر او و محمد شریف تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی
 دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عملی شکار مقرر گشت و ماهیچه
 زایت نصرت نشان خورشید شان از ارج قول طلوع نموده گیتی خدیو
 عالمگیر با فرآسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلی در
 قلب لشکر جای گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلادران ثابت
 قدم در محنت اخلاص مثل امالتخان و مخلص خان و تهور خان و قلیچ خان و
 جوهر خان و هنربر خان و ذوالقدر خان و بیگ محمد خویشکمی و
 غیرتخان و عزادار خان و میر ابراهیم قوربیگی و بهکونت سنگه ولد
 راو ستر سال هاده و سو بهکرن بن‌دیل و آله یار بیگ میر توزک
 در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند * * نظم *

بیاراست شاه توکل شعار * سپاه ظفر را یمین و یسار
 سپاهی ثبات و تحمل همه * همه تن دل و دل توکل همه

بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و صهابت شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بقاء صبر و ثباتش افکنده دل ضلالت منزلش از تاثیر جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستیاری ریو و رنگ باعث تعویق جنگ گشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حيله و تزویری بر آب زند غافل ازین معنی که • • بیت •

چو آنهک صیدی کند شاهباز • نکردد پدم لایه صعوه باز
و باین خیال خام و اندیشه نا تمام وکیل خود را بخدمت همایون
فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و سرافکندگی کرد و بزبان
مهکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار
نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه
اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم
اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم برین بنده بخشوده فسح
عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت
میشمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام
نقش پذیر است بمکنون خاطر او متغفن گشته جواب فرمودند
که چون بفرخی و فیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی
ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایده حيله
و افسونست از لشکر جدا شده تنها پیش نجاتخان بیداید که خان
مذکور او را بخدمت بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

او را بملازمت اشرف آوردند و استعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن
 کج اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مبذبی بر دفع الوقت
 و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری از ان ظاهر نشده
 جوابی نفرستاد و آماده جنگ و فساد و مهیای نبرد گشته بدست کفر
 و ضلالت لوی جرات و جهالت بر افراخت و بترتیب لشکر و صف
 آرائی افواج نکبت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هر اول
 ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی جلالت شعار مژل مکنه
 سنگه هاده و راجه سجان سنگه بیدیل و امر سنگه چندراوت و رتن
 راتهور و ارچن کور و دیال داس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعظام
 راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد اصالخان مرحوم
 و دیگر بندگان معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در آن نو چ تعدین
 کرد و بهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام
 توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر
 در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و
 یادگار بیگ را که از سپاهیان نامی توران بودند بقراولی گذاشت
 و مهیس داس گور و گورهن راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و
 راجپوتان جلالت منش در اندیش مقرر نمود و خود با راجپوتان
 قهور کیش خویش که از ده هزار سوار بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان
 عمده بادشاهی مژل بهیم ولد راجه بیتل داس کور و امثال آن در قول
 قرار گرفته راجه رایسنگه سید سوده را با جمیع راجپوتان قوم او
 در میمنه قول و افتخار خان را با سید شیرخان باره و سید سالار و
 یادگار مهعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در میسر جای داد و مالوجی و پرموجی و راجه
دیپی سنگه بندیل را بمحافظت اردو که نزدیک بجنگ گاه بود گذاشت
و بعد از تسویه صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ از معسکر خود
سوار شده با آن لشکر گران و سپاه بی شمار متوجه عرصه ستیز و پیکار
گردید القصه پنج شش گهزی از روز گذشته تلاقی فتنین اتفاق افتاد
نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز
رزم و مقدمه جنگ است هنگامه حرب و جدال تیز شده رفته رفته
نیروان قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت * نظم *
بلا آتش فتنه را کرد تیز * توگفتی پدیدار شد رستهخیز
چنان تیغ کین را شد آتش بلند * که جستی ز جا جوهرش چون سپند
مساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یسال
آراسته چنانچه قانون رزم آزمائی و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته
پیش می آمدند و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در پناه مر
مخالقان می افکندند درین اثنا از هراول آن موکب ادبار جمعی
کنیر از راجپوتان متهور جلالت خو *
• نظم •

همه سرکش و جاهل و جنگ جو • چو شمشیر آهن دل و سخت رو
ببحر و غا جملگی هم قدم • همه بسته چون موج دامن بهم
مژل سکند سنگه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهالا و ارجن گور
و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بی باک ضلالت کیش با تمام اتباع
و سپاه خویش رایت جهل و تهور افراشته و دست تعلق از جان
بر داشته بیکبارگی جلو انداختند و نخست بتوپخانه همایون رسیده
بجنگ و ستیز پرداختند مرشد قلیخان و ذوالفقار خان با آنکه

فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بیزوال خدیو جهان زده و پای ثبات و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش پیدشمار که منتهای مرتبه سپاهیدگری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار نموده بگلگونه شهادت چهره سعادت بر افروخت و باحراز نیک نامی جاوید سرمایه حیات ابدی اندرخت و ذوالفقار خان بآئین دلوران ناموس جوی هندوستان که چون کار جنگ تنگ شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و روح عزیمت غزیم را هزیمت میدهند از اسب فرود آمده با معدودی پای همت و جلالت بقصد نیل سرخروئی و شهادت در میدان و غا انشرد و داد شجاعت و دایری داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقربان و امفال برد اگرچه گل زخمی از شاخسار مردی چید لیکن ببرکت توجهات والای حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آسیب هلاک ایمن ماند راجپوتان بد گهر جهالت پرور از وقوع این حال خیره تر شده و از توپخانه همایون گذشته بهمان هیئت اجتماعی بر هراول موکب منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول آنخیل ضلالت مفش و جوتی از لشکر قول و التمش نیز بکومک و امداد آن تیره بختان بد نهاد حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بادشاهزاده والا تبار و

نجاتبخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
 بسیلاب حمله آن گروه از جانفرته پای قرار در میدان مبارزت استوار
 ساختند و بذیروی بازوی همت و شهامت بمدافعه و مقابله آن
 متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود غنیم خسران مآب
 در کثرت و انبوهی یاد از تراکم افواج محاب میداد لیکن تیغ آتش بار
 مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند نخل ثبات
 و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما باد
 حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریاخ عاصف بود ناوک جان
 ستان دایران عرصه هیچا چون تیر قضا بلیخا از شست می جست
 و گرز گران سبکستان میدان وغا از خود کاسه بر سر اعدا می شکست
 از بس عقاب تیز پر تیر از خانه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
 نیدستان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
 مینمود و هم غلط بدن از روی اشتباه عرصه رزمگاه را ساحت لاله
 ستان می انکاشت * * نظم *

شدی تیر چون سوی هندو روان * همه صندل جبهه کردی نشان
 ز بس بهر دین تیغ در کار بود * زدی بر همان جاکه زنار بود
 و چون غنیم لثیم بهجوم تمام و جلالت عظیم با جنود اقبال در آویخته
 گرم ستیز و خونریز بود شیخ میسر با سایر داوران طرح دست راست
 بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل ادبار زد و مرتضی
 خان نیز با دلیران التمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت
 و همچنین صف شکنخان با بهادران طرح دست چپ رخس
 شجاعت انگلیخته بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

رسانید و در همین اثنا شهنشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه شکوه بودند و مشاهدۀ سعی و جلاّت و نظارۀ تلاش و کوشش هر دو گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش رایت جرأت و استیلا افراشته و مدام تیغ قهر و ناوک بلا بجان برداشته خیره روئی و چیره دستی می کنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بسالت ذاتی را کار نموده با ملازمان رکب نصرت قرین بکوسک مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصۀ کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بیمن اعانت و امداد و نیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند که قول همایون بهراول پیوست • بیت •

بجائی که او رخس کین رانده بود • تهور چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه بادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال
آلهی ست اعداء بد عاقبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت
بسستی گرائید و جنود مسعود را این حمله رستمانه و حرکت بهادرانه
ازان جوهر تیغ عالمگیری مایۀ دلوری و دلیری گردید غازیان لشکر
منصور مانند خیل نور که با چاه ظلمت ستیزد و بسان شعلۀ برق
که در سیاهی آویزد با گروه مخالف و فرقه ضلال بکوشش و قتال
در آویخته بضرب شمشیر و طعن سنان آن جهالت کیشان را مانند
بنات الذعش متفرق و پربشان ساختند و خورشید سان بتیغ عدو
موز بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون سایه بر خاک
هلاک انداختند • نظم •

زبس راجپوتان به پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فتاد آنقدر کشته در کارزار • که شد بسته راه گریز سوار
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • کزان هندوی جنگجو زنده موخت
 دران میدان کین چندان خون کفاری دین ریخته شد که تا ابد
 سمره از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آماده
 گشت که زاغ و زغن آن وادی تا قیامت طعمه نجوید از بس مخالفان
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز نهاد
 و بس که پیغام فنا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کار افتاد • • نظم •

دران کینه خواهی ز بس طعن و ضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
 چو تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیروداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولت تیغ سطوت در نیام خجلت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کداوری دود حیرت بسر برآمد
 و درین رستخیز بلا و ستیز مرد آزما میکند سنگه هاده و سجانسنگه
 میسودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و موهن سنگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
 آبدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار مردانه وار سر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی کثیر و فرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالکان مسالک فنا گزیدند و از غلبه شکوه و صلابت
 موکب گیتی کشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشا ظفر لوا
 راجه رایسنگه میسودیه از قول مخالف و راجه مچان سنگه بنذیل

و امرسنگه چندراوت از هراول غنیم لئیم با خیل و حشم و طبیل و علم در افتاء نبرد و پیکار از معرکه کارزار رو تافتند و پدای مردی فرار رخت هستی از آنعرصه فتنه بار بدر برده بجانب اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب یمین بر بنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزیمت گرا بود ریخته بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه متهور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوتی که حراست اردوی غنیم بآنها متعلق بود مالوجی و پرسوجی^(۲) تاب مقاومت نیاورد رخ از جنگ وستیز و رو از شمشیر تیز بر تافته آهنگ گریز کردند و دیبب سنگه که عقل در مت و تدبیر دور اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رفت و او را شفیع عفو جرایم و وسیله صفح مآثم خویش ساخته با او همراه شد و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آن مرخیل فتنه گذشت سپاه او را فی الجمله آویزشی با اعداء جسارت منش روی داد افتخار خان و چندی دیگر که در سمت یسار آن حرب ادبار بودند بمقابله و مدافعه پرداختند و بترکتاز جرأت هیجا دو اسبه بجانب عدم تاختند و راجه جسونت سنگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال بی زوال بر خلاف داب راجهائی بزرگ تدار و راجپوتان تهور کیش مهابت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقید
العصف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت • بیت •
چنان بیدناک و هراسان گریخت • که زنار را از گرانی کسبخت
و قاسمخان و سایر لشکر پادشاهی که دران رستخیز بلا هدف ناوک
تضا نگشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و بر آردن نقد حیات
ازان مهله غنیمت شمرند و همای همایون فال فتح و ظفر از اوج
لطف و عنایت آلهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد
نصرت و فیروزی در آئینه تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نمود
و گلهای خرمی و شادمانی در سراستان آمال و آمانی هوا خواهان
شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم بقید ضبط
و تصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد • • نظم •
دلبران چو فارغ ز هیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخت اکر یار داشت • همین سر بر برد و همار گذاشت
بدست اندر آمد بسی باد پا • ز خون جمله دست و پا در حفا
به بند آمد از هر طرف فیل مست • چرمستی که افتد عرص را بدست
بالجمله بنیم اشاره آبروی شمشیر و یک حمله انبال عالمگیر شهنشاه
جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان
نامهای پاستانی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاویدانی
گردید و ازینگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظام راجهای
هندوستان و سرداران عمد جلاوت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
عظیم با ساز و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر اسباب گیر و

دارو ادوات رزم و پیکار همراه داشتند بنیروی زبردستی و خصم انگنی
طالع والای خدیو زمان این چنین شکست فاحشی خورده سزای
جسارت و بی ادبی و پاداش جهالت و محال طلبی خویش یافتند
چنانچه بغیر از زخمیانی که پپای مردی فرار نیمجانی از عرصه
کارزار بدر بردند و جمعی از آنها نیز در بوا دی خذلان و خواری از
آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند قریب شش هزار
کس از مقتولان آن مخذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشاره
والا بشمار و تعداد در آمده *

بگیتی ست تا رسم فتح و شکست * چنین فتح کس را نداد ست دست
نه چشم زره این چنین فتح دید * نه گوش سپرد در مصانی شنید
و از انجا که خلقت قدسی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر
مروت و معدن جوهر فتوت ست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
مردی بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تجویز فکرة بهادران
نصرت لوا را که از رسم تگامشی که شیوه عاجز کشی ست منع
فرمودند و نیز بمقتضای کمال دین پروری و مسلمانی که
سر رشته جبلت همایون ست حکم عالم مطاع بنفاد پیوست که دران
معرکه و غا هر کرا مسلمان یابند بجان امان داده دست از خون او
بدارند و از آرد و بنگاه غنیم متعرض عرض و ناموس مسلمین نگردند
و بیدمن اقبال سردمی و مدد حفظ و حمایت ایزدی که در جمیع
معارک و میداین شامل حال هوا خواهان دولت ابد قرین است
درین آویزش و کارزار که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود چندین
امراء نامی از راجپوتان و مسلمان بتیغ قهر و انتقام مجاهدان

فیروزی مآل مورد فنا و زوال گشتند از سردران لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود سوای مرشد قلیخان چنانچه سبق ذکر یافت
دیگر کسی عرصه تلف نشد و غیر ذوالفقار خان و سکندر و هیله
و شیخ عبد العزیز و رکنا تپه سنگه راتپور دیگری از عمدها را
آسیب زخم نرسید ازین فدویان نصرت مند شیخ عبد العزیز بکثرت
تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیست و یک زخم
برداشته بود لیکن ببرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گداز دوست نواز آن زخمها بالتیام گرائید نیش بنوش
جراحات بر راحت مبدل گردید القصه بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه موید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز
برآورده سجادات شکر آلهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
و لوای غلبه و فیروزی باوج حشمت و بهروزی افراخته و نوای
کوس فتح و گورک شادیانه مانند صیت اقبال و طنطنه جلال
خویش بلند می گرا ساخته قرین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
بدو اتخانه مختصری که در جنگ همراه بود و باشا را والا در موضع
لشکرگاه غنیمت برپا کرده بودند نزول اجلال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از ادای فرض و سنت شکرانه این موهبت کبری را از روی نیاز
دوگانه ادا کردند و مراد بخش اینجا بعر بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبلی سنگه بندیده را که با خود بسده سینه آورده
بود از میامن مراحم پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام روز آنجا بسر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی و افراخته شدن دولتخانه والا بعرض اشرف رسید قرین سعادت با عهاکر ظفر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسافت یک کروه در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و مراد بخش را بجلدوی یکدلی و موافقت با اولیای دولت درین فتح آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده هزار اشرفی و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا و مواهب عز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و سر بلند کوهر محیط سعادت و ارجمندی بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا باضافه پنج هزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول انظار مرحمت فرمودند و بیست و سیوم ماه مذکور ظاهر بلده اوجین از پرتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی از بندهای عقیدت سگال که درین نبرد اقبال مصدر کوشش و جانفشانی گشته بودند مورد جلال الطاف و اعطاف شده کامیاب فوازش بادشانه گردیدند از آنجمله نجابتخان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته بخانخانان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتخان بخطاب اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت خاص و امپ با ساز طلا و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار پایه اعتبار بر افراخت و مفتخر خان برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب خانزمانی و

بعزایت طوغ و نقاره و یک زنجیر نیل و میر ضیاء الدین حسین که سابق بخطاب همت خانی نامور شده بود بخطاب اسلام خانی و مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپیه باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهادر خان بعزایت اسپ و علم و ذو الفقار خان بعتاء خلعت و اسپ سرانراز خان بمرحمت اسپ و نیل و غازی بیجا پوری بخطاب زندوله خانی و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و کار طلبخان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عابد خان باضافه هزاری دو صد سوار بمنصب چهار هزاری هفتصد سوار و شجاعخان ولد خانخانان بهادر سپه سالار بعزایت خلعت و اسپ و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عبد الرحمن بیجاپوری بخطاب شرزه خانی و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید خان انصاری بخطاب پدر خویش و مرحمت خلعت و علم و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه و راجه اندرمن دهنديره بعتای نقاره و علم و دیبی سنگه بنديله بمرحمت خلعت و اسپ و لودبخان بعزایت اسپ و نقاره و علم و فتح روهيله بخطاب فتح جنگ خانی و مكرمت نقاره و علم و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل خوشگي بخطاب جانباز خانی و عطای علم و اضافت پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و کمال لودی بخطاب

هزبرخانی و اضافه پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد
 سوار و محمد بیگ خویشکى بخطاب دیندار خانى و اضافه پانصدى
 دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد سوار و مرتضى خان بمرحمت
 فیل و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى پانصد سوار
 و احمد خویشکى بخطاب اخلاصخانى و اضافه پانصدى صد سوار
 بمنصب دو هزارى پانصد سوار و حمید کاکر بخطاب کاکرخانى
 و مسعود منگلى بخطاب منگلى خانى و احمد بیگ میرتوزک
 بخطاب ذو القدر خانى و اسماعیل نیازى بعطای علم و خطاب
 خانى و میر ابو الفضل معمورى بخطاب معمور خانى و اضافه
 پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى پانصد سوار و حمید
 الدین بخطاب خانه زاد خانى و میر عیسی ولد اسلام خان بخطاب
 همت خانى و عطای خلعت و اسب و منصب دو هزارى دو صد
 سوار و شیخ عبد العزیز بعنایت خلعت و اسب و خطاب خانى
 هر بلند گشته و خواجه کلان بخدمت دیوانى صوبه مالوه معین
 گشته بخطاب کفایت خانى و مرحمت خلعت و اسب و باضافه
 سیصدى و صد و پنجاه سوار بمنصب هزارى دو صد سوار سرافراز
 شده و عالم سنگه زمیندار کنور که در بنوقت دولت زمین بوس
 دریافته بود بخطاب راجکى و عطای خلعت فاخره و اسب و فیل
 با سازنقره و شمشیر و کمر خنجر و جیدغه مرصع و گوشواره سروارید مشمول
 مراسم گوناگون گشته رخصت وطن یامت که همراه کفایت خان
 بمرام خدمت دولت خواهى قیام نماید و سوبسنگه زمیندار
 کالى بهیت بعنایت خلعت و اسب و دهکدهکى مرصع و امر سنگه

زمینداران نور بمکرمت خلعت و اسپ و شمشیر و چینت بندیده
 بعطای اسپ و خلعت مباحی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
 و پانصد سوار سرافراز دولت بندگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالوه مورد عنایات و مطرح التفات بادشاهانه شدند و بسیاری از
 بندهای آستان سلطنت و ملتزمان ركب دولت باضافه منصب
 و عطایای سنیه از اسپ و فیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مطرح
 انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که برهنمونى بخت و
 دلالت توفیق از خیل مخائف جدا شده باستلام عتبه جلال کامیاب
 گشته بودند مخلصان خلف منصور حاجی بخطاب یکه تازخانی
 و منصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ
 و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بفقیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم بمرحمت خلعت و خطاب سیف خانى و
 منصب هزار و پانصدى هفصد سوار و مسعود یادگار نبیره احمد بیگخان
 مغفور بمکرمت خلعت و اسپ و بخطاب جد خویش احد بیگ
 خانى و منصب هزار و پانصدى شش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگخان بعنایت خلعت و خطاب مقیم خانى و منصب هزارى پانصد
 سوار نوازش یافتند بالجمله گیتی خدیو موید منصور پیش از سه مقام
 در ظاهر بلده اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
 نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حدود گوالیار را از فر و صول همایون زینت پذیر ساختند
 و در جنب بلده مذکور خیام نزول برافراختند * * نظم *
 چو جذب شهنشاهیش میکشید * نیازست خالی اقامت گزید

بجائی دگر چون گرفتگی قرار * که تخت شہی میکشد انتظار
 و درین ایام نصرتخان واد خاندوران بہادر مرحوم کہ بحراست قلعة
 راسین قیام داشت و یرلیغ جهان مطاع بطلب او صادر شدہ بود
 جبہہ سالی عتبہ عبودیت گشتہ بعنایت خلعت خاص و اسب
 و فیل و خطاب والی خاندورانی مشمول عواطف خسروانی گردید
 و بعد از وصول رایت ظفر نگار گوالیار چون بی شکوہ فتنہ پڑوہ
 با لشکری اندوہ چنانچہ رقمزدہ کلک بیان خواہد شد بدہواپور آمدہ
 بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
 چنبل میکوشید و اکثر گذرہای مشہور و مقرر را ضبط کردہ بہ بستن
 مورچال و نصب ادرات توپخانہ استحکام تام دادہ بود لاجرم رای
 عالم آرای حضرت شاہنشاهی بعد از اطلاع بر اینمعنی پرتو اہتمام
 و توجہ بر تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریای مزبور افگند و از آنجا کہ
 آن خاقان موید دین پرور را ہموارہ خضر توفیق در ہر طریق راہبر
 است بعد از استکشاف و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظہور
 پیوست کہ گذر بہدوریہ کہ از سمت گوالیار بر سمت راست دہواپور
 بمسافت بیست کروہ واقعست بدایاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
 است و چون عساکر منصور ہنوز از گزار آب در و گذر مذکور غیر
 مشہور است بی شکوہ بیخرد مغرور از کوتاہ بینی تا حال بضبط
 و محافظت آن نپرداختہ بذابریں روز دیگر کہ جنود ظفر اعلام آنجا
 مقام داشت خدیو جهان خانخانان بہادر سپہ سالار و ذو الفقار خان

وصف شکنخان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندهای جانسپار تعیین فرمودند که برجناح استعجال روان گشته بآن گذر از آب بگذرند و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان بد سکا صیانت نمایند بموجب فرمان واجب الاذعان بندهای اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عمان کرده صباح آن که ملخ شعبان بود بکنار چنبل رسیدند و بی توقف و درنگ چون باد از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدیو فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند بپایمردمی همت بلند و عزیمت آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غره ماه مبارک رمضان بود قرین تایید آسمانی از آب مذکور عبور فرمودند و عساکر نصرت اثر و نهنگان دریای فتح و ظفر فوج فوج مانند موج بسهولت از آب گذشته آنروی آب چنبل از فیض نزول اشرف مهبط انوار عز و شرف کردند چون هر رشته کلام در نگارش متأثر اقبال شهنشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب کوتاه اندیشی و فتنه پژوهی بی شکوه بعد از اجتماع خبر انهمزام راجه جسونت سنگه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمه شکست کار آن بی بهره سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلاک حقایق نگار بطریق اجمال چندین پرده از جمال شاهد مقال میکشاید که - حضرت اعلی را اگرچه در معتقر الخانات اکبر آباد فی الجمله صحتی و خفنی در کوفت بهمرسید لیکن چون هنوز بکلیه آن عارضه مندفع نگشته بقیه آن آزار بحال و ضعف و فتور قوی در مرتبه کمال بود

و فصل تابستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
 موسم گرما را دران مقرر دولت که هوايش بمراتب گرمتر از هوای
 دارالخلافه شاهجهان آباد و منازل و عمارت دولخانه اش از حیثیت
 وسعت و فضا و نزهت و صفا دون مرتبه عمارات آن خطه فیض
 بنیاد است تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت به سوی
 دارالخلافه که بمزیت روح هوا در تابستان و ونور طراوت و نصارت
 باغ و بهستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت
 مساکن داپذیر و نزهت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
 امتیاز دارد از خاطر مقدس سربر زده و این اراده مصمم گشته و
 بی شکوه اگرچه اینمعدنی را منافی مطالب دور از کار و ضد خیال
 و پندار خود میدانست و راضی بنهضت الویه مسعود از آن مستقر
 دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
 حرکت بهیار مایل دید و نیز از کمال سفاقت بنوشهای لاف آمیز
 راجه جهونت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای
 او بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
 دارد سد راه موکب ظفر پناه می تواند شد لاجرم بنهضت رایات جلال
 ازان مرکز سلطنت تن در داد و حضرت اعلی هر دهم رجب که بیست
 و دوم آن محاربه عساکر نصرت پیرا با راجه جهونت سنگه ضلالت
 گرا در ارجین روی داد ازان خطه دولت بنیاد متوجه دارالخلافه
 شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
 بمستقر خلافت نزدیک رسیده موضع بلوچ پور مخیم نزل اردوی
 همایون بود رستم بیگ گرز بردار و هاقی بیگ یسارل که از پیشگاه

سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بودند معاودت نموده خبر
 انهمزام آن ضلالت شعار و توجه خدیو کامگار بعزم ملازمت حضرت اعلی
 رسانیدند بی شکوه از استماع این خبر مغلوب سلطان رعب و هراس
 گشته و سر رشته رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت رجعت
 قهقری بمستقر الخلافت اکبر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
 راضی باین معنی نبودند و کمال اهتکشاف از برگشتن اظهار
 میفرمودند بمبالغه و الحاح تمام و تمهید مقدمات غرض آمیز
 فساد انجام بارتکاب معاودت مضطر ساخته عذر اراده آنحضرت از
 رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تانست و موکب مسعود
 بادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبر آباد انراخته
 نهم ماه مذکور پرتو وصول بآن مرکز خلافت انگند و بی شکوه بجمع
 سپاه و لشکر و سر انجام اسباب نبرد و پیکار پرداخته جمیع امراء و
 منصبداران بادشاهی را که طلبیدن آنها از صوابجات و محال فوجداری
 و جاگیر ممکن بود بسده سلطنت طلبید و در تسلیه خواطر و تسخیر
 قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همدستان ساخت و امرا
 و عمدهای حضور و سایر ملازمان پایه سریر خلافت را به چرب و نرمی
 و ملایمت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت استبداد
 بقصد فتنه و فساد برافراخت و در اندک فرصتی از بندهای
 عتبه سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود حشری انبوه و لشکری
 بدشمار که قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
 قور خانه بادشاهی چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر
 بخود رانی و شورش افزائی بر آورده دمت بانواع اسراف و تبذیر

کشود و مجموع توپخانه و فیلان جنگی کوه پیکر را ضمیمه سامان
نبرد و علاوه شوکت لشکر ساخته کله گوشه نخوت و غرور بر فرق پندار
کج گذاشت و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود
گماشت * نظم *

زبیدانسی در دماغش فتنه * هوائی که داد آخرش سر بباد
سرش را چو سونای افسر گرفت * در گنج بکشد و لشکر گرفت
بجمع سپه زر پریشان نمود * پریشانی خویش سامان نمود
و از جمله کارهای ناصوابی که دران ایام ازان بلیخورد بد فرجام بظهور
پیوست دمتگیر ساختن محمد امین خان خلف الصدق زبده امرای
عظام معظم خان بود بی مدور جرم و تقصیری *

ذکر مجملی از منشیای این قضیه آنکه خدیو جهانستان پس
از تسخیر ظفر آباد و کلیان و مراجعت از مهم بیجا پور که بمواندت
و بد اندیشی بی شکوه خاطر خواه صورت نه بست عمدة السلطنة
القاهرة معظم خان را با بعضی از افواج بادشاهی برای تحصیل مبلغ
صد لک روپیه پیشکش عادلخان که بشکرانته مراجعت موکب اقبال
بقبول آن منت پذیر شده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد
از آنکه هم بافساد آن فتنه پزوه که در خلل و شکست اینکار سامی
بود و خطوط مدنی براغوا و افلال بعدالخان و ارکان دولت بیجاپور می
نوشت این مطلب نیز صورت دلخواه نیانده در عقد تعویق افتاد
و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و
جهانبانی نداشتند بمبالغه التماس آن ناقص خرد خان مذکور را
بمحضور طلبیدند آن عمدة السلطنة بنابر فرمان همایون آن حضرت

با بقیه لشکرها ازان حدود برخاسته باورنگ آباد فیض بنیاد آمد
 که از انجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردید چون این معنی
 دران هنگام منافی مصالحت دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
 فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکان را که از عزیمت رفتن
 به پیچوجه تقاعد نمی نمود بنابر مصالح ملکی و مقتضیات جهان
 داری بالضرورت دستگیر کرده در دکن نگهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی اینمقدمه را بر سازش
 و اتفاق معظم خان با خاقان جهان و تمهید و توطئه آن عمد نوئیان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
 نمود و محمد امین خان خلف او را که در انوقت خدمت میر
 بخشگیری بارگاه خلافت باو مفوض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
 اذن گرفتندش گرفت و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
 مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده او را از
 قید بی شکوه رها کردند بالجمله حضرت اعلی را چون زور بازوی
 اقبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روشن پرتوانگن بود و به یقین میدانستند که آن بلجوه
 ناقص خرد را از ارتکاب ستیز و آریز با آن خدیو موفوق موید جز
 مآل بد و نکال ابد حاصلی نخواهد بود لاجرم به افروختن نیران
 قتال و افراختن لوای جدال که آن تبه کار فساد اندیش پیش
 گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در مرآت پیش بینی آن
 حضرت چهره سوء عاقبت و وخامت خاتمت او جلوه ظهور می نمود

اصلاً راضی نبودند و نمیخواستند که بدست سعی خویش اسباب خذلان و ادبار آماده کرده تیشه بر پای بخت و دولت خود زند ازینجهت پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و خیرسگالی بنصایح هدایت پیرا آن جاهل خسران مآب را رهنمون طریق عافیت و صواب بودند هرچند افسون موعظت و پند برودمیده آن لجاجت کیش را بصلح و صلاح که سرمایه نجات و فلاح او بود ترغیب میدمودند درو تاثیر نمیکرد و از آنجا که روز اقبالش بشام ادبار رسیده اراده ازای به بر کردن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود تعلق گرفته بود بهیچوجه از اراده لشکر کشی و سپه آرایی باز نمی آمد و چون حضرت اعلی را درین ایام سررشته اختیار و اقتدار از کف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن باراده او در داده راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تبه رای عزیمت نامواب خود مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سیم اردی بهشت خلیل الله خان را با قباد خان و رامسنگه راتهور و امام قلی و نوری بیگ آنر و سایر آنران و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی و داود خان و عسکری خان سرداران خود را با جوقی از سپاه خویش برسم منقلای پیشتر رخصت نمود که رفته در دهولپور تا رسیدن او اقامت نمایند و گذرهای آب چنبل را بقید ضبط آورده محافظت کنند و خود فیز با سپهر شکوه پسر کهتر خویش و سایر افواج و عساکر و توپخانه و سامان وافر بیست و پنجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از اکبر آباد برآمده به پنج منزل بدهولپور رسید و چند روز آنجا اقامت گزیده بدلالیت زمیندان آن مرز و بوم بتحقیق و غبط گذرهای

آن آب پرداخت و هرجا مظنه امکان عبور پدایاب بود جمعی به بند و بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن ملیمان شکوه مهین نا خلف خود و لشکرهای که همراهش بودند و درینوقت بموجب طلب او از آنجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بصواب دید رای ناقص همت برآن گماشت که یکچند باین عنوان مد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار دنع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار پیوند و ازینمعنی غافل بود که موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنرا سالار و جنود مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلائی آن نکردد القصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکئی از آب مذکور که فوق تصور او بود ازان رهنمائی بخت و تیز دستی اقبال مورد رعب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را یکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندیشناک ناچار از دهلپور متوجه مقابله عساکر گردون مآثر گردید و در موضع راجپوره که ده گروهی اکبر آباد ست نزدیک بکنار آب جون زمینی برای جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب انواع پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بد مآل مذاشیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشعر باجتناب از جنگ و ستیز کاری بار میفرمودند بیچوجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کوفت بقصد اطفای نایره فتنه

و فساد در عین سمورت گرما و شدت حرارت هوا خواهندند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بمیامن تدبیر و لطایف دانش سد باب جدال و قتال نموده بمایمت و مصالحت دفع آن منازعت نمایند و باین عزم صواب پیشخانه بیرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر سرادقات جلال بارج رفعت برافرازند و خود نیز متعاقب اراده هواری داشتند بی شکوه خذلان پژوه چون بنهضت مسموع آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فساد اندیش او از تبه رائی و فتنه گرائی تجویز صلح نمی نمود به فزون حیل و انسون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و بیخردی ابواب نکال ابدی و ادبار سرمه‌دی بر روی روزگار خود کشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نکار میگردد *

ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستنقر الخلافت

اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت

یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از انجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بوالعجیبهای قدرت جهان آفرین و شگرف گاریهای مشیت قادر و حکمت آئین در سلسله آفرینش و کارخانه ایجاد و تکوین اینست که از دودمان سلطنت و سروری ناخلف بی جوهری را که در بدو فطرت از پیرایه دولت و بختمندی و سرمایه سعادت

و نیک اختری بی بهره آفریده شایستگی رتبه حشمت و برتری درو ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار از بازپچه کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس ایهت و کامگاری آراسته در نظر کوته نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازی و لعبت بازی دهر نیرنگ ساز غافل اند بعنوان دولت و بختیاری جلوه دهد و تومن ایام از راه فریب گامی چند بر وفق خواهش و کام او گردیده نعل و ازگون زند تا کیفیت باد و جاه و دولت که محک آزمایش جوهر فطرت است سبب ظهور بی مایگی استعداد و فروپایگی قابلیتش گشته آثار بیدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای سرشت و مضمون سرنوشت او باشد بمنصه بروز و شهود آید و بر اهل روزگار که ظاهر بیدان کار خانه حکمت آفریدگار اند جوهر بیجوهری او جلوه ظهور نماید و برخلاف این نسبت سنت سنیه الهی برین رفته که سعادت مند نیک اختری را که در ازل آزال رقم سعادت و قبول بر پیشانی بخت و ناصیه اقبال او کشیده استعداد رتبه والای سلطنت و جهانبانی و اسحقاق مرتبه عظمی خلافت و کشور ستانی بخشیده باشد بمقتضای حکمت کامله مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر جمال دولت عالمگیرش فروهشته آن دست پرورد تایید خویش را از روی تربیت خاص روزی چند سیر مدارج اطوار کمال و تماشای غریب اسرار کارخانه کبریا و جلال فرماید و پست و بلند روزگار و نشیب و فراز صورت و معنی پدای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند و فطرت ارجمندش را شناسای بدایع صنایع و مراتب آفرینش نماید تا جلال همم و فضایل شیم که در ذات همایونش ودیعت نهاده

دست قدرت بیچون باشد به تمامی ایام و تدریج شهر و اعوام
سمت ظهور یافته و تکمیل صفات جلال و جمال مستعد عروج بر
معارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمه اولی صورت و خاصیت
حال بی شکوه خسران مثال است و نظیر تقریر اخیر کیفیت
بهر روزی طالع این خدیو جهانستان عالمگیر که کمال حکمت ایزدی
بجهت تمهید و توطئه دولت ابدی و تکمیل اسباب سعادت
سرمندی او روزی چند آن نا قابل دولت و سزاوار ادبار را بگرد آمدن
مواد غرور و پندار امتحان نموده حقیقت نا قابلی و بی حاصلیش
بر خلق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان
افروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تیغ کشیده
بارقه نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکال و استیصال آن تیره بخت
برگشته اقبال را هم از افعال و اعمال نگوهید و او سامان نموده نخل
دولت و نهال شوکتش که جز فساد ملک و سلطنت ثمری نداشت
از بیخ و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب
زوال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساحت ظهور پرتو
امکن گشته و بتجدید از ارتکاب ستیز و پیکار با این دست پرورد لطف
آریدگار حقیقت فساد رای و سوء کردارش روشن و مبرهن میگرد
تبیین این مقال آنکه بعد از عبور موکب نصرت نشان در غره ما
مبارک رمضان از آب چنبل شهشاه مالک رقاب در روز دین روی
آب بجهت ترفیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند
مقام نمودند و چون خبر پیش آمدن بی شکوه از دهولپور بعزم
مقابله عساکر منصور بمسامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

چنبل مرتحل شده مه کوچ متواتر فرموده ششم ماه مبارک نزدیک
 بلشکر آن فتنه پزوه رسیدند و بفاصله یک و نیم کروه از محل اقامت
 او توقف ورزیدند تا کیفیت حال جنود مخالف و حقیقت عزیمت
 آن فساد کیشان معلوم رای جهان آرای گردد بی شکوه در همین
 روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا ترتیب افواج و
 تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بعزم جنگ و پیکار سوار شد و
 از اردو و بنگاه خویش قدری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
 از هیبت جلالت فروشان و نهیب درویش شکوه خدیو جهان از آنجا
 قدم جرأت پیش نگذاشته تمام روز از کسال اندیشه و بیم با افواج
 خود که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و میدان شعله خیز
 بسربرده لشکریان را تعذیبی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غلبه
 گرما و فرط تشنگی و قلت آب بسراب عدم رسیدند و پیمانۀ هلاک
 در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود
 رخ از عرصه مقابله تافته بمنزلگاه خویش معاودت نمود روشن ضمیران
 بیدار دل اینمعنی را نشان برگشتگی بخت و هشمتش دانستند
 و شگون فرار و ادبار آن رمیده اختر تیره روزگار گرفته فال نصرت و
 فیروزی این فرازنده لواء دولت و بهروزی زدند و چون آن روز
 موکب ظفر مآب درعین شدت گرما و سوزش آفتاب با وجود قلت آب
 پنبج کرده طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
 حرکت نکرده قدم جرأت پیش نگذاشت لا جرم شهشاه دانش
 آئین باقتضای رای دور بین و صوابدید دولتخواهان اخلاص گزین
 حرکت لشکر فیروزی اثر پیشتر مناسب ندانسته همانجا توقف

مصلحت دیدند و نا شب انتظار حرکت غنیم کشیدند و چون اثر جنبشی ازان جیش فتنه ظاهر نشد و آن روز جنگ بتعمیق افتاد حکم جهان مطاع بنغان پیوست که جنود تاهره هماغجا منزل نموده خیمها برپا کنند و مورچالها بجهت خبرداری و کشک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آورند و آن شب بفرمان معالی سران و سپهداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداری و مراسم تیغ و هوشیاری قیام ورزیده و دیده بخت و دولت بخواب غفلت نسپرده تا سحرگاه از مشاهده کرونر سپاه انجم و تماشای توزک و آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه پیرائی می نمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و اقبال از مطلع عون عزایت در اجمال بودند و صبحگاه که موبک عالم افروز اورنگ نشین خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آراستگی لایق از منزلگاه مشرق برآمده سمند عزیمت بمیدان آسمان تاخت و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که بتازگی از پیکار هندوی شب تیره لوا پرداخته بود رایت ارتفاع بصوب دار الخلافت گردون برافراخت شهشاه عدو بند دشمن گداز باهتزاز عساکر ظفر طراز فرمان داده بترتیب و تسویه افواج بحر امواج پرداختند و حکم قهرمان جلال صادر شد که توپخانه همایون را پیش برده مهیبای عدو سوزی و آتش افروزی دارند و باشاره والا فیلان مست جنگی کوه توان بانواع کجیم و جوشن و برگستوان اراسته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم پیکر خصم انگن شان تعبیه شد و آن عریده جویان صف شکن که هریک نمودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

امباب مطوت و صلابت موکب گردن حشمت گردید و مهین شعبه
 دوحه سلطنت گراسی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده عالی نژاد
 محمد سلطان را با خانخانان بهادر سپه سالار هراول جفود نصرت
 شعار نموده جمعی از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر
 خان باره و شجاعخان ولد خانخانان بهادر و لودبخان و پردلخان
 و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خواصخان و زبردستخان و
 احمد بیگ خان و معمور خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال
 بیجا پوری و قادر داد خان و عبد الباری انصاری و عنایت افغان
 با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان
 شد که هر کدام با توپخانه که باهتمام او بود در پیش صف هراول
 قرار گرفته آماده خصم انگیزی و دشمن شکنی گردد و سرداری برنغار
 نامزد گرمی گوهر محیط ابهت و نامداری تابان اختر سپهر عظمت
 و کامگاری بادشاهزاده ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه
 و حشم ایشانرا با اسلام خان و اعظم خان و خاندزمان و مختار خان و کار
 طلبخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرمن
 دهندهیره و راجه سارنگدهر و چنپت بندیل و بهگونت سنگه هاده و
 سید حسن و اسمعیل خان نیازی و غیرت بیگ و محمد صادق و
 نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابومسلم و کرن کچهی و ممربز
 مهمند و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار دران طرف
 تعیین فرمودند و مراد بخش را با نوچ و سپاه او در جرنغار موکب
 نصرت آثار حکم صف آرایی شد و سرداری التمش بعهده نوئینان
 اخلاص مدتش شیخ میر مغفوض گشت سید میر برادرش و شرزه خان

و رندوله خان و فتح جنگخان و جانباز خان خویشگی و سید منصور خان و رکنا تهم سنگه راتهور و کیسری سنگه بهورتیه و منکلیخان و عنایت بیجاپوری و بازید غرزی افغان و گروهی دیگر از مردان مرد و نهنگان عرصه نبرد با او معین گشتند و بهادر خان با جوقی از بهادران فدوی جانفشان مثل سید دلارخان و عزبرخان و هادیداد خان و سوبهکرن بذیل و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای منصبدار طرح دست راهپت قرار یافت و خان دوران با فوجی از دلیران رزم جو در دست چپ طرح شد و خواجه عبید الله قرازل بیگی با عبد الله خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان و عمله شکار بموجب فرمان به قراولی کمر همت بر میان پردلی بستند و خدیو جهان ستان با فر فریدون و حشمت جمشید بر مقال رخشده اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و فلک رفعت یعنی تخت نیل کوه پیکر آسمان منظر جای گرفته فروغ بخش مرصه کارزار گردیدند و بادشاهزاده نیک اختر خجسته شیم محمد اعظم را دران اوج برتری و اعتلا در خدمت والا جای داده قول همایون را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و امالتخان و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و ذوالفقار خان و ساداتخان و سزاوار خان و غیرتخان و منعم خان و یکه تاز خان و اورنگخان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن ده

بیدی و میر ابراهیم قوربیکلی و آلّه یار بیگ میر توزک و خانه زاد خان و شیخ عبد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص درست اخلاص بملازمت رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و از آنجا که بارها در معارک و غا و مهالک هیجا که آنحضرت با خصوم و اعدا صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط ست بعون نصر و تایید آمریدگار و ثبات قدم و استقلال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم و افزونی جنود مخالف نیندیشیده دست توکل و توسل بمضمون *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* استوار داشتند و بتوزک و آئینی که دیدد پیر جنگ دیدد زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ معرکه بکارزار سپهداران و فوج آریان نامدار ندیده و سده سالار خیل انجم و صف آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب را هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود لواء عزیمت بسمت مستقر الخلافت که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود بر افراشتند *

بجنبید آن کوه آهن ز جای * جهان پر شد از ناله کر نای

به تندی روان شد سپاه گران * که میگفت دریا نگرود روان
بیشکوه فتنه پزوه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان موافق بیستم خرداد بود چون طغنه اهتراز موکب اقبال شنید بالشکر آراخته خویش بدستور روز پیش سوار شده بعزم مقابله عساکر منصور در سرزمینیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عناق و فساد بدین فهم بود که

توپخانه خود را بسرداری برق انداز خان میرانش خویش از دست راست و توپخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پدش صف لشکر جای داده از امرای عتبه خلافت را و ستر سال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعت و دلوری و فنون سرداری و سپاهیگری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم القوت بود با سایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیرم دیو میسودی و گردهر برادر راجه بیدهلداس کور و بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیورام گور و دیگر راجپوتان نامی جلالت نشان هراول ساخت و از مردم خود داور خان قریبی را با زیاده از چهار هزار سوار برگزیده و عسکر خان میر بخشی خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمه آن فوج گردانید و سرداری برنغار بخلیل الله خان که از عمدهای بارگاه خلافت و میر بخشی لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علی مردان خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و قباد خان و سایر تورانیان و رام سنگه راتهور و غضنفر خان و سلطان حسین ولد اصالخان مرحوم و میر خان ولد بخلیل الله خان و راجه کشن^(۱) سنگه تونور و پربتھراج^(۲) تھانی و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی آن در فوج تعیین نمود و سپهر

بی شکوه پسر خرد خود را بارستمخان که بخطاب بهادری و فیروز جنگی نامور و در سلک اعظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرر بود در جرنغار باز داشته قاسمخان و سربلند خان و سید شیرخان بارهه و مالوجی و پرموجی دکئی و سید بهادر بهکری و مها سنگه بهدوریه و عبد النبی خان و سید نجابت و سید منور بارهه و سید نور العیان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات و اهل جلو و گرز برادران از بندهای بادشاهی دران فوج معین ساخت و خود با سه هزار سوار از عمدها و خاصان و مخلصان و مقربان خویش و جمعی از مردم بادشاهی مثل فیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول قرار گرفته کدور رام سنگه مهین خلف راجه جی سنگه را با کیرت سنگه برادرش و شیخ معظم فکچپوری و جمعی از راجپوتان و سید باهرخان نوکر خود با ده هزار سوار التمش کرد و دو فوج دیگر بر زمین و یسار قول قرار داده ظفرخان و فیروز میواتی نوکر خویش را بسرداری فوج میمنه گماشت و نگاهداشت میسره بعده ناخر خان نجم ثانی که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت القصه بعد از گذشتن یکپاس روز از کوه اندیشی و بلخردی عزیمت حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی و فتنه اندوزی استقبال موکب جلال نمود و در منتصف نهار که آفتاب دولت این فرازنده لوائی اتبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد اختر تیره روز مشرف بر زوال بود چون کوکبه موکب ظفر طراز و ماهچه رایت نصرت اهتزاز از دور نمایان شد نخست بانداختن بان و توپ و تفنگ نیران جنگ افروخته هنگامه نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال یرلیغ

لازم الاستقلال صادر شد که از توپخانه همایون نیز بهادران جنگجو و دلاوران شعله خوا آتش افروز رزم و پیکار کردند بمجرد صدور اشارت فیروزی بشارت توپ اندازان و بانداران چالاک برق سرعت و تفنگچیان خصم افکن رعد سطوت دست باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم روی هوا از ابر دود تیره شد و نهنگ خون آشام تفنگ بآهنگ جان دشمنان بی بنیاد خروشیدن کرد و محیط آشوب و بلا از موج خون اعدا بجوشیدن آمد و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان افگند و گول و بندوق جان شکار مانند زاله در فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال افروخته تر و خرمن عمر اعدای از آسیب برق اجل سوخته ترمیگشت تا آنکه افواج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز و شمشیر خون ریز بقصد پیکار علم گردید و کار ستیز از قامت فتنه انگیزان بالا گرفت و زره چشمک زن ناوک بلا و سر گوشی کمان با حادثه بر ملا شد پیغام اجل از زبان تیغ بتصریح انجامید و راز سر بسته مرگ از تقریر سفیر تیر بافشا پیوست *

• نظم •

بلا باز هنگامه آرای شد • دگر سیل خون دشت پیمای شد

سپاه از دو سو تیغ درهم نهاد • زره دیده از یدم برهم نهاد

و جرنغار لشکر مخالف که سرداران سپهر بی شکوه و رستمخان بودند شوخی و خیرگی نموده نخست روبروی توپخانه همایون بقدم چهارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دولت پای همت استوار داشته دست بمداغ کشودند و با آتش

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرد نادر در عین سطح خاک بآن باد
 پیمایان بی باک نمودند درین اثنایکی از نیلان سرخ فوج رستمخان
 بضرب بادلیج از پای در آمد و صدمات جانگزی توپ و تفنگ و بان
 رخنه در بنای ثبات و زلزله در اساس حیات آن باطل ستیزان افکند
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناکام عنان ادبار بسمت برنغار موکب
 ظفر شعار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از
 غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجنب هراول لشکر منصور
 پیوسته بود بروزده بجنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدافعه
 انها در آمده آنچه نهایت مرتبه تلاش و سپاهیگری بود بتقدیم
 رمانید و زخمی برداشت و سید دلور خان و هادیدان خان از
 همراهان او قدم جرأت و جلالت انشوده بدلیری و دلوری چهره
 سعادت بگلکوفه شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشتن
 و کوشش بیشمار چون فوج غنیم عظیم بود دفع آنها بسعی این
 گروه صورت نه بست و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان
 فیروز مند لغرش پذیرد درین اثنا اسلامخان با بهادران فوج برنغار
 از جانب یمین در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ
 و پیکار در آویخت و عمده نوئیان اخلاص کیش سعادت منش شیخ
 میر نیز بانوج التمش خود را رسانیده بزور بازوی شهامت و
 بردلی و بذیری اقبال این مورد تاییدات ازلی سلک جمعیت اعدا
 از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری ازان جسارت کیشان
 بی باک بر آمیخت و درین آریزش مردانه و دار و گیر رسمانه

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
بی شکوه با بقیة السیف روی بفرار نهاد * * نظم *

گریزان شدند آن گروه دایم * چونخچیر و آهوز غرنده شیر

یکی جبهه افکند تا جان برد * کلاه آن دگر تا سر آسان برد

و از دلوران فوج بر نغار نصرت آثار سید حسن بخش از روی اخلاص
و سعادت مندی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تلاشهای
سپاهیانۀ نمود و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز مهمند کوششهای
پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بسکه زخم کامل عیار
ساختند و دارابی شکوه فتنه پزوه که از رموز قواعد پیکار و رزم آزمائی
و رسوم و قوانین سرداری و سپه آرائی بهره نداشت از کمال خاصی
و بی تجربگی بعد از تیز جلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
نیز متعاقب آنها با فوج قول و التمش بسرعت تمام روی بروی
توپخانه و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
از توپخانه خود در گذشت و چون به توپخانه همایون نزدیک شد
از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طاقتش در گرداب اضطراب افتاد
و دیده جنگ ندیده اش از صدمۀ توپ و تفنگ و بان ترسیده تاب
ثبات نیارده و از آن سمت منحرف شده بجانب دست راست خود
میل نمود ازینجهت هراول آن خیل ادبار را در ابتدای کار و اول
جنگ و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با فوج مراد بخش که جرنغار موکب
نصرت شعار بود رو برو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه بر نغار
حمله آورد و جنود اوزبکیه که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

کشودند مراد بخشش قدم ثبات افشوده بمدافعه و کارزار در آمد و
 بعد از کوشش بسیار و آویزش بی شمار که چند زخم تیر برداشته بود
 پای قرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن اینحال
 حضرت شهنشاهی روی فیل ظفر پیکر آسمان تمثال که - پهر
 خورشید دولت و اقبال بود بسمت دارابی شکوه باطل پژوه گردانیده
 عساکر منصور و قول همایون نیز بجانب او میل نمودند و درین اثنا
 راجپوتان جهالت کیش که مراد بخشش را هزیمت داده از رزم او
 و اپرداخته بودند رخس تهور و جلالت برانگیخته و رشته پیوند تعلق
 از گوهر جان گسیخته بر قلب موکب ظفر لوا تاختند دلاوران نصرت
 نشان و بهادران فدوی جانفشان که جانبازی در راه خدیو حقیقی
 و خداوند مجازی پیرایه مباهات و سرافرازی میدانستند و میدان
 رزم در خدمت ولی نعمت صورت و معنی محفل بزم میشناختند
 چون بفر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استقلال شهنشاه جهان
 پشت همت قوی دیدند دست جلالت از آستین سعی و کوشش
 برآورده بمدمه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع
 مخالفان پرداختند و دمبدم از نشاء باد دلدھی و دلداري
 خدیو کوه وقار در مراتب جانسپاری و گیر و دار سرگرمتر شده
 بتلاشهای مردانه و حملهای متواتر رستمخانه جوهر شجاعت و بصالت
 خویش اشکار می ساختند بباد حمله مجاهدان سرهای دشمنان
 از نهال قامت شان چون برگ رزان از باد خزان میریخت و بزور
 بازوی اقبال خسرو مالک رقاب تار و بود حیات خصم بد مآب
 مانند رشته بی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر جگر اعدا میشگفت و بر ضرب
دست مبارزان هر لحظه قضا صد افرین میگفت تیر مغفر شکاف
دلیران خصم افکن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر
از عینک روشن میگذشت و افسون حیل و تدبیر دشمنان گزند سیه
مارسنان را مانع نمیکشت * * نظم *

زبیداد تیغ جدائی فکن * سراز تن جدا ماند و تن از کفن
در شمشیر هرجا که میشد علم * چو مقراف میدوخت تیرش بهم
جدا با زره دستها سو بسو * چو داسی که یک ماهی افتد درو
شد از تیغ بیداد در یک نفس * پر از مرغ ارجح این نه قفس
حاصل که مبارزان فیروزی اعلام را با معاندان تیره سر انجام جنگی
در پیوست و نبردی روی داد که چرخ بیداد گراز نذنه سازهایی
خود اندیشیده از صدمه انتقام بهادران خون آشام چون بید برخویشتن
لرزید و شمسوار فلک تاز خورشید که در انوقت بسمت الراس جنود
اقبال رسیده بود از بیم آشوب آن عرصه هواناک در هبوط از اوج
افلاک تعلل و تأمل می ورزید درین نبرد مرد آزما مرتضی خان
بجوهر شهامت و دلوری مصدر ترددات مردانه گردیده بزخم شمشیر
پیکر شجاعت را زینت بخشید و ذوالفقار خان نیز در مراتب گبر و
دار با مخالفان تیره روزگار داد سعی و کوشش داده بغازه زخم رخسار
مردی بر افروخت و دیندار خان جوهر جلالت و کار طلبی نموده
زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیگ میر توزک تلاشهای
سپاهیان و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند و اگرچه بهادران
فیروز مند و ملازمان رکب نصرت پیوند داد مردی و دلوری دادند

و کارنامه مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند مردی و مردانگی
 فهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منمیش نیز تهرهای
 عظیم و جلالت‌های غریب بوتوق پیوست چنانچه راد سترسال هاده
 و رامسنگه راتهور و بهیم پسر راجه بیتهلداس کور و راجه سیورام
 برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام‌آوران آن گروه خدلان
 پژوه از تیره بختی و بدرکی راه خیرگی پیموده بدایمردی جرأت
 و دلیری بقول همایون بسیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون *

* بیت *

چو پروانه خود را زند بر چراغ * نمیرد چراغ او بمیرد بداغ
 سبوی آسمان هر که افداخت سنگ * شکست سرش رخ‌بخون کرد رنگ
 چو خواهی که گدیری نیستان ز شیر * برو بیشتر ماتم خود بگیر
 خیال محال آن فرقه ضلال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آن
 بدکیشان در صحت نه نشسته بدالالت تیغ بهادران نصرت شیم ره نور
 وادی عدم و شعله افروز نار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور
 از کمال جهل و محال طالبی بر همه آن گمراهان یکام تهور و غرور
 پیشی گرفته بغیل فلک شکوه سواری اشرف که بسان کوه از گران
 قدری و بار قرار و ثبات شه‌شاه دنیا و دین انگرمثاننت بر زمین
 انداخته بود رسافید و پیداده شده در پای فیل مبارک آثار جلالت
 و بی باکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلافت از او چ رفعت و اقبال
 تماشای جرأت و تهور آن جاهل بدسکال میفرمودند و از کمال مروت
 منشی و فتوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دل‌آوری او ملازمان
 رکاب دولت را از قصد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

چون بهادران ارادت نشانرا ازان جسارت و سوءادب عرق حمیت و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود نتوانستند نمود و عنان تمالک و تماسک از دست داده او را از پای درآوردند سبحان الله نهایت مرتبه تقدس ذات و الا نهاد و رحم و مروت خدا داد اینخدیو کشور باطن و ظاهر و فرمان روای اقلیم صورت و معنی را بیدار دلان هوشمند از اینجا قیاس توانند کرد که آن قسم بد اندیش تیره اختری که بجرم جسارتش قتل عام کشوری و بآتش شرارتش سوختن لشکری گنجایش داشت و بارتکب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از وجودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او ننگ بود بمقتضای کرم ذاتی و تفضل جبلی اعدام و اهلکش روا نمی داشتند و همگی همت قدسی سمات برحفظ بنیان حیاتش می گماشتند زهی شهنشاه مروت کیش رحم گستر و خدیو فتوت آئین عفو پرور که قهرش با مهرانباز و غضبش را لطف دمساز است مخالفان کینه خورا همه وقت از حسن نکوئی و لطف خوش خویش اسباب رجوع آماده است و دشمنان پرخاشچورا درعین جنگ از میامن بخشایش و رفتش در صلح یر رخ کشاده اینزد بیهمال این شایسته بخت و سزاوار اقبال را که ذات قدسی نژادش مطلع انوار جلال و جمال و طینت روحانی نهادش مظهر آثار فضل و کمال است پیوسته بنیروی توفیق بر اعدای دین و دولت مظهر و میامن لطف و قهرش را رونق افزای و پدیرایه بخش هفت کشور دارد بالجمله دارا بی شکوه بعد از مشاهده اینحال و اطلاع بر گشته شدن رستمخان و راوسترمال و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این فتنه و پیکار اعتضاد و

استظهارش بانها بود و باعتماد شهامت و پایداری آن جلالت کیشان
جهالت منش طریق نساد و راه عناد می پیمود دمی چند ایستاده
بقدر کوششی نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خطاب
وزیرخانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فتنه
جو مدلل سید زاهرخان بارهه که از سرداران خوب او بود و یوسف
خان برادر دلیرخان که افغانان او را از یکه جوانان دلاور و درمراتب
مپاهیکری ثانی ائدین مهین برادرش میشمردند از آب تیغ
مجاهدان شهامت پرور شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
چند بان متواتر از توپخانه که در رکب همایون بود بفوج قول و
اظهار فیل سواری او رسیده بود رجم جهل و غرور که در نهان پرشر
و شور آن بیخرد مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتشین
که مصداق کربمه [وَ جَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلشَّيَاطِينِ] و هر یک شهابی
نائب در قتل و رجم مخالفان شیطنیت آئین بود راه فرار پیمود
و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و پیکار بآخر نرسیده بود
تزلزل در بناء صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیدلی از
فیل فرود آمد و بی سلاح و یراق با پای برهنه بر اسب سوار شد
ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمه
انتقام بهادران فیروز مند بکام انهزام ایستاده بودند پراگند و پریشان
شده راه فرار پیمودند و در اثنای اینحالت یکی از خدمتگاران
نزدیک او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضا گشته از
پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب و خوف گردیده چون
از جوهر شجاعت و مردانگی و پدیرایی شهامت نفس و ثبات

قدم بهره نداشت و نقد حیات مستعار را با وجود این ننگ و عار مغتقم می پنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیارزیده بکام ناکامی راه ادبار پیش گرفت و سپهر بیشکوه نیز در اثنای گریز باو پیوسته رفیق طریق نکبت و خذلان گردید و نسائم نصر و تایید از مهب عنایت و اعزاز ایزد کامبخش کارساز بر شقۀ رایث ظفر طراز وزیده اعلام شوکت معاندان شقاوت شعار بر خاک ادبار نگونسار شد و منهی بخت و سرورش توفیق پیام بهروزی و مژده فیروزی بگوش هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادیانۀ نصرت بارج اقبال رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا خواهان این سلطنت خدا داد را بتازگی در اجن^(۲) روی داده هنوز تیغ بهادران فیروزی لوا از خون فاسد اعدا رنگ داشت و جراحت زخمیدان عرصه و غا از بخیه و مرهم بالتیام نگرائیده بود مجدداً از فیض بهار فضل ربانی اینقسم گلی فتحی در سراپستان حشمت و کامرانی شگفت و نسیم لطف و مرحمت سبحانی دگر باره گرد ملال از ساحت خاطر اخلاص کیشان خیر اندیش رفت *

* بیت *
قرین شد بهم این دو فتح قریب * چو نصر من الله فتح قریب
و درین نبرد خسروی و مصاف سلطانی چندان خرمن عمر اعدای
بدسکال بباد فنا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق ازان جیش
بیشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک و غا و کار آزمایان
مواقف هیچجا مثل آن کم نشان توانند داد و خامه لشکر نویس

وهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهنشاه جهان از کمال فتوت منشی لشکر گریخته را حکم تکامشی نفرمودند از آن معرکه اقبال تامستقر الخلافت اکبر آباد که ده کروه مسافت بود از گریختگان و بقية السیف عساکر بهرام اندقام در هر چند گام تنی چند از زخمهای منکر و غلبه حرارت هوا جان بجان آنورین سپرده برخاک ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رمیده از شهر بند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روشناس بادشاهی بغیر از فریقي که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ سجاهدان موکب فیروزی نشان گشتند از انجمه اسماعیل بیگ و اسحاق بیگ پسران امیر الامرا علیمردانخان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرز بردار و سید با یزید و گمان سنگه داده بودند و از مردم عمده دارا پدشکوه سوای آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داؤد خان و کیسری سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سید اسماعیل بارهه و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سبحان سنگه راتهور و سید فاضل بارهه بودند و از سرداران و نوکران قامی او که درین جنگ از آسیب ناوک اجل جان برده بودند کم کسی بود که زخمی بر نداشته باشد تا بتابعیان آنها و حایر الناس چه رسد و از بدایع آیات بیذات اقبال این مورد الطاف ذو الجلال آنکه درین قسم جنگی که اینقدر امرای ذی شوکت و راجهای والا رتبت که هریک صاحب طبل و علم و مالک خیل و حشم بودند و در صوبه و ولایتی ازین مملکت مظهر فسحت ریاست و حکومت مینمودند بر

خاک هلاک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و سپه سالاران که نظیر شان بروزگاران بهم نتواند رهید بقتل رفتند و از رؤس عساکر نصرت قرین غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت گرما جان بجان آفرین سپرد و عیسی بیگ مخاطب بسزاوار خان و هادیداد خان و مید دلدار خان دیگر کسی عرض تلف نشد و آمیب زخم جز بهادر خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز مهمند بدیگری از عمد های نرسید و از فوج مراد بخش غریب داس سیدوید عم رانا راجسنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و مید شلیخن باره و چندی دیگر فقد جان در باختند باجمله دارا بیشکوه رسیده بخت تیره ایام پس از انهزام از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت و اضطراب چون سیماب هیچ جا قرار نگرفته با سپهر بیشکوه پسر خورد و چندی از نوکران سراسیمه و هراسان بجانب اکبر آباد شتافت و بصد تگ و تاز قرین بخت نا کم و طالع نا ساز نزدیک بوقت شام که روز دولت و حشمتش بانجام رسیده بود با دلی شکست خورده جنود یاس و حرمان و خاطری غارت زده لشکر خون و پریشانی خود را بمستقر الخلافه رسانیده بمنزل خویش که معادت و اقبال از ساحت آن رخت کشیده بود و عناکب نکبت و خذلان برز و ایامی آن تنیده در آمد و از فرط خجلت و شرمساری در آن غمخانه بروی آشنا و بیگانه فراز کرده رو بکسی ندمود و از کمال انفعال و تشویر و ملاحظه توینخ و تعمیر بخدمت حضرت اعلی نیز نرفته تا سه پاس شب در نهایت ترس و بیم انجا بسر برد و چون از نهیب

سطوت عظمت و جلالت این خدیو شیر صولت رستم صلابت بمرتبه
 رعب بر و مستولی گشته بود که از سایه خود میرمید و از در و دیوار
 وحشت داشت دل بیدقراش بیش ازین دران سر منزل ادبار قرار
 نگرفته و آخر شب مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صبیله و بعضی
 دیگر از پرندگان را رفیق طریق آوارگی ساخته و برخی از جواهر
 و مرصع آلات و پارچه اشرفی و طلا که دران اضطراب و سراسیمگی
 دست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر بیدشوه و معدودی
 از نوکران که همگی دوازده سوار بودند در حجاب ظلمت لیل از
 مستقر الخلافت اکبراباد بسمت دهلی رهگرای وادی ناکسمی
 گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پیامردی
 فرار از شکار شاهین اجل جسته بودند بعضی زخمی و برخی از
 آسیب شدت گرما خسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و
 پرتال شان عرضه تلف گشته بود آنشب بغیر آنمعدود دیگر کسی
 با او رفاقت نکرد و صباح آن پارچه مردم با بعضی ما محتاج بار
 رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکریانش متعاقب
 رفته بار می پیوستند تا آنکه قریب پنجهزار سوار بار ملحق شد
 و بعضی کار خانجاتش نیز رسید لیکن بیشتر نوکرانش جدائی
 گزیدند و بدالات بخت و رهبری سعادت روی ارادت بعقبه اقبال
 آورده اختیار بندگی درگاه آسمان جاه سرمایه شرف و مباهات
 ساختند و شهنشاه فتوت کیش مروت پرور همه را در مهاده امن و آمان
 و ظلال لطف و احسان جای داده هر یک را بمنصبی شایسته تر
 و مواجبی افزون تر از آنچه پیش او داشت نواختند و همچنین اکثر

خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلان و اسپان و سائر
 اسباب حشمت و تجملش در اکبر اباد مانده باو نرسید * بیت *
 زرو سیم و مالش بناچار ماند * چمن بی خس و گنج بی مار ماند
 ازو دولت عاریت تافت رو * فلک داد خویشت بگرفت ازو
 و پاره دیگر در جنگ گاه و برخي در شهر بتاراج حادثه رفت و بشامت
 نفاق و عناد و اصرار در خصوصت و افساد و نشنیدن نصایح هوش
 افزا و مواعظ سعادت پیرای والد ماجد قدسی نژاد دولت و شوکت
 چندین ساله بباد فنا داد و بدست کردار نگوهیده برق افروز خرمن
 بخت و اقبال گشته رو بوا دی آوارگی را دبار نهاد و آنچه از شر انگیزی
 و بدخواهی برای این برگزیده الهی اندیشیده بود برونق مضمون
 کریمه [وَلَا يُحِيقُ الْمَكْمَرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ] خود مورد آن گردیده هم درین
 مکافاتخانه اعمال بدسگالی و تباه اندیشی خویش را کیفر و پاداش
 بسزا دید و مزرع کردار و کشته نیت پدش از موسم جزاء اخرت
 در همین نشاء صورت درود چنانچه سرانجام حال آن بد فرجام
 بتفصیل رقمزده کلک حقایق ارقام خواهد گردید * بیت *
 ز اندیشه خام آن کج نهاد * سر و افسر و جاه برباد داد
 تهی بود مغزش از ان چون سبو * بدست خود افشرد خود را گلو
 شرارت بود چون شرر خانه سوز * شود تیره دل عاقبت تیره روز
 چکار آید از دست بدکیش را * بجز آنکه آتش زند خویش را
 القصة شهنشاہ نصرت نصیب فیروزی لوا بعد از هزیمت یافتن
 اعدا و حصول این فتح مسرت پیرا که از مهین بخششهای ایزد
 جهان آمرین و بهین عطایاء دادار تفضل آگین بر هوا خواهان

این دولت ابد قرین بود سپاس الطاف و مواهب و هاب حقیقی
 بجای آورده جبین عبودیت و نیازمندی را از سجود درگاه کبریا
 پیرایه سعادت و سربلدی بخشیدند و با افواج ظفر اعتصام
 یآرامیدگی و توزک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تیره
 سرانجام روان شدند و بمنزلگاه اعدای که اگرچه بجاروب غارت و تاراج
 حادثه رفت و روب یافته بود اما هنوز خیمه دارا بيشکوه بر پای
 بود شرف نزول ارزانی داشته تا رسیدن اردوی معلی و دولخانه والا
 در خیمه او بسر بردند و امرای رفیع القدر اخلاص شعار و نوئیان
 سعادت منش ارادت دثار و سائر عمدها و ارکان دولت پایدار
 تسلیم مبارکباد نموده آداب تهنیت این فتح خداداد ب تقدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آفرین شهنشاه زمان و زمین گشته
 زبان عبودیت بدعا و ثنا کشودند و مراحم بادشانه پرتو تفقد بحال
 مراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده بچرب نرمی مرهم
 لطف و نوازش تدارک جراحتهای او فرمودند و جراحان مهارت
 پیشه و اطباء صائب تجربه و حدس بمعالجه و مداوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردوی نصرت قرین که برق لمعان قبه بارگاه اقبال بسیه خیمه
 افلاک رسید و سرادق عظمت و جلال و سایبان حمایت بر پیشگاه
 ایوان کیوان کشید دولخانه همایون را بفر نزول اشرف مهبط انوار
 عز و شرف هاخته بمراسم کامبخشی و عطا گستری پرداختند و نظر
 توجه و مرحمت باحوال امرا و بندها انگنده جمعی را که درین مرد
 آزمای نبرد خسروی و فیروزی مصاب سلطانی مصدر کوشش و
 جانفشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت شان

بر پیشگاه ضمیر حق اساس جلوه ظهور نموده بود بشرائف عوطف و جلال الطاف بادشاهانه نواختند و هر کس را در خور رتبه و قدر و موافق پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند و زخمیان عساکر گردون مائر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگانرا نوازش بادشانه از خاک برگرفت و روز دیگر با فریزدانی و تائید آسمانی ازان سر منزل نصرت و کمرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد شگون و بر اعداء سلطنت روز افزون فرخنده و همایون بود رایت ظفر پیکر بشکارگاه سموکر ارتفاع یافته عمارات فیض ائین آن سرزمین دلنشین که برکنار آب جون واقع است بیدم قدم نصرت پیرا رونق و صفا پذیرفت و درین روز خجسته معذرتنامه مشتمل بر صورت حال و اعتذار وقوع صف ارائی و قتال که باعث و بادی آن دارا بیدشکوه بیخرد مغرور بود و جنود منصور بحکم شرع و فتوای عقل در اقدام بران مغرور نگاشته کلک ادب دانی و طرز شناسی ساخته بخدمت حضرت اعلیٰ فرستادند و درین تاریخ محمد امین خان خلف معظمخان که بقدم عبودیت و اخلاص بر سائر بندهای عتبه خلافت مہبت جسته بموکب جاه و جلال شتافته بود کامیاب دولت آستانپوس گشته مورد انظار عنایت گردید و بمرحمت خلعت خاص و باضافه هزار و سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سربلندی یافت و روز دیگر که دران منزل فیض پیرا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله آغخان مغفور و جعفر ولد اله وردیخان و غضنفر خان برادر او و فاخر خان نجم ثانی و جمعی دیگر از بندهای جناب خلافت از شهر رسیده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت بر

افروختند و بعنایت خلعت رتبه امتیاز اندوختند و دهم ماه مبارک
 موکب ظفر اثر در ظن راییت خدیو موید مظفر از سموکر باهتزاز آمده
 ساخت باغ دلکشای نور منزل که در ظاهر مستقر الخلافت واقع
 است از نزول همایون فیض اندوز گشت و حضرت اعلی بعد از وقوف
 این احوال بر کیفیت بطلان و بیخ اصلی و حقیقت بیدولتی و ناقبلی
 دارا بیدشکوه ناخلف ادبار پنزه که بی بهره جوهر عقل و دانش و نخل
 بی ثمر گلشن آفرینش بود فی الجمله اگهی یانته مجدداً بنیروی
 بازوی بخت و اقبال این دست پرور تائید این بدیهال تیقن
 و وثوق حاصل نمودند و قدسی صحیفه در جواب معذرتنامه خدیو
 جهان مرقوم کلمک گوهر افشان ساخته مصحوب فاضلخان میرسامان
 فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز برفاقت خان مذکور
 دستوری دادند و بر موجب حکم اعلی آنها بباغ نور منزل آمده
 دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذرانیدن آن صحیفه
 شرافت پیرا و گذارش مقدماتی که بابلاغ آن مامور بودند بعنایت
 خلعت کسوت مباحات پوشیده رخصت معاودت بخدمت اعلی
 حضرت یافتند و فردای این فرخنده روز دگر باره فاضلخان و سید
 هدایت الله بامر حضرت اعلی بعتبه والا رسیده پیام عاطفت
 رسانیدند و یکقبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
 آنها ارسال داشته بودند بخدمت همایون گذرانیدند همانا اینمعنی
 درینوقت بالهام ملهم غیبی از آنحضرت بوقوع آمد و بهروزی و
 خجسته فالی را آیتی تازه چهره ظهور بر افروخت آگاه دلان دیده ور
 و دوریدگان دانش پرور از بارقه آن پلارک اقبال فروغ عالمگیری

و جهان پیرای این جوهر تیغ جهان کشائی چشم فطنت و بصیرت دیدند و اوایای دولت و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفه بشارت افزا نوید فتح های تازه و نصرت های بی اندازه بگوش فراست و هوشمندی شنیدند و بالجمله درین تاریخ طاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و سر بلند خان و نوازش خان و جمعی دیگر از بندهای بارگاه خلافت برهنمونی طالع احراز دولت آستان بوس نموده بعنایت خلعت مباهی گردیدند و چون درین وقت که عساکر گردون متأثر در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده بودند اهل مستقر اخلافت را فی الجملة تذبذب بی باحوال راه یافته جمیعت خاطر و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بمسامع اشرف رسید که نوکران مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او خود سر بودند و هر جا میرویدند دست تعدی و تجاوز بعرض و ناموس مردم دراز می نمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق خلاف حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوه عنف و ستم و مردم آزاری آغاز نهاده شورش افزای می کنند و ممکن بود که از بی اعتدالی آن گروه که اکثر ادبаш و ازال بودند آشوبی در شهر بهم رسد و هنگامه فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلائق فتوری روی نماید رای عالم آرای خدیو ظلم گاه عدل پیرا بحکم کمال نصفت و رعیت پروری و وفور رافت و معدلت گستره چنان اقتضا نمود که رخشنده اختر برج سلطنت گرامی گوهر درج خلافت بادشاه زاده والقدیر محمد سلطان را بایکی از عمدهای بارگاه دولت و جمعی از موکب بهرام صولت بشهر فرستند تا بضبط و ربط آن

مرکز خلافت کما اینبغی قیام نموده نوید جمعیت و امانیت بکافه سپاه
و رعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر
گردانند بنابراین بادشاه زادۀ والا تبار و خانخانان بهادر سپه سالار
دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل
شهر گشتند و مزید امن و امان و نوید لطف و احسان شهنشاه زمین
و زمان باهل مستقر الخلاقه رسانیده در صدک بند و بست شهر و ضبط
و نسق احوال مردم شدند خلائق را از انتشار صیت معدلت و
افضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید و
خاطر پریشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش بر
آسود و درین تاریخ خسرو بهرام پسران نذر محمد خان و محمد
بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواجه
عبد الوهاب ده بیدی و جمعی دیگر از بند های عتبه خلافت
باستلام سده سپهر رتبه سر بلند گشته بعزایت خلاج فاخره قامت
مباهات افراختند چهاردهم عمده امرای بلند مکان خانجهان مهین
خلف یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی بعد از استماع
خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه باغوايي آن فتنه پژوه و انساد
جمعی از ارباب غرض او را دستگیر کرده مقید ساخته بودند و پس
از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکان بر خاطر انور پرتو
انگن گشته بود او را از قید رهانیده بتلاطم عتبه جلال ظلمت زدای
اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهنشاه جهان گردید و
عمده الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی او را با فاضلخان برای
مطلبی و گزارش پیدامی فرستاده بودند ناصیه سای آستان سپهر

نشان شد و خدیو زمان جواب مطالب بوساطت فاضلخان بخدومت
 اعلیٰ حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بنابر بعض مقتضیات
 مصالح سلطنت و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
 میرمیران خلف خان مذکور و مالوجی دکنی و جمعی دیگر از
 ملازمان سده خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرفرازی پوشیدند
 پانزدهم قاسم خان و اسد خان بخشی دوم و نامدار خان و ظفر خان
 رسید شیرخان باره و حسین بیگخان و عبد اللهی خان و جمعی
 دیگر از بندهای آستان خلافت به تقبیل عتبه اقبال سربلند گشته
 بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله
 متبرکه که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوه تعلق داشت درین وقت
 از تفرق سپاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام مینمودند مختل
 و نامنتظم شده بود و مفسدان واقعه طلب آنجا سربفساد برداشته
 طریق بغی و عصیان پیدموده بودند رای ملک آرای خدیو جهان
 پرتو التفات به پرداخت آن انگنده جعفر ولد اله وردی خان را
 بفوجداری و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین
 تعیین فرمودند و بعنایت خلعت و فیل باماده فیل و از اصل و
 اضافه بمنصب سه هزار بی سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو
 اسبه و سه اسبه نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هفدهم
 بادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف
 ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استسعاد یابند بادشاهزاده والا
 نزار بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه مبارک شده از روی توره
 و آداب چنانچه از شهنشاه فلک قدر مالک رقاب مسترشد گشته بودند

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گردیدند و درین تاریخ شیخ
 میرک و جمعی دیگر از بندهای سده خلافت شرف زمین بوس
 بارگاه جلال یافته بغایت خلعت سرفراز شدند و نوزدهم پرده آرای
 هودج عزت زینت افزای مشکوی ابهت ملکه خورشید احتجاب
 تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلیٰ حضرت بداع نور منزل
 آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زبده امرای سفیع الشان
 جعفر خان که منصب جلیل القدر وزارت کل بار مفوض بود و
 تقریخان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت
 سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص
 یافتند و همچنین دیگر امرای عالیقدر و ارکان دولت پایدار و
 سایر ملازمان عتبه خلافت بجناب والا و آستان معلی شتافته فوج
 فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در کریاس گردون اساس
 جهانی از اصناف خلق و عالمی از فرق فاس فراهم آمد و گیتی
 خدیو فلک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجلال
 فرمودند خلائق را که امیدوار دولت ملازمت فایز الانوار بودند بارعام
 دادند و طوایف انام بوسیله بخششیان عظام و ایستادگان بساط فلک
 احترام آداب ملازمت و قواعد تهذیب بجا آورده باشا و والا میر
 توزکان مرتبه دان و یساوان پایه شناس بروفق درجات و مراتب
 و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را در جا و مقام مناسب
 باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته
 رایت عزت بارچ کامرانی انراشتند و رای رایان که بحسن کفایت
 و کاردانی سرفرازان دیوان بود با جمیع متصدیان دیوانی و

زمره اهل قلم و ارباب محاسبات جبهه سالی عتبه علیه گشت و
 برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع فتور و اختلال
 بقواعد آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقف رسوم سلطنت و
 فرمان روائی و دانی اسرار خلافت و جهان پیرائی رسانیده دران
 ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهمام ملک و
 ملت را سرمایه رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از
 غره این ماه مبارک اثر که در معنی غره شهر نصرت و ظفر بود
 تا این تاریخ میمنت گستری جمعی کثیر بمراحم و عذایات شهنشاه
 عدو سوز دوست پرور کامیاب و بهره ور شدند از انجمله تابنده گوهر
 محیط حشمت گراسی ژمرفهال خلافت بادشاه زاده والا قدر محمد
 سلطان بمرحمت جیغه و خنجر مرصع با علاقه سروارید و در زنجیر
 فیل نوازش یافتند و از خزانه مکرمت و احسان شهنشاهانه بیست
 و شش لک روپیه بمراحم بخش عطا شد و خانخانان بهادر سپه سالار
 که بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع
 تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و زبده نوئیان درست
 اخلاص شینخ مدیر بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و شجاعت
 خان خلف خانخانان که منصب سه هزار و سوار مراندی
 داشت بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار کامیاب عنایت و رعایت
 بادشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گردید و نتج جنگخان باضافه
 پانصدی پانصد سوار به منصب سه هزار و سوار و یک
 تاز خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار
 سوار مداهی گشتند و علی هذا القیاس جمیع بندها بعنایت خلاع

و امپان و نقود و غیرها مورد نوازش گشتند بیستم که عزم دخول
بمستقر اردنگ حشمت پیدش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود
رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتزاز آمده مراد بخش را چون
هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود
اقامت داشته باشد و خدیو جهان دار جهان ستان قرین تائید ربانی
و فرآسمانی از آن بستان سرای دولت و کام رانی که مدت نه روز
از فیض نزول اشرف کامیاب حضرت و نصارت بود با بخت بلند
و اقبال آسمان پیوند بر فیلی ابر خرام سپهر ماندند سوار گشته لوای
توجه بشهر انراختند *
* نظم *

ظفر از یمین نصرتش از یسار * فلک یاور و اختر و بخت یار
زمین تابع و آسمان پیروش * نشان جم و شان کیخسروش
خلایق را از مشاهده خورشید جمال عالم آرای شهذشاه جهان ر
بادشاه نوجوان دیده امید تازگی و روشنائی پذیرفت و جمیعت
و آسودگی که بیگانه و حشمت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر
پریشان طرح الفت و آشنائی انگذ ساکنان مستقر الخلافت چون
از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و رافت بی انداز خدیو
زمان جان نو و حیات تازه یافته بودند و از خورد و بزرگ بشکر آن
نعمت سترگ از هر گوشه زبان بدعا و ثنا کشودند و بلسان حال
مضمون این مقال ادا نمودند *
* نظم *

خدا یاورا مملکت پرور * سکندر سریرا جهان داورا
ز آدم بمیراث عالم تراست * جهان بادشاهی مسلم تراست
مهین گوهر سلک آدم نوئی * بهین میوه باغ عالم توئی

جهان سر بسر در پناه توباد * سر دشمنان خاک راه توباد
و منزل دارا بی شکوه که باشاره والا پیدشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
از گرد بیرونقی رفته به بسط بساط دولت و سعادت آراسته بودند
فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم امروز آفتاب
مرحمت سایه ذوالجلال از اوچ مکرمت و افضال پرتو تربیت و توجه
بر احوال امرا و بندهای آستان خلافت انگذده جمعی کثیر بمواهب
عالیه و مراتب ارجمند کامیاب و سربلند گشتند از آنجمله عمده الملک
خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار سوار از آنجمله دو
هزار سوار دو اسپه و سه اسپه منصب داشت بمنصب والی شش
هزاری شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بلند رتبه گردید و
محمد امین خان بمخدمت جلیل القدر میر بخشگیری والا پایگی
اندوخته بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان
باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار
هزار سوار سرفراز گشته بنظم سهام بلند طبعه اجمیر معین شد و
خان زمان باضافه دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
و عطای نقاره مورد نوازش شده بقلعه داری ظفر آباد سربلند
گشت و اسد خان بخشعی دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه هزاری بمنصب سه
هزاری هزار و پانصد سوار پایه عزت برافراخت و اراد تخان ولد
اعظم خان کلان که چندی پیش ازین در زمان اعلی حضرت از
منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل
حالش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مورد

مرحمت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فر نزول
برازنده اورنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم کام
بخشی و عطا گستری نموده بسیاری از بندهای عتبه خلافت را
بمراحم خسروانه نواختند از انجمله طاهر خان باضافه هزارى دو هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزارى و پانصد سوار
و قباد خان باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب دو هزارى دو
هزار و پانصد سوار مر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بذکر شمه از حال دارا

بى شکوه نكوهیده فرجام تمهید کلام نموده بنگارش

مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان مى پردازد

آن رانده کشور دولت و عافیت بعد فرار مستقر الخلافت اکبر اباد
با قریب پنج هزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدلهلی رسانیده
در قلعه بابر شهر کهنه که بمناسبت خرابی و بی رونقی شایان نزول
او بود مافند چغد بویرازه فرود آمد و چون شهنشاه توفیق سپاه بعد
از وقوع فتح و فیروزی از کمال صروت ذاتی و قوت جبللی که شیمه
قدسیه آن حضرت است تعاقب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت
قرین بتکامشی او تعیین نفرمودند و یکچند رایات ظفر پیوند در مستقر
خلافت توقف نمود آن کوتاه اندیش باطل پزوه را بتازگی وسوسه
دیو پندار رهنمون وادی ادبار گشته خیال محال تدارک و اندیشه
خام انتظام در سرافند و بقصد سامان فتنه و جنگ در دهلی
بساط توقف و درنگ گسترده بسر انجام سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرض باشیا و اموال و اسبان و ادیال سرکار خاصه بادشاهی

و نقود و اجناس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه
می یافت تصرف مینمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بموجب طلب او با لشکرها از پتنه می آمد و بامرای عتبه
خلافت که همراه او بودند نوشته بود که ازان طرف آب چون رو
بسمت دهلی آورده بر جناح سرعت و استعجال بار ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سودای خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزیید پذیرد دیگر باره لوای
فساد افراشته صف آرای کین و عناد گردن و اگر چه میل خاطر
امرای خیر اندیش دولتخواه و انجذاب قلوب کافه لشکر و سپاه
باین پایه افزای اورنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بنای معاملت او بران
بود خفیه بخطوط و استمالت نامهای فریب آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوبه جات و حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نافرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان
اغوا نموده بجانب خود دعوت مینمود چنانچه آثار شرارت و افساد
او از اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و
بر کسوت عقیدت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لایح می شد
و همچنین بنوشتهای فساد انگیز پنهانی در رسوسه و اغرای اطمینان
حضرت میکشید و از آنجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
و سادس و قبول آثار تخیلات خاصه آنچه در لباس نیک خواهی و
خیر اندیشی جلو غلط نما کرده خرد آشوب و دانش فریب گردید

مجبور و مغفورست تسویل و اغوای اورا فی الجمله تأثیری از بعض اطوار آن حضرت نیز مستنبط میگشت مجملا بعد از دفع فتنه آن باطل ستیز شورش انگیز که ساحت سربستان سلطنت و اقبال از خار وجود شرآمودش پیرایش یافت و حریم کعبه جاه و جلال از پرتو ماهچه رایت منصور فروغ سعادت پذیرفت خدیو بیدار بخت سعادت نصیب را از کمال خلوص نیت و صفای طوبیت مکنون خاطر فیض پیرا و پیش نهاده اراده والا این بود که در ساعتی مسعود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بتقدیم مراسم اخلاص و عقیدت در استرضای خاطر اشرف کوشیده اگر به مقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقائعی که بحکم ضرورت رویداد غبار بر آئینه ضمیر مهرانور باشد آنرا مشافهه بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بزدایند تا بالکلیه غمایل حجاب مرتفع شده مصافات تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال توجه و التفات بحال خسران مآل دارا بی شکوه بود و بتسویلات و تزویراتش فریفته شده سر رشته صواب اندیشی از کف گذاشته بودند و بجهت رعایت جاذب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشیده همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال بی بر و نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آثار بیجوهری ازان ناخلف دردمان سلطنت و سروری که صورت بیدولتی و حقیقت بیحاصلی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن حضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم می شد و سنوح اموری که بانضای تقدیر ربانی و مشیت یزدانی

رویداد خلاف مرغوب و منافی مطلوب آن حضرت بود و مع هذا از آن جانب امری که محرک و سلسله جنبان ملاقات باشد بظهور نپیوهست لاجرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود این مراقب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم تقاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازین سرکوز خاطر قدسی شیم بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توقف دارا بی شکوه در دهلی و مراتب فتنه سگالی او چنانچه سمت گذارش یانت بمسامع جاه و جلال رسید و دفع مادی شورش و فساد و قطع ریشه خصومت و عنادش بر ذمه همت علیا لازم بود و تهران و تاخیر در آن خلاف آئین رای و تدبیر مینمود کفایت شر آن بد اندیش وجه عزیمت جهان کشا ساختند *

نهیست موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد
 بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر
 چون رای عالم آرای و همت مملکت پیروی حضرت
 شاهنشاهی باقتضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت
 همایون فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چنین پرتوانگند که مهین
 شعبه دوحه جاه و جلال گزین باره نهال حشمت و کمال بادشاهزاده
 عالیقدر محمد سلطان را با جمعی از جنود قاهره در مستقر
 الخلافه اکبر آباد گذاشته خود با بقیده موکب گردون شکوه متوجه
 مقصد گردند لاجرم آن و الا نزار را بنظم امور آن مقرر و رنگ خلافت
 معین ساخته بمرحمت خنجر مرصع با علاقه مروارید و دوزنجیر

فیل و دو اسب عربی و شصت اسب ترکی و انعام دولک روپیہ
نواختند و اسلام خانرا بخدمت اتالیقی آن نہال گلشن دولت
و فاضلخان را بجهت خدمت اعلیٰ حضرت و پرداخت مهمات
بیوتات و رتق و فتق امور کارخانجات سرکار خاصہ شریفہ کہ اکثر
در آن مرکز حشمت بود و ذو الفقار خان را بحراست قلعہ مبارک
مقرر نمودند و تقریخان را کہ در معالجہ حضرت اعلیٰ مساعی
جمیلہ و تدابیر لایقہ بظہور رسانیدہ بمزاج اشرف اشنا شدہ بود حکم
فرمودند کہ در خدمت آن حضرت بودہ بعلاج بقیہ کوفت و تدبیر
صحت مزاج مقدس قیام نماید و اورا بعنایت خلعت خاص و
جمدھر مرصع باعلاقہ مروارید و انعام سہ ہزار اشرفی کامیاب مراحم
بادشانہ گردانیدند و بیست و دوم ماہ مبارک رمضان فتح و ظفر
ہمراکب و نصرت و اقبال ہم عذاب بعزم دار الخلافۃ شاہ جہان آباد
از مستقر سریر سلطنت ابدی بنیدان نہضت نمودہ موضع بہادر پور
را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوگل
حدیقہ سلطنت تازہ نہال گلشن عظمت بادشاہ زادہ ارجمند عالی
تبار ستودہ شیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جہان بخدمت
جد امجد والا مکان شتافتہ باحراز شرف ملازمت آن حضرت سرمایہ
دولت و سعادت بر گرفتند و پانصد مہر و چہار ہزار روپیہ بطریق
نذر گذرانیدند حضرت اعلیٰ بدیدار قرۃ باصرہ دولت و کامرانی مسرت
و شادمانی اندوختہ آن ثمرۃ الفواد سلطنت و جہانبانی را دیر آغوش
عاطفت و مہربانی کشیدند و بافواج عنایات و مراحم نوازش نمودہ
رخصت معاودت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شدہ بیست

و چهارم عمارات دولت خانه گهاٲ سامی از فرقدوم اقدس گرمی گشت و موکب مسعود در آن فرخنده منزل نیز دو روز اقامت نمود درین خجسته هنگام از تقریر منهدیان فرخنده پی خبر فرار دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه خلافت شد چون توقف او در آنجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان بی شکوه و سپاه همراه او بود و آنها در آن نزدیکی نرسیدند و به یقین میدانست که خدیو دوربدین دانش آئین از استماع خبر توقف و فتنه مگالی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه فساد رایت عزیمت بصوب دارالخلافت شاه جهان آباد خواهند افراشت اورا در آنجا مطلق العنان و خلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر بیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او راو ملحق نشود و جزو اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم برشگل در رسیده بود این اندیشه هم داشت که مبادا از کثرت بارش و فور گل ولای راه مفر مسدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت و محل امنست خویش می اندیشید صورت نه بندد و مقارن اینحال آواز توجہ ریات جاه و جلال از مسقر اورنگ سلطنت بصوب دارالخلافت شنید لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از بودن دهلی برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت ادبار بر بسته روانه لاهور شد و کیفیت حال کثیر الاختلال خود بسلیمان بی شکوه و باقی بیدگ مخاطب به بهادر خان نوکر خود که اورا اتالیق آن باطل بیجوهر و صاحب اختیار لشکر ساخته همراهش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت که اگر توانید از انروی

آب جون براه بوریه و سهارن پور برجناح تعجیل خود را در سهرند یا لاهور باو برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت *

از سوانح این ایام تعیین یافتن خاندورانست با برخی از عساکر گیهان ستان به تسخیر قلعهٔ اله آباد - چون بمسامع علیه رسید که سید قاسم باره که از جانب دارا بی شکوه بحکومت آن صوبه قیام داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن خسران مآل و حقیقت اقتدار و استقلال این برگزیده ذوالجلال توفیق سلوک طریق عبودیت و دولتخواهی نیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بوسوسهٔ خیالات فاسد و اندیشه‌های خام قلعهٔ اله آباد را که در متانت و حصانت شهرهٔ ایام است استحکام تام بخشیده باستظهار رصانت و محکمی آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می سپارد لاجرم عزم تسخیر آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدیو ممالک ستان گشته درین هنگام خان مذکور را بانوجی از جنود منصور بدانصوب معین فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار و حسن مآل راه برد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب جدال و جنگ قلعه را تسلیم کند آن را بتصرف در آورده سید قاسم را بجذاب والای خلافت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و اگر از کوتاه بینی و محال اندیشی در مقام سرکشی و نگاهداشت قلعه باشد بمحاصرهٔ آن پرداخته بقهر و استیلا مفتوح سازد و خان مذکور را هنگام رخصت بعزایت خلعت خاص و اسب و فیل نواختند و از منصبش که پنچ هزاری پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دواپه و سه اسبه مقرر ساختند و هم درین ایام مرادآباد را که از محال

مفسد خیز است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجاگیر
 قاسم خان عطا فرمودند و او را بعزایت خلعت و اسب و فیل امتیاز
 بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقار خان که بحراست قلعه
 مسقر الخلافت تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسب و فیل و
 نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بخدمت بادشاهزاده
 محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام سی هزار
 روپیه و هریک باضافه منصب مورد انتظار عاطفت گردیده مرخص
 شدند و ارادت خان بصوبه داری اوده معین گشته باضافه هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار
 از آنجمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت
 نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری سرکار ناندیر تعیین
 یافته باضافه پانصدی بانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و
 پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و عبد الغنی خان بفوجداری
 اواره تعیین یافته مشمول مراحم خسروانه گردید و هوشدار خان
 بخدمت داروغگی غسل خانه از تغیر خانه زاد خان خلعت
 سرفرازی پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته
 بخطاب قلندر خانی و داراب برادر مختار خان از کومکین دکن
 بخطاب خانی و میر بها دردل برادر دیگرش بخطاب جان سپار
 خانی نامور شدند و شفقت الله والد سزادار خان مشهدی که پدرش
 چندین قبل ازین در صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود
 بخطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزارین
 دو صد و پنجاه سوار کامیاب نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

بادشاهانه مراد بخش را به بخشش دو صد سی و سه مراسم نواخت و بقنچ^(۵) جنگ خان و کار طلب خان و رشید خان هر کدام بیست هزار روپیه و سید مظفر خان پانزده هزار روپیه و برندوله خان و دتازجی هر کدام ده هزار روپیه و باخلاص خان و مقیم خان و سید نصیرالدین خان دکنی و زبردست خان و اسماعیل خان نیازی و سکندر رو هیله^(۶) و تر^(۷) مکچی و ناناجی بهونسله و رستم را و او د احترام هر کدام پنجاه هزار روپیه و علی هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم موکب جهان نورد از گهاٹ سامی باحتراز آمده نواحی جلال آباد مضرب سرادات جلال گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق اقامت افتاده فردای آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و سلخ ماه مبارک که موکب ظفر اعتصام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از عساکر اقبال به تعاقب دارا بی شکوه خسران مآل که هنوز هوای فساد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام اسباب تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعیین فرموده آن تیره بخت تباہ روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد فتذه و پیکار ندهند بنابراین بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود نصرت به تعاقب آن بدعاقبت معین ساختند و منصبش را باضافه

(۵ ن) و چندین از امرای عتبه سلطنت و بندهای مستحسن

خدمت بانعام دواک روپیه کام یاب ساخت *

(۶ ن) تر^(۷) مکچی و با یاجی بهونسله و رستم را و ادراجیرام الخ *

هزارری پانصد سوار چهار هزارری دو هزار سوار معزز نموده هنگام
 رخصت اورا بعزایت خلعت و اسپ و انعام سی هزار روپیه
 فواختند و درین هنگام تابنده گوهردرچ دولت درخشنده اختر
 برج سلطنت بادشاه زاده والا گهر محمد معظم را که در دکن بودند
 بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
 صوبه دار کابل وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان ناظم
 امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
 را بعزایت ارسال خلعت سرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
 پسر را ناراچ سنگه که از وطن رسیده باستیلام سده سنده ناصیه
 افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عقد مروارید
 و سرپیچ و طره مرصع کام یاب عزت شد و عاطفت بادشاهانه
 از سرنوازش رانا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها سرفراز ساخت
 و فیض الله خان از تغدیر نوازش خان قور بیگی شده مطرح انوار
 التفات گردید و سید مظفر باره ولد شجاع خان مرحوم بخطاب
 پدر خویش بلند نامی یافت و خواجه نور که از بندهای درگاه
 آسمان جابه بوده بخدمت گذاری اعلیٰ حضرت تعین یافته مخاطب
 به معتمد خان گشت و خلعت و اسپ و فیل باو عطا شد و چون
 ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی و فیروزی منقضی گشت
 شب چهارشنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از انق
 سعادت طلوع نموده عرصه جهان را بانوار بهجت و شادمانی و لوامع
 عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساخت کوس طرب
 و شادینانه نشاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

و روز عید که از منزل سلیم پور کوچ میشد نوئیذیان نامدار و امرای عالی مقدار و سائر بندهای اخلاص منش عقیدت شعار بجانب والای سلطنت و سده آسمان سای خلافت حاضر گشته به تسلیمات تهنیت تارک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارکباد این روز سعید که مقدمه هزار عید امید بود رسم بندگی بجا آوردند و آن روز سه کروه طی گشته نزول اجلال شد و دران فرخنده روز جهان انروز عاطفت بادشاهانه عمده السلطنة القاهرة خان جهان را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چنانچه گذارش یافت باغواهی و افساد آن فتنه پزوه مورد بی عنایتی ساخته از منصب و جاگیر عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزار بی هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و عطای خلعت خاص و جمدهر مرمع و شمشیر خاصه نوازش نموده بخطاب وزلای امیرالامرائی بلند نامی بخشیدند و محالی که دو کور دام جمع آن بود برسم انعام مکرمت فرسودند و خانخانان بهادر سده سالار بعطای خلعت خاص و انعام دولک روپیه و محالی که دو کور دام جمع آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و اعداد خان بعنایت اسب و فیل سرفرازی اندوختند و دلیر خان که بیاروری بخت از تبعیت و همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده بود شرف اندوز تقبیل سده اقبال گشته بعطای خلعت فاخره و اسب با ساز طلا و شمشیر

و جمدهر سررع و باضافه هزارى هزار سوار به منصب پنج هزارى پنجهزار سوار مطرح انظار مكرمت شد و عبد الله خان ولد سعيد خان بهادر مرحوم كه او نيز از سليمان بى شلكوه جدا شده بود احراز سعادت ملازمت اشرف نموده بعنايت خلعت و خطاب سعيد خانى و ديگر عنايات خسروانى مباحى گرديد و سيد عبد النبي ولد خاندوران بهادر مرحوم خلعت يافته به اله آباد مرخص شد كه در ملك كومكيدان مهين برادر خود باشد وصف شكن خان بمرحمت اسب و انعام بيست هزار روپيه سرفرازي يافت و بيست هزار روپيه بچندى ديگر از ملازمان ركب دولت انعام شد دوم ماه فرخنده فال شوال آن روى قصبه متبرا از سايه سنجق جهانكشا فروغ آگين شد و چون اين روز عشرت افروز موانق سينه هم تير بود كه روز عيد كنانى است در منزل مذكور دگر باره جشن طرب و نشاط ترتيب يافته آئين كامرانى و كام بخشى تازه شد و چنانچه درين دولت ابد طراز معهود است اسراى نامدار و عمدهاى آستان سپهر مدار صراحيهاى سررع و ميذاكار پراز گلاب و عرق فتنه و بهار گذرانيدند و از زبان حال باهنگ اين دعا ترانه سرا گشتند *

* نظم *

فرخنده بود چو عيد هر روز و شب * بى ذيل اصل مباد دست طلبت
تا پر عرق فتنه بود شيشه چرخ * پر باد صراحي ز گلاب طربت
و درين روز خجسته بسيارى از بندهاى آستان جلال ملتزمان و ركب اقبال باضافه منصب و ديگر عطايا و مواهب فيض اندوز عاطفت
بادشاهانه گرديدند از آن جمله سعيد خان باضافه پانصدى پانصد

هوار بمنصب سه هزارى و پانصد هوار و خواصخان باضافه
پانصدى پانصد هوار بمنصب سه هزارى در هزار هوار مباحى
گردیدند و سيد شیرخان باره بغوجدارى سرکار ترهت منصوب
گشته باضافه پانصدى سه صد هوار بمنصب سه هزارى هزار و
پانصد هوار سرفرازى اندوخت و بعنايت علم لوائى امتياز برافراخت
و عبد الله بيگ ولد علیمردانخان مغفور و اعتماد خان که در سلک
همراهان سليمان بى شکوه بودند عز بساط بوس دریافته مشمول
مراحم خسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سرى و محال جوئى

مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

از آنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهى و شغل نبیل خلافت
و گیتی پناهى که ظل خورشید عظمت و جلال الهى است مانند
شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستعدى عدم سهیم و انباز است
و صدق کریمه [لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ] بمشرب و افغان اسرار نظام کل
شامل نشأتین حقیقت و مجاز حکمت و مصلحت پیرای ایزد
جهان آرا در نظم سلسله وجود و کارخانه تکوین چنین تقاضا نمود
که والا قدر سعادت مندى که بغوز این رتبه بلند و منزلت آسمان
پیوند مستسعد گشته از پیشگاه کبریا قامت سعادت به تشریف این
موهبت علیا بیاراید ساحت حریم دولتش از غبار مساهمت و
مشارکت اغیار سدره آید و گلشن جاه و حشمتش از خار نزع

مفسدان دعوی کارپیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک پیوسته زهر حرمان مدعا جشانده و همچشمان باد پیمایش را گردون مدام غبار ناکای در چشم امید افشانده بیخورد فتنه پروری که از سلسله انقیادش برآمده راه خود سری پیماید سلسله تنبیه روزگارش پای فرماید و کوته اندیش سبکسری که سر از ربقه اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید پهای خود گرفتار بند تقدیر آید بدمستان انجمن غرور را ساقی اقبالش هم در اول بزم از پا در اندازد و بی ادبان بساط نخوت را ناصح تدبیرش پند از حبص و بند سازد متانت قوت رایش خام طمعان دعوی پیشه را به پختگی بر زمین ادبار زند و درست نقشی بخت والایش کج باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکافات افکند * * نظم *

چو بخشد حق یکی را سربلندی * دهد ز اوصاف خویشش بهره مندی
 ز لطف خود توانائیش بخشد * بملک و جاه یکنائیش بخشد
 بلی آنکس که ظل ذوالجلال است * شریکش چون شریک حق محال است
 شهنشه فرد می باید در اقلیم * در یکتا بود در خورد دیهیم
 شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
 است که چون انزیدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور
 ریاست کبری و خلافت عظمی را بنام نامی او رقم سعادت کشیده
 و ذات قدسی خصالش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال
 خویش تشبیه بکمال بخشیده لاجرم آن یگانه دودمان اقبال را که
 مظهر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی است بصفت تفرد
 و یکنائی در خلافت و فرمان رانی از نقص مشارکت اغیار مبرا

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال
 طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض
 شوکتش را از نخل بی ثمر وجود این گروه باطل پرتو پیرایش
 میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشیده
 جهانیان در سایه حمایتش مرفع نشینند و از شاخسار مکرمتش
 میوه عدل و انصاف چینند چنانچه پرتو ظهور این معنی از فتنه
 جوئی و تبه رائی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بسر پنجه
 تدبیر و اقبال والای خدیو جهان بر ساحت ضمیر آگاه دلان روشن
 و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تبهی دست نقد شعور
 را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش
 از سودای تمناهای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طمع
 همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت اعلی
 دعوی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمان روائی
 و سریر آرائی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در مبادی سنوح
 عارضه آن حضرت که بشامت تبه رائیهای دارا بی شگوه خبرهای
 موحش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود
 در گجرات بمجرد استماع این خبر شورش اثر بی تحقیق چال
 و اندیشه مآل از بی‌عصلمگی و تنگ ظرفی رایت استقلال و استبداد
 انراخته بر تخت نشست و خود را بمرج الدین ملقب ساخته
 اسم سلطنت بر خویش بست و خطبه و سکه بنام خود کرد و فوجی
 به بندر صورت که در آن وقت باقطاع پرده آرای هودج عزت نور
 انزای شبستان ابهت ملکه قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را بتهر و استیلا با اموال و اشیایی که از خالصه شریفه سرکار بادشاهی و نواب علیه در آن جا متصرف گشت و دست تعدی و تعرض با اموال و امتعه مردم دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف پسر اسلام خان مرحوم را که از خانه زادان شایسته درگاه خلایق پناه و متصدی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که از بندهای روشناس بارگاه خلافت بود و بموجب امر اشرف اعلی بشغل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی صدور جرمی و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجبهتی بدست خویش بقتل رسانیده بانواع خود سری و شورش افزائی پرداخت و علانیه طبل سرکشی و خود رانی نواخت و باوجود قرب جوار باین برگزیده لطف پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قامت استعدادش زیبا و خلافت و جهان پیدرانی کسوتی بر پیکر اقبالش زینده و رسا و از فرط ادب پروری و سعادت منشوی اصلا تغیر وضع نکرده اختیار جلوس بر اورنگ فرماندهی نفرموده بودند برین جرأت و خیزگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه ظاهر شد و بتحقیق پیوهت که حضرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته وضعف و فتور عظیم در قوی رفته اما هنوز شمع حیات با برکت آن حضرت در انجمن هستی فروزان است از آنجا که هوای خود سری در سرش جا گرفته مدهوش لذت سلطنت عاریتی شده بود تغیر اوضاع نا پند داد و طرفه تر آنکه در

اواخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده
 بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل
 اشفاق خدیو عطوفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت
 شاهنشاهانه در آمده چاره کار در مطابعت و همراهی آن برگزیده
 الهی اندیشیده میخواست که بوسیله شفاعت آن حضرت
 شاهنشاهی در خدمت حضرت اعلیٰ بعذر اداهای خارج و حرکات
 ناهنجار خویش پردازد و ناهموریهای خود را هموار سازد و از
 نادانی و بی خردی ترک اوضاع سابق و اطوار نگوید؛ نالایق
 نکرده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت
 و شهنشاه دانش پرور کامل خرد این سفاهتها را برجاهلی و خورد
 سالی محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را ازو
 در میگذرانیدند و بمقتضای عطف و اشفاق و نهایت بردباری
 و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید
 رفته رفته بقبیح آن اطوار ناسزاوار متغطفن گشته ترک زیاده
 هریها نماید لیکن از آنجا که پرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش
 و شعورش گشته بود اصلاً او را تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب
 غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه
 و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافت اکبر اباد روی داد چون
 دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زمینده اورنگ جهان کشائی
 قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار
 در آمد عرق حسدش حرکت نموده واغواى خوشامد گویان و تحریک
 فتنه جوان ضمیمه سودای غرور و مالی خولایای پندار او گشته

بتازگی هوای سلطنت در سرش افتاد و از بی دولتی بادۀ نفاق و مخالفت در دل پخته مرهمسری خاریدن آغاز نهاد و بعزم فتنه و نساد و قصد سرکشی و استبداد باوجود فقدان خزانه و وجه تنخواه مواجب سپاه در صدد توفیر لشکر شده امرا و بدهای بادشاهی را بانواع استمال و اقسام ملائمت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بین که سود خویش را از زبان نمیدانستند به تحریک بی سعادت بی بار گرویدند و مناصب نامناسب و زرهای بی موجب و خطاب های بیجا بمردم بی سروپا داده امبابه شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر کشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و هوس های فاسد را تمام در سرداشت و بغایرین اندیشه های محال هنگام نهضت ریات اقبال از مستقر الخلاء اکبر آباد نخست در رفاهت مرکب جاه و جلال تعلل و اسهال و رزیده بهانه آغاز کرد و آخر که قرار به همراهی داد چند روز بعد از جنود مسعود ازان مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بغاصله چند کروه دور از اردوی همایون نزول گزیده در کمین انتهاز فرصت کین بود لاجرم در دفع مادۀ شورش انگیزی و مخالفت او که مودی یفساد حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم در امن و آرامش جهانیان راه مییافت بر پیشگاه ضمیر صغیر شهنشاہ عالم گیر این رای دلپذیر جلوہ نمود که آن بی ادب محال طلب را بلطائف دانش و تدبیر دستگیر نموده بعنوانی که مستلزم فتنه و آشوبی نباشد تنبیه و تادیب نمایند و گلشن ملک و دولت از خار انسادش

به پیرایند و بذایرین عزم مصلحت اساس چهارم ماه مبارک شوال که موکب جهان پیرا دران روی قصبه مذهب را اقامت داشت چون مقرر شده بود که آن بلخرد نفاق پزوه که بعد از جنگ دارا بی شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس نرسیده بود بملازمت اقدس رسیده رای عالم آرای خدیو عدو بند کشور کشای برین قرار گرفت که در همین روز فیروز این اراده والا از قوه بفعل آورده فرصت کار از دست نگذارند و اورا مجال غدر سکالی و فساد اندیشی ندهند

* بیت *

بود روشن بردانش پرستان * که باشد دست دست پیش دستان
 زبان دهر را به زین مثل نیست * که گوید دست پیشین را بدل نیست
 لهذا در آواژ این روز که آن بی بهره جوهر دانش بکورش آمد
 اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلائق را از شر شورش و افسادش
 رها کردند و چون بودن او همراه موکب ظفر پناه بمقتضای مصلحت
 نبود بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز فتنه
 اندوز را بعهده نداریان دولت خواه شیخ میر سپرده و دلیر خان را
 با جمعی همراه کرده بقلعه سپهر بنیاد شاهجهان آباد فرستادند
 که آنجا پای بند زندان مکافات باشد بالجمله روز دوم وقوع این
 قضیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسنگه که برهبری
 بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
 سده اقبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جاه و جلال گشته
 بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و فیل با ماده فیل شرف
 اختصاص یافت و کیرتسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

جی شکوه بوطن رفته بود و را یسنکه^(۵) برادر زاده راجه جسونک سنگه و سید فیروز خان بارهه و جمعی دیگر از بندهای عتبه خلانت که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که بعد از شکست دارایی شکوه بمقتضای خامی جوانی سود خود از زیان نشناخته همراهی مراد بخش اختیار کرده بود سعادت آستان بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت سربلند شدند و کنور لعل سنگه بمرحمت سرپیچ و طره مرصع تارک مباحات افراخت و ارسی برادر را نا که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعنایت دهکده کی مرصع مباحی گردید و قطب الدین خان خویشگی و راجه دیپی سنگه بدیله و سید حسن ولد سید دلیر خان و سید منصور بارهه و رحمتخان و دلدوست ولد سرفراز خان قدیم و دلداد بیگ برادرش و مجاهد بیجا پوری و محمد عابد^(۶) نیلا وری و منوهر داس پسر غریب داس میسودی و چندی دیگر از بندهای آستان خلانت که در سلک همراهان مراد بخش انتظام داشتند و علیقلی بیگ و میر فتاح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و هائر نوکران عمده و متصدیانش برهبری بخت بیدار احراز دولت ملازمت اکسیر خاصیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگی در خور حالت و شایستگی از میامن فضل و احسان گیتی خدیو مالک رقاب کامیاب گردیدند و همچنین مجموع سپاه و لشکریانش را که از سابق و لاحق زیاده تر بر بیست هزار سوار بود حکم معلی

صادر شد که بخشیان عظام جوق جوق از نظر انور بگذرانند و بمناسب و مواجب مناسب سرنراز ساخته فمیمه مواکب انجم شمار گردانند و از زمره که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزارى سه هزار سوار و سید منصور بارهه بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و سید حسن بخطاب خانى و منصب دو هزارى دو هزار سوار و مجاهد بمنصب دو هزارى دو هزار سوار و دل دوست بخطاب سردار خانى بمنصب دو هزارى هزار سوار و علیقلی بیگ بخطاب علیقلی خانى و منصب دو هزارى هزار سوار و رحمت خان بمنصب دو هزارى ششصد سوار و دلدار بیگ بخطاب دلدار خانى و منصب هزار و پانصدى هزار سوار و میر فتاح بخطاب فتاح خانى و منصب هزار و پانصدى هزار سوار و محمد عابد بمنصب هزارى ششصد سوار و منوهر داس بمنصب هزارى چهار صد سوار و میر مهدى بمنصب هزارى دو صد سوار تارک امتیاز افراختند ششم ماه مذکور موکب نصرت طراز ازان فرخنده منزل باهتر از آمده پنجم کوچ متواتر نمود و یازدهم مقام کرده دیگر تا خضر اباد جای اقامت نکردند و در عرض این چند روز خجسته جمعی کنیر از بندهای عتبه سلطنت مطرح انوار مکرمت گشته بمواهب ارجمند مباهي گردیدند از انجمله پرسوی دکنی باضافه هزار سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار نامیده انتخار افروخت و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دوهزارى هشت صد سوار و ابو الفتح بمعردیگرش بمنصب هزار و پانصدى هفتصد سوار و بزرگ امید پسر میومی بمنصب هزارى سه صد سوار رتبه

سرفرازی یافتند و حسنعلی ولد اله وردیخان که هنگامی که شجاع از سلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه عزیمت یافته به بنگاله شتافت از پدر خویش که رفاقت شجاع گزیده جدا شده بلشکر پادشاهی ملحق گردیده بود و درینولا بوساطت راجه جی سنگه دولت زمین بوس در یافته بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت الله ولد سعید خان بهادر مرحوم بخطاب نصرت خانی و کامکار ولد کامیاب بخطاب خانی و شیخ عبد العزیز بخطاب عبد العزیز خانی و الله یار بیگ میرتوزک بخطاب الله یار خانی سرمایه مباهات و کمرانی اندوختند و رام سنگه ولد رتن راتهور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه گذازش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال شربت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروری و خانه زاد نوازی که شیمه کریمه این گوهر افسر سرفرازیست بمنصب هزاری هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوری که رتن داشت نوازش نمود و فرمان شد که به پیشگاه حضور رسد و از خزانه انعام پادشاهانه شصت هزار روپیه^(۲) بچندی از ملازمان رکاب دولت و مبارزان بهرام صولت عطا شد و درین ایام راجه رای سنگه میهودیه که در جنگ اوجین چنانچه سابق ذکر یافت در ملک رفاقت راجه جسونت سنگه انتظام داشت و پس از انهم از موطن شتافته بود دولت ملازمت یافته غبار آستان سلطنت را مندل ناصیه اعتبار

ساخت و بعنایت خلعت و احب و فیل و جمده هر مرصع تارک
 عزت بر افراخت چهاردهم خضرآباد مرکز دائره اقبال گشته
 صمات دایریش از نزول اشرف بیت الشرف دولت شد درین
 روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
 شده بود در دارالخلافه شاهجهان آباد بسر می برد فیض اندوز
 ملازمت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز
 دیگر که آنجا مقام بود شیخ میر و دلیر خان که چنانچه گذارش
 یافت برسانیدن مراد بخش بقلعه شاهجهان آباد معین شده بودند
 شرف بساط بوس دریافتند درین اوقات خجسته آثار بوماطت
 مذهبان درست گفتار بمسامع جاه و جلال رسید که دارا بی شکوه
 باطل پزوه خسران مآل باوجود آن همه خذلان و نکال که نتیجه سوء
 افعال او بود هنوز متنبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک
 فتنه اندیشی و فساد انگیزی نجسته عافیت را مغتنم نشمرده و
 از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
 در صدد تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب فتنه
 جو جمعیتش می افزاید و بهر پیج وجه ترک خود رائی و شورش
 افزائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهرند
 اقامت داشت باصوال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
 آنچکله بار متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
 اقبال و قبول بسهرند از دور اندیشی و پیش بینی از هر راه کناره
 گزیده به لکهی جنگل رفته بود دست تعدی دراز نموده کسان
 به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند بر آورده متصرف گشت و از آنجا بعزم دارا لسلطنت لاهور که باقطاع او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از جمیع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پارۀ را غرق نمود و داؤد خانرا که از سرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر تلون که گذر متعارف و مقرر آن آب است گذاشت باین اندیشه فاهد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل ولای قابل عبور موکب منصور نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب ندارد و کشتی مفقود است یکچند از صدمۀ عساکر جهانکشا ایمن خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها قابل عبور جنود ظفر مآب نگردد توجه رایات خورشید تاب بصوب پنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلدۀ لاهور که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه باقور خانه و توپ خانه و دیگر کارخانجات و اسباب تجمل و ادوات نبرد و پیکار در آنجا بود بغراغ بال باصلاح حال خود پرداخته لشکر و سپاه جمع خواهد ساخت و دیگر باره لوای محاربه و جدال خواهد انراخت غافل ازین معنی که نهال دولتی که ارادۀ ازلی ببرکندن ریشه آن تعلق یابد به آبیاری سعی و تدبیر برگ بقا نگیرد و کلخ حشمتی که حکمت ایزدی انهدام اساسش خواسته باشد بمعماري جهد و کوشش مرمت نپذیرد مجمل بعد از ظهور این احوال رای عالم آرامی خدیو کشور اقبال چنین اقتضا نمود که آن تباه اندیش کینه خورا که قدرعافیت و سلامت ندانسته هنوز مهیدای فساد و آمادۀ

عداد بود در لاهور فرصت ثبات و درنگ و مجال سامان اسباب
 فتنه و جنگ نداده ساخت پنجاب را از خار وجود فتنه آمودش
 بپزدازند و این مهم ظفر فرجام را بعهده امرای عظام که در عقب
 آن بد عاقبت تیره سر انجام معین شده بودند نگذاشته خود بنقص
 اقدس هم دران زودی همت خسروانه بدفع او گمارند و اگرچه موسم
 برشکال بود و از کثرت آب و زور گل ولای عبور عساکر جهان پیمای
 براه پنجاب متعسر بل متعذر می نمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع
 مراحل گذشتن از آب ستلج و بیاه بافقدان کشتی و عدم پایاب و
 باوجود ممانعت و مدافعت غنیمت خسران مآب در تصور و خیال
 همگان نمی گنجید و قطع نظر ازین مراتب بر موکب جهان نوره
 که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده مسافتهای
 بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تحشم صف آرای
 و قتال نموده عزیمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند
 تمکن و اقامت واقع شود و پیاده منصور از رنج سفر و محنت شاق
 بر آساید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمد ها و ارکان دولت نیز
 درین موسم تجویز این نهضت همایون نمی کردند لیکن از آنجا که
 پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیده ذوالجلال ساخته و پیرداخته
 کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام
 ربانیمت درینباب رای ظاهر بینان و کنکاش عافیت گزینان را
 مفسور نداشته بتعلیم و روش بخت و صواب دید همت والا عمل نمودند
 و بر وفق مضمون [فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیمه قدسیه
 توکل را که پیوسته نقد وقت و حال و سرمایه حصول امانی و

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قریبی که اختر شناسان والا نظر و دقیقه سنجان اسرار آسمانی برای جلوس مسعود بر سریر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده باختیار آن رقم سعادت بر صفایح تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز مبارک جمعه غره ذی قعدة موافق یازدهم اسرداد بود و وقت و فرصت آن وسعت نداشت که داخل دارالخلافه شاهجهان آباد و قلعه مبارکه فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید قواعد و آداب این امر جلیل القدر بنوعی که معمول این دولت روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازند بر پیشگاه خاطر قدسی متأثر پرتو افکند که این مهم لازم الانصرام و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایه نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عقد تأخیر و تعویق نینداخته بجهت ادراک این ساعت میمنت قرین در باغ فیض بنیاد اعز باد که نسخه از فردوس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال جلوس اجلال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل انبساط بآنچه در وسعت وقت و فرصت گنج اکتفا نموده بزودی متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمت مراتب ملک پیرائی و جلائل مهمات کشور کشائی هذروستان بپردازد و گلشن حشمت و ابهت از خس و خار وجود مفسدان دعویکار بالکلیه پیرایش

پذیرد بفرانج بال و جمیعت خاطر تمهید مراسم جشن و سرور و سرانجام لوازم عیش و سرور چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این دولت جهان مدار و سزاوار شوکت و عظمت سلاطین گردون اقتدار باشد نموده در خجسته ساعتی دیگر از رنگ سلطنت و سریر خلافت بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه و سکه را بنام نامی خویش پایۀ سعادت و پیرایۀ میمنت بخشند بنابرین مقدمات پرتو ورود بساحت دار الخلافه نیغکنده داخل شهر نگشتند و شانزدهم موكب ظفر طراز از خضر آباد باهتزاز آمده باغ سندر باری که بمسافت یکروزه از دار الخلافه بسمت دار السلطنت لاهور واقع است از فر نزول اشرف نصارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکان فیض نشان بیمن اقامت شهنشاہ عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت بادشاهانه راجه جیسنکه را بانعام محالی که یکرور دام جمع آن بود رتبۀ امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایت مباحات افراشت و میان تخان که بنظم سهمات دار الخلافه و حراست قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده بعنایت خلعت تشریف افتخار پوشید و فدائیخان مهین برادر بهادر خان که فوجدار میان دو آب بود تقبیل سده سپهر تمثال نموده بعطای خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافۀ دوهزار و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزاری دوهزار و پانصد سوار والا رتبیگی یافت و قطب الدین خویشکی بفوجداري سرکار سورتیه معین گشته بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و فوجداري سرکار لکهنو از تغیر ایرج خان بدلیرخان مفض

گشته جمالخان پسر خان مذکور بنیابت پدر بتقدیم آن خدمت مامور
و بمنصب هزارى چهار صد سوار سربلندى یافت نوزدهم خدیو
گیتى ستان قریب دولت و بختیاری از باغ سندر بارى کوچ
فرموده سراستان فیض بنیاد اعز آباد را از فرنزول مسعود طراوت و
شادابی افزودند *

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم

منقلا بکنار آب ستلج و تعیر، امیر الامرا با جنود

ظفر پیر ابسمت هردوار بجهت صدر اسلیمان بی شکوه

درین ایام مرخصه انجام رای گیتى آرای حضرت شهنشاهی
چنین اقتضا نمود که فوجی از جنود اقبال بسر کردگی عمدة السلطنة
خلیل الله خان بلشکری که پادشاهی بهادر خان بتعاقب دارا
بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هر دو لشکر یکجا جمع
شده بکنار آب ستلج رسند و آنجا رحل اقامت انگذده تا وصول
موكب منصور بتدبیر عبور از آب مذکور برآزند و تفحص و تحقیق
گذرها نموده سوانح احوال آنصوب معروض بارگاه اجلاں سازند بذا بران
بیست و چهارم ماه مسطور آن نوین اخلاص آئین را بعطای
خلعت خاص و فیل و شمشیر نواخته رخصت فرمودند و سیر خان
خلف او بمرحمت خلعت و اسب و علم باضافه هزارى هفصد
سوار بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار در روح الله پسر
دیگرش بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته با پدر مرخص
گشتند و طاهر خان و رایسنگه راتهور هر یک بعنایت خلعت و اسب

باماز طلا و فیل و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و عبد الله خان
 سرائی برحمت خلعت و فیل و انعام هفت هزار روپیه و یکم تازخان
 بعنایت خلعت و فیل و سید منصور خان باره بعنایت خلعت
 و عبد الله بیگ و علیمردان خان بمرحمت نقاره و اسپ و سید منور
 باره و اودیهان را تهور هر یک بعنایت اسپ و شهباز خان
 افغان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکاب دولت و مبارزان
 بهرام صولت با خان مذکور معین گشته بمراحم و مکارم خسروانه
 مفخر و مباهی شدند و چون بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه
 باجمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند از آن روی آب
 گدگ عنان ادبار بسوی هر دو تافته بقصد اینکه در آن حدود به
 معاونت زمینداران آن مرزوبوم از آب گذشته اگر تواند از راه بوریه
 و سهارنپور خود را بحدود پنجاب رساند و بدارای بی شکوه ملحق
 شده ضمیمه جیش فتنه و علاوه ماده فساد او گردد خدیو دور بین
 دانش آنین را دفع و استیصال آن شعبه در حقه خصوصیت و عناد
 که باعث قطع پروبال و موجب ضعف حال پدر فتنه گرد سگالش
 بود در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و مستحکم نموده
 عمده امرای رفیع مقدار امیرالامرا را با فوجی از عساکر نصرت
 شعار بسمت هر دو تافته فرمودند که سد راهش شده بکفایت
 مهم او پردازد و آن نوئین بلند مکان را هنگام رخصت بعطای
 خلعت خاص و شمشیر و فیل با ماده فیل و دو اسپ با ساز طلا
 نواختند و فدائی خان بمرحمت اسپ و نقاره و سودی خان
 بمرحمت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و انعام پانزده هزار روپیه

و سید فیروز خان بارهه بعنایت اسپ و محمد طالب ولد امیرالامرا
 بخطاب عقیدت خانی و مرحمت اسپ و بزرگ امید برادر خورد
 او و سید علی اکبر بارهه و کشن سنگه و سید لطف علی و جمعی
 دیگر از بندهای شهامت پرور و مبارزان جنود فتح و ظفر
 بآن زبده امرای عظام معین گشته هر یک در خور حال مشمول
 عنایت بادشاه دریا نوال شدند و سید شجاعت خان به تهاذه داری
 هر درار تعین یافت بالجمله شهنشاه جهان تا رسیدن ساعت جلوس
 مبارک در باغ خله آئین اعزاز واد بتنظیم امور خلافت و جهانکشانئی
 و تمهید مقدمات جشن سریر آرائی و سرانجام اسباب یورش پنجاب
 و تجهیز و تعین جیوش نصرت مآب بدفع و استیصال اعدای
 خسران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند و هر روز بانواع
 اصطناع و احسان و اقسام اکرام و انصال پرتو انوارش بحال بندهای
 عقیدتمند و فدویان ارادت سگال انگذده همت بلند نهمت بر
 کام بخشی خلائق میگماشتند و درین ایام ایرج خان که از نظم
 مهم سرکار لکنو معزول شده بود از آنجا رسیده بتقبیل عتبه خلانت
 چهره انروز طالع گردید *

زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی

پناهی به جلوس مسعود طرازنده افسر و

برازنده سریر شهنشاه جهان دار عالمگیر

چون حکمت کامله حضرت آنریدگار و دانای نهان و آشکار

بهر مدتی که حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانه از منهج

اعتمادال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بینی وافت
شامله بتجدید نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن بنای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد افسر خلافت و فرماندهی
بر مر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهاننداری
میدارد که ملک و ملت در سایه حرارتش از آفت خلل و نقصان
ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش از آسیب ظلم و طغیان
مطمئن باشند عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساحت هفت اقلیم
از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید بغرغ آفتاب جهاتتاب منور
گردد سر از خط شرع بر ندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه پیچد تا گردن
سرکشان بکمند فرمانش در آید در لباس بادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجا آرد و درزی سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق بیچون گمارد قدم بر سریر
دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت
سلطنت و کمکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و سیاست را
بلطف و نوزش آسایش دهد و بسعادت ازای کسوت خلافت و
سروری بطراز شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار فرو بسته
بقبح کشوری حساب کند و صید قلب دلخسته را بتسخیر اقلیمی
برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد وصیت سخایش
چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهی

مظلومان و غور رسمی مستمندان نماید و بحسن دانش و بینش خریدار مطاع هنر و قدردان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت بمیدامین فیض و جودش معمور شود و هم دارالملک معنی از وجود مسعودش رونق پذیرد و بتعظیم او امر الهی لوائی عزت و عظمت بر افرازد و اجتناب از مناهای و ملامتی شعار و دثار خویش سازد بجواهر مغاخر و آئی معالی شاهد ملک و ملت بیاراید و ذکر محاسن و مکارمش بر باد پای السنه و افواه بسیط جهان پیماید بلطائف اکرام و وضائف احسان دلهای آزادگان در قید کمند محبت خویش آورد و بشرائف عاطفت و جلال عطا وارستگان را بسته زنجیر والای خود سازد *

• نظم •

جهاندار باید که کار جهان • کند راست بر داب کار آگاهان
 بخلق خدا مهربانی کند • بدین گله حق شبانی کند
 برحم آتش جور تسکین دهد • ز ظالم ستاند بمسکین دهد
 بدارد بتدبیر ناموس ملک • کند پیک اندیشه جاسوس ملک
 شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
 عالمگیر است که چون از روز نخست کلک تقدیر نسخه این صفات
 حمیده و فخرمت این خصال پسندیده در دفتر خلقت بنام نامی
 آن حضرت نوشته و دست قضا طینت میمنت آئینش باین اخلاق
 کامله و ملکات فاضله سبشته بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
 مشرق سعادت بموجب مضمون این خجسته مقال که • نظم •
 بشهزادگی شاه صاحب فرست • که در غنچگی گل تمام انسرمت
 بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار • ز خاور دمد مهر کامل عیار

بوارق این محامد و لوامع این محامن از ناصیه حال فرخنده مآل
 آن طرازند سریر حشمت و جلال می تافت و از مبداء جهان
 انروزی و ابتدای عالم آرائی فروغ اوزنگ نشینی و لمعه فرمان
 روائی از جبین انوار آگین آن زبند سلطنت هفت کشور جلوه
 ظهور داشت سواد خوانان صحائف پیش بینی را پیوسته از مشاهد
 انوار فر و کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریب بتائید ایزدی
 همای سلطنت در سایه چتر گردون سایش بال اقبال خواهد کشود
 و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پرواز خواهد نمود لاجرم
 کار کفان آسمانی باقتضای حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول آمال
 و آمانی بر روی دولت آن حضرت می کشوند و سر انجام اسباب
 حشمت و کرامتی و تمهید موجبات خلافت و جهان بانی می نمودند
 همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دیده امید
 بر شاه راه از منه و ادوار کشاده انتظار ورود این ساعت مسعود می برد
 و چرخ پیر طفل و ش در ترصد وصول این عید دل افروز روز می
 شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و فقور بارکان و قواعد ملک
 راه یافته بود و رونق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان
 واقع طلب از نزدیک و دور رایت نخوت و غرور می انراختند و
 مفسدان فتنه جو از هر گوشه و کنار طبل فساد و عناد می نواختند
 بمیامن اقبال بیزوال و برکت عنایات قادر ذوالجلال خورشید عالم
 آرای سلطنتش از مطلع سعادت و فیروزی پرتو جهان افروزی جلوه
 لرآمد و آرزوی دیرینه روزگار برآمده زمان انتظارش بسر آمد و
 روز مبارک جمعه غره ذی قعدة سال هزار و شصت و هشت هجری

مطابق یازدهم اسرداد در عمارات دایمیر باغ فیض بنیاد
اعزاباد • • ع •

که همچو روضه جنت مدام خرم باد

بفرمان واجب الانعام پیشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
انبساط گسترده جشنی والا و مجلسی دلکش ترتیب دادند و ابواب
عیش و سرور و طرب و سرور بر روی عالمیان کشادند • • نظم •
چو خلد برین بزمی آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز • برامشگویی زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم نمی آمد از خنده لب
جهان مجلس آرائی از سرگرفت • زمین را نگین وار در زر گرفت
و بعد از انقضای پانزده گهری و بیست و در پل از روز مذکور که
موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهنشاه
کامبخش کامگار با بخت بیدار و دل هوشیار قرین فرایندی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهنشاهی و سربر فرماندهی و گیتی
پذاهی جلوس اجلال نموده پایه انزای اورنگ و سرفرازی بخش
دیهم گردیدند • • نظم •

بر آمد بر اورنگ شاهنشهی • شرف دادش از فرط الهی
شهنشاه شد زینت انزای تخت • وطن کرد اقبال دریای تخت
چو از پای او تخت انسر گرفت • بانلاک خود را برا برگرفت
صدای نقره شادیانه و نوای کوس طرب بفوازش گوش ساکنان مهر
از چپ و راست بر خارست و آهنگ زمزمه تحیت و گل بانگ
ترانه دعا از حضار ان بهشتی انجمن هزاران منت بر اجابت نهاد

امرای رفیع القدر نامدار و نوینان اخلاص منش عقیدت شعار
 به تسلیمات تهذیب تارک آرای سعادت گشته در خوررتبه و منزلت
 دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردن مصیر گیتی
 خدیو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از فر
 جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بکام خود دیدند طبق طبق
 زر و سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج هفت
 ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زبیده سلطنت هفت اقلیم
 افشاند و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون
 نثار بدر مدبر کند بر فرق فرقدان سای خدایگان سپهر سریر ریخته
 آمد و از خلعتخانه جود و افضال بادشاهی جامهای رنگارنگ و
 خلعتهای گوناگون گرورها گروه مردم را زیب قامت افتخار گشت
 و خازن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش کشوده دامن
 آرزوی کامجویان را مالا مال نقد مراد کرد * * نظم *

دران محفل از بذل شاهنشاهی * دل و دیده پرگشت و مخزن تهی
 شد از بخشش شاه و الاکهر * جگر گوشه بحر و کان در بدر
 ز خلعت دران بزم گردون اساس * چو خورشید شد خلق زرین لباس
 فصیحی بلاغت شعار و سخن سنجان نکته گزار تواریخ بدیعه برای
 این جلوس اقبال پیرا یافته اند از انجمله کربمه [أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
 الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ] است که کمال ندرت و غرابت دارد
 و سید عبد الرشید ^(۲) تنوی که در سلک دعاگویان این دولت ابد

مدت امت بآن ملهم گشته بر دقائق فهمان اشارت غیبی و حقایق
 شناسان رموز آسمانی که بدایع نکات و اسرار زبان رمز و ایما تواند
 فهمید مستور نیست که ظهور این لطیفه بشارت بخش که بتلقین
 ملهم غیب رخ نموده اشارت است بآنکه این پیشوای سلاطین اولی
 الامر و مقتدای خوفین ذوی القدر برگزیده و پسندیده خالق
 بیچون و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربیع مسکون
 امت و خلائق را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت
 ختمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتج
 سعادت دارین امت و میر جعفر خراسانی که در فن تاریخ گوئی
 سرآمد اهل زمان و از ثنا خوانان این دولت دیر پایان است (شهنشاه
 فلک اورنگ) تاریخ وقوع این عطیه شگرف یافته و دیگر از نکته
 سنجان انجمن معنی *

* ع *

سزوار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار سپهر برین بر فراز اورنگ زمین سایه
 گسترده مهر عالم کبر را تاج فیروزی و افسر جهان افروزی بر سر
 امت سریر جهانبانی و دیهیم گیتی ستانی را از وجود این بادشاه
 حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فرو بخت بلند و اقبال عدو
 بندش در تسخیر جهان هم طالع خورشید انور باد بالجمله از انجا که
 لوازم و مقدمات این جشن ارجمند و جلوس سعادت پیوند را
 خدیو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار
 داده اکثر مراتب و مراسمی که لازمه سریر آرائی است بجلوس ثانی
 حواله نموده بودند درین جلوس میمنت قرین خطبه و سکه و تعیین

لقب اشرف بعمل نیاورده موقوف داشتند و امرای نامدار و نویذیان
عالمقدار نیز چون وقت را آن وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان
که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام
توانند نمود بمقتضای وقت هریک نذری در خور حال گذارانیده
سامان پیشکش بهنگام فرصت که خاطر از مهم اعادی پرداخته آید
و گلشن ملک و دولت از خار عذاب اهل فساد به پیراید قرار دادند
و شهنشاه ابر کف دریا فوال دست مکرمت از آستین انضال بر
آورده هریک از بادشاهزادهای والا قدر عالی نژاد و ملازمان عتبه
سپهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و مشمول
مرحمتی ساختند از انجمله رخشنده اختر برج سلطنت فرورزنده گوهر
درج خلافت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم را که
در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فیل با ماده
فیل و ده سر اسب از طویله خاصه نواختند و غره جبین دولت و
اقبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت توأم
محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده
هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان طوغ و آفتاب
کیرو دهکده کی الماس گران بها و برخی جواهر گران بها و ده سر اسب
از طویله خاصه پاینده قدر افراختند و خلعت خاص و ده سر اسب
برای مهدین شعبه دوحه حشمت و نامداری گزین دواؤه نخل ابهت
و کامکاری بادشاه زاده والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر الخلافه
اکبر آباد بودند فرستادند و زنده فدویان شیخ میر بمرحمت خلعت
خاص و یک زنجیر فیل و ده سر اسب از انجمله یکی با زین و

ساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب والی پنج هزارى پنجهزار سوار
 دو اسپه و سه اسپه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه جیسهنگه
 بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و دو اسپ یکی با زین
 و ساز طلا و عمدة السلطنة جعفر خان بغایت خلعت خاصه و
 باضافه هزارى هزار سوار بمنصب شش هزارى شش هزار سوار دو اسپه
 و سه اسپه و دلیر خان بغایت خلعت و فیل باماند فیل و
 ذوالفقار خان و اسلامخان که در مستقر الخلافه اکبر آباد بودند هر يك
 باضافه هزارى هزار سوار بمنصب پنجهزارى سه هزار سوار و کنور
 رام سنگه باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
 و سید اتخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدار خان باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و محمد امین خان
 میر بخشی بمرحمت يك زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای شمشیر
 و جمدهر میدا کار و اسپ با ساز طلا و راجه رای سنگه سید سودیه
 بمکرمیت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروراید و اسد خان بخشی
 دوم بغایت يك زنجیر فیل و هوشدار خان بغایت نقاره و اسپ
 با ساز طلا و صف شگفتخان بمرحمت فیل و اسپ با ساز طلا و سر بلند
 گردیدند و اصالتخان بغایت خلعت و يك زنجیر فیل و انعام
 بیست هزار روپیه و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو
 هزار و پانصد سوار مورد نوازش گشته رخصت دکن یافت که
 در خدمت پادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی
 که به موجب براین معلى آن نو باره گلستان سلطنت با ثمرات

ریاض عفت و ابهت و سائر پردگیان سر اداق عظمت از دولت آباد عازم سده سپهر بنیاد گردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رساند و مالوجی بعطای خلعت و اسب با زین و ساز طلا مباحی شده بغوج امیر الامرا که بر سر راه سلیمان بی شکوه تعین یافته بود مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر بغضایت خلعت و اسب و خطاب امیر خانی مورد التفات گشته بقلعه داری دار الخلافه معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان که بنابر بعض اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بغضایت خلعت و مالیانه سی هزار روپیه مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیه گوشه نشینی دارد بمالیانه شصت هزار روپیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اعلی حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دوهزار و پانصدی دوهزار سوار مرفراز شده بغوجداری سرکار بهرایج که قبل ازین بمعتقد خان متعلق بود تعین یافت و میر سلطان حسین ولد اصالخان مرحوم بخطاب افتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخانی و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد میادت خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب قابلخانی و انعام چهار هزار روپیه چهره امتیاز افرختند و مانسنگه ولد راجه روپ سنگه راتهور که پدرش چنانچه گزارش یافته در جنگ دارا بی شکوه مصدر جهالت و جسارت گشته متهورانه نقد جان در باخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل و کرم شد و بسیاری از عمدهای بارگاه خلانت و بندهای عتبه

سلطنت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب سه لک روپیه از خزانه احسان و مکرمت خسروانه بچندی از امرا و برخی دیگر از بندها انعام شد و انعام سه هزار روپیه باریاب نغمه و سرود عنایت گردید و دوم روز این جشن دل افروز حکم معلی بمتصدیان و عملیه پیدشخانه صادر شد که سراق اقبال بجانب پنجاب بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین بخت ارجمند در سراستان فردوس مانند اعزبان که بوقوع این عطیه عظمی و شرافت این لطیفه کبری هرگل زمینش صد ناز بر سپهر برین داشت بسر بوده سرور آزادی دولت و کاهرانی و زینت افزای اورنگ جهان بانی بودند *

تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پزوه

بجهت سد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمده السلطنة امیر الامرا با ادواج نصرت پیرا چنانچه گذارش یافت معین شده بود که بهر درار رفته نگذارند که آن بیدیه جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا که آئین دور بینی و حزم اندیشی است رای عالم آزادی حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جنود ظفر پناه بجهت سد راه او رخصت فرماید که درین ردی آب چون بوده اگر آن آزار دشت ادبار بالفرض از جای محال عبور از آب گنگ یابد در گذشتن آب چون سد راه پیش شوند و از آن جانب امیر الامرا با آن لشکرها

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پردازند
 بذابراین شیخ میر را با دلیر خان و صف شکنخان و برخی از اهل
 توپ خانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مثل زندوله خان و میر صالح
 داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان روهیلہ چہارم ذی قعدہ
 بجہت کفایت این مهم تعین فرمودند و از کومکیان این عسکر
 منصور زندوله خان بمرحمت فیدل و جمعی بعطای خلعت و چندی
 بعنایت اسب نوازش یافتند •

نہضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد پیراستن آن ناحیت از خار وجود دارا بیشکوة بدمآب

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور سلطنت
 و تعین عساکر نصرت اثر بہ کفایت مهم سلیمان بی شکوة فراغت
 پذیرفت و اورنگ فرمان روائی از جلوس ہمایون زید و فریانتہ
 جهان افسردہ و عالم برہم خوردہ رونق و انتظام از سر گرفت
 عزیمت توجہ پنجاب کہ بذابرفتنہ دارا بی شکوة مرکز خاطر قدسی
 متأثر شدہ بود و تاخیر دران مغافی قانون تدبیری می نمود پیش نہاد
 ہمت بادشاہانہ گشتہ دگر بارہ نسیم ظفر شمیم نہضت و اہتزاز
 بر پرچم رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نور ہنوز گرد
 حفر و غبار تعب نیفشاندہ بعزم یساق جنبش گزید • نظم •
 نمد زین لشکر کشان ترہنوز • عرق فاگ اسپان لاغر ہنوز
 نیا مودہ از بار جبہ تنی • نرستہ ہم ازرنج رہ توسنی
 و ہفتم ذی قعدہ مطابق ہفتم امرداد قریب بصبح کہ وقت

ظهور انوار فیض آسمانی و محل و ردد انظار رحمت ربانی امت
 فرا زندگ لوای کشور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
 از باغ اعزا باد نهضت فرمودند و نواحی سرای نریله مضرب خیام
 اقبال گشت درین منزل میان تخان که نظم مهمات دار الخلافه
 بدستور سابق یار تغویض یافته بود بعدایت خلعت و اسب و
 دانشمند خان که دران هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
 و انعام بیست هزار روبیه و جادو نرایی که ضمیمه کومکیان دار
 الخلافه گشته بود بعدایت خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
 چهار هزار ی دو هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الوهاب ده بیدی
 و محمد صالح کرمانی دیوان بیوتات آمرکز خلافت و جهان بانی
 و روح الله دیوان آنجا و لطف الله و ان سعد الله خان مرحوم بعهده
 خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و سید فیروز رستمخانی
 از نوکران دارابیشکوه بعدایت خلعت و منصب هزار و پانصد ی
 دو صد سوار چهره افتخار برافروخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
 که قبل ازین در دربار جهان سدار بشغل وکالت او قیام داشت درین
 ایام برهبری طالع اختیار یندگی آستان سلطنت سرمایه سعادت
 ساخته بود بمرحمت خلعت و اسب و منصب هزار ی دو صد
 سوار سر بلند شد و هزار خان و پردلخان هر ایک بانعام پنج هزار
 روبیه و دگفته سنگه را تهور بانعام سه هزار روبیه کامیاب عنایت
 شهنشاهانه گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزار ی
 هفتصد سوار مباحی گشته و بوجوداری سرکار خیر آباد خلعت سرفرازی
 پوشید و فضل الله خان مهین خان مذکور که در سالک کومکیان پدر

منتظم گشته بود و متصدیان و کومکیان آن مرکز خلافت و جهانبانی
 بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر مرکب
 ظفر اثر کوچ کرده سه کروه طی نموده درین روز عمدة السلطنة
 جعفر خان که صوبه داری مالوه باو مفوض گشته بود یکهزار سوار
 از تیاننش دواسپه و سه اسپه مقرر شد که مفضیش از اصل و اضافه
 ششزاری شش هزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه و سه
 اسپه باشد و بعنایت خلعت خاص و فیل باصاف فیل و جمده هر
 مرصع و شمشیر خاصه و دوسر اسپ از آنجمله یکی بازین و ساز طلا
 مشمول مراسم شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و نامدار
 خان مهین خلف او بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و محمد کامگار
 برادر خوردش بمرحمت خلعت مبداهی گشته با پدر مرخص شدند
 و نوازش خان بغوجداری سرکار مند و حراست حصار آن نوازش
 یافت و ابرج خان و رحتم برادر او در ملک کومکیان صوبه مالوه
 منسلک گردیدند و محمد بدیع ولد خسرو بن نذ محمد خان که
 بنابر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطای
 خلعت و سالیانه سی هزار روپیه کامیاب عنایت و رعایت گشته
 بدار الخلافت مرخص شد که آنجا بوده بدعاگوئی دولت قاهره قیام نماید
 و مرکب گردون مآثر به شش کوچ متواتر چهاردهم ظل اقبال
 بر نواحی قصبه کرنال انگند و خدیو جهان همه جا شکار گدان و
 مید انگدان راه نصرت و ظفر می پیمودند و هر روز تا رسیدن

بمنزلگاه حشمت و جاه نیله گاو و آهوی بسیار شکار میفرمودند
 و درین ایام سیفخان بمرحمت امپ و از اصل و اضافه بمنصب
 دوهزاری هفتصد سوار و مهیم داس را تهور باضانه پانصدی
 صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار از اصل و اضافه و
 عبد الحمید بیجاپوری بمنصب هزار و هزار سوار و حسن بیگ از
 کومکیان دکن بمنصب هزار و هفتصد سوار و سیف بیجاپوری
 بمنصب هزار و ششصد سوار و میر ابراهیم میر توزک بمنصب
 هزار و چهار صد سوار و قباد بیگ بمنصب هزار و دو صد سوار
 سر بلند گردیدند و میر محمد مراد بحراعت قلعه چاندور و خطاب
 سید محمد خانی و عنایت خلعت و اسپ و ذوالفقار خان بمرحمت
 شمشیر با ساز مینا کار نوازش یافتند و چندی بدیله عنایت فیل
 و پر بهتراج بهائی بعطای خلعت مباحی گشته بفوج خلیل الله خان
 مرخص شدند و میر مهدی یزدی که میر سامان مراد بخش بود
 بمنصب هزار و دو صد سوار سرفراز شده در سلک بندهای درگاه آسمان
 جاه انتظام یافت و چون راه راست از کرنال گذشته بسبب کثرت آب
 و ونور گل ولای قابل عبور موکب جهان پیمان نبود رای عالم ارامی گیتی
 خدیو کشور کشائی بران قرار گرفت که بسمت یمین شاهراه که گل والے
 آنرا کمتر نشان میدادند میل کرده ازان راه به پرگنه روهر که بر کنار آب
 ستلج است توجه نمایند و دران موضع تدبیر عبور آب مذکور فرمایند
 بنابراین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
 قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ متوجه روهر گردید و در
 عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

بکنار آب ستلج بسیاری از بندهای عتبه خلافت که در جشن جلوس مبارک بسبب ضیق وقت و قلت فرصت پرتو لطف و انضال گیتی خدیو دریا نوال بساحت احوال آنها نتانده بود کامیاب مراجع شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال عرضداشت بهادر خان مشتمل بر مرزده عبور موکب منصور از آب ستلج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و فیروزی ابدایی سلطنت بینزال رسانید و نیزهنگ سازی اقبال این دست پرورد لطف ذوالجلال بتازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه خلافت بدعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن فتنه پزوه داود خان را که در گذر تلون بود اهدام و استحکام آنروی آب و سرداری و کارفرمائی جنود آن خسران مآب باو تعلق داشت بذابر بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت بینی و کارطلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بکنار آب رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از دریا همت گمارد و چون جمیعت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود عبور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدلاست زمینداران و مشورت رای صائب برجناح تعجیل بگذر روهر که بر دست راست تلون بسمت بالای آبست شتافته در صد گذشتن از دریا شد و از کشتیهایی همراه که بموجب فرمان همایون متصدیان نواره سرانجام داده برعربها از دار الخلافه شاهجهان

آباد آورده بودند و از صفائی که بسعی و تفحص بندهای درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیست و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتظار فرصت بود تا آنکه به نیروی توفیق و یاری همت شب شانزدهم فی قعدة عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خلیل الله خان و لشکری که با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عون ذنایت مهین کارماز و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گذاشته قریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک فرهنگ دریایی نصرت و ظفر بود بران کشتیها نشانده یکپاس از شب مذکور مانده بآن طرف آب روان نمود آن سهامت مذشان دریا دل زورق همت در بحر توکل افکنده آنوقت شب بی توقف و درنگ بعزم جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرود آمده و تیرخانه که همراه داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنبه غفلت و بیخبری مصداق کریمه [خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أَرْوَلَهُمْ هُمُ الْغَافِلُونَ] بودند روان گشتند و بسطوت و صولت بحر زخار که هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند آن گروه باطل پزوه ازین تیزدستی اقبال که فوق تصور و خیال آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیاوردند و عیان استقلال از کف گسسته رهگرایی وادی فرار گردیدند و مجاهدان کارطلب پیکار جو کامیاب نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال بسته بجای مخدولان نشستند و چون گریختگان بتلون رسیده بمقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز باجماع این خبر رعب اثر

پای همت سست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از گذر مذکور برخامنه روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جابجا در گذرها بودند بآن‌ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از بهادر خان از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذی‌قعدة یکپاس شب گذشته نزدیک سرای رای رایان که در منزل بالای مهرند امت خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد اجتماع این مرزده بهجت افزا ازان منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر بروهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این موانع فیروزی مآل عنقریب سمت گذارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت سمات بعرض اشرف رحید که سلیمان بی شکوه که در آن طرف آب گنگ برابر هر دوار نزول ادبار نموده در صدد تدبیر عبور از آب مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بکنار آب راه مفر مسدود دید و تاب مقاومت جزود قاهره از اندازه طاق و توانائی خویش افزون یافت ناچار متوکل زمیندار سری نگر شده بکوندستان ولایت او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی در آن شعب کفر و ضلال و پبغولۀ ابداد و نکال که نمونه است از درکلت مقرر مقرر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد و درین ایام ارسی برادر راناراج سنکه که بهمراهی پسرش برای ادای مراسم تهنیت آمده بود بعطای خلعت و جمدهر مرصع باعلافه مرورید و اسب بازی و ساز طلا مباحی گشته رخصت آن

طرف یافت و فرمان عاطفت عنوان با خلعت فاخره و فیل باماد
 نیل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملازم شجاع که آن بی بهر
 جوهر اقبال او را از بنگاله با نامه مبذی بر مراسم تهنیت و فتوحات
 و مشعر باظهار مراتب خات و مواخات بجناب والا فرستاده بود
 جبهه سالی سده معلی گشته بعنایت خلعت و امپ و علم
 و نقاره و اضافت منصب مشمول نوازش گردیده و غضنفرخان
 بفوجداری میان در آب از تغذیر فدائیکان معین گشته بعطای علم
 و خلعت و امپ و اضافت منصب سرفراز شد بیست و یکم ماه
 مذکور شیخ میرو دلیرخان و صف شکنخان با سائر همراهان که
 بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سری نگر از کنار آب
 چون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیوسته شرف استیلام عتبه
 خلافت دریافتند ویرلیخ جهان مطاع بنفاد پیوست که عمده السلطه
 امیرالامرا از کنار آب گنگ برخاسته بمستقر الخلافه اکبر آباد شتاید
 و تا معاودت موکب جاه و جلال ازین یساق نصرت مأل در خدمت
 بادشاهزاده عالیقدر فرخ خصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز
 هشت و جهانبانی قیام نماید و فدائی خان و سائر امرا و لشگری
 که بار معین بود بموکب ظفر قرین پیوند و چون سر رشته سخن
 در طی این فهرست حریده مفاخر و معالی باینجا رسید ذکر شمه
 از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یافتن پدر نگوئیده سیرش
 تا در آمدن او بکوهستان سری نگر ناگزیر ضبط وقایع مینماید و
 کلک حقایق نگار چنین پرده از جمال بیان میکشاید که آن جاهل
 ادبار نرجام که راجه چیسنگ و دلیرخان و دیگر سرداران و امرای

بادشاهی از پتنه بتعجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم آن محاربه عساکر گردون متأثر با دارا بی شکوه روی داده بود سه منزل از آله آباد گذشته در نواحی موضع کُره^(۲) خبر انهزام پدر فتنه گر خویش شنید و نخست فرمان حضرت اعلی و پس ازان نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرایی و قتال و کیفیت نصرت و فیروزی جنود اقبال بود بار رسیده بر صورت حال آگاهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده سنگ تفرقه در جمیعتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلافت راه نبرده متوجه اصلاح حال و خامت مآل دارا بی شکوه بودند و باغواوی آن فتنه پژوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل بلیجوه^۱ر نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ابتر خون عازم دهلی شده خون را بار رساند و از مرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد بار رفاقت نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیمه^۲ باو نوشته بود استمال^۳ التنامها باصرا و اعیان لشکر بادشاهی مبنی بر تکلیف و رفاقت و همراهی او فرستاده بود آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع برین حال سراسیمه و مضطرب شد و عنان ثبات و استقلال از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر گردید و همان روز راجه جیسنگه را طلبیده با او نکش کرد راجه بمقتضای [الْمُسْتَشَارُ مَوْتَمِنٌ] گفت که صلاح درین امت که با سپاه

همراه بلا توقف و احوال بصوب دهلی شتافته خود را به پدر رسانی و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه باله آباد مراجعت نموده تا حال بدتر معلوم شود آنجا بمردی و چندانکه سلیمان بی شکوه او را تکلیف رفاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب گزین داشت با احوال آن جاهل بمحصل مرشدان صلاح اندیشی از کف نداده راضی بهمراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیک مرانجامی جواب صریح داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلانت پناه میروم و بمنزل خود آمده دیگر پیش او نفرت و آن حیران و رطبه سرگشتگی روز دوم ورود اینخبر از کمال حیرت زدگی مقام کرد که باز با مردم کنگاش نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر خان را طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر خان این رای نمود که به اله آباد مراجعت نماید و از آب گنگ عبور نموده بشاهجهانپور که آباد کرده بهادر خان و وطن افغان است برود و آنجا لشکر و سپاه از اقوام افغان و غیر آن فراهم آورده آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و مرافقت و موافقت خود باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصواب دیدم عمل کنی وفاق و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این کنگاش نموده بنابراین مصلحت سست بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ کرده باتفاق دلیر خان بمصمت اله آباد رود راجه جیهانگه چون برین معنی آگاهی یافت و دانست که دلیر خان از خامی و بی تجربگی سوخ خود را از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای دوستی و دوستی که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکیر

مقدمات عاتقانه خان مذکور را ازین اراده فاسد که جز خانه خرابی او و تبدیلی اش حاصلی نداشت باز آورد و در عزیمت آمدن بعثت اقبال که منتیج صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود باخود متفق و همدستان ساخت و صباح آن که سلیمان بی شکوه بنابر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله اباد نمود دلیر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای بادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پنده در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان بی شکوه بعد از وقوع اینحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بهمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیدوات برگشته اختر و صاحب اختیار لشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بررایی و رویت او گذاشته بود تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله اباد تافست ناچار آن سر گشته تیده ادمار با باقی بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پروردهای دارا بی شکوه بود و قریب شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله اباد رفته مدت هفت روز انجا قرین حیرت و دهشت و سرگشتگی اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زندگی هر دم نقش تدبیر بر اوج خاطر می نکاشت و هر نفس بنای عزیمت بر مواب

دید کسی میگماشت و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می
اندیشیدند و هر فرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که
در اله آباد رحل اقامت افکند و آنحدود را با پتله در تحت ضبط
آورده اسباب خود سری و فتنه پروری سرانجام کند و برخی صلاح
درین میدیدند که به پتله رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد
و باتفاق و اعتضاد او هنگامه شورش و فساد گرم سازد و جمعی
از سادات باره که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان دو آب
بودند میگفتند که باید که بسمت چاندپور و ندینه (؟) رفته در آن
حدود از آب گذشت و در نواحی بوریه و مهارنپور از آب چون عبور
کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنکاش بسیار و
اختلاف آرای و انکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده
بدان عزیمت زرائد اموال و کارخانجات و برخی از پردگیان خویش
در قلعه اله آباد که از حصون رصینه و قلاع حصینه این مملکت
گیهان فسحت است گذاشته سید قاسم باره را که یکی از نوکران
عمده دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه
قیام داشت بحفظ و حراست قلعه مذکور گماشته از گنگ عبور نمود
و از انطرف آب سرامیمه و از طی مراحل ادبار نموده گاهی بنامی
مینزد و نمی دانست که بکجا منتهی خواهد شد و در هر منزل
جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز سلک
شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و مواد تفرقه و پربشانیش
تزیید می یافت تا آنکه از لکهنو گذشته به پرگنه ندینه که باقطاع
پوده آرای هودج عزت صدر نشین مشکوی ابهت ملکه نغزه نقاب

قدسی احتیاج بدکم صاحب تعلق داشت رسید و چون شنید که مبلغی از سرکار ایشان که از پرگنه مذکور بتحصیل رسیده بود آنجا موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرده آنرا از گروزی آنجا بوصول رسانند گروزی از یلمعنی خبر یافته در خانه خود متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای مدافعت و ممانعت گشت آن ناقص خرد سفاهت پرور بعد از اطلاع بر اباد امتناع او از دادن زر لشکریانرا فرمود که سوار شده خانه او را قبل کردند و یورش نموده بر سراهل و عیالش ریختند و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند و دست تعدی و تطاول بهمال و ناموس او و دیگر مکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده باسر و نهب برداختند و باین عنوان زیاده بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب علیه و غیر آن بدست آورد و گروزی مذکور را مقید ساخته بکسان خود سپرد و در خلال این اوقات سید صلابتخان بارهه که در سملک همراهان او بود چون از ناصیه حال آن صورت معنی بطلان رقم بیدولتی و خذلان خوانده دریافت که بوی خیر از اوضاعش نمی آید بصواب دید رای مائب از جدا شده طریق مفارقت گزید و از سعادت منشی و نیک سرانجامی احرام طوف کعبه اقبال بسته عازم درگاه خلافت پناه گردید مجمل آنجاهل ببحاصل تار رسیدن به ندینه چون در هر رهگذری که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد اینکه در برابر هر دوار باعانت زمینداران آن بوم و بر-

و معاونت مرزبان سری نگر- شاید از گنگ عبور نماید و از برابر
 مراد آباد گذشته بسرزمین چاندی که محاذی هر دوار و متصل
 بسرحد ولایت سری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب شود
 و بهوانیداس دیوان بیوتات خود را که قبل ازین از جانب دارا
 بی شکوه پیش زمیندار سرینگر رفته محرک سلسله ارتباط فیمابین
 شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع
 داشت با بعض رعایت اشیا نزد مرزبان مذکور فرستاده از و
 استعانت و اهدامداد در هرانجام کشتی و گذشتن از آب نمود و
 چند روزی آنجا رحل اقامت افکنده انتظار و مصل خبر و جواب
 میکشید درین اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا فدائی خان و سائر
 عهاکرگردون متأثر که از دار الخلافت شاهجهان آباد بجهت مد راه او
 تعیین یافته بودند بآن روی آب رسیده در برابر چاندی که محل
 اقامت او بود نزول نمودند و خیم و اعلام مواجب ظفر فرجام و آثار
 و علامات جنود نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رسیده
 بخت تیره ایام از مشاهده سیاهی لشکر فیروزی اثر روز سیاه و
 حال تباه خود معاینه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت
 از حوصله طاقت او افزون و طریق وصول به مطلوب از طریق عقل
 و رای بیرون است و اگر بعد ازین توقف گزیند و چندی دیگر در
 چاندی بنشیند عنقریب امواج نصرت مآب از آب گذشته خاک
 ادبار بر فرق روزگارش خواهند پاشید لاجرم مغلوب جنود یاس و
 ناکامی گشته دل بر فرار نهاده کوه سری نگر را مامن و مقر خویش
 اندیشیده قرار توصل و النجا بمرزبان آن سرزمین داد و از چاندی

کوچ کرده به کانه تال که مرحد ولایت سری نگر و پنج کوهی آن سمت رفته منزل گزید مردم زمیندار مذکور که بعد از رسیدن بهوانیداس آنها را فرستاده بود آنجا رسیده باو برخوردند و آن رهگرایی وادی حیرت و سرگشنگی را و همون طریق آدرائی شده بکوهستان در آوردند و چون بچهار منزل سری نگر رسید مرزبان آنجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری است و گنجایش لشکری که با شما است ندارد و معینا راه عبور اسپ و نیل و دیگر دواب نیست اگر میل بودن اینجا دارید سواره را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران بسری نگر آئید و درین وقت باقی بیک مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن از اله آباد بیمار شده کوفت مهلکی داشت و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقه داخل اموات بود از رخصت گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان برآمد جان بقایض ارواح سپرد و از کارهای ناصوابی که از سلیمان بی شکوه واقع شد این بود که کردی پرگنه ندینه را که سعدی مظلوم بیدگناه با قید و زنجیر همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخوش انواع ظلم و تعدی و مورد هتک عرض و ناموس گشته بود درین کوهستان باغواهی بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد ناقص اندیشه بیجا و ناحق بقتل رسانید و ازو بال آن ضمیمه خزی و نکال خود گردانید القصه بعد از هفت و هشت روز اقامت دران پیغوله خمول و ادبار که کنکاش و مشورت در چاره کار مینمود و در ارتکاب عزیمت سرینگر بعنوانی که مرزبان آنجا میگفت متفکر و متردد بود چون نوکران

دارا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پزیره که از بهبود حال و حسن
 مآلش نومید گشته خیریت خود در اختیار مفارقت و ترک رفاقت
 او میدیدند و اراده جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
 زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
 اراده از قوه بفعل نمی توانستند آورد با یکدیگر متفق و همدستان
 شده چنین مصلحت دیدند که ادرا از عزیمت سری نگر باز داشته
 بلطائف حیل و حسن تدبیر ازان دیولاخ کفر و شعب ضلال ببرارند
 تا در زمین وسیع هندوستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائی توانند
 پیمود لهذا عمدها و مرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
 رفتن بهری نگر بعنوانی که مرزبان آن بوم و بر میگوبد خلاف
 آئین حزم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بادشاهی
 بسبب برخاستن ما از کنار گنگ و آمدن باین صوب از آب عبور
 نکرده ازان طرف دریا برخاستند و بالفعل کسی مد راه ندست
 ازینجا بهمان ره که آمده ایم برگشته بسمت اله اید مراجعت کنم
 و بجهت مزید ترغیب و تحریک خطی از جانب سید قاسم قلعه
 دار اله آباد ساخته بار نمودند مضمونش آنکه شجاع با لشکری عظیم
 از بنگاله متوجه اینصوب شده عذریب میسرمد بهتر این است که
 شما هم برگشته به اله آباد آئید و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال
 و مرکز خاطر باشد بفعل آورید بذابراین مقدمات دور از کار آن
 برگشته روزگار فسح عزیمت سری نگر و جزم اراده معاودت بصوب
 اله آباد نموده زمیندار آن کوهستان را عذر خواست و برخی از
 جواهر و مرصع آلات با یک زنجیر فیل باو داده ازینجا براهی که

آمده بود برگشت و چون به ندینه رسید مردمش که بجهت صلاح کار خود این توطیه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بینی و عافیت گزینی شروع در جدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پیریشان شده پیش از هفصد سوار با او نماند و آنها نیز در فکر جدا شدن بودند چون آن سرگشته تبه نکال حال برین منوال دید و دانست که بخت و روزگار ازو برگشته و سعادت و اقبال از کارش رخ تافته و با آن جمع قلیل به اله آباد که وجهه قصد او بودند می تواند رسید و آنها را نیز در رفاقت این عزیمت تا همه جا همراه نمی دید بتازگی مورد یاس و ناکامی و مغلوب رعب و هراسیمگی گشت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر باره عزم رفتن سری نگر کرد بنابراین صواب دید صباح آن که کوچ نموده متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر مفارقت گزیده سوای اسد کاشی و تاج فیازی و بهادر لوحانی و سید احمد بوادر سید قاسم باره و محمد شاه کوکه او و معدودی که همگی قریب در صد سوار بودند از مردمش با او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و نیلان و دوابش نیز ماند و آنروز هفت کروه طی کرده نزول ادبار نمود و قاسم خان که مراد آباد به تیول او مقرر شده دران تازگی بانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پزوه از میدان کوه با سپاه خود بقصد گرفتن سرراه او متوجه ندینه گردیده چون خبر فرار آن سر گشته دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید ایلغار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندینه رسید و آنجا توقف و درنگ نکرده بدعاقب آن بد عاقبت روانه پیش گردید

و سید شجاع‌تخان تهانه دار هر دوار و غضنفر خان فوجدار میان دواب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن بیدولت تیره اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده در کمال وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال و نکالش بدین منوال دیدند از صواب اندیشی ترک رفاقت نموده راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرمان و ناکامی زوجه و چندی از پرده‌گیان و پاره از جواهر و مرصع آلات و اشرفی که دران سوا سیمگی همراه توانست گرفت برداشته با محمد شاه کوئه خود وهفده سوار دیگر رهبرای وادی آوارگی گردید و بدالالت چندی از مردم زمیندار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعارف را گذاشته از بیراه متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز پدای کوه سری نگر رسیده زمیندار ضلالت پزوه او را ببالای کوه برد و در ولایت خون جای داد و سرانجام حالش در محل خود گزارش خواهد یافت *

چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه
از سرگذشت آن سرگشته دشت ادبار مرفوم خامه
وفای نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر
مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام
بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید

آن رمیده بخت تیره ایام درازدهم شوال بظاهر دار السلطه

لاهور در باغ فیض بخشش نزول ایدبار نمود و چهاردهم ماه مذکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم از آنجا بقلعه نقل کرده در عمارات بادشاهی بساط اقامت گسترد و هنگام فرار از مستقر الخلاء اکبرآباد بسید غیرت خان که از قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که بسرانجام لشکر و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف و حدود و نواحی آنصوبه وسیع لشکر خیز استمالت نامهای ملاطفت امیز مبنی بر وعده رعایت و احسان فرستاده سپاه آن مرزبوم را از هر قوم و قبیله ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و فوجداران و کومکیان پنجاب و ملتان و بهکرناتپه که مجموع باقطاع او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که مهتابخان بایالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مردم را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل شدن لاهور چون خزانة عظمی از اموال سرکار خاصه شریفه بادشاهی باقورخانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود دست اسراف و تبذیر کشوده ابواب داد و دهش برروی همگنان مفتوح داشت و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال البترخوبش پرداخته همت بر تهیة اسباب تدارک و انتقام گماشت و چون بیدریغ زرههای وافر و منصبهای عمده و اسپ و صلاح و خلعت بسیار بمردم میداد و بی ملاحظه لیاقت و شایستگی نوکران را بخطابهایی نامناسب بدنام میکرد و واقعه طلبان هنگامه جو از همه سو رو باز کرده در عرض اندک فرصتی قریب بیست هزار سوار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام باستمالت و انعام فریفته شده باو گرویدند از آن جمله راجه راجروپ زسیندار کوهستان جمون بود که قبل از صف آرائی عساکر اقبال بآن خصوصیت سگال در وقتی که بجهت تهیه جیش فتنه و فساد بتحریک آن سفاهت پرور فرمان اعلی حضرت بطلب جمیع امرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر شده بود او را نیز بمستقر الخلافه طلب داشته بودند و او بموجب آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بجنگ نرسید و در مابین سرهند و دهلی بدو بر خورد و بملاطفت و ملایمت بدیش از بدیش آن باطل اندیش سد راهش شده بامیدهای خام و طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان فوجدار بهره و خوشاب که بعد از رسیدن آن خسرو مآب به پنجاب فریفته افسون استمالت او شد و سود خود را از زبان ندانسته بمقتضای سفاهت و نادانی باو پیوست القصة در لاهور بواسطه و نور خزانه وزیر و سامان جمعیت لشکر روز بروز موان شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از نهیب ورود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر که شایستگی آن از عطا خانه تقدیر باو نداده بودند نموده اسم ملطفت بر خویش بندد و در خلال این احوال همواره در اغوای و اضلال عمدها و نوئینان بارگاه جلال کوشیده چنانچه عادت او بود خفیه استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد و همچنین باصرای صونجات و راجپوتانی که در اوطان خویش بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک سرکشی و مخالفت

باین برگزیده بارگاه الهی مینوشت و بغیر جمعی که هنگام رفتن
 بلاهور چنانچه گزارش یافت با داود خان در کنار آب سنج گذاشته
 بود بعد از وصول بلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بسیار
 و سایر اسباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون را
 چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید
 تاب بصوب پنجاب بتازگی جمعی دیگر را نیز با سید عزت خان
 و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاده
 جا بجا در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از سبداء ایام خدلان
 و ادبار که از مستقر الخلافه اکبر آباد رهگرایی و ادبی فرار شد با ناشجاع
 که شکست خورده جیش عناد و دل آزردگی و انساد او بود هنوز
 خبر اختلال حال خود نگرفته بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحه
 زده و حرف دوستی والتیام درمیان آورده مکتدب تزویر اسلوب
 مبني بر کیفیت حالات و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود
 و او را ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سپه آرایی
 با این زیب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چون
 خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او نیز
 از بنگاله لوائ عزیمت به اله آباد افرازد و مراتب عهود و موافق
 موکد بایمان درمیان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال و
 تصور خام ملک و مال با او بمساوات قسمت نماید چنانچه انسون
 کید و فریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خسران مآل اثر کرده
 از زیاده سری و برگزیده اختیری پا از حد خویش پیش نهاده و
 سزای آن کردار نگوهر دیده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده

ملک و مآل و حشمت و اقبال بباد فنا و زوال داد همچنان که
در محل خویش رقم زده کلک سوانح نگار خواهد گردید •

و از غرایب امور و طرفگیهای احوال آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر در سرانجام اسباب جنگ و ستیز و همامان مقدمات
نبرد و پیکار میکوشید لیکن از آنجا که صدمه صوات جیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده باطنش مغلوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و محاربه و مقابله عساکر همایون از حوصله طاقت
خویش افزون میدید مرکز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب
ملتان و قندهار بود و تهیه اسباب این عزیمت نیز از کشتی و بار
بردار و غیره آن مینمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار با خدیو نصرت شعار نیست و مرد نبرد آن
شهنشاه عرصه اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم
آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صف ارا می گشتم چون
اکثر مردم این معنی را تفرس نموده دریافته اند که آن بیجوهر باطل
جرات و دل درباخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواکب جاه و
جلال را یمت توجه باستیصالش افرازد بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم بوادی فرار خواهد گذاشت پیوند امید ازو بر گزیده آهنگ
جدائی کردند چنانچه راجه راجروپ که بخیالات فاسد و اندیشههای
واهی رفاقت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات
عالیات به پنجاب چون دریافت که بوی ثبات و استقلال از اوضاع

ان بد مال نمی آید و عنقریب رهگرایی وادی فرار خواهد شد و او با قبیلۀ اش در عرصۀ قهر و عتاب خدیو مالک رقاب گشته موطن و مال و ناموسش بباد فنا خواهد رفت بیدانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه و لشکر - و استمالت قلوب زمینداران آن بوم و بر نماید رخصت گرفته جدا شد و بذایر مصلحت پسر و وکیل خود را در لاهور پیچس او گذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بذایر مواضعت که با پدر داشت نیم شبی از لاهور برآمده راه مفارقت پیمود و چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گذارش یافت برهمنونی الطاف الهی و مددگاری اقبال بیزوال حضرت شهنشاهی بسهولت و آسانی از آب ستلج عبور نمودند دارا بیدشکوه بعد از استماع این خبر بمرداران و اعیان لشکر خود که از گذر تلون و دیگر گذرها برخاسته بودند نوشت که در سلطانیور توقف نمایند و داود خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلون نزد خویش طلبیده بود با جوقی دیگر از لاهور بکنار آب بیداه فرستاده مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت در گذشتن از آب و محاربه باجنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و با لشکر آن طرف یکجا شده بمحاربه و مدافعه قیام نماید والا درین روی آب توقف نموده آن لشکرها را نیز باین طرف طلبد و حتی المقدور در ضبط و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشد و او را از حقیقت حال آگهی بخشد چون داود خان بر جناح سرعت و استعجال بگذر گویند وال رسیده کمابنغی بر کیفیت و کمیت جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مقابله و مقاتله با عساکر

همایون از اندازۀ طاقت او افزون است لشکرها را از آن روی آب
 باین طرف طلبیده حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشت بذابربین
 آن تباہ اندیش باطل پژوه سپهر بی شکوه پسر خورد را با اکثر لشکر
 و توپخانه که با او بود متعاقب داؤد خان بگذر گویندوال فرستاد که
 بآن جنود اہبار ملحق گرد و بروفق اقتضای مصلحت خواه درین
 طرف آب و خواہ در آن طرف با عساکر جاہ و جلال صف آرا گشته
 بمدامعہ و قتال پردازد و ہمہ این احوال عنقریب گذارش خواہد
 یافت بالجمہ بیست و پنجم ذی قعدہ ماہچہ رایت جہانکشا
 ظل ورود بکنار آب ستلج افکنده گذر رودر از فیض نزول شہنشاہ
 عالم گیر شرافت پذیر شد و مہاراجہ جسونت سنگہ کہ بعد از واقعہ
 آجین بچودھپور وطن خویش رفتہ بود از ان ذلت و تقصیر در
 حجاب انفعال و تشویر بود و پس از وقوع سوانح اکبر اباد و پیرایش
 گلزار سلطنت از خار عناد دارا بی شکوہ خصومت نہاد بالتماس
 عمدہا و نوئینان بارگاہ سپہر بنیاد مثل راجہ جیسنگہ کہ با او سمت
 قرابت داشت خدیو خطا بخش جرم پوش رقم عفو و صفحہ بر
 صفحہ زلات و مآثم او کشیدہ از تقصیراتش در گذشتہ بودند از بعد از
 شنیدن این مژدہ جان فزا عازم تقبیل سدہ والا گردیدہ بود و درین
 منزل خجستہ بدولت آستانبوس فائز شدہ از سر عجز و بندگی و
 ندامت و سرافکندگی جبین خجست بر زمین عبودیت سود و پانصد
 اشرفی و دو ہزار روپیہ بر سبیل نذر گذرانید خاقان مروت کیش
 تفضل شعار اورا بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فیل مزین بجل
 زر بغت و ساز نقرہ با مادہ فیل و شمشیر مرصع گرانبہا نوازش

نموده از تشویر تقصیر برآوردند و چون از عرضه داشت خلیل الله خان چلچین بوضوح پیوسته بود که افواج غنیم عاقبت و خیم دران روی آب بیداه که بقصد مدافعه و پیکار با جنود فیروزی آثار فراهم آمده اند و داوود خان با دیگر سرداران دارایی شکوه از لاهور آمده بان حرب ابدبار پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و دارایی شکوه خود نیز عزم برآمدن از لاهور کرده عنقریب بآنها خواهد پیوست بنابراین شاهشاه دور بین دانش آئین راجه جیسنگه و دلیر خان را با جوقی دیگر از دلبران و ابطال بکومک آن فوج نصرت مآل تعیین نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که موکب ظفر اعتصام در رهبر مقام داشت صف شکنخان میر آتش را نیز با توپخانه دشمن سوز رخصت نموده ضمیمه آجیش نصرت ساختند و بمقتضای حزم و احتیاط بادشاهانه یرایغ گیتی مطاع به خلیل الله خان و بهادر خان صادر شده که تا رسیدن این جنود ظفر ورود هر جا که باشند توقف گزیده بعد از وصول ایشان که عدت و عدت عساکر فیروزی نشان افزایش پذیرد بشوکت و قدرت تمام متوجه دفع و استیصال اعادی بد فرجام گردند *

اکنون بحکم اقتضای مقام محمّلی از سوانح اشکر خلیل الله خان و بهادر خان مرقوم کلک حقایق نگار گشته دران ضمن کیفیت مآل کار دارا بی شکوه و نیرنگی اقبال بیروزال گیتی خدیو موید حق پزوه بتحریر می پیوندند و آن دو خان اخلاص کیش بعد عبور از دریای ستلج و گذرانیدن تمام افواج قاهره از آب بیدست و دوم ذیقعد از ان روی دریا کوچ کرده

در موضع بلاچور از اعمال برگزیده راهون منزل گزیدند و چون التماس کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند بم بانتظار وصول مدد و هم بجهت تحقیق حال اعدای دو روز آنجا اقامت گزیدند و بیست و پنجم کوچ کرده در موضع نوشهره نزول نمودند و بنابر رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم سپاهگیری و سرداریست مورچالها بجهت کشیک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده با لوازم خبرداری قیام درزبندند و چون منزل پیش نشیب و فراز بسیار و آب کندهای دشوار گذار داشت که عبور لشکر منصور از آن بآسانی میسر نبود جمعی از بیلداران پیشتر فرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود جنود ظفر بهره از نوشهره کوچ نموده در موضع گده سازنگ نزول کردند و تا رسیدن کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راجه جیسنگه و دلیرخان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظاهرت عساکر منصور معین شده بودند در آن مقام بآن جیش فیروزی اعلام ملحق شدند و بعد از وصول آنها نیز دو روز دیگر لشکر ظفر اثر بجهت تحقیق و استکشاف حال جنود مخالف اقامت گزیدند و از تقریر منہیان فرخنده پی چندین سامعه افروز دولتخواهان گردید که دارایی شکوه رմیده بخت که از سطوت عساکر گردون مآثر دل بلخته بود پای ثبات و قرارش لغزش پذیرفته داعیه زبرد و پیکار بعزم فرار مبدل ساخت و سپهر پی شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بگذار آب یداه

فرستاده بود بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ذی قعدة از لاهور رخت ادبار بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را با برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف گزیده کشتیها را سوخته و غرق کرده بعد از قرب وصول جنود مسعود برخاسته متعاقب بار پیوند بندهای عقیدت کیش اخلاص پرور باستماع این مرز و مسرت اثر مبتهج و مسرور گشته حقیقت این مقدمه را که از شگرت کارهای قدرت ایزدی و نیرنگی های اقبال این دست پرور تائیدات سرمدی بود معروض بارگاه جلال داشتند و جمعی را بر سبیل تعجیل بگویند و ال فرستادند که تا رسیدن جیوش نصرت مآب کشتیهای که در اطراف و نواحی و مواضع بالا آب از تضییع و اتلاف اعمادی سالم مانده باشد بدالت زمینداران آن مرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده باشند بسعی و تفحص بر آورده در یستن جسر جرد و اهتمام تام بظهور رسانند و باقتضای رای مصلحت بدین مقرر نمودند که طاهر خان بانوری بیگ و امام قلی آغرو شهسوار بیگ و زمره آغران برسم منفلا پیشتر روانه شده بر جناح تعجیل خود را بلاهور رسانند و هرچه از اشیا و اموال دارایی شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده باشد مانع شده نگذارند که بار رسد و نیز تا وصول موکب منصور بدار السلطنة لاهور که خالی از وجود حاکم و امیری بود از بلد مذکور خبردار بوده کوتوال و حارسان تعین نماید طاهر خان با همراهان بر جناح استعجال روان گشته ششم ذی الحجة بدار السلطنة لاهور رسید و بضبط و خبرداری شهر پرداخت القصة دوم ماه مذکور

همران و سرداران جنود قاهره صلاح در کوچ دیده مجموع آن عساکر
 فیروزی متأثر به هدایات اجتماعی و توزک و شایستگی تمام کوچ
 کردند و به پنج منزل که هر روز مسافت بعید می پیمودند ششم ماه
 مذکور نیم گروهی دریای بیاه مضرب خیام جنود ظفر پناه گردید
 و درین روز راجه راجروپ از وطن رسیده براجه جیسنگه ملاقات کرد
 و همراه راجه آمده بخلیل الله خان برخورد و هر دو را شفیع عفو
 جرائم و وسیله صفح مآثم خویش در خدمت خدیو خطابخش و عذر
 نبوش ساخته اظهار ندامت و تمهید معذرت نمود و در همین روز
 صف شکنخان با توپخانه رسیده ضمیمه جیش نصرت و فیروزی
 گردید و روز دیگر انواع بحر امواج بحسر از آب بیاه عبور کرده
 دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطنت لاهور مضرب خیام عساکر منصور
 گردید و متصدیان دار السلطنت آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند
 و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات
 عالیات باین صوب از روی تجلک داعیه نبرد و پیکار اظهار می نمود و
 سپهر بی شکوه را چنانچه گزارش یافت باین عزیمت بگوبندوال
 فرستاده بود و اراده داشت که خود نیز متعاقب بعزم جنگ بر آید
 آخر نهیب هیبت اقبال این برگزیده ذوالجلال که دست قضا
 خلعت ظفر و استیلا بر قاصت دولتش درخته و بمقتضای متدابعت
 نبوی چراغ نصرتش از مشکواة نصرت با رعب افروخته تزلزل در
 بنای ثبات و استقلال آن فتنه اندیش بد سگال افکنده رای و اراده
 خویش تغیر داد و عزیمت فرار مصمم نموده در بوادی ادبار نهاد
 و جمیع خزائن و ذخائر لاهور از اشرفی و رودیه و طلا و نقره غیر

مسکوک که مجموع زیاده از یک کرور روپیه بود بانفائس امتعه و اجناس کارخانجات بادشاهی که همراه توانست گرفت و اکثر توپها و سائر ادوات توپخانه برداشته بدیشتراحمال را در کشتیها انداخت و برخی دیگر بردواب بار کرده بعزم رفتن قندهار روانه ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد هدیربی شکوه که بموجب طلب او از گوبندوال برجناح سرعت و استعجال برگشته بود باو پیوسته رفیق طریق خدلان و نکال شد و یک روز در موضع آنچه ره که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرایی وادی آوارگی گردید و داؤد خان نیز با لشکری که در عقب مانده بود باو پیوست و اگرچه برخی از نوکران در لاهور ازو مفارقت جسته بدلالت سعادت روی فیاز و ارادت بعتبه والای سلطنت آوردند لیکن چون خزانه بسیار همراه داشت و زرهای وافر بمردم میداد قریب چهارده هزار سوار باو همراهی کردند همچنان چون یولغ معلی صادر شده بود که خلیل الله خان با بهادر خان و دلیر خان و صف شکنخان و طاهر خان و سائرمساکر نصرت نشان که با او بودند در دار السلطنة لاهور توقف نکرده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و اورا هیچ جا مجال درنگ نداده ساخت مملکت از خار وجود فساد آموذش به پیرایند خان مذکور چون بظاهر دار السلطنة رسید داخل شهر نشده یازدهم ذیحجه کوچ کرده به آنچه ره نزول نمود و یکروز آنجا بجهت نظم و نسق امور دار السلطنت و سرانجام بعضی مهم مقام کرد و خواجه صادق بخشی دارا بی شکوه و سائرمردسی که برهنمائی بخت بیدار ازان مرحله پیمای وادی سرگشتگی و ادبار

جدا شده اراده بزدگی درگاه آسمان جاه داشتند نزد او آمدند و آن نوئین عقیدت آئین آن گروه را بنوید مراحم و مکارم شهشاهانه دلدهی و استمالت نموده و مناصب مناسب درخور حال و شایستگی هر یک تجویز کرده به پیشگاه خلافت فرستاد و روز دیگر از انجا کوچ نموده روانه مقصد گردید *

اکنون کنگ حقائق رقم بتحریر شوانح حضور لامع

النور پرداخته چندین صفحه پیرا میگردن که

شهشاه ظفر او بعد از وصول بکنار دریای ستیج بجهت فراهم آمدن کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال دارا بی شکوه بدستاب مدت هشت روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز بساط اقامت گسترده چهره افروز دولت و کامرانی بودند و درین ایام مهاراجه جسونت سنگه را بدار الخلافة شاهجهان آبان رخصت فرمودند که تا انجام این مهم نصرت فرجام و سعادت موکب قیووزی اعلام در انجا باشد و هنگام رخصت او را بعنایت خدمت خاص و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و انعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود نوازش نمودند و مهینش داس راتهور بمرحمت اسپ مباحی شده بهمراهی او معین گشت و نوازش خان باضافه پانصدی بمذنب سه هزار سوار نوازش یافته درملک کومکیان صوبه مالوه منتظم شد و عبد الله بیگ واک علیمردان خان از کومکیان لشکر خلیل الله خان بخطاب گنجعلی خان بلند ناسی یافت و کیدسری سنگه واک راوکرن بهورتیه بمرحمت شمشیر با ساز میناکر و تهوور خان بانعام پنچ هزار روپیه و جانباز خان خویشکی و

هید مصنور بارهه هر یک بعنایت اسپ و سوبه کرن بندیلہ بمرحمت
 فیل مباحی گردیدند و راجه تودرمل خلعت یافته بخدمات
 خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راجه راجروپ
 از دارا بی شکوه و ندامت او بر وقوع تقصیر و اراده آمدنش
 باستیلام سده سپهر نظیر بعرض اشرف رسید عاطفت بادشاهانه او را
 بعنایت ارسال خلعت فواخته حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل
 و اصطناع صادر شد که بمنصب سابق که سه هزاری سه هزار سوار
 بود سرافراز باشد و بزودی خود را به دولت ملازمت رساند و از وقائع
 دارالملک کابل معروض بارگاه خلافت گردید که دلاور ولد بهادر
 خان روهیلہ از کومکیان آن صوبہ بساط حیات در نور دید و چون
 زبده امرای عظام معظم خان که از بندهای شایسته و سزاوار احسان
 بود و منشأ خدمات بزرگ و مصدر کارهای مترگ میتوانست
 گشت بنابر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر نشاء
 سلطنت و جهانبنایی است تا اینوقت در حصن سپهر بنیاد دولت
 آباد محبوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قبل ازین ایمائی بان
 نموده درین ایام فیروزی انجام که اموردین و دولت و مهام ملک
 و ملت بر وفق خواہش اولیای سلطنت انتساق و انتظام یافته
 مصلحتی در محبوس داشتن خان مذکور نمادہ بود شہنشاہ عاطفت
 پرور مہربان کہ قدر دان جوہر پاکیزہ گوہران و قیمت منج گوہر
 صاحب جوہرانند پرتو تفقد و بندہ پروری بحال آن قدوہ خوانین
 انگذہ بانواع عنایت و اقسام مکرمات و انصال در مقام تلافی و
 تدارک وقوع آن عتاب مصلحت آمیز شدند و یرلیغ گیتی مطاع

بنام رخشنده اختر برج دولت تابند؛ گوهر درج سعادت بادشاهزاد؛
 والا تبار فرخنده شیم محمد معظم صادر شد که خان مذکور را از
 قلعه ارک بر آورده در حصار میمنت قرون باین در منزلی لایق
 جای دهند که تا انقضای ایام برشکال مصلی بالطبع آنجا بسر
 برد و پنجاه هزار روپیه از خزانه عامره آنصوبه بر سبیل انعام بدهند
 و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تبار گرامی نسب او را روانه
 جناب خلافت سازند و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نوید
 این مراحم جلیله و مکارم منیله بآن خان بلند مکان رسانیده پیش
 خود طلبند و دو اسب با ساز طلا و یک پالکی داده او را بمنزل
 رخصت کنند و باعتبار خان خواجه سرازه حارس ارک قلعه مذکور
 بود برلیغ جهان پیرا عز نغان یافت که سر انجام ضروریات و تهیه
 لوازم سفر و دیگر مهماتش بعهده سعی و اهتمام خود دانسته در
 احترام و نگو داشت او دقیقه فرو گذاشت نه نماید و وزیر خان صوبه دار
 خاندیس فرمان شد که تمامی اموال و امته خان مذکور از نقد
 و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که بسرکار والا ضبط شده در بلد
 برهانپور موجود بود بتصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
 بموجب طلب از دولت آباد روانه حضور پرنور شود و به برهانپور
 رسد پنجاه هزار روپیه دیگر از سرکار خاصه شریفه باو دهد و فرمان
 مرحمت عنوان مشتمل بر مزد این الطاف سینه و اعطاف بهیه با
 خلعت خاص و جمدهر خاصه گرانبها بجهت او ارسال یافت و چون
 شیخ فرید مخاطب با خلاصخان صوبه دار پتنة بعد از وقوع مقدماتی
 که در مستقر الخلافة اکبر آباد روی داد از پتنة برآمده روانه درگاه

آسمانچاه گشته بود یورلیغ لازم الانقیاد صادر شد که به اله آباد آمده در سلك كوميان خاندوران باشد و ازینجهت که خطاب اخلاصخانی باحمد خوشگي مرحمت شده بود و شیخ فرید بخطاب احتشام خانی عز امتیاز اندوخت پنجم ذیحجه که باقتضای رای عالم آرا عزیمت عبور از آب ستلیج پیش نهاد همت جهانکشا گشته بود شهنشاه فیروزی شعار بکشتی از آب مذکور گذشتند و چون سفارنی که فراهم آمده بود صلاحیت بستن جسر نداشت حکم فرمودند که آنها را بر لشکر ظفر اثر قسمت نمایند تا بکشتی بگذرند و از آنجا که عبور موکب نصرت آیات بذابرقلت کشتی و عدم پایاب جز در عرض چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو و لشکر خدیو مالک رقاب در انطرف آب بدولت اقامت فرمایند چنانچه مدت یازده روز آنروی آب از نزول اشرف فیض اندوز بود و درین ایام میرزا سلطان صفوی از کومیان صوبه دکن بجاگیرداری برگشته دهمونی و بمرحمت برگشته جورا گده بر سپیل انعام کامیاب مواهب شهنشاهانه گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده جبین اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت سود و از اصل و اضافه بهگومت سنگه هاده بمنصب دو هزار و پانصدی هشتصد سوار و شیر سنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یافت پدرش در جنگ دارا بی شکوه از دم تیغ مجاهدان جنود اقبال شریعت هلاک چشیده بود بمنصب هزاری هزار سوار مورد نوازش شدند و سورجمل ولد راجه سیو رام کور که او نیز پدرش دران معرکه و غا عرضة فنا گشته بود باضافه هفتصدی هفتصد سوار بمنصب هزاری

هشتصد سوار و غیرت بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزارری درود
سوار و منگلی خان و میر ابراهیم میر توزک هر یک بعنایت اسپ
و روپ سنگه راتهور بمرحمت خلعت مباحی گردیدند و یادگار
که قبل ازین بخطاب احمد بیگ خانی نامور شده بود بخطاب
مسعود خانی سعادت اندوز گشت و منصب اعتبار خان خواجه سرا
حارس قلعه ارک درات اباد از اصل و اضافه هزارری درود سوار
مقرر گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده جبین
اخلاص و اعتقاد زمین عبدیت سود و بعرض اشرف رسید که راجه
انرو^۲ واد راجه بیتهداس کورکه بهمراهی سلیمان بی شکوه در جنگ
ناشجاع زخمهای کاری برداشته بود و در بنارس بجهت معالجه
خود توقف نموده درین اوقات که فی الجمله خفگی در آزارش
حاصل شده بود عازم استیلام سده والا گشته بمتهرا رسیده است حکم
جهان مطاع از بدشگاه عاطفت صادر شد که باکبر آباد معاودت
نموده تابرگشتن ایات جلال از یورش پنجاب در خدمت بادشاهزاده
عالیقدر والا تبار محمد سلطان باشد و خوشحال بیگ کاشغری که
اختیار گوشه نشینی کرده بود بسالیزاده پنج هزار روپیه و عطای دهی
چند در وجه مدد معاش از محال پنجاب کامیاب شد و چون سید
مظفر واد سید خان جهان باره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
 بخطاب شجاعخان^۳ نامور شده بود شجاعخان معروف بشاد خان
حارس قلعه کابل بخطاب مغولخانی ممتاز گشت و عاقلخان که

حراست حصار شهر دولت آباد بار متعلق بود بتدفویض محارمت حصن رفیع بنیاد آن خطه فیض پیرا از تغیر اعتبار خان خواجه سرا و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و بیشن بیک که سابق قلعه دار کلیان بود از تغیر عاقلخان بحراست حصار آن شهر کرامت بهر و خطاب قلعه دار خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سرفرازی اندوختند دهم ماه مذکور که عید فرخنده اضحی مسرت پیرای دلها گوید دران روی آب ستلج که زینت پذیر موکب جلال بود پیشکاران پیشگاه سلطنت و اقبال بموجب حکم لازم الاستفال بساط جشن و انبساط گسترده قبه بارگاه حشمت و جاه باوج مهر و ماه بر افراختند و بزمی دلکشا و مجلسی طرب پیرا مرتب ساختند شهنشاه مهر انسر چرخ اورنگ چون آفتاب که بر سر سر سپهر فیروزه رنگ جای گیرد بر تخت بلند پایه فلک پیرایه جلوس سعادت فرموده انجمن آرای نشاط و کامرانی گشتند و در همان منزلگاه دولت در رکعت نماز عید گذارده ادای مراسم قربانی نمودند و درین روز میمنت افروز جمعی کثیر از فیض مزاحم خدیو درست پرور دشمن سوز کامیاب و بهره اندوز گردیدند ازان جمله راناراجسنگه باضافه هزار و سوار دو اسبه و سه اسبه بمنصب شش هزار و شش سوار یک هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مطمح انظار عاطفت گشت و محالی که در کرور دام جمع آن بود برسیدل انعام باو مرحمت شد و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص و فیل باماده فیل نوازش یافته هزار سوار از تابینان او دو اسبه و سه اسبه قرار یافت که منصبش از

اصل و اضافه پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار سه هزار و پانصد سوار دواستاده
 و سه اعیانه باشد و عمدۀ فدویان شیخ میر بعطای جمدهرمینا کر باعلاقه
 مروارید و اسد خان بخشی دوم بعنایت نقاره و کنور رام سنگه
 بمرحمت دهکده کی مرصع و سیفخان بعطای علم و مخلص خان
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک افتخار
 افراتخند و از عظمای امرای کومکدیان صوبۀ کابل مغولخان باضافه
 پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و سعادتخان
 باضافه پانصدی بمنصب^(۲) سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و
 شمشیر خان حاکم غزنین باضافه پانصدی بمنصب سه هزار
 دو هزار و پانصد سوار و مبارز خان باضافه پانصد سوار بمنصب
 دو هزار و پانصد سوار و رعایتخان بخشی احدیان صوبۀ
 مذکور باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و
 اسحاق بیگ بخشی منصبداران آن صوبه باضافه پانصدی
 بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر یعقوب دیوان آنجا
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد و پنجاه سوار و مجموع بعنایت
 ارسال خلعت سرمایۀ مباحات اندوختند و لشکر خان صوبه دار
 کشمیر بمرحمت ارسال خلعت باضافه پانصدی پانصد سوار
 بمنصب سه هزار و پانصد سوار و پانصدی پانصدی یافته مامور
 شد که بحضور پر نور آید و سعید خان بغوجداري بهنیر و نوشهره
 معین شده بعطای خلعت و اسپ نوازش یافت و فتاح خان

بعنايت اسپ و عليقايخان بمرحمت خلعت و اسپ سرفراز شده
 بلشكر خليل الله خان مرخص گشتند و الله يار خان ميرتوزك
 باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و محمد
 سليم بخشى صوبه كشمير از اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد
 سوار مورد انظار مرحمت گردیدند و سارنگدهر زميندار جمون از
 كوميدان لشكر خليل الله خان بموجب التماس خان المذكور بتغويض
 فوجدارى دامن كوه جمون سر بلند شده بعنايت علم رايت مباحات
 افراخت و اخلاص خان بمرحمت اسپ سرفراز گردید و همچنين برخى
 ديگر از عمد هاى اطراف و امرای صوبجات باضافه مناصب و ديگر
 عنايت سر بلند گردیدند و وزير خان صوبه دار خاندیس باضافه
 هزارى هزار سوار بمنصب پنج هزارى سه هزار سوار و صف شكندخان
 باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب سه هزارى هزار و پانصد
 سوار تارك افتخار افراختند و اعتماد خان بصوبه دارى كشمير جنت
 نظير از تغيير لشكر خان معين گشته بعنايت خلعت و اضافه
 منصب نوازش يافت و عبد الله بيگ ولد عليمر داندخان بمناسبت
 خطاب جد بخطاب گنجعلي خانى و سيد منور ولد سيد خانجهان
 بارهه بخطاب خانى و محمد يوسف كه سابق مخاطب بشمشير خان
 شده بود بخطاب نصير خانى و يادگار مسعود كه قبل از اين بمناسبت
 خطاب جد خویش باحمد بيگ خان مخاطب گشته بود بخطاب
 مسعود خانى نامور گشتند و بسيارى از ملتزمان ركاب دولت
 و مبارزان جنود نصرت باضافه مناصب و ديگر عطايا و مواهب
 مورد انظار عاطفت گشتند و پانزده هزار رزديه بچندى از

خدمتگاران آستان سلطنت انعام شد سیزدهم فدائیان از میان دو آب رسیده ناصیه های آستان خلافت گردید و درین هنگام شهباز خان بفرجداري چکله دیدالپور از تغیر راجه تودرمل معین گشته باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مباحی شد و منصب ابوالبقاء از کومکیان صوبه احمد آباد باضافه پانصدی هزار و پانصدی هزار مقرر گردید پانزدهم فدائیان بعنایت خلعت و فیل مشمول عاطفت گشته مرخص شد که بخلیل الله خان پیوسته در تعاقب دارابی شکوه ضمیمه جنود اقبال باشد و قلیچ خان بفوجداري^(۵) بهره و خوشاب از تغیر خنجر خان معین شده بعطای خلعت و فیل مفتخر گردید و منصب صف شکنخان باضافه هزار و پانصد سوار سه هزار و پانصد سوار مقرر شد و سید مذکور والد سید خان جهان بارهه ب خطاب خانی نامور شده باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار مباحی گردید و امان الله بحراست قلعه دار السلطنت لاهور و عنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار سر بلندی یافته مرخص گشت شانزدهم موکب ظفر طراز ازان روی آب ستلج باهتزاز آمده نواحی موضع منجهواره مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و از وقایع صوبه گجرات بعرض اشرف رسید که مجاهد جالوری از کومکیان آنجا و دیعت حیات مستعار سپرد و روز دیگر نواحی قصبه راهون فیض اندرز نزول

همایون گشت و راجه راجروپ که بوسیله اظهار ندامت برتقصیرات و التماس شفاعت راجه جیسگنه و خلیل الله خان و دیگر عمدهای بارگاه خلافت مرحام شهنشاهانه رقم عفو بر جریده جرائم او کشیده بود از وطن رسیده ناصیه خجالت و اففعال بر زمین عجز و ابتهال بود و بمرحمت خلعت فاخر و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار مباحی شد و سید صلابتخان بارهه از عمدهای دارا بی شکوه که بیاوری بخت و رهبری دولت از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده روی عبودیت بدرگاه آسمانجاء آورده بود جبهه سای عتبه اقبال گشته ظلمت زدای چهره طالع گردید و بعطای خلعت فاخره و جمدهر میذا کار و بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و ازاصل و اضافه رکعتاته راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خواجه عبیدالله بمنصب هزار و پانصدی چهارصد سوار مشمول مرحمت گشتند و راکهوپندت گپ اندر هریک بانوام یکهزار روپیه مورد عنایت گردید روز هفتم سه کره از قصبه راهون گذشته نزول اجلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوه که برهنمونی دولت ازو جدا شده بندگی آستان خلافت وجهه همت ساخته بودند باحرار سعادت ملازمت قدیمی برکات سرمایة مباحات اندوخته در سلك بندهای درگاه خلائق پناه انتظام یافتند و بعنایت خلعتها و مناصب شایسته کامیاب گردیدند بیست و یکم نزدیک قصبه سلطانپور فیض اندوز نزول موکب اقبال شد و خنجرخان که در زمان اعلیٰ حضرت فوجدار بهره

و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا بی شکوه بلاهور چنانچه مذکور شد بذاتر قلمت سرمایه دانش و تدبیر صلاح کار خویش از نساد باز ندانسته بار ملحق شده بود و درینوقت که آن رسید به بخت ادبار نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت زیب رهگرای رادی فرار می شد بغلط کردار خود متفطن گشته از جدائی گزیده بود بشفاعت مقربان پیشگاه اقبال سعادت اندرز تقبیل عتبه جلال گشته بعفو جرائم تقصیر کامیاب مراحم شهنشاہ جرم بخش عذر پذیر گردید و بمرحمت خلعت نوازش یافته به تنبیه و تادیب مفسدان دامن گوه کانگوه معین شد بیست و دوم کنار دریای بیداه محط مرادق حشمت و جاه گردید و روز دیگر خدیو جهان بکشتی از آب مذکور عبور نموده آنطرف دریا منزل فرمودند و اردو و لشکر بجزر که بموجب حکم جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام یک زنجیر فیل خامه برخشند برج اختر عظمت تا بند گوه درج ابهت بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم عطا شد و سید صلابتخان بصوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان تعیین یافته بخطاب اختصاص خانی و عنایت خلعت و اسب سرمایه افتخار اندوخت و فوجداری سرکار بیجا کده بحسام الدین خان مفوض شد و راجه راجروپ بمرحمت جمدهرو اسب مباهی گشته به تهاذه داری موضع چاندی که سرحد ولایت سری نگر است تعیین یافته که بضبط و بدو بست بیرون آن کوهستان قیام نموده سد راه برآمدن ملیمان بی شکوه و مانع رفتن مردم نزد آن خدلان پزوه باشد و مانسنگه گوالداری جبین سالی عتبه سپهر اساکشته بعنایت خلعت و از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نوازش یافت و میر
مهدی یزدی بدیوانی سرکار پادشاهزاده کامگار بختیار والا قدر سعادت
توأم محمد اعظم سر بلند گشته بعطای خلعت مباحی گردید و
محمد حسین سالدوز از نوکران دارا بی شکوه دولت اندوز ملازمت
اشرف شده خلعت سرافرازی پوشید بدست و چهارم نواحی قصبه
هیدت پور مهبط انوار نزول گشت *

توجه الویه ظفر طراز بر سبیل ایلاغر بنعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از عرایض خلیل الله خان و دیگر دولتمخواهان که بتکامشی او
مامور شده بودند بوضوح پیوست که آن باطل پثوه با خزانه و توپخانه
وسامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لاهور برآمد
و مکنون ضمیر فساد تاثیرش ایدست که هر جا قابو داند با جنود
ظفر پیرا صف آرا گردد و احتمال آن میرفت که در ملتان ثبات
قدم ورزیده عنان عزیمت از وادی فرار بسوی مدافعه و پیکار بر
تابد و ازین جهت که با عساکر منصوره سردار توره که مردم ازو حساب
برگیرند و در برابر آن نا خلف دزدمان سلطنت و سروری شان
و اعتبار سرداری و سر لشکری داشته باشد نبود و از راه حزم و
احتیاط مظنه آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نبردی اتفاق
افتد خدا نخواسته چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن
مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان نیز بملاحظه اینمعنی
مسامحه و کوتاهی در تعاقب او واقع شده بود لاجرم بر ضمیر الهام

پذیرش پنهان شاه عالمگیر که مرات صورت دوران دیشی و پیش بینی و دستور العمل صلاح دانی و مصلحت گزینی است پرتو این عزیمت تافت که خود بنفس نفیس بازیدۀ سپاه ظفر پناه ایلغار نموده تعاقب آن بد عاقبت نمایند و او را هیچ جا مجال ثبات و درنگ و فرصت خیال جدال و جنگ نداده ساحت ملک و دولت بدها دامن همت از غبار وجود فساد آموشدش بپیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او جمیعت پذیرفته بزرودی عنان معارفت بصوب دارالخلافه شاهجهان آباد معطوف گردد و بغراغ بال توجه والا بنظم و پرداخت امور سلطنت که انواع فتور و اختلال بارکن و قواعد آن راه یافته بود مصروف شود بذابراین درین منزل قوه الظهر عظمت و جلال مسرت الصدر ابهت و اقبال بادشاهزادۀ خجسته شیم محمد اعظم را بازواند لشکر اردوی بزرگ و کارخانجات بدار السلطنة الهور رخصت نمودند که تا معارفت موکب ظفر پیکر ازین مهم نصرت اثر آنجا بسر ببرند و دولتخانه مختصری با کارخانجات ضروری همراه گرفته با خلاصه عساکر گردون مآثر عزیمت ایلغار مصمم فرمودند و هنگام رخصت بادشاهزادۀ والانژاد را بمرحمت فیل خاصه مزین بسازنقره و جل زربفت و دو اسب با ساز طلا مشمول نوازش ساختند و محمد امین خان میر بخش و اعتقاد خان و رای رایان متصدی امور دیوانی را بعطای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت رخصت کردند و بجمعی دیگر نیز از مردم همراه ایشان خلعت مرحمت شد و بیست و پنجم ماه مذکور موکب جهابگشا از هدایت پور بسمت سنگره و قصور متوجه گشته نه گروه جریبی طی نمود و باغ

قطب الدین خان خویشکمی که در ظاهر قصبه تصور واقع است از فیض نزول اشرف رونق فردوس و تصور یافت و روز دیگر نیز نه کروه طی شده نزدیک بموضع محمد پور مخیم جیش منصور گردید و درین منزل راجه جیسنگه که بموجب حکم معلی در لاهور توقف نموده بود شرف اندوز دولت ملازمت اکسیر خاصیت گشت و رندوله خان بعنایت خلعت و اسب مباهی شده بدکن مرخص گردید و چون بعرض همایون رسید که ارادتخان صوبه دار اوده و دیعت حیات مستعار بمقتاضی اجل موعود - پرنده است عاطفت بادشاهانه هوشدار خان برادر زاده او را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و بهادر چند و راجه کمانون و مان دهاتای خلف راجه راجروپ که بنیابت پدر خویش بحراست قلعه کهمرن تپام داشت بعنایت ارحال خلعت قامت مباهات افراختند و بیست و هفتم هفت کروه طی شده موضع شیر گره از فر نزول شهنشاه شیر دل زینت یافت و راجه جیسنگه که از دیر باز بوطن خویش نرفته تعب یساقهای پی در پی کشیده بود رخصت وطن یافته بمرحمت خلعت خاصه مورد نوازش گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هشت کروه طی نموده منزل آرای اقبال گردید و فدائی خان که بموجب فرمان همایون از لشکر خلیل الله خان رسیده بود بموکب معلی پیوسته احرار معادت ملازمت نمود و بفوجداری اوده و گورک پور و عنایت خلعت و ماده فیل و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار نوازش یافته مرخص گردید و رگه ناته سنگه راتهور بمرحمت اسب مباهی گشت بیست و نهم یازده کروه طی گشته نواحی موضع

مؤمن پور از پرتو درود اشرف بر نور شد *

نعین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارابی شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گبهان منان

چون بمسامع جلال رسید که آن خمران مآل در ملتان ثبات
قدم نورزیده باستماع خبر توجه رایات اقبال در کمال سراسیمگی
و تشمت حال بسمت بهکر ره نورد وادی فرار شد و بسیاری از
سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند از آنجا راه
مغافقت پیمودند و روز بروز سلک جمیعت سپاهش بیشتر از پیشتر
از هم گسیخته اسباب پریشانی و ادبارش تزیید می یابد و جزایفکه
بزحمت بسیار و پامردی فرار از سطوت و صولت جندو فیروزی
شعار خود را بملجای و مقری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لاجرم
رای عالم آرای گیتی خدیو کشور کشا برین قرار یافت که ترک
ایلغار نموده عذاب سرعت و استعجال باز کشند و بمیر منزل حکم شد
که من بعد منازل نزدیک قرار داده مسافت بعید نه پیمایند و امر
اعلی بنفاد پیوست که صف شکنخان میرآتش از ملتان بتعاقب
آن بد عاقبت شتاده او را از ممالک محروسه بادشاهی رهگرمی
وادی آوارگی سازد و فوجی از دلیران کار طلب رزم جوو بهادران
جلالت کیش شهابت خو مثل محمد بیگ و یانگار بیگ و شهسوار
بیگ و گدا بیگ باز سره از اوزبکان و زاهد بیگ ترکمان و امام قلی
و نوری بیگ آغریا طایفه آغران و پرداخان و جمال خان بلجپوری
و سید نصیرالدین دکنی و عنایت میانه و سید منظور خان بارهه و

اودیبهان راتهور هریک با قوم و قبیلۀ خود و جوتی از مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از منصبداران که قریب شش هزار سوار بودند با خان مذکور معین گشتند و یرلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تغویض این خدمت با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر فیل برای او و بیست هزار اشرفی بجهت تنخواه مواجب سپاه مصحوب الله یار خان ارسال یافته حکم شد که بسرعت خود را بملتان رساند و عساکر کومکی را سزاوی نمود مجال درنگ و امهال ندهد و فرمانی دیگر بخلیل الله خان صادر گردید که گروهی با صف شکنخان معین گشته اند همراه او روانه ساخته خود با بقیۀ جنود فیروزی تا رسیدن موکب جلال در ملتان توقف نماید *

مجمعی از حال دارا بی شکوه بعد فرار از لاهور آنکه

بسبب تاخیر و کوتاهی که از عساکر منصور در تعاقب او واقع شد فرصت یافته بمرحله پیمائی و ره سپاری روزی چند از ورطۀ هلاک و گرفتاری برآمد و هفدهم ذی حجه بملتان رسیده نزول ابدار گزین و چون از سطوت موکب جهانکشا مغلوب خوف و رعت گشته پای همتش را نیروی استقامت نمافده بود بعد از هشت روز اقامت دگر باره بعزم فرار رخت ناکسی بسته بیست و پنجم ماه مذکور از انجا رو بوالی ابدار فهاد و چنانچه عادت او بود که بهرجا میرسید دست تصرف و تغلب باموال و خزائن بادشاهی دراز میدنمود و در لک روپیه که در خزانه آن صوبه فراهم آمده بود متصرف شده آنها با اکثر خزانه و توپخانه و احوال و اذقائی که همراه داشت و از لاهور بکشتی آورده بود بر همان نهج بروکشتیهای

بزرگ انداخته فیروز میدواتی و بسنت نامی خواجه سرا با جوتی از سپاه بر سر کشتیها گذاشت که آنها را محافظت نموده به بهکر رسانند و خود از راه خشکی بطرف ارچه روانه شد و از آب بیداه و ستلج که باشاره او بر هر دو جسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر پیش گرفت بقصد آنکه از انجا رخت ادبار بخدود قندهار کشد و چون یکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تلینهه؟ بخلیل الله خان و بهادر خان و سائر سرداران جنود اقبال که بتعاقب آن خسران مآل می شتافتند رسیده بر جناح استعجال روان گشته سوم محرم بملتان رسیدند و قراران سپاه ظفر اثر که پیشتر بجهت تحقیق خبر رفته بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود که او عزم اجمیر دارد یا اراده بهکر بلکه رفتنش بطرف اجمیر اقرب مینمود راه اجمیر سرکرده بطرف دیناپور شتافته بودند و اثری ازو نیافته و حال آنکه آن سر گشته دشت ادبار براه لکھو^۶کهاره بعزیمت بهکر مرحله پیمای وادی فرار گشته بود و ظاهر شد که حاجی خان بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است از روی دولتخواهی و خدمت گزاری با جمعی بر سر کشتیهای خزانه و احوال او که فیروز و بسنت میبردند رفته میخواست که سه راه شود و آنها را برگرداند چون توپخانه و سپاهی همراه داشتند بمذایع پیش آمدند و فیما بین جنگی روداده چندی از طرفین کشته شدند آخر الامر از عهده ممانعت بر نیامده آنها را راه دادند و چهارم محرم الله یار خان با خزانه بملتان رسیده یولیغ

واجب الادعان که در باب تعاقب دارایی شکوه صادر شده بود بصف
 شکنخان رسانید و او امتثال مثال همایون را کمر همت بر میدان جان
 بسته از روی کار طلبی همانروز کوچ کرده بدتعاقب شتافت و تتمه
 این احوال بعد ازین در محل خود گذارش خواهد یافت *

اکنون بر سر تحریر وقائع حضور پر نور رفته سر رشته سخن

از جای که گذشته بود بدست کلک جادو فن میدهد

چون خبر فرار دارا بی شکوه از ملتان سامعه افروز اولیای
 دولت گشته سرعت سیر و ایلغار موقوف شد رایات ظفر اعتصام
 در کنف رفاهیت و آرام طی مراحل نموده تا ظاهر بلده ملتان
 هیچ جا اقامت نگزید دران اوقات مدیر باقر که مدیر سامان ایام
 خلافت انجام شاهی بود بغوجداری و نظم مهمات سرکار بهکر
 سر بلند شده بعطای خلعت واسپ و خطاب باقر خانی و از اصل
 و اضافه بمنصب هزار سوار نوازش یافت و سالیانه میرزا
 تودر صفوی که مبلغ سی هزار روپیه بود باضافه ده هزار روپیه
 انزایش پذیرفت و آقا یوسف بخدست داروغی فیل خانه از تغییر
 ملتفت خان خلعت سرفرازی پوشید و از اصل و اضافه چتر و جوی
 دکنی بمنصب هزار سوار و غیرت بیگ و ابو مسلم و محمد
 صادق هر یک بمنصب هزار سوار و جمعی از نوکران دارا
 بی شکوه که بدلالات بخت سعادت اندوز تقبیل عتبه خلافت گشته
 بودند بعزایت خلعت مباحی گردیدند و چون از عرضداشت خان
 دوران حقیقت حسن خدمت و کار طلبی راجه دیدی سزگه بذیل
 بعرض اشرف رسید عاطفت خسروانه او را باضافه پانصدی پانصد

سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش نمود هفتم محرم کذار آب راوی که سه گروهی ملتان است از فیض نزول شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان و طاهر خان و خان عالم و رایسنکه ولد راو امر سنگه و یکه تاز خان و گنجعلی خان و چندیت بندیله و سائر بندیهای که بتعاقب دارابی شکوه پیش آمده بموجب حکم والا در ملتان توقف نموده بودند احراز دولت آستان بوس نمودند و از نوکران عمده دارا بی شکوه سید عزتخان که برهبری سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود و شیخ موسی کیلانی که از قبل او بحکومت بلده ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه که او نیز بیادری بخت درین هنگام از جدا شده بود باسلام سده سلطنت سر بلندی یافتند و سید عزتخان بعطای خلعت و منصب سه هزاری پانصد سوار رسید مسعود بعبایت خلعت و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله خان از تغدیر خواجه عبید الله قراول بیگی شده بعبایت خلعت قامت مباهات بر افراخت و نوازش خان بفوجداری سرکار مندو و حرمت حصار آن نوازش یافت و از اصل و اضافت منگلی خان بمنصب هزار و شصت سوار و بادل بختیار بمنصب هزار و سه صد سوار و محمد علی ولد تقرب خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار مباهی گشتند *

تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساگر گردون شکوه بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پڑوه

اگرچه صف شکنخان بموجب یرلیع گیتی مطاع با فوجی از جنود قاهره چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از ملتان بتعاقب او برآمده از روی کار طلبی برجناح سرعت و استعجال در پی آن خسران مآل شتافته بود لیکن چون با خان مذکور لشکر و سامانی در خور اینکار نبود و هنوز دارا بی شکوه لشکری آراسته با خزانۀ وافر و توپخانۀ بسیار داشت حزم و احتیاط ههنشاهانه اقتضای آن نمود که عهده نوئیان صائب تدبیر شیخ میر که سرداری با سکینه و وقار و نقد شجاعت و بسالتش بر محک امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساگر نصرت شعار بتعاقب آن ره نورد وادی فرار و مرحله پیمای بادیۀ ادبار تعیین یابد تا هیچ جا مجال اقامت و درنگ نیافته خیال فاسدی بخاطر راه ندهد و اگر بالفرض جای ثبات قدم ورزیده بجنگ و مدافعه برگرد جنود اقبال از عهده نبود و پیکار آن برگشتۀ روزگار برآمده کفایت آنهم نتوانند نمود بنابراین آن زبده دویان هشتم شهر مذکور مرخص شد که برجناح تعجیل بصف شکنخان و لشکر پیش ملحوظ گشته باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت بزدند و دلیرخان بدلیرورن مست پسران بهادر خان روهیلہ و قباد خان و شرزه خان و پردلخان و مانسنگه بندیلہ و سید منصور و منگلی خان و جمعی دیگر از مردان کار و مبارزان شہامت شعار که مجموع نہ هزار سوار

بودند با او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوین اخلاص آئین
 بعطای خنجر خاصه با علاقه سروارید و انعام یک لك روپیه و دلیر
 خان بمرحمت یک زنجیر فیل و جمدهر میذاکر و شرزه خان بعنایت
 خلعت و فیل و دیگران هریک در خور حال بمرحمته مفتخر
 و مبداهي شدند و روز دیگر شهنشاه یزدان پرست حق آگاه بقصد
 زیارت روضه فیض آئین جذاب قدوة الاولیاء الواصلین عارف ممدانی
 قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس الله سره العزیز بشهر
 کرامت بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار برکت نثار
 آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استفاضه انوار
 توجه از باطن پرفتوح آن نقاره کبراء عارفین فرموده شیخ
 بهاءالدین صاحب سجاد آن پیدشوی اولیاء عظام و خدمه مجاوران
 آن مقام قدسی احترام را از فیض انعام عام بهره ور ساختند و در رفتن
 و آمدن از زرنشانی دست جود و عطا خلقي ابوه را نقد آرزو
 بدامن امید افتاد و دو روز دیگر قورین نصرت و ظفر انجا بسر بوده
 نشاط اندوز دولت و کامرانی بودند و درین ایام شاه نواز خان که
 بذایر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارش یافته
 تا این هنگام در قلعه برهاندپور محبوس بود مورد انظار فضل و کرم
 گشته عاطفت شهنشاهانه او را از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورد

(۲ ن) ایک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاد که از
 اولاد کرام آن پیدشوی اولیاء عظام است و یک هزار روپیه بخدمه
 و مجاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

و بعنایت ارسال فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص و بمنصب
 قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از سابق و لا حق
 شش هزار سوار از انجمله پنجاه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد
 نوازش نموده خدمت صوبه داری گجرات که تا آنوقت در دست مراد بخش
 بود باو تفویض فرمود و معصوم خان مهین خلف خان مذکور
 باضافه هشتصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و میر محمد معظم پسر دیگرش باضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار
 بمنصب هزاری پانصد سوار مورد انتظار تربیت گشتند و محمد حسین
 سلدوز از نوکران دارا بشکوه بمنصب هزاری دو صد سوار و لود بخان
 بمرحمت شمشیر و میرداد افغان بعنایت اسپ سر بلند شدند و اگرچه
 لشکر خان صوبه دار کشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته یرلیغ همایون
 بطلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجهت
 نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرور بود مقرر گردید که خان عالم تا
 آمدن لشکر خان بحکومت و ضبط آنجا قیام نماید و بعد از رسیدن
 او بحضور پر نور آید و بعنایت خلعت نوازش یافته بدین خدمت
 مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی
 شاه یوسف کردیزی که مرقد شریف آنجناب در بلده طیده ملتان
 است بعطای خلعت و ماده فیل سرمایه اعتبار اندوخت *

معاودت موکب منصور از دارالامان ملتان بدار
السلطنة لاهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخلافت
شاهجهان آباد قرین فتح و فیروزی بنا بر فتنه انگیزی
ناشجاع و شرح سوانحی که بعد از ان روی نمود

با آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مظهر الطاف
الهی و مصدر اعطاف نامتناهی است در باره ناشجاع انواع احسان
و اصطناع بجا آوردن بودند چنانچه بعد از شکست دارابی شکوه و وصول
موکب اقبال بمستقر خلافت از عظام اسرار اول کاری که پیش نهاد
خاطر والا ساخته بر جمیع مطالب و مهمات مقدم داشتند این بود
که موبدگیر را با صوبه بهار و پٹنه که همیشه آن ادبار قرین آرزوی
آنداشت و میسر نمی شد از حضرت اعلی بمبالغه تمام برای او گرفته
ضمیمه ملک وسیع بنگاله گردانیدند و فرمان تفویض این ولایات از ان
حضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال عطوفت و محبت
بودند چنانچه بعد ازین مفصلا گزارش خواهد یافت درین هنگام
از عرائض و قرائع نگاران ممالک شرقی بمسامع حقائق مجامع رسید
که آن بخورد سفاقت پرور از فاسپاسی و حق ناشناسی قدر این
دولت و عافیت ندانسته هوای خود سری و زیاده طلبی در دماغ
نخوت و پندار انگنده است و بادیشهای محال از بنگاله برآمده عزم
مخاصمت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی
بجانب خلافت رسیده بقضای مصالح سلطنت و فرمانروائی دفع
ماده شورش افزائی او لازم و متعین نمود و مهمات مملکت گیهان

نصحت هندوستان نیز چنانچه باید هنوز انتظام نیافته خاطرجهان
 پیرا پرداخت امور ملک و ملت و رفع اختلال قواعد دولت متعلق
 بود لاجرم درین هنگام که دارا بی شکوه رسیده بخت ادبار فرجام
 بهزاران ناکامی و سرگشتگی رهگرایی وادی فرار و آوارگی گشته از
 ملتان بجانب بهکر شتافت و افواج قاهره بتعاقب آن بد عاقبت
 تعیین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی مستقر سربرخلاف
 مصمم گشته درازدم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلده
 ملتان که مدت پنجروز فیض افروز اقامت موکب گیتی فروز بود
 باهتزاز آمد و شهنشاه فیروز بخت عالمگیر از کنار آب راوی قرین
 عز و جلال بر سفینه اقبال نشسته لوائی مراجعت بر افراختند
 درین تاریخ حاجی بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است باستلام
 عتبه فلک رتبه فائز گردید و بمرحمت خلعت و فیل و اسب کامیاب
 عزت و مباحات گشته بمحال زمینداری خود مرخص گشت و ظاهر
 خان بعزایت نقاره مورد نوازش شد و قباد خان از کومکین شیخ میر
 بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عبد الله بیگ پسرش بلند آوازی
 یامت و سعادت خان خویش خلیفه سلطان که در جاگیر خود بود
 باعاده پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و الرتبه
 گشته حکم شد که باله آبان شتافته در سلک کومکین خان دوران باشد
 و بعد از طی چهار مرحله رای رایان که بموجب یرلیغ والا از لاهور
 عازم پیشگاه حضور گشته بود بلشکر منصور پیوسته دولت استان
 بوس دریافت و موکب گیتی کشا کوچ بر کوچ قطع منازل نموده
 بدست و چهارم شهر مذکور باغ و عمارات آنچهره که در ظاهر دار

السلطنة بر سمت راه ملتان واقع است محبط سرادقات دولت و
 عظمت گردید و اعتقاد خان که در شهر بود و سیفخان که رخصت از راه
 یافته بشهر آمده بود رسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از بندهایی
 عتبه سلطنت دولت اددوز ملازمت اشرف گشتند و پیرم دیو سید سوده
 از وطن رسیده غبار آستان خلافت را مندل ناصیه اعتبار ساخت
 و بعنایت خلعت قامت انتخاب افراخت و معین خان و سید فیروز
 و محمد حسین سلدوز و عباس افغان از نوکران عمده دارا بی شکوه
 که بیاوری طالع از سلیمان بی شکوه معارقت بسته بودند و حواجه
 صادق بدخشی که در لاهور از دارا بی شکوه جدائی گزیده بود بتلمیم
 سده جلال مشرف شده بمرحمت خلع و مناصب شایسته مرافراز گشتند
 و دومهین (؟) بمنصب هزاری دو صد سوار مباحی شد و چون از وقائع
 صوبه گجرات بمعرض همایون رسید که دندار خان فوجدار پتن و دیعت
 حیات مستعار پرده سردار خان برادرش بخدمت او منصوب گشته
 باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار از انجمله
 هزار سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش یافت و چون درین روز برای
 ملازمت فروغ اختر عظمت و حلال غره جبین ابهت و اقبال بادشاه
 زاده والا قدر محمد اعظم ساعتی مختار اختر شناسان نبود حکم شد
 که فردایی آن که ساعتی مسعود بود و ریات عالیات ظل درود بشهر
 می امکند آن نوگل حدیقه درات احراز سعادت ملازمت اشرف
 نمایند و اگرچه خاطر مانگوت ناظر حضرت شهنشاهی چنان میخواست

که روزی چند در دار السلطنة لاهور بساط اقامت گسترده پدیداخت
 مهمات پنجاب که از وجود دارایی شگوه کمال خلل و فتور پذیرفته
 بود، پدیدازند و خاطر اقدس از بند و بهمت آنحدود جمع سازند لیکن
 چون مصلحت ملک و دولت بذایر سببی که گذارش یافت مقتضی
 توقف نبود قرار اقامت در دار السلطنة لاهور و نزول اجلال در قلعه
 مبارکه نداده امر والا بنغاز پبوست که اردوی معلی داخل شهر
 نگشته باغ فیض بخش که در بیرون دار السلطنت بسمت دهلی واقع
 است مدزلگاه نصرت شود و مقرر فرمودند که خود بدولت بر سبیل
 عبور شهر را از فیض قدوم گرامت بهر آذین سعادت بسته از آنجا ظل
 ورود بباغ اندازند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه بود بادشاهزاده
 عالیقدر والاگهر از شهر رسیده بادراک شرف پایبوس سرمایۀ دولت
 و کامکاری اندوختند و محمد امین خان میر بخشی و سائر بندهای
 که در خدمت آن نهال گلشن حشمت و بخشناری بودند بتدبیل
 سده سینه چهره مباحات افروختند و شهنشاه جهان با جهانی فرو
 جلال بر کوه پاکر فیلی فلک تمثال سوار شده از آنجهره رایت توجه
 بشهر افراختند و تا دروازه هتیه پول شرف قدوم بخشیده لمحۀ سواره
 توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نمودند و امان الله
 قلعه دار دولت زمین بوس یافته باحکام ارشاد آئنی که در هر باب
 بنغاز پبوست مسترشد گردید و از آنجا عنان اقبال منعطف ساخته
 در اثنای راه بمسجد وزیر خان فرود آمدند و نماز ظهر آنجا بجماعت
 گزارده نزدیک سه پاس روز ساخت باغ فیض بخش از نزول اشرف
 فیض اندرز گشت و لشکر خان که بجهت صوبه داری ملتان بموجب

یرلیغ معلی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از نفائس امتعه کشمیر پیشکشی بنظر انور در آورده بقبول آن سر بلندی یافت و بعنایت خلعت کسوت مباحات پوشید و خلیل الله خان بتغویض صوبه داری پنجاب مباحی شده بعطای خلعت خاصه و انعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهانه گردید و چون بجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صوبه پنجاب و رفاهیت و آسودگی جنود ظفر مآب که بتازگی درین ایلغار تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا بیست و نهم ماه مذکور آن سرا بستان حشمت و جاه از فیض بهار اقبال خرمی و نصارت پذیرفت درین ایام منصب مکرم خان فوجدار جونپور باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر گردید و احتشام خان از کوسکیان خاندوران که بمحاصره قلعه اله آباد قیام داشت باضافه پانصدی به منصب چهار هزاری سه هزار سوار و مبارز خان از کوسکیان صوبه کابل باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه امر هنگه نرودی که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و کلیان سنگه زمیندار باندغو بموجب التماس خان دوران بمنصب هزاری پانصد سوار و علی بیگ ولد مرشد قلیخان مرحوم که تازه از دکن باستلام سده سلطنت رسیده بود بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار و عباس افغان از نوکران دارا بی شکوه به منصب هزار و چهار صد سوار و میر محمد صادق ولد میر عبد الله صفوی از گوشه

نشیدان لاهور به عطاء خلعت و انعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و حاجی بقا ملازم نا شجاع که چندینی قبل ازین از جانب او تهدیدت نامند فتح آورده بود بمرحمت خلعت و انعام^۱ مباحی گشته رخصت مراجعت یافت سلیم محرم مواکب نصرت طراز از باغ فیض بخش باهتزاز آمده قرین سعادت بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته، نزول اجلال شد و پیش کش بهادر خان از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بنظر انور گذشته برخیز رتبه قبول یافت و خاندوران بعنایت ارسال خلعت مشمول نوازش گردید و رضوان خان که درین ایام از مستقر الخلافه اکبر آباد بسده سپهر بنیاد رسیده بود خلعت یافته بخدمت عرض مکرر منصوب گشت و سید فیروز رستمخانی بفوجدارعی دوآبه چناب و راوی معین شده خلعت سرافرازی پوشید و روز دیگر که غره صفر بود مقام شده خدیو اقلیم شکار عالمگیر نشاط اندوز صید نخچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آغز که همراه صف شکنخان بودند چون خانمذکور حقیقت کار طلبی و حسن خدمت آنها معروض بارگاه جلال داشته بود مشمول مرحام شهشاهانه گشته اولین بترکداز خان و دومین بآغز خان مخاطب گردید دوم ماه مذکور کوچ شده آنطرف تالاب راجه تودرمل مضرب خدام اقبال گشت و درین منزل خلیل الله خان که بصوبه داری پنجاب معین شده بود

(۲ ن) بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه — بمرحمت

خلعت و انعام دو هزار روپیه

بمرحمت خنجر با علاقهٔ مروارید مبهاهی گشته رخصت مراجعت
 بلاهور یافت و لشکرخان که صوبهٔ دارئی ملتان باو تفویض یافته بود
 بعنایت نقاره و فیل واسپ سرانراز گشته مرخص شد و میرخان
 خلف خلیل الله خان بفوجداری دامن کوه کنگره و غذایت خلعت
 و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد
 و راجه مان سنگه گوالیاری بمرحمت دهکدهکئی مرصع مشمول
 عاطفت گردید و از اصل و اضافهٔ تهور خان بمنصب دو هزاری
 پانصد سوار و سید مقتدر بمنصب هزاری ششصد سوار و غیرت
 بیگ بانعام دو هزار روپیه گامیاب عنایت گشتند سوم موضع چنپال
 و فردای آن نواحی سرای چوهرمل از سایهٔ سنجق جهانکشا نورآما
 گردید و حیات زمیندار راجور بخطاب راجگی و عنایت اسپ
 و خلعت نوازش یافت و چنپت بذبذبه و انکد پسرش بمرحمت
 خلعت مبهاهی شده بدار الساطنت لاهور مرخص گشتند که درسلک
 کومکدیان خلیل الله خان باشند یفجم آب بیا که بموجب حکم
 بادشاه دین پناه بران جسر بسته شده بود از پرتو عبور رایت
 خورشید تاب رشک چشمهٔ آفتاب گشته آن روی آب فیض اندرز
 نزول خدیو مالک رقاب شد و روز دیگر موکب منصور از سلطانپور
 گذشته نزول فرمود درین هنگام قباد خان که در سلک همراهان شیخ
 میر بود بصوبهٔ دارئی تهنه تعین یافته بعطای نقاره و باضافهٔ
 پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار نوازش
 یافت محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزئی شاه
 یوسف کردیزی که مرقد شریفش در بلدهٔ طیبهٔ ملتان است بمرحمت

خلعت و ماده نفل سرمایه اعتبار اندوخت ششم سوکب منصور
از سلطان پور گذشته نزول فرمود درین ایام منصب وزیر خان
صوبه دار خاندیس باضافه هزارى هزار سوار پنج هزارى سه هزار
سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان صفوی فوجدار دهامونی
و چوراگده باضافه پانصد سوار چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار
قرار یافت و حسین بیگ خان بفوجداری هر دو بنگش از تغیر
فتح الله خان و عطای خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزارى دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه
و داور دان بفوجداری و قلعه دارى انگ از تغیر ابراهیم بیگ
و عنایت خلعت و اسپ نوازش یافته بخدمات مرجوعه مرخص
گشتند و کاکرخان بفوجداری سرکار کره مانک پور و از اصل و
اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار سر بلندی یافتند و میر
غضنفر میر توزک و چندی دیگر بهرحمت اسپ مباحی گردیدند
هفتم مابین سلطانپور و نور سرای مضرب خیام ظفر پیرا گشته
روز دیگر باغ نور سرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد
و خواجه اسمعیل کرمانی از اصل و اضافه بمنصب هزارى صد
و پنجاه سوار و محمد تقی برادر زاده وزیر خان و شیخ کتب هریک
بازعام یکهزار روپیه و جمعی از بندها بهرحمت خلعت و برخی
بعنایت اسپ سرافرازی یافتند نهم گذار آب متلج از نزول اشرف
کامیاب ویدض و صفا گردید درینوقت عاطفت شهنشاهانه عمده امرای
عظام معظم خان را که چندی قبل ازین چنانچه گذارش پذیرفته از
حبس رهائی یافت و بعنایات و مکارم ارجمند سر بلند گشته مخلی

بالطبع در قلعه دولت آباد بود بصوبه داری خاندیس مباحی
 ساخت که یکچند آنجا بوده بنظم و نسق احوال خود و سر انجام لشکر
 و سپاه پردازد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر نوید این سرافرازی
 المشمشیر خاصه برای او مرسل گشت روزیر خان صوبه دار خاندیس
 بعنایت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافته حکم شد که بعد
 از رسیدن معظم خان ببهانپور از آنجا بارزنگ آباد شنافته به تنظیم
 مهمات آن صوبه دولت بنیاد و خدمت بادشاهزاده عالیقدر و الانزاد
 قیام نماید و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص
 مصحوب طهماسب پسرش شرف امتیاز یافت و از کنار دریای ستلج
 بسه مرحله رایت جهان پیرا همای آسا ظل ورد به بلده فیض
 قرین مهربند افکند و باغ خلد آئین آن که مشتمل بر عمارات
 دلنشین عالیشان و به نزهت و صفا گل سر هبد باغهایی جهان است
 به یمن نزل اشرف روکش حدیقه جنان گشت و پیشکش راجه
 تودرمل از اقسام امتعه و نفائس مهربند از نظر اشرف گذشت و از آنجا
 لوابی گیتی کشا بدو منزل پرگنه انباله که باغی خوش و یستاد سراسر
 دلکش دارد پرتو سعادت گسترد و باغ مذکور از نزل همایون خرمی
 و نصارت پذیرفت درین وقت منصب سارنگدهر زمیندار جمون
 باغافه پانصد سوار و منصب مراد قایی سلطان که مهران از کومکریان
 صوبه کابل باضافه پانصدی صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و نوبتخان
 چیله بغوجداری دوابه جالندر از تغیر نصیری خان معین شده
 خلعت سرافرازی پوشید پانزدهم نواحی قصبه شاه آباد و روز دیگر

ظاهر قصبهٔ تهانیسری بمضرب خدام نصرت و ظفر گشت و شیخ عبد
الکریم تهانیسری بنظم مهمات چکله سهرند از تغیر راجه تودرمل سر
بلند شده بعنایت خلعت و فیل و باضافه هزار و پانصدی هشتصد
و پنجاه سوار بمنصب دو هزار سوار چهره اعتبار بر افروخت
و از تهانیسر بدو منزل ظاهر قصبه کرنال محل ورود موکب جاه
و جلال گشته نوزدهم نواحی قصبه پانی پت از سایهٔ سنجق جهان
کشا نور اندوز شد و از آنجا بچهار منزل بیست و سوم ساحت دلکشایی
باغ اعز آباد از فیض نزول اشرف خرمی و طراوت پذیرفت و هوای
ظاهر دار الخلافه از گرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن عبیر
رفت و راجه جسونت سنگه که بموجب حکم لازم الانقیاد در
شاهجهان آباد بود و سعادتخان صوبه دار آنجا و دانشمند خان
و ابراهیم خان خالف علیمردان خان که هر دو دران مرکز خلافت
گوشه نشین بودند و دیگر بندها و متصدیان آنمصر دولت و اقبال
جبهه سایی آستان جلال گشته سعادت ملازمت یافتند و راجه افرو
کور از اکبر آباد رسیده جبهه سایی عقبهٔ عبودیت گشت و سوبهاک
پرکاش زمیندار سرسور که تازه بتقییل سده سلطنت رسیده بود
بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع تارک افتخار انراخت و عاطفت
بادشاهانه راجه جسونت سنگه را بمرحمت خلعت خاص با نادری
عز اختصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و قلعهٔ مبارکه چهارم
ماه ربیع الاول بود مدت نه روز خدیو جهان دران سرا بستان فیض
مکان اقامت گزیده بهار افروز دولت و بخت و نشاط اندوز حشمت
و کاسرانی بودند درین هنگام اسلام خان از اکبر آباد و بهاوسنگه هاده

و کثرت سنگه ولد راجه جیسنگه و گرد هرداس کور و سبل^(۲) سنگه
 سید سودیه و جگت سنگه ولد نکبد سنگه هاده و سور چهل و منو هرداس
 کور از اوطان خویش رسیده جبهه سانی آستان سلطنت گردیدند و
 بعطای خلعت کسوت مباحات پوشیدند و بهار سنگه مذکور پنج
 زنجیر فیل بطریق پیدشکش گذرانید و سوبهاگه پرکاش زمیندار سر مور
 بعطای خلعت و گوشواره سروارید و اسپ یا زین و ساز نقره و
 خنجر مرصع با علاقه سروارید مورد مراحم گونا گون گشته رخصت وطن
 یافت و راجه مافسنگه گوالیاری بمرحمت سرپیچ مرصع سربلند شد
 و دژ خان که در نواحی بهکر از دارا بدشکوه جدا شده از راه جیسلمیر
 بحصار فرورده که وطن اوست رفته بود بعنایت ارسال خلعت فوازش
 یافت و محمد صالح کرمانی که قبل ازین دیوان بدیوتات دارالخلافه
 شاهجهان آباد بود بدیوانی بدیوتات مستقر الخلافه اکبر آباد و خواجه
 اسمعیل کرمانی بدیوانی دار السلطنت لاهور معین گشته بعنایت
 خلعت سرافراز گردیدند و از اصل و اضافه درویش محمد بمنصب
 هزاری پانصد سوار و سلطان بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار
 و جمعی کثیر از بندهای عتبه خلافت و گروهی انبوه از نوکران
 دارایی شکوه که نو سرافراز دولت بندگی بودند بعطاء خلعت و اسپ
 کاصد اب مواهب شاهنشاهانه گردیدند و از وقایع صوبه گجرات معروف
 حجاب بارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد سیفخان مرحوم که در
 ملک کومگیان صوبه مذکور بود باجل طبعی بهساط حیات در نوردید

از سوانح عبرت بخش آنکه درین ایام منهدیان کار آگاه از ممالک شرق
 رویه پیاپی بدرگاه خلأئق پناه رسیده خبر فتنه جوئی و شورش
 انگیزی نا شجاع حق ناشناس و عزیمت او از پنده بصوب اله آباد
 بقصد افراختن لای عذد و افروختن نیران جدال بمسامع عظمت
 و جلال رسانیدند و عرائض امرا و نوشتههای وقایع نگاران آنحدود نیز
 مشعر باینمعنی برسیدل تواتر و توالی به بیدشگاه خلافت رسید و آنچه
 قبل ازین از بعض اخبار و امارات مظنون خاطر دور بین شهنشاه
 دانش آئین بود درین اوقات بیقین پیوسته منشاء تعجب خردوران
 هوشمند گردید و الحق این حرکت ناهنجار و عزیمت دور از
 کار ازان مدعوش نشاء غفلت و پندار بی صدور باعثنی بغایت
 مستبعد و نامزوار بود زیرا که همیشه با حضرت شاهنشاهی الف
 مخالفت و مصادقت و دم یکجبهتی و موافقت میزد و همواره
 بمشاهده و مکتبه اظهار اینمعنی نموده عهود صفوت و صفا و موافقت
 یگانگی و ولا در میان می آورد آن گوهر یکنای معدن فتوت را
 نیز بمقتضای مهر اندیشی و محبت اخوت از قدیم الایام با اورا بطنه
 الفت و التیام بود و همواره در رواج کار و رونق حال و حفظ بنیان
 دولت و اعتدال او کوشیده در صدد نصرت و اعانتش بودند چنانچه
 از قضیه شکستی که او را از عذد و انساد دارا بی شکوه در نواحی
 فارس رویداد و خلل و فتوری که ازین جهت بمبانی احوال و مراتب
 ملک و مالش راه یافت پیوسته خاطر عاظم ملالت آگین بود و
 میخواستند که جبر آن انکسار فرموده دگر باره کار او را رونق و نظام
 و اساس ملک و دولتش را استحکام بخشند لا جرم بعد از آنکه دارا

بی شکوه فتنه پزوه در نواحی اکبر آباد از عساکر گردون شکوه منهنز
گشته بولای آزارگی شنافت و دست تسلط و استیلاى او کوتاه شده
نظم اسباب سلطنت و بیست و کشاد مهم خلافت بفرماندهی و اقتدار
خدایو زمان قرار یافت چنانچه گزارش پذیرفت از عظام امور اول
کاری که پیش نهاد خاطر اشرف ساخته بر جمیع مطالب و مهم
مقدم داشتند این بود که مونگیر را با صوبه بهار و پنده که همیشه
نا شجاع را آرزوی آن مکنون ضمیر بود بمبالغه تمام از حضرت اعلی
برای او گرفته ضمیمه ولایت وسیع بنگاله که باقطاع او تعلق داشت
گردانیدند و فرمان آنحضرت مشتمل بر تفویض این ولایت حاصل
نموده با قدسی صحیفه ملاطفت پیرا مبنی بر تفقد و دلجوئی
بسیار و مشعر بسوانج و حقائق دربار جهانمدار مصحوب محمد
میرک گرز بردار از پیشگاه خلافت نزد او فرستادند و باو نوشته بودند
که چون همواره خواهش ایضوبه داشتید بالفعل آنرا با ولایت بنگاله
متصرف شده بجمعیت خاطر و فراغ بال روزی چند بنظم و پرداخت
آنصوبه و جبر اختلال احوال خود پردازید تا آنکه جنود قاهره از تعاقب
دارایی شکوه و کفایت مهم او فارغ شده بمستقر اورنگ حشمت
مراجعت کنند در انوقت مطالب و مدعیات دیگر که داشته باشید
در حصول آن نیز خواهیم کوشید و چنانچه آئین اخوت و مقتضای
فتوت است در هیه چیز از مراتب ملک و مال مضایقه نخواهیم
نمود و چون محمد میرک به بنگاله رسیده فرمان عالیشان و ملاطفت
نامه خدیو جهان باو رسانید از وقوع این عطیه عظمی که فوق تصور
و تخیل او بود منمت پذیر گشته در پدراهن نشاط نگنجید و از خبر

فرار و ادبار دارا بی شکوه که همواره بار کمان کین و عذاب کشیده داشت و کفایت شرو دفع افسادش جز بسطوت اقبال دشمن مال شهنشاه عالمگیر صورت پذیر نبود بغایت مسرور و مبتهج گشت و تهذیب نامۀ مشتمل بر مراسم مبارکبادی و مراتب شکرگزاری در جواب نوشته بجناب والا فرستاد و خود از اکبر نگر که حاکم نشین بنگاله است به پتنه آمد لیکن از آنجا که بخت و سعادت ازو رموده روزگار دولتش بسر رسیده بود و ضمیر کار آگاه و عقل معامله دان که سرمایۀ تمیز سود از زیان است نداشت بعد از رسیدن به پتنه و تصرف در صوبۀ بهار سودای زیادی طلبی در سرش جای کرده بطمعهای خام و فکرهای دور از کار دیگر باره سر انجام اسباب ادبار نمود و قدر نعمت و عافیت ندانسته و حق تفقد و دلجوئی خدیو زمان نشناخته راه ناسپاسی و طریق حق ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا بی شکوه متوجه پنجاب شده و اتمام آنهم را بزودی گمان نمی برد و تختگاه سلطنت و مستقر خلافت را از فر شکوه موکب جلال خالی می شمرد از خام طمع و بیخردی باین وادی افتاد که لشکری جمع آورده بصوب الہ آباد آید و از آنجا اگر تواند خود را باکبر آباد رساند شاید باین تیز دستی کاری از پیش برود و اغوای نوکران و خوشامدگویان و تحریک واقعہ طلبان و فتنہ جویان که چشم از صلاح دولتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می جستند نیز علاوه بیدافشی و تبه رائی او شده دماغ پندارش را بشورش آورد و بعد از اندک توقفی در پتنه با لشکریهای آنحدود و توپخانه و نوارۀ عظیم بنگاله واسط صفر این سال

که رایدات عالیجات ظل ورود بساحت پنجاب افکنده خاطر جهان پیرا مشغول دفع فتنه دارا بیشکوه بود انتهاز فرصت نموده لواء عزیمت از پتنه بسمت اله آباد افراشت و باغواهی مفسدان کوتاه اندیش قدم جسارت از حد خویش پیش گذاشت و چون بنواحی قلعه رهناس رسید رام سنگه نوکر دارا بیشکوه که از جانب او بحراست آن حصن فلک اساس قیام داشت بایمائی آن فتنه پروه که بعد از فرار از مستقر الخلافه اکبر آباد باو و دیگر قلعه داران سمت اله آباد نوشته بود که قلاع آن نواحی به نا شجاع دهند رفته باو ملاقی شد و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل بارهه که از جانب دارا بی شکوه حارس قلعه چناره بود قلعه مذکور باو داد و در خلال این ایام همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد بار میخوشت که من هم باین مامورم که اگر خود باینصوب آیند قلعه را تسلیم کنم و منوح اینمقدمات نیز باعث رسوخ عزیمت باطل و ازدیاد مواد بیخردی او گشته قدم جرأت پیشتر نهاد و چون این حقائق واحوال معروض بارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی که شیمه قدسیه این خدیو مهر پرور خیر گستر است مرکوز ضمیر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مسامحه و اغماض برکار او کشیده این حرکت ناهنجار ازان بیخرد نگوئیده اطوار ناکرده انکارند و از مقالات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا اورا بشاه راه اهتدا آرند و چنان نشود که کار بقتله و خونریزی کشد چنانچه بعد از تحقیق این اخبار شورش افزا مکرر از کمال بزرگ منشی و والا نهادی موعظت نامهایی دلایز صلاح انگیز بآن بیهوده کوش باطل

ستیز نوشتند که شاید سرمایه شعور و آگاهی شده از کرده نا صواب خود باز آید و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردن لیکن درینوقت بذایر رعایت مراتب حزم و احتیاط که منطابق حفظ سلطنت و جهانداری و مقتضای خردمندی و هوشیاری است بر خاطر خورشید مآثر چنین تافت که اگر آن رمیده بخت برگشته روزگار از بیهوشی نشاء غفلت و پندار بخود نیاید و ترک اراده ناپسند و عزیمت نا سزاوار خویش نکرده بر مخالفت و عناد اصرار نماید چون خاندوران با عساکر کومکئی اله آباد تاب مقاومت او ندارد چندی دیگر از اعظم امرا و فوجی از موکب نصرت پیرا در ظل رایت بادشاهزاده محمد سلطان بدانصوب تعیین نمایند تا سد راه او بوده از حقیقت حال و کیفیت عزیمت و اراده آن نادان فتنه سگال هرچه دریابند بسده جلال معروض دارند بظاہر ان یرلیغ کرامت طراز بطغرای نغان پدوست که بادشاهزاده والاتبار نظم مهام مستقرالخلفاء بعمدة السلطنة امیر الامرا که آنجا بود وا گذاشته با توپخانه و لشکر اکبر آباد هفتم ربیع الاول که ساعتی مسعود بود لوای نهضت بآنصوب برافرازند و از پیشگاه حضور نیز جمعی از مبارزان نبرد آزما و دلیران عرصه و غامعین گشتند و حکم شد که چون نا شجاع باله آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بجند مسعود پیوند و تگم این احوال عنقریب مرقوم کلک سوانح نگار گشته عبرت افزای ناظران این مجموعه بدائع قدرت ایزدی خواهد شد اکنون بوضیفه معهود زبان خامه بگزارش و فائز حضور قدسی نشان گوهر افشان

میگردید چهارم ربیع الاول مطابق نهم آذر ماه رایات نصرت پیکر
 اوائل روز از باغ دلکشای اعز آباد بقصد دخول دار الخلافه باحتراز
 آمد و چون ساعت داخل شدن قلعه مبارکه اواخر روز بود
 شهنشاه جهان نخست بشکار گاه توجه نموده نشاط اندوز شکار
 گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بباغ
 سندر بازی که مابین شهر و اعز آباد واقع است نزول سعادت نموده
 سماعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با بخت فیروز و
 اقبال عدوموز چون خورشید جهانتاب و بدر عالم افرورز که بر اوج سپهر
 برون بر آید بر فیلی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوه
 پشت آن نصب گشته بود سوار شده لواي عزیمت بصوب عرصه
 مصر دولت و اقبال و ساحت دار الملک مجد و جلال انراختند
 نقارهای نشاط و کورکهای شادیانه بنوازش آمده از غریو طبل و کوس
 و خروش کرنا و نفیر طنطنه شوکت و غلغله حشمت در گوش روزگار
 پیچید و گیتی خدیو عالم گیر با فرالهی و شکوه شهنشاهی همعنان
 نصرت و ظفر فیل سوار از میان بازار فسحت آثار شهر عبور فرموده
 چون وقت نماز عصر رسیده بود نخست پرتو نزول بمسجد جامع
 انگذند و نماز بجماعت گذارده قریب دولت سوار شدند و دو نیم
 گهزی از روز مانده قلعه مبارکه از فر نزول اشرف سرکوب حصار
 ادلاک و شرافت بخش مرکز خاک گشت *

جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و دوم

بر حقایق سنجان این صحائف مآثر اقبال و دقائق شناسان

این دناتر مفاخر عظمت و جلال مخفی نماند که از بدائع قوانین معموله این دولت جاوید طرازیکی آنست که فرما روایان این دردمان عظیم الشان عمیم الاحسان در هر سال از سنین عمر سعادت قرین چون تاریخ میلاد میمنت بنیاد در رسد بشرائف نقود از زر و سیم و دیگر نفائس اشیا سنجد باین طریق که یکدفعه بطلا و دیگر مرتبه بنقره و پس ازان چند نوبت دیگر بسائر فلزات و اشیای که مقرر و معهود شده آن مبارک وزن بعمل می آید و وجوه مذکوره به محتاجین و ارباب استحقاق بذل و انفاق کرده جهانی را نقد مقصود بدامن آرزو میریزند و دران جشن خجسته ملازمان عتبه خلافت و ایستادگان پیشگاه قرب برونق رتبه و شایستگی بمراحم والا عز امتیاز می یابند و بذایر اختلاف تاریخ شمسی و قمری در سالی دوبار این جشن عالم آرا پیرایه انعقاد یافته مگر را باعث جهان پیرائی و طرب افزائی میگردد *

* رباعی *

هر سال شود بعات اهل زمان * با گوهر و زر وزن شه ملک ستان
لیکن اگر از روی حقیقت سنجد * افزون آید سایه حق از دو جهان
و همانا غرض از وضع این قانون فرخنده آنست که هم ایذمعنی وسیله
کامیابی بینوایان و حاجتمندان شده برکت دعاء اجابت اثر آنگروه
سرمایه حصول مقاصد علیا گردد و هم تقریب جشن و سور منشاء
صدور آثار عنایت و تربیت شهنشاهانه گشته نوازش و کامبخشی
بندهای سده سلطنت و ایستادگان بساط خدمت بظهور رسد و درین
ایام خجسته فرجام که سال چهل و یکم شمسی از عمر مسعود شهنشاه
کیوان غلام به سعادت فیروزی صورت انجام یافته آغاز جهان افروزی

سال چهل و دوم بود جشن و زن شمسی بآئین مقرر و رسم معهود صورت انعقاد پذیرفت و هفتم ربیع الاول مطابق دو ازدهم آخر بزم والا جشن دلکشا ترتیب یافته در ایوان گردون اساس غسلخانه مبارک اوائل روز که ساعت بانوار میمنت قرین و میزان فلک را چشم حسرت بر زمین بود کفۀ ترازو از گوهر عنصر مقدس شه‌نشاه دنیا و دین گرانبار قدر و شرف گشت و آن پیکر دولت و هیکل اقبال که از فرط بزرگی و کمال عظمت با گوهر جانهای پاک و جواهر خزائن افلاکش نتوان سنجید بمقتضای رسم و عادت و آئین صورت و مجاز بزر و سیم و سائر اشیاء معهوده سنجیده شد و بعد از ادای این رسم میمنت پدرا خاقان جهان چون آفتاب جهان از برج میزان برآمده سریر آرای دولت و کمرانی شدند و دران جشن خجسته بسیاری از بندهای عتبه خلافت بمواهب و مکارم ارجمند سر بلند گردیدند از آنجمله مهاراجه جسونت سنگه بعدایت طره مرصع تارک افتخار برافراخت و محمد امین خان میر بخشی و بهادر خان و مرتضی خان و سائر امرای رفیع الشان و بسیاری از منصبداران و ملازمان سده سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پایه بخلعتهای فاخر گرانمایه کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا که در مستقر الخلافه اکبر آباد و راجه جیسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و سائر امرا و عمدهای که از پایه سریر خلافت دور بودند بار سال خلعت سرمایه مباحات اندوختند و مهابتخان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار بمنصب شه‌نزاری پنج هزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه بلند

پایگی یافت و اسلامخان باضافه دو هزار سوار بمنصب پنج‌هزاری
 پنج‌هزار سوار و مرحمت اسپ با ساز طلا و شمشیر سرفراز گشته
 بخدست بادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادرخان که
 بمنصب پنج‌هزاری چهار هزار سوار مباحی بود باضافه هزار سوار
 دو اسپ سه اسپه والا رتبه گردید و مرتضی خان بعنایت علم لوائی
 امتیاز افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار
 سر بلند گشت و راجه انده^(۲) کور از اکبر آباد رسیده جبهه سای عتبه
 خلافت شد و بمرحمت فیل و سر پیچ مرصع مباحی گردید و
 نجاب‌خان که چندی قبل ازین بنابر صدور تقصیری عظیم به تغییر
 منصب و جاگیر و عزل از رتبه شوکت و اعتبار و سلب خطاب
 خانخانانی و سپه سالاری مورد بی عنایتی گشته مدتی از دولت
 بار و سعادت کورنش سایه آفریدگار محروم بود چون درین هنگام
 بوسیله شفاعت و التماس ایستادهای بساط قرب مراحم شهشاهانه
 رقم عفو و جرم جراثمش کشیده او را رخصت کورنش ارزانی
 داشته بودند درین روز خجسته بوساطت امیر خان جبهه سای سده
 اقبال گشته عرق خجالت و تشویر از ناصیه تقصیر افشاند و بعطای
 خلعت خاص اختصاص یافت و دانشمندخان و ابراهیم خان که در
 سلک گوشه نشینان بودند بعنایت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند
 و داؤد خان که در حدود بهکهر از دارا بی شگوه جدا شده بود
 بمساعدت سعادت درین ایام دولت آستانبوس درگاه والا یافته بود

بعطای خلعت و شمشیر و منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامیاب
 عزایت شد و بهار سنگه هاده که تازه از وطن باسلام عتبه سپهر رتبه
 رسیده بود بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عطای خلعت و
 جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل و نقاره و علم
 مورد انظار مرحمت گردید و چون همواره شخصی که ارشد آن سلسله
 شہامت آئین و مورد نوازش فرماندهان این دولت ابد قرین
 باشد از پیشگاه سلطنت مخاطب بر او میشود عاطفت بادشاهانه
 او را از روی تربیت و خانه زاک پروری باینخطاب نامور ساخته
 محسود اقران گردانید و محمد بدیع بن خسرو بن نظر محمد خان
 که سابق بذابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق
 که سه هزارى چهار صد سوار بود سر بلند گشته و گرد هر داس کور
 باضافه پانصدی بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و پرسوجی دکذی
 باضافه هزار سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار سرمایه افتخار
 اندوختند و سولهاگ پرکاش زمیندار سر مور که درین تازگی دولت
 آستانبوس دریافته بعطای خلعت و اسپ و سر پیچ مرصع باعلاقه
 مروارید مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت و فیض الله
 خان بمرحمت شمشیر و علم و الله یار خان بعتاء جینگه مرصع
 سرافرازی اندوختند و از اصل و اضافه دیندار خان بمنصب دو هزار
 و پانصدی هزار سوار و شیخ عبد القوی بمنصب هزار و پانصدی
 پنجاه سوار مشمول مراحم خسروانی گردیدند و همت خان خلیف
 اسلامخان بمکرمات خلعت و فیل مباهی گشته با پدر خویش
 مرخص شد و مخلص خان خلعت یافته باکبر آباد مرخص شد که

کومکدان آن مستقر الخلافه را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان معین شده بودند در برآمدن قدغن و سزاوی نموده مجال تعلل و امهال ندهند و مصحوب او یک عدد جیغۀ مرصع از سر نوازش بجہت بادشاهزادۀ والا تبار مرسل شد و غیرت بیگ بخطاب شجاع خانی و محمد صادق بخطاب دلاور خانی و وزیر بیگ بخطاب ارادتخانی و محمد علی ولد تقرب خان بخطاب خانی نامور گشته و شیخ عبد الوهاب بخاری و ملا عوض وجیه و قاضی عبد الوهاب اتضی القضاات هریک بانعام یکہزار روپہ کامیاب گشت میر حسین بندیلہ و میر رستم خانی و میر عزیز بدخشی از نوکران عمدہ دارا بی شکوہ کہ درین ایام بمساعدت طالع بدولت آہتانبوس رسیدہ بودند بعطای خلعت و بمناصب شایستہ مباحی گردیدند و بسیاری از امرا و عمدہای بارگاہ سلطنت و سائر بندہای عتبہ خلافت بانفازیش منصب و عطای خلعت و شمشیر و خنجر و اسپ وفیل و برخی بمرحمت نقارہ و علم و بعضی بانعام نقود نوازش یافتند و خوشحال خان و بسرامخان کہ سر آمد نغمہ سنجان ہندوستان اند ہریک بعنایت مادہ فیل بہرہ اندوز عزت گردیدند و بسائر اہل نغمہ و نشاط و سرود سرایان آن محفل انبساط پنجہزار روپہ انعام شد و پیشکش بادشاهزادہ محمد سلطان مشتمل بر سہ زنجیر فیل و یک سر اسپ عربی و نفائس جواہر و مرصع آلات بنظر انور رسیدہ رتبہ قبول پذیرفت و همچنین نوئیدان عالیمقدار و امرای نامدار و سائر بندہای آستان فلک مدار ہریک در خور حال رسم پیشکش و نقار بجا آوردہ از مجموع موازی سہ لک روپہ درجہ

پذیرائی یافت و چون آن روز فرخنده بآئین بهجت و کامرانی و قرین طرب و شادمانی بانجام رسید شب هنگام آتشبازی که باشاره والا دران روی آب جون محازی درمن مبارک آلات و ادوات آن ترتیب داده بودند مسرت افروز خاطر نظارکیان شده فروغ افزای انجمن عشرت گردید و شب دیگر چراغانی که هم دران روی آب در کمال خوبی سرانجام یافته بود نظر غریب تماشاگشایان گشت و تا سه روز این جشن پرنشاط و بساط انبساط مرتب و ممهذب و درین ایام پیشکش امیر الامر مشتمل بر جواهر و مرمع آلات از مستقر الخلافه به پیشگاه حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام یولیع گیتی مطاع بنام زندگ امرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات صوبه خاندیس بذیات خویشکی از کومکیان صوبه مذکور که مناسب داند مقروض داشته برخی از تابلیان خود آنجا بگذارند و بر جناح تعجیل روانه پیشگاه حضور گردند و شب دوازدهم ماه مذکور که شب میلاد سعادت بذیات خلاصه نشاء ایجاد برگزیده خالق عباد مرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الصغیاء بود شهنشاه دین پرور بآئین مقرر این دولت خیر اثر دوازده هزار روپیه بارباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین انفاق فرموده سعادت دارین اندوختند و دوازدهم هوای سیر باغ دلکشای صاحب آباد که در عین دار الخلافه واقع شده در گلشن همیشه بهار خاطر اشرف مربر زده نشاط اندرز گلگشت آن سرا بستان فیض مکان گردیدند و روز دیگر عزم زیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه طاب ثراه مرکوز

خاطر اقدس گشته کشتی سوار بدافسوب توجه فرمودند و روان پاک
آن همای سدره نشین را بگشاده و دعا روح و راحت بخشیده پنج
هزار روپیه بخدم و مجاوران آن روضه خلد مانند انعام نمودند و
بعد از فراغ آن بطواف مزار فائض الانوار قدس عرفای کرام
حضرت شیخ نظام الدین معروف باولیا که در همان محنت است
تبرک جسته یک هزار روپیه بمستحقان و مجاوران آن بقعه متبرکه
انفاق کردند و از آنجا بروضه قدسیه جناب قطب الاولیاء الواصلین
قدوة الاتقیداء الموحدین خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
العزیز که در هفت گروهی دار الخلافه است توجه نمودند و رسم
زیارت بجای آورده و استمداد همت نموده دو هزار روپیه بسدنه
آن مقام قدسی احترام مکرمت فرمودند و اواسط روز از آنجا قرین
توفیق ربانی و برکت آسمانی عذاب معاودت معطوف داشتند و
در اثنای راه عشرت اندوز شکار گشته اواخر روز دولتخانه همایون
از فرقدوم اشرف رشک بیت الشرف خورشید گردید و درین هنگام
تابان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر بحر حشمت بادشاه زاد و والا
قدر محمد سلطان را بمرحمت دو اسپ از طویل خاصه یکی با ساز
مینا کار و دیگری با ساز طلائع نوازش نموده مصحوب ارادتخان ارسال
داشتند و یرایغ گیتی مطاع بنام ذوالفقارخان صادر گشت که قلعه
مبارک اکبر آباد را بعد از رسیدن رعد انداز خان که بقلعه درجی
آن مرکز سلطنت مقرر شده بود بار سپارد و یک کرور روپیه با برخی
اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش
روانه اله آباد شود و به بادشاهزاده فلک مکان مجید سلطان ملحق گردد

و راجه انرۀ کور و رار بهار منگه هاده و گرنهر داس کور و جگت منگه
 هاده و پرم دیوسید سوده و علیقلخان و گروهی دیگر از مبارزان
 نصرت نشان ضمیمۀ جنون معلی گشته مرخص شدند و همگی
 در خور حال بعطایا و مواهب بادشاه دریا نوال سرانرا از گردیدند •

توجه الویۀ طقیر پیرا بشکارگاه سورون

جهت اطفاء نائرۀ فتنۀ ناشجاع

چون بتواتر اخبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر مهر
 انور گردید که ناشجاع عافیت دشمن نامداس با وجود اطلاع
 بر معارفت موکب ظفرایاب از حدرد پنجاب و وصول بهستقر
 اورنگ خلافت از اندیشۀ کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسۀ خیال
 باطل راه مخالف و عذاب می سپارد و بگام جسارت با جنون ادبار
 بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله آباد و عزم جنگ جوئی و
 انساد دارد رای مصلحت پیرای حضرت شاهنشاهی که گنجور
 اسرار دانش و آگاهی و دستور رموز خلافت و جهان پناهی است
 بر آن قرار گرفت که قرین درات از مقر سلطنت نهضت نموده
 بسمت شکارگاه سورون توجه فرمایند و یکچند دران نواحی بذشاط
 شکار گذرانیده منتظر وزود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش
 ستیزه کار باشند که اگر بنصائح هوش افزا و موعظ غفلت زدا بصلاح
 کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار زند و قدم جرأت از حدود

بزارس پیش نه نهاده بهمت پتند معاروت کند بادشاهزاد نامدار
 والا تبار محمد سلطان را با عساکر منقلا باز گردانند و خود نیز
 بهسعادت بعد از فراغ شکار مورون به مستقر دولت روز انزون مراجعت
 فرمایند و اگر از غنوده بخندی و بیدولتی توفیق آگاهی و اندباه نیافته
 سرفخرت و استکبار انرازد و باله آیدان آمده بارتکاب محاربه و پیکار
 پردازد و تنبیه و گوشمال او را وجه همت گیتی کشا ساخته بدفع
 آن فتنه جو توجه نمایند و بنابرین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع
 الاول موافق بیست و دوم آذر عملۀ منشیخانه را خلعت داده حکم
 فرمودند که سراق اقبال بیرون زنند و عمارات فیض بنیاد خضر
 آباد محط بارگاه حشمت و جاه کردند و روز دیگر که ساعتی فرخنده
 اثر بود اوائل روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز از قلعه مبارک
 بر فیل ظفر گنج سوار شده بهمعنائی جنود آسمانی رایت عزیمت
 همایون بصوب مقصد برانراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
 خضرآباد همه جا خلایق را از زرافشانی دست جود کامیاب
 ساختند و برای سرانجام بعض امور دو روز دران مقام دلاکشا بساط
 اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری دار
 الخلافه و حراست و خبرداری مراہ بخش که در انجا محبوس
 بود بدستور سابق بامیرخان تفویض یافت و سیداتخان بنظم
 مهمات آن مرکز خلافت معین گردیده بعنایت نادری خاصه مباحی
 شد و دانشمند خان بانعام بیست هزار روپیه کامیاب مرحمت
 گشته بانجانبان و ابراهیم خان و فاخرخان و ظفرخان که از
 منصب معزول شده در دار الخلافه وظیفه خوار احسان بودند رخصت

انصراف یافتند و بعد انداز خان که بقلمه داری مستقر الخلافه
اکبرآباد مورد انظار اعتماد گشته بر د بعلای جمدهر میدا کار وباضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار نوازش
یافته مرخص شد که خود را بر جناح سرعت باکبر آباد رساند و
خدمت میر بخشی گری زمره احدیان که باو متعلق بود بسزاوار
خان تفویض یافت و او بهار سنگه بعنایت فیل و جمدهر مرصع
واسپ با ساز طلا و پرم دیو سیدودی بعلای دهکدهکی مرصع واسپ
با ساز طلا و سبل سنگه سیدودی بمرحمت اسپ و راجه اودیبهان
مریقه بعنایت خلعت مباحی شده ضمیمه جنود منقلا گشتند
و فضل الله خان بخدمت بخشی گری واقع نویسی دار الخلافه
و کرم افغان بفوجداری نواحی شهر تعین یافته بعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و میر عبد الرحیم
ولد اسلام خان مرحوم و جمعی دیگر از بندها در سلك کومکدان آن
دار الملک حشمت و جاه انتظام یافتند و کیرت سنگه بکامان بهاری
که فوجداری آن باو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتھی چند
باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
هر انراز گشت بیستم ماه مذکور رایات منصور بغیروزی و نصرت از
خضر آباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید
که غره ناصیه فتح و ظفر باد شاهزاده عالیقدر والا گهر محمد سلطان
باعساکر منقلا نوزدهم همین ماه با تاوه رسیدند با جمله شهنشاه
جهان صید کزان و شکار افغان طی منازل نموده سیوم ربیع الثانی
سایه عز و جلال بر نواحی قصبه سورون گسترده و روز دیگر دران

فخرچیرگاه اقبال مقام کرده بنشاط شکر پرداختند و از آنجا که خدیو
 جهان را نیت خیر فرجام و همت حق شناس بر هدایت ناشجاع
 فتنه انگیز ناسپاس مقصور بود و بمتقاضی عموم رافت و صلاح
 اندیشی میخواستند که تا ممکن و میسر باشد این مهم بمدارا
 و مصالحه انجام یابد و کار به ستیز و آریز نکشد از یک منزلی سرورن
 دیگر باره قدسی صحیفه مدنی بر مراتب نصیحت و خرد پروری
 مرقوم کلمک فتوت گستری ساخته مصحوب یکی از بندهای درگاه
 فزاد او فرستادند تا کیفیت عزیمت و حقیقت ما فی الضمیر آن
 بی بهره جوهر دانش و تدبیر بوضوح پیوسته اتمام مراتب حجت نیز
 بظهور رسد و در همین منزل مخلص خان که برهم سزاولی عساکر
 منقلا تعین یافته بود از لشکر بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان محمد
 سلطان رحیده احراز دولت ملازمت اشرف نمود و عرضه داشت آن
 والا نسب مشعر بکیفیت حال جنود مخالف بخدمت همایون
 گذرانید و چون اخبار قرب وصول ناشجاع و مقدمات فتنه جوئی
 و شورش انگیزی او روز بروز بمسامع دولت میرسید و بیقین انجامید
 که آن شوریده دماغ سودای سلطنت بزواج نصائح و شرائف
 ملاطفات خسروانه ترک باطل متمیزی نکرده از بلخردی همت بر
 امتیصال خود میگمارد و در کج اندیشی و عناد بنوعی راسخ است
 که بهیچ وجه مدارا و مواسا با سود ندارد لاجرم نیران سطوت و جلال
 خدیو کشور و اقبال باشتهال آمد و چهره غیرت و عتاب بادشاهانه
 خروزان شده پنجم ماه مذکور از سواران لوای توجه بمدافعه اعدا
 پرداختند و به بادشاهزاده والا نژاد و عساکر منقلا نومان شد که در

جنگ و پیکار تعجیل نکرده انتظار وصول موکب مسعود برند و در همین روز که از نواحی سوزون کوچ میشد در الفقار خان از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده بلشکر ظفر اثر ملحق گشت و بهادر خان بلشکر مفعلا مرخص شد و بعد از طی دو سه مرحله بوضوح پیوست که ناشجاع باله آباد رسید و سید قاسم قلعه دار اله آباد بمقتضای قراول داد رفته باو ملاقی گردیده است. مجملی از حال بد فرجام آن ناحق شناس بعد برآمدن از پتله آنکه چون به بنارس رسید از ظلم پرستی و بیداد گری که همواره در طبع او مرکوز بود دست جور و اعتساف بر سکنه و متوطنین آن بلده کشاده محصلان و متشدان گماشت که مبلغی خطیر از زمره تجار و متمدن هندی و مسلمانان که در آنجا بودند بگیرند و بچهر و قهر و عذف قریب سه لکه روپیه بزور سر پنجه تطاول از اهل بنارس گرفت و از کمال بی پروائی و بییهوشی او جمعی که متصدی این جور و ظلم بودند بر وفق مضمون *

* بیت *

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد * زند لشکریانش هزار مرغ بسیم
اصناف مبلغ مذکور از میان برده انواع ظلم بعرض و مال و ناموس
آن مظلومان رسانیدند و آن بی خرد بد مال جمع این مال را مرصافه
جمعیت اسباب پریشانی و نکال ساخته از آنجا قدم جرأت پیش
گذاشت و چون فوجی بسر کردگی سید عالم و حسن خویشگی و
خواجه خسرو نوکران خود بر سر جونیپور فرستاده بود و آنها رفته
بمحاصره آن پرداخته بودند مکر مخان صفوی حاکم آنجا تاب ثبات
و پایداری در خود ندیده بعد از انداختن توپی چند و اندک

آویزشی از قلعه برآمد و باتفاق فرقه مذکور در دو منزلی اله آباد بار پبوست و هفتم ربیع الثانی که آن موقت نیران فتنه و فساد باله آباد رسید سید قاسم بارهه نیز از قلعه برآمده باو ملاقی شد و چون آن باطل اندیش بشخورد بدستور سابق قلعه را بتصرفش وا گذاشت و سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خود بنیابت خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت ضمیمه حبش فتنه گشت و ناشجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب گذشته قدم جسارت پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت انزای هوشمندان خواهد گردید درین هنگام عاطفت بادشاهانه داود خان را بمرحمت فیل با جل زر بفت نواخت و حسن علیخان را قوش بیگی کرده عطای خلعت و علم باضافه پانصد بمنصب دو هزار و هزارسوار مباحی ساخت و یزدانی پسر عم او بفوجداری فتح پور خانوه از تغییر راجه مهاسنگه بهدرباره و مرحمت خلعت و اسب و باضافه شش صدی چهارصدسوار بمنصب هزار و پانصدی هزارسوار و سوار خان بخدمت مدیر بخشگیری احدیان از تغییر رعد انداز خان و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار و قزلباشخان بانعام پنجهاز روبیه و شجاع خان و چندی دیگر از بندها بمرحمت اسب مورد نوازش گشتند درازدهم ماه مذکور میر ابو المعالی ولد میرزا والی مرحوم از جایگیر داران صوبه بهار که بنا بر ضرورت بناشجاع گرویده درین وقت برهبری سعادت از لشکر او روی ارادت بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت و اسب با ساز طلا و فیل با جل زر بفت و شمشیر با هاز مینا کار

و خطاب میرزا خانى و انعام سى هزار روپيه و باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب سه هزارى در هزار سوار مشمول مراسم گونا گون گردید و بعرض اشرف رسید که راجه انرده کور از کومکيان عساکر منقلا که بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزي در اکبر آباد توقف کرده درین اوقات با وجود بقیه کوفت از روی کار طلبی بعزیمت لشکر ظفر انر از انجا روانه شده بود در نواحی مستقر الخلافه اکبر آباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور از نواحی مگن پور می شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب همت از دلهاي آگاه واستفاضه انوار توجه از بواطن اولیاء الله شمیمه کریمه آنحضرت است بروضه قدسیه قدوه اصفیاء عظام نقاره عرفاء کرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند بشاه مدار اشتها دارد عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجا آوردند و مجاوران آن مزار فائض الانوار را از فیض انعام عام بهره ور ساختند هفدهم ظاهر قصبه کوره که بادشاه زاده والا تبار عالمقدار ارجمند بخت بلند محمد سلطان با عساکر منقلا آنجا نزول داشتند و ناشجاع بچه گروهی آن رسیده توقف ورزیده بود و توپخانه در برابر خود چیده عزم صف آرایی داشت مضرب مرادق نصرت و ظفر گردیده و بادشاهزاده ارجمند بلند مقدار محمد سلطان احراز سعادت ملازمت اشرف نموده یگهزار مهر بطریق نذر گذرانیدند و بعطای خلعت

(۲ ن) و در هزار روپيه بخدم و مجاوران آن مزار فائض الانوار عطا

کردند هفدهم الخ

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و همچنین سایر امرا و بندهائی که در رکاب ایشان بودند بدولت زمین بوس رسیدند - از شرائف اتفاقات و بدائع اسباب فیروززی آنکه زنده اسرای عظام معظم خان که بموجب یرلیغ گیتی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان جاه گشته بود درین تاریخ که دو روز بعد ازان محاربه و قتال روی داد بموکب جاه و جلال پیوسته جبهه ساری آستان سلطنت شد و از رسیدن بوقت مجددا حسن اخلاص و نیکو بندگی و جوهر همت و کار طلبی آنخان والا مکان که در پیشگاه خلافت جاوید ظهور نموده مشمول انظار عاطفت و توجه بادشاهانه گشت و یکهزار مهر بر سبیل نذر گذرانیده بعطای خلعت خاصه با نادری قاصت مباهات انراخت و شهنشاه مؤید مظفر روز دیگر دران منزل فیروززی اثر اقامت گزیده بتقسیم افواج نصرت شعار و تمهید اوازم رزم و پیکار پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بعزایت خنجر خاصه با علاقه مروارید و یک صد اسب از انجمله ده اسب عربی و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه مروارید و یک صد اسب ازان جمله پنجم اسب عربی و عراقی یکی با زین و ساز طلا و خان دوران و راجه رای سنگه هر یک بعطای خلعت و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمرحمت اسب عراقی و پرسوجی بضاع هزار سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار مطمح انظار نوازش گردیدند •

ذکر محاربه شیران بیشهٔ هیمجا و بهادران رزم پیرا و قتم و فیروزی عساکر ظفرلوا و فرار ناشجاع ادبارافزا از معرکهٔ مرد آزما

بر ضامئ دور بدین دیدهٔ ویران دانش آئین صورت اینم عنی جلوه گر
است که هیچ مفتی در آدمی نگوهیده تر از لجاجت و پرخاش
جوئی و شور انگیزی و فتنه خوئی نیست چه برداعت ابن خصال
ذمیه بسیار باشد که دولتهای عظیم خلل پذیر گردند و کاخ رفعت
و قصر حشمت سلاطین والا مقام بانهدام گرایند بسا نامداران والا نژاد
بانروزش نیران جدال و عذاک خومن اقبال و کمرانی بباد داده اند
و از باطل ستیزی و سبک سری سر بر سر کیده وری نهاده • شعر •
بنزدیک کار آگهان روشن است • که زنجیر گردن رگ گردن است
کجا شعله باخار و خس آن کند • که با خویش مغرور نادان کند
تهی مغرورم ظرف همچون حباب • ز خویش است بنیاد کارش خراب
حاصه دران هنگام که این ذرائع فساد انجام با سوء تدبیر و اختلال
رای که خود به تنهایی سرمایهٔ هزار زیان و بحقیقت دشمن
خادگی عبارت از آنست قرین شود و اگر باینحالت و خامت اثر
کفران نعمت و ناپایداری و نسیان عهد و ناحق شناسی علاوه گردد
و نیت خیر اساس و اندیشهٔ حق پزوه که دولت و بهروزی و سعادت
و فیروزی از نتایج و برکات آن است مفقود باشد مکانات آن بطریق
اولی از پیشگاه عدالت منتقم حقیقی که پادشاه هر نیک و بد در
کارخانهٔ قدرت بدیع او آماده و مهیاست بمنصهٔ ظهور رسد و پیداست

که چون کسی را اتفاق ظهور این احوال با یکی از خداوندان اقبال و برگزیده‌های خاص ذوالجلال افتد زود تر از زود مستحق خذلان و نکال و سزاوار نکبت و ادبار گشته سرانجام کارش بخواری و نگونساری کشد آری در پیشگاه اراده ازل و مشیت ربانی هر کس غبار خلاف انگیزد روزگارش خاک مذلت بسر ریزد و هر که از محال جوئی و ناخرسندی با قضا و قدر ستیزد و با کار کثان آسمانی در آویزد • ع • چنان افتد که هرگز بر نخیزد • مصداق این بدیع سخن صورت حال ناشجاع نژده جوی عنایت دشمن است که از بی خردی و باطل اندیشی و زیاده طلبی و حسد کیشی حقوق مروت و مردمی خدیو جهان و مراعات سوابق عهد و پیمان بر طاق نسیان گذاشته بداد دامن نخوت و غرور فیران خلاف و نزاع افروخت و بدست کردار خویش تیشه بر پای بخت و دولت زده بآتش کین خود سوخت تفصیل این مقام آنکه چون بذصائح والی بادشاهی که هر یک عذوان نامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش نشاء غفلت و غرور را افات شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافته از اله آباد بقصد محاربه و پیکار گام ادبار پیش نهاده در عزیمت ناصواب خویش رسوخ و اصرار داشت و درین وقت با جنود نکبت اثر در برابر موکب ظفر پیکر نشسته همت بر استیصال خود می گذاشت لاجرم شعله قهر جهان سوز شهنشاه دشمن گداز از کانون غیرت زبانه زده سر سر سطوت بادشاهی از مهلب غضب وزیدن گرفت و تنبیه و گوشمالی آن بیخرد بد مأل از واجبات دولت و اقبال دانسته روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و هیوم دی ماه

که روز سیوم وصول ربابات ظفر پناه بموضع کوره بود عزم صف آرایی و کارزار با آن برگشته بخت تیره روزگار از خاطر اقدس سر برزده فرمان قهرمان جلال صادر شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان را پیش برده در برابر افواج غنیم صاعقه بار و آتش نشان سازند و مواکب نصرت پیرا لوای همت بدفع اعدا برانرازند بمجرد صدور امر کرامت اثر دریا دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد و نهنگان شیر افکن دشمن شکن تن بزیب جبهه و جوشن پیراخته فوج فوج مانند موج از پی هم برخاستند و یسارلان جنود دولت و میرتوزکن بهرام صولت به ترتیب و تسویه عساکر گردون شکوه برداخته صفوف قتال برآراستند هراول برایت اقتدار غره جبین حشمت و سربلندی طرز کسوت نصرت و فیروزمندی بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان رونق یافته خان عالم و سید مظفرخان بارهه و حید نجابتخان بارهه و ارادتخان و شیر سنگه راتهور و قزلباش خان و راجه اودیبهان میرتیه و هر جس کور و بهادر بیگ و راجسنگه کور و اودیبهان کور و گروهی دیگر از مبارزان هلاکت نشان بایشان معین شدند و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر برقدازان و جمعی از دلیران عرصه و غا و نابت قدمان معرکه هیچجا مثل فتح جنگخان و رشیدخان انصاری و اودیبهان سنگه هاده و لودیخان و سید شیرخان بارهه و زبردستخان و سکندر روهیله و رام سنگه راتهور و دولت افغان و سید نور العیان بارهه و کاکر خان و عبد الباری و قادر داد

انصاری و عبد الرسول بیگ روز بهانی و محمد مراد بیگ بهراولئی
آن مقدمه الحیش فتح و فیروزی و اهتمام مراسم برق انگیزی
و دشمن هوزی پیش قدم میدان نصرت گشته گوی مسابقت از
اقران ربود و راجه جسوفت سنگه را با سپاه و راجپوتان او در برانغار
نصرت آثار حکم صف آرائی شد و مهیس داس راتهور و محمد
حسین شلدوز : میر عزیز بدخشی و باوی چوهان و راسنگه و هر رام
راتهور ضمیمه فوج او گشتند و اسلام خان با احتشام خان و سیفخان خان
و اکرام خان و همت خان و سید بهادر و سید علی اکبر باره و سید
زبردست باره و شجاعخان و دالار خان و اسو مسلم خویش اسلام خان
و ممریز مهمند و سید یادگار حسین باره و عبدالله بیگ و کشور سنگه
هاده و سید احمد کبیر و سید کرم الله باره و شهاب الدین قلیخان
و سبحان سنگه بیگ روز بهانی با برخی از توپخانه و جمعی از برقداران
بهراولئی آن فوج دریا موج قرار یافت و سرداری جرانغار فیروزی
شعار نام زد قره باصره دولت و کامیاری و غره ناصیه حشمت و
بختیاری بادشاهزاده عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده سپاه
ایشان با خان دوران و راجه رایسنگه سیدسودیه و میرزا خان و بیرم
دیو و منبل سنگه سیدسویه و هوشدار خان و مسعود خان و سندر
داس سیدسودیه و سید شمس باره و راجه چترمن جادون و جمعی
دیگر از بدها و منصبداران دران طرف صف نصرت آراستند و کدور
رام سنگه بار و امر سنگه بار و چندراوت و علی قلیخان و جگت سنگه
هاده و مورجمل کور و شرفخان بیگ ترکمان و کاکر خان و میر
حسینی و میر بهانی و فتح سنگه کچوا و چندی دیگر از مبارزان

نصرت منذ بهراوی آن فوج مامور شدند و سرگردگی التمش
به حسن جرأت و کوشش بهادر خان تفویض یافته مصری و غلام
محمد افغان و عبد الغنی انصاری واد هادی داد خان و محمود خان
و لاق و سلطان داود زئی و عمر ترین و گروهی دیگر از بهادران
جلالت منش شہامت آئین در سلک همراهی او منظم گردیدند
و در دست راست موکب جلال داود خان با جمعی از دلیران
عرضه قتال مڈل راجہ اندرمن دھندیہ و راجہ دیبی سنگہ بندیلہ
و یکہ تاز خان و ساداتخان و سید شجاعت خان و عبد الرسول دکنی
و چتر بہوج چوہان و اندرمن بندیلہ و ابو المکارم ولد افتخار خان
مرحوم و خواجہ رحمت اللہ و خواجہ حسن و خواجہ محمد شریف
دہ بیدی و کشن سنگہ چندراوت بطریق طرح معین گشته کمر
جانفشانی بر میان ہمت بست و راجہ سجان سنگہ با سید فیروز
خان و ہزیر خان و حسن قلیخان^۵ و سید بہادر بہکری و فتاح خان
و کامگار خان و لد شاہ بیگ خان و مقیم خان و اوز بکخان و حید
مقبول عالم و بہرام ولد یوسف محمد خان و میرزا علی عرب و
قاسم و خضر پسران ہزیر خان و سید قطب عالم و دیگر مبارزان
بسالت کیش ثابت قدم در دمت چپ طرح شدہ چتر آسمان
سای ہما آسای از اوج قول سایۂ سعادت بر مفارق ندویان عقیدت
مند امکنده قلب لشکر بفر شوکت و حشمت بادشاہی کہ پرتو انوار
عظمت و جلال الہی است قوت گرفت و جمعی از بندہای

اخلاص نشان مثل عابد خان و احمد خان بخشی دوم و فیض الله خان
 با محمد عابد برادر خود و سید عزت خان و محمد بدیع بن خسرو
 بن ندر محمد خان و دیندار خان و رضوان خان و منعم خان و غیرت خان
 و تهور خان و مخلص خان و افتخار خان و اله یار خان و سید
 هدایت الله صدر و رای رایان و شیخ عبد القوی و نصرت خان و پلنگ
 حمزه و میر نعمت الله و محمد علیخان و مراد خان و ذوالقدر خان
 و سیف الدین صفوی و شیخ نظام و ملتفت خان و اسمعیل ولد
 نجابت خان و اطف الله خان و ولد سعد الله خان و افتخار ولد فخر خان
 و قباد بیگ و آقا یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان
 و قطب کاشی و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم و فتح الله نواسه
 معتمد خان و جهانگیر قلبي بیگ داروغه تورخانه و محمد تقی
 برادر زاده وزیر خان و اختیار ترین و عبد الله بیگ شیرازی و ابی
 محمد انصاری و جمال غوری و صالح بیگ و کامل بیگ گرز بردار
 و خواجه بختاور و خدمتگار خان کامیاب ملازمت رکاب ظفر مآب
 شهنشاه مالک رقاب گردیدند و تا بنده اختر برج سلطنت رخشده
 گوهر درج خلافت بادشاهزاده محمد اعظم را بدستور دیگر معارک
 و حروب بهره اندوز سعادت همراهی نموده با خود در حوضه فیل خاص
 نشانیدند و عمده امرای عظام معظم خان را که با جمعی قلیل
 بایلغار رسیده بود در حوضه فیلی جای داده حکم فرمودند که فیل
 مرکوب او در جنب فیل مبارک باشد و یمین و یسار قول که دو

بازوی نصرت و ظفر بود بدو فوج دیگر استحکام یافته سرداری میمند
 بجوهر شهابت و کار فرمائی محمد امین خان میر بخشی مقرر
 گردید و گنج علی خان و سید منصور بارهه و بهکونت سنگه هاده
 و مدرسین بندبیل و سید مسعود بارهه و عباس افغان و فرهاد بیگ
 علیمردان خان و خواجه صادق بدخشی و جیسنکه بهدوریه و سید
 تاتار بارهه و شیخ نظام قریشی و سید حامد بخاری و روپسنگه راتهور
 و چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائی میسر به حسن
 بمالت و جانفشانی مرتضی خان تفویض یافته سید حامد
 خلف او و کیسری سنگه بهورتیه و رای سنگه راتهور و سونپکرن
 بندبیل و محمد بیگ ارلات و نصرت خان و نیازی خان و رکهنداتیه
 سنگه راتهور و خانه زاد خان و قابلخان و ملطان بیگ و میر رستم
 احمد کاشی و شیخ جلال داود زئی و لطف الله میدانی بهمراهی
 او تعین یافتند و عبد الله خان سوامی و عبد المجید دکنی و
 رنجهاجی و سیف بیجاپوری و آتش قلماق و ولی بیگ کولالی و
 امام وردی و یادگار بیگ ارلات و عرب شیخ ولد طاهر خان مرحوم و
 جمعی دیگر از دلیران کار طلب بقراردادی سپاه ظفر پناه توسن جلالت
 بر انگیزتند و خدمت چندانی بخوادمخان و اخلاصخان و سزوار
 خان و رای قنوجی و جمعی دیگر از منصبداران و گروهی از احدیان
 مفوض گشت و فیلان فلک بیکر خصم افکن دشمن ربا که هریک
 تیره ابر طوفان خیز بلا و مایه سیه روزی اعدا بود باسلحه و یراق
 چاک شکوه آسمانی یاقته و برق افکنان چابک دست قوی بازو
 و تفنگچیان مو شکاف شعله خو بر پشته پشت آنها جای گرفتند

و در هر فوج چندی از آن عریده جوانان معرکه آشوب با توپخانه جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و صامت دقیقه نا مرعی نماند در آنروز از کثرت سپاه و جوش لشکر آثار شور محشر هویدا بود و از غبار سم ستور و وفور مواکب منصور چهره آسمان و روی زمین زاپیدا لشکری آراسته و رنگین چون خیل سبزه و ریاحین تو گفتی از زمین میجوشید و جیشی بر قهر و طیش مانند امواج بحر موج از شورش کین میخروشید زمین با همه تحمل و سخت جانی از حمل گرانی آن خیل انبوه ستوه بود و از بسیاری فیلان آهنین جوشن فلک شکوه سراسر دشت و صحرا کوه می نمود * شعر *

زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سفان نیزه داران القصره قریب نود هزار سوار مکمل آراسته که کم وقتی در ظل رایت سلاطین نامدار و خواتین گردون اقتدار مثل آن فراهم آمده باشد مہیای نبرد و آمادگی گیر و دار گردید و حکم اشرف صادر شد که اردوی معلی و دولخانه والا در همانجا که بود نزول اجلال داشته باشد و در همین روز ناشجاع نیز به ترتیب و تسویه افواج خویش پرداخته خود بالله ورد بخان و عبدالرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود را با سید عالم بارهه و سید قاسم قلعه دار اله آباد و سنجر و سیف الله پسران الله ورد بخان با فوجی خان مذکور و قشونی دیگر از مردم کاری هراول کرد و شیخ ولی فرملی را با جمعی بهروای آنها تعیین نمود و زین الدین پسر بزرگ را

با فوجی عظیم در برانغار باز داشته حسن خویشکی را با جمعی
 هراول او ساخت و مکرخان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از
 سرداران عمده و گروهی انبوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف
 داود زئی را با فوجی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش
 مقرر داشت و اهدام توپخانه با ابو المعالی میر آتش گذاشته میر
 علاء الدوله دیوان خود را با جماعهٔ بچنداولی و سید قلی اوزبک را
 با جوتی بقراولی گماشت مجمل بعد از انقضای چهار گهری از
 روز مذکور که صفوف قتال ترتیب یافته شهشاه مؤید عالمگیر
 بسفت سفینه خویش که در معارک رزم و پیکار و التزام سواری بر
 فیل فرموده اند تا فروغ طلعت مهر انوار از اوج رفعت و علو بر عرصه
 کارزار تافته هم از حسن دلیری و تلاش و جوهر سعی و کوشش
 مجاهدان فیروزی شعار آگهی یابند و هم افواج نصرت اثر و کافه سپاه
 و لشکر را مشاهده فر عظمت و جلال آنحضرت سرمایه ثبات و قرار
 همت و استقلال گردد بسان خورشید که بر سپهر اعلیٰ برآید بر فیای
 ظفر پیکر آسمان مظفر سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند
 و همعنان جند توپقی و تاید با فر فریدون و حشمت جمشید در
 کمال آهستگی و آرام بقوعی که ترتیب صفوف و تسویه افواج برهم
 نخورد مسافتی که تا لشکر گاه غنیم بون بگام نصرت پیمودند و سه
 پاس از روز گذشته بفاصله نیم کروه از معسکر مخالف در سرزمینیکه
 توپخانه همایون را نصب کرده قراران موکب اقبال آنجا میدان
 جنگ دیده بودند در برابر اعدای صف کشیدند ناشجاع فتنه
 اندیش آنروز قدم جرأت از جای خود پیش نگذاشته برخی از

توپخانه را با هید عالم بارهه و سید مرتضی امامی و شیخ ظریف و شیخ ولی فرملی و سید راجی و سرداران خویش ربع کروه از لشکر گاه پیش فرستاد که آمده برابر جنود ظفر اثر به توپ و تفنگ نیران جنگ برافروزند باشاره والا کار فرمایان توپخانه منصور نیز شعله افروز حرب و پیکار گشته اثرهای آتش فشان بان و فلفک خون آشام توپ و تفنگ را سربجان مخالفان دادند و تا شب از طرفین هنگامه جدال گرم بود و چون شب در رسید و ظلمت لیل پرده تیرگی برچهره بخت اعدا کشید ناشجاع فرقه مذکور را با توپخانه باز پس طلبیده سپاه خود را یکجا فراهم آورد و چون سرزمینی که اعدا آنجا بجنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر معسکر آنها اشراق داشت معظم خان بصواب دید رای صائب چهل توپ از توپخانه بادشاهی برده در سرزمین مذکور رو به لشکر اعدا بار نصب نموده و برلیغ گیتی مطاع صادر شد که عساکر ظفر قرین بهمان ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اسپان فرود آمده با جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزی نشان هریک در پیش موج خود مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر فیروزی مصاف گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری و کشک قیام داشت و آن شب بر طبق فرمان لازم الاستئال مبارزان موکب فیروزی مآل سلاح از بر نیفتگند و زمین از اسپان برنداشتند و گیتی خدیو عالم گیر بعد فراغ از مراسم هزم و احتیاط بادشاهانه از فیل فروز آمده بدولتخانه مختصری که باشاره والا دران نبود گاه

اقبال ترتیب یافته بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از حضرت خلاق ما یشاء با بخت بیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند و در اواخر این شب سعادت پرتو سانحه شورش افزا بظهور پیوست که ظاهر بیدان صورت پرست آنها چشم زخمی عظیم دانستند و از انجبهت فی الجمله تفرقه و برهم خوردگی بعساکر منصور راه یافت چنانچه جمعی از کوته فطرتان تذک حوصله را که از پدیرایه ثبات نفس و رموخ همت بهره نداشتند پای ثبات و قرار لغزش پذیرفته عنان استقلال از کف رفت و تیره درونان نفاق پژوه را که هیچ لشکری از وجود فساد آموذ آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی و بیراه روی بدست آمد اما هوا خواهان وفا کیش عقیدت مند که پیوسته لطائف تاییدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی در باره این دولت جادانی بی توسط اسباب ظاهری بچشم شهود و عیان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند این خدیو مؤید فیروزز مند بارها در مهالک و اخطار سنجیده بحبل المذین اقبال بیزوال شهنشاه دین پناه و ثوق و اعتصام تمام داشتند تزلزل در احساس والی عبودیت و اخلاص شان راه نیافت - شرح این واقعه عبرت افزا آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش جهالت خو که شهنشاه فضل پرور نقوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم جبلی سوابق زلات و تقصیراتش را بعفو و بخشایش مقرون ساخته مراهم و عنایات بی اندازه که بعض ازان رقم زده کلک حقائق نکار شده در باره او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و

انتقید نهاده اظهار دولت خواهی میگردد چنانچه بدین جهت درین
یورش ظفر پیرا بهمرایع موکب جهانکشا اختصاص یافته بود لیکن
از آنجا که طینت فتنه سرشت او از خمیر مایه کفر و عناد مخمر
و داعیه شر و فساد در ضمیر نفاق پرورش مرکوز و مضمربود و نظر
بر خدث باطن خویش کرده خائف و ناایمن می زیست پیوسته
از بد نهادی و شقاوت مذشی فرصت افساد و بد اندیشی می جست
و نهایی ماده خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا اینکه
درینوقت که خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کافر بد سگال کرده
اورا سردار فوج برانغار ساخته بودند بعزم شورش انگیزی از معرکه
کارزار قصد فرار نمود و شباشپ کس نزد ناشجاع فرستاده از داعیه
فساد خود اورا خبر داد و اواخر شب مذکور از تیره رزی و برگشته
بختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ضلالت
کیدش که با او در برانغار معین بودند متدل مهیس داس و رام سنگه
و هر رام راتهور و بلوی چوهان و جمعی دیگر از سست عقیدتان
باغواهی غول جهل و غرور از موکب منصور روگردان شده عنان بوادی
ادبار تافت و نخست باردوی بادشاهزاده محمد سلطان که بر سر راه
آن گمراه بود گذشته مردمش دست جسارت بغارت کشوند و هرچه
توانستند تاراج نمودند و چون بلشمر گاه اقبال رسید نیز در اندای
گریز از مقامیر لئیم دست اندازیهای عظیم واقع شد و همچنین
آن سرخیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهرجا میگذشت
هرچه و هرکس بر سر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال
تطاوت راجپوتان میگشت و ازین جهت شورش و انقلاب عجیبی

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم برآمدند و خبرهای موخش
 لشکر آشوب شائع شد و مفسدان فتنه جو و هرزه کاران اردو و هر
 بفساد برداشته دست جرات بخزانة و گارخانجات و دواب بادشاهی
 و امتعه و اسوال امرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده بخود سری
 و شورش انزائی پرداختند و چون نزدیک بصبح این خبر بلشکر ظفر
 پیکر رسید باعث برهم خوردگی جنود فیروزی اعلام گشته سلك
 جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم پست
 فطرت کم حوصله و آحاد لشکر و سپاه برای خبرگیری بنگاه از روی
 سراسیمگی و اضطراب بمعسکروالا شتافتند و باین تقریب رخ از عرصه
 کارزار تافتند و جمعی از سغله نهادان کوتاه اندیش و دو رویان منافق
 کیش بخدایات باطل و فکرهای لاطائل احتمال غلبه طرف مخالف
 را رحجان داده شبها شب بلشکر ناشجاع پیوستند و گروهی دیگر از
 بیدلان عافیت گزین و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پس
 کشیده از دولت مرافقت و همراهی موکب جهانکشا باز ماندند
 بالجملة چون خبر فرار آن ضلالت شعار بمسامع جلال رسید خدیو
 روزگار که ذات قدمی نشانش معدن تحمل و وقار و همت ثابت
 ارکنش در شدائد و مهالک بسان کوه استوارست اصلا و قطعا بوقوع
 این مقدمه از جا نرفته تزلزل در بنای استقلال آنحضرت راه نیافت
 و از سرا پرده اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سواره ایستادند
 و بخواص امرا و بندهای که در رکب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب
 کرده فرمودند که منوح این قضیه را از متممات اسباب فتح و ظفر
 میدانیم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش را داعیه بدخواهی و خلاف

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت دولت امت و عفو قریب
 عزای کردار نگوهید؛ خویش خواهد یامت و بجای بر هم خوردگی
 صفوف و تجدید توزک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول برانگار بود
 بجای آن رمیده بخت تیره روزگار سردار کردند و میفغان و اکرام خان را
 با جمعی از دلیران پیکار جو و مبارزان بسالت خو هراول او ساختند
 و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزی آراسته لوای دولت و بهروزی
 امر احداث و چون کوکبه اقبال جهان افروز صبح ظاهر شده غبار فساد
 هندوی تیره روز شب فرو نشست و خسرو گردون سر بر عالم گیر مهر
 بقصد جهان کشائی ترکش زرین از خطوط شاعی بر میان بست
 شهنشاخ خورشید قمر فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
 و کلزار جوشن نصرت و توفیق پوشیده و تیغ بخت و تایید حمائل
 کرده بدستور روز پیش بر فیلی کوه پیکر سپهر مانند سوار شدند و
 اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایت فتح آیت مجتمع بود
 بواسطه سنج قضیه شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره بخت
 درین روز خجسته قریب بنصف متفرق شده از سوکب جلال
 تخلف ورزیده بودند لیکن از آنجا که این بادشاخ توفیق سپاه را
 بمقتضای وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ در معارک کشور کشائی و جهان
 ستانی جز بر تایید آسمانی و نصر و اعزاز ربانی نظر نیست و از
 کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا داشت بر
 اعانت و امداد سپاه و لشکر نه چه بکرات در شدند محاربات صدق
 کریمه کَمِنْ نَجْمَةٍ فَلَيْلَةً غَلَبَتْ نَجْمَهُ كَثِيرَةً بَأْذِنِ اللَّهِ را هنگام کثرت
 اعادی و قلت اعوان و انصار آزموده به نیروی ثبات و استقامت

در مضممار شجاعت و شهامت گوی سروری و نصب السبق
 برتری از خسروان آفاق ربوده نظر التفات همت بر تفرق افواج
 و نقص کمیت لشکر منصور بیعنده باسظهار جنود غیبی واعتضاد
 جیوش سماری با بقیه عساکر فیروزی مآل متوجه میدان رزم
 و عرصه فذل گردیدند و ناشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت
 تقسیم افواج نموده میمنه و میسر و قلب و جناح مرتب داشته بود
 درین روز آن ترتیب و صف آرائی را تغیر داد و مجموع لشکر
 خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند
 اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ او رسید
 عالم و شیخ ظریف داود زئی و شیخ ولی فرملی و حسن خوبشکی
 در دست راست و سعید قاسم و مکرم خان و عبدالرحمن خان بن نذر
 محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند مجمل شاه جهان
 با عساکر گیهان ستان به توزک و آئین شایسته آهسته آهسته روان
 شده چهار پنج گهزی از روز گذشته با فوج غنیم رسیدند و نخست از
 طرفین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ سر شده نیران جدال
 اشتعال یافت و هنگامه برق افروزی و عود سوزی گرمی پذیرفت
 از نهیب صور ضرب زن و نیش زنبورک خصم افکن آثار قیامت
 آشکار و رگ جان دشمن فگار گردید توپ سیه درون آهنین دل
 باواز بلند آوازه اجل در شش جهت معرکه در داد و مهره تفنگ
 جان گسل از مهره پشت مخالفان گذر کردن آغاز نهاد و از گرمی برق
 بندرق و بان آب تیغ و سنان آتش آمیز شد و بسکه نائره کین
 بر افروخت تو گفتی زمین شعله خیز و آسمان شراره ریز گشت

* شعر *

شد از برق کین گرم بازار جنگ * خروشید باز از دهائی تفنگ
 دمامم ز خوابیدن ماشها * همین رفت دشمن بخواب فغا
 ز بس آتش کینه‌ها در گرفت * عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت
 درین حالت از توپخانه همایون تویی به فیل مرکوب زین الدین
 پسر ناشجاع رسیده یکپای فیلبدان و یکپای شخصی که در عقب
 فیل نشسته بود بر پرانید لیکن بار و فیل آسیبی نرسید و رفته رفته
 شعله حرب افروخته تر شده میان هراول جنود مسعود و لشکر
 مخالف کار جنگ از رعد خروشی و صاعقه ریزی توپ و تفنگ
 گذشته بآمد و شد ناوک و خدنگ رسید و مبارزان پیکار جو و بهادران
 شهادت خو از هر دو سو دست کوشش از آستین جرأت برآورده
 بمقاتله و ستیز پرداختند و با آتش غیرت هنگامه کارزار گرم ساختند
 از قدرت بارش تیر کمان نمودار ابرمطیر بود و عرصه دار و گیر از
 مبارزان دلیر نیستان پر شیر می نمود نوک پیدگان جگر فرسا سوزن
 آسا خار آرزوهای باطل از دل اعدا بیرون کرد و ناوک مغفر شکاف
 جان ربا به شبک سازی و رخنه پردازی هوای پندار و غرور از سر
 پر شور مخالفان بر آورد

* شعر *

ز برج کمان طائران خدنگ * پریدند بر روی مردان جنگ
 نهان گشت از تیر فرق عدد * بدان سان که در زیر نرگس کدو
 گذشتی خدنگ از تن زخم‌دار * به بیرحمی باد از لاله زار
 درین اثنا سید عالم بارهه که از سرداران عمده آن لشکر و رکن اعظم
 آن جیش نکبت اثر بود با فوجی عظیم از دلیران کار طلب جلالت

قشبان و سه فیل مست جنگی کوه توان که هریک آشوب کشوری و برهم زن لشکری بود از دست راست غنیمت بر جرانغار موکب ظفر شعار حمله کرده بصدمة فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق صدانعة و محاربه نیدانند و بی کوشش و آریزشی هزیمت خورده براه بی ناموس می شتافتند از وقوع اینحال کمال تفرقة و فتور بعساکر منصور راه یافته تمام افواج بحرامواج بهم برآمد و مردمی که نه آبروی غیرت و حمیت داشتند و نه بهره از گوهر بی بهای اخلاص و فدویت بوسوسه دیو پندار و رهنمی غول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان شده عذاب بوالهی گریز میبردند و بی ضرورت عار فرار گزیده عرض سپاه گری و ناموس مردمی خود بردند و سلک جمعیت قول همایون فیروز هم گسسته زیاده از دوهزار سوار در رکاب فیروزی مآب نماند بالجملة مخالفان تیره اختر از مشاهده تزلزل افواج نصرت اثر حیره تر شده به همان هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روی جسارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران جنود قاهره مرتضی خان از میدسه قول و بهادر خان از التمش و حسن علی خان از طرح دست چپ هریک با معدودی از همراهان به نیروی همت و اخلاص رخس شجاعت برانگیخته سر راه بر دشمنان گرفتند و در همین وقت شهنشاہ توفیق سپاه نیز از مشاهده این حال روی فیل مبارک آسمان تمثال بسمت اعدای بد سگال گردانیده متوجه دفع آنها گشتند چنانچه پشت قول همایون بجانب برانغار نصرت آثار گردید و مبارزان فیروزمند و مجاهدان ظفر پیوند که بر اعدای حمله برده

بودند به نیروی جرأت و استقلال خدیو کشور اقبال و پشت گرمی
امداد و اعانت سایه نور الجلال بجهت و کوشش تمام بآن گروه بد فرجام
در آویخته چون باد صرصر که بر خاک و خاشاک سبک هرزد آن
جسارت کیشان محال اندیش را از پیش برداشتند و به تیغ تیز و سنان
خون ریز بسیاری ازان برگشته بخندان باطل ستیز را بر خاک هلاک
انگنده لوای غلبه و استیلا برافراشتند سید عالم را بمشاهده جوهر
شهامت و دلادری بهادران فیروزی لوا باد نخوت از سر رفته و بازدی
همت سست گشته بگام فرار و ادبار براهی که آمده بود باز گشت
لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیشاپیش فوج او بودند از
دفع و منع مبارزان دلیر و ضرب تغنگ و تیر رخ از عرصه کارزار
نفاخته بر همان وتیره خیره و تیره پیش می آمدند بلکه از بارش
تیر و پیکان و صدمه بندوق و بان بسان سیل از ریزش ابر تند تر شده
روی قهر و صوات بجانب قول ظفر قرین آوردند و ازان سه فیل کوه
پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بغیل مرکوب مبارک قریب شد
و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه
و قار بحمله آن سه مست باد کین از جا نرفته سر رشته ثبات
و قرار که مهین شیمه آن خاقان مؤید کامگار است از کف نگذاشتند

* شعر *

بمردی زجا یک سرمونشد * ز راه چنان سیل يك سونشد
به تمکین سرشته زبس جرهدش * نجنبید جز نبض از پیکرش
و بقراولی که در حوضه یکی از نیلان همراه نشسته بود اشاره والا
بصدور پیوست که فیلبان بد گهر خیره رو را که سوار آن فیل دلیر

جنگ جو و باشاره کچک محرک صولت و تندى آن بد مست
دیوانه خوبود به تغنگ بزند و ار بچالاکی و تیز دستی بندوقی
انداخته بمساعدت اقبال خصم افگن شه نشاه جهان تیرش برفشان آمد
و آن مقهور لئیم مانند دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد
و بسان پلنگ خشمگین که از قلعه کوه نگونسار گردد از بالای فیل
فرو افتاد و فیلان بادشاهی رسیده فیلبانان دلیر و چالاک خود را
به پشتنه پشت او رسانیدند و آن ده صفت گسسته عزان در
قید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن دو فیل دیگر از قول
همایون گذاره شده بجانب دست راست جنود مسعود حمله بردند
و درین اثنا بلند اختر پسر ناشجاع و چندی دیگر از سرداران او مثل
شیخ ولی فرملی و شیخ ظریف داؤد زئی و حسن خویشگی و خواجه
خسرو هریک با فوجی روی جسارت بسمت برانغار موکب فیروزی
آوردند و هم از رفتن فیلان مذکور و هم از حرکت این فریق بآن
طرف درین وقت که خدیو کامگار مخالفان تیره رزگار را از برانغار
دفع کرده بودند از عقب قول منصور که بجانب برانغار گشته بود
آثار برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که غنیم بآن
طرف حمله کرده شه نشاه مالک رقاب خواستند که با ملازمان رکاب
فصرت مآب عزان توجه والا بآن سو تافته بدفع اعدای پردازند از انجا
که یکی از کرائم فضائل و جلائل خصائل آنحضرت این است که در
عین شدت هنگامه حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پر دلان
رزگار را دران حالت مرد آشوب متانت رای بر جای ماند و اجرای
آثار شهامت و دلوری بر نهج اقتضای عقل اتفاق افتد آن خدیو

مؤید عالم گیر را با کمال جوش نشئه بادش شجاعت و پهلوی مررشته
 دانی از کف نمیروند و همواره جوهر شمشیر با گوهر تدبیر بکار
 میبردند در اثنای این اراده بخاطر دانشور رسید که چون روی جنگ
 و کارزار بسمت جرانگار گشته هجوم افواج مخالف در آن طرف است
 و ازین جهت هراول منصور نیز بآن جانب میل کرده مبادا از انحراف
 قول بسمت برانگار بادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان
 و ذوالفقار خان را که مقدمه الجیش ظفرانده تذبذبی بخاطر راه
 یافته این حرکت را بر چیزی دیگر حمل کنند و خدا نخواسته
 فتور و تزلزلی بغوج هراول رمد و باعث مزید خیرگی و چیره دستی
 اعدا گردد لهذا بحکم دور اندیشی و پیش بینی کس نژاد بادشاه
 زاده والا تبار و خان شهابت شعار فرستاده حقیقت حال باز نمودند
 و پیغام فرمودند که شما بخاطر جمع و دل قوی در برابر غنیم بوده
 مررشته کوشش و پایداری از کف ندهید که ما بسطوت و اقبال
 دشمن مآل این جسارت کیشان محال اندیش را از برانگار دفع کرده
 بکومک خواهیم رسید و بعد از رعایت این دقیقه حزم به نیروی
 همت خسروی و معاضدت تایید سماوی روی فیل مبارک بجانب
 دست راست گردانیده بمدافعه مخالفان توجه نمودند و در خلال
 اینحال فیلی که اسلام خان سردار برانگار بران سوار بود بصدمه
 بان رم کرده افواج آن طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت از جای
 رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیفخان و اکرامخان که هراول
 اسلام خان بودند با معدودی قدم همت فشرده کوششهای مردانه
 نمودند و بخندان بیگ روز بهانی که کار نرمایی توپخانه برانگار

و پیش روی سیفخان و اکرامخان بود در آن آویزش و پیکار جان نثار
گشته بمرتبۀ والای شهادت و نیکنامی رسید و در اثنای این اختلال
شهنشاه فیروزی سپاه با جنود نصر و تایید آلهی و صلابت و شکوه
شهنشاهی بکومک رسیده بقیۀ عساکر ظفر مآل را که تدم استقلال
نفسدۀ روی همت از عرصۀ کارزار نتافته بودند قوی دل ساختند
و به یمن دلیری و دلاوری آن حضرت مجاهدان بهرام صولت و ملازمان
رکاب دولت دست جلالت از آستین سعی بر آورده باعدای تیره
بخت در آویختند و بکوششهای دلیرانه و نبردهای مردانه سلک
جرات و جمعیت آنها از هم گسیختند و درین گیرودار شیخ ولی
فرملی که هراول بلند اختر بود از دم تیغ مبارزان شهامت پرور زهر
هلاک چشید و حسن خوشکی زخمی شده در عرصۀ رزمگاه افتاد
و بسیاری ازان مذبذولان بد نهاد را شعلۀ سنان آتش بار و برق
شمیر صاعقه کردار مجاهدان بسالت شعار خرمین حیات بباد فنا
برداد و بلند اختر چون اختر راجع برگشته با معدودی خود را بناشجاع
برگشته طالع رسانید القصه خدیو فیروز بخت کامیاب چون خورشید
جهان تاب که بیک تیغ کشیدن ساخت میدان سپهر از هجوم نجوم
بهردازد و مانند باد صبا که بیک وزیدن صحن چمن از خس
و خاشاک پاک سازد بیک توجه بادشاهانه عرصۀ برانگار را نیز از
غبار تسلط و استیلای مخالفان جسارت منش برداختند و بعد از
دفع آن مقهوران بدسگال قرین عظمت و جلال متوجه پیش شده
لوی همت بدفع ناشجاع افراختند و تدمی چند رفته بودند که
مکر مخان مغوی فوجدار جونپور که چنانچه قبل ازین گزارش یافته

بنابر اضطرار بناشجاع پیوسته ضمیمه لشکر او شده بود و درینوقت بدالالت بخت و رهبری سعادت از جنود ادبار روگردان گشته بجانب موکب ظفرقرین می آمد از دور برسم زنهاریان نمایان شد و از میامین مراجع بادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریافت خاقان جهان او را بر حوضه فیلی جای داده همراه گرفتند و بعد ازو عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در سلک کومکدیان بنگاله انتظام یافته با ناشجاع می بود رسیده جبهه نیاز بر خاک عبودیت سود و سنجر پسر الله وردیخان که جدائی پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود با حراز ملازمت اشرف چهره مباهات برانروخت و درین اثنا پدک اقبال مرده نصرت رسانیده خبر فرار ناشجاع سامعه پیگیری اولیای سلطنت گشت و از گلشن عنایت ازلی باد بهار مسرت و خوشدلی بر غنچه خاطر بندهای عقیدت مند و فدویان اخلاص پیوند وزیده گل فتح و فیروزی از گلبن امید شگفت همای دولت بال سعادت کشود و شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه تهنیت دوستکامی داد سپهر بشارت کامرانی فرستاد دهان تیر از خنده نشاط لبریز گشت تیغ را زنگ غم از دل زدوده شد کمان آبروی نیاز بالا کشید سنان قد بر عنائی افراخت نقارهای شادیانه و نشاط بر پشت فیلان واسپان بنوازش در آمده نوای دلکشای بهجت و کامیابی بلند گردید و از مدای کرنا و خروش نفیر طنطنه عظمت و جلالت بگوش گردون رسید و بالجمله بمیامن تاییدات ربانی و اسداک جنود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و جرأت این فرارزند لوائی کشور

ستانی با وجود تفرق و انتشار لشکرو برهم خوردگی افواج ظفر اثر و ظهور انواع نفاق پیشگی و عذر سگالی منافقان کید اندیش واقع طلب و چندین فتور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را درین مصائب اقبال روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان مآثر گامگاری و کمرانی تواند بود نصیب احبابی سلطنت روز افزون گردید و ناشجاع رمیده بخت برگشته ایام بهزاران خسران و ناکامی و خذلان و بد سرانجامی با پسران الله و رنخیان و سائر جزد نکبت نشان عنان بواهی ادبار تافته راه فرار پیش گرفت و اردو و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاهش دست خوش تاراج افواج ظفر پناه گشته بباد نهب و غارت رفت و تمام توپخانه و بیشترو فیلان بزرگ نامی او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد و چهارده توپ از خرد و کلان و یازده زنجیر فیل کوه توان بقید ضبط و تصرف آمد القصه خدیو جهان بعد از حصول این فتح شگرف که فی الحقیقت بی مدت سپاه و لشکرو مشارکت کوشش خدمت فروشان کوتاه نظر دست داد بلکه بمحض تائید ازلی و امداد جیوش سماوی اتفاق افتاد دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز برآورده سپاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند و با جنود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بقالاب موضع کچهوه بود گذشته منزل آرای اقبال گردیدند و از آنجا که بمقتضای دور بینی و مصلحت گزینی قلع ماده افساد و شورش انگیزی ناشجاع بیخورد باطل ستیز بر دمت همت بادشاهانه از لوازم خیر اندیشی و شمر دائی و واجبات امور سلطنت و جهان پیرائی بود و تاخیر

دران منافی قانون تدبیر مینمود چه متصور بود که آن نخل فتنه
 ثمر بوستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته دیگر باره شاخ و برگ
 فساد جهان و ریشه غرور و استبداد در زمین خصومت و عناد دوافد
 لا جرم بعد از نزول بمنزل گاه عز و جلال جمعی از عساکر نصرت مآل
 بباشلیقی جوهر تیغ عظمت و کمال فروغ کوکب ابهت و اقبال
 بادشاهزاده والا قدر محمد سلطان بتمائب آن مرحله پیمای زادی
 ادبار و خذلان تعیین نموده حکم فرمودند که بمراسم تکامشی پرداخته
 هیچ جا ادرا مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک
 بنگاله رفته ساحات ولایات شرق رویه را از خار وجود شر آموذش
 بپیرایند و فرمان شد که بادشاهزاده والا تبار در منزل مذکور توقف
 نکرده همدربن روز فیروز با جمعی که در رکب ایشان حاضر بودند
 بزودی متوجه آن مهم گردند و پیشتر منزل گزیده آنجا انتظار رسیدن
 امرای کومکی و جمعیت انواع بزند و آن مهین شعبه دوحه سلطنت
 را عجاله بعطای یک عقد مرزاید گران بها که پدوشش اقدس اشرف
 پذیرای سعادت و شرف بود با دو پده که بر کتف همایون داشتند
 نوازش نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات مه
 تغوز خلعت خاص با شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بیعت
 و ششم این ماه شهشاه با حشمت و سعادت و اقبال و عز و جاه
 دران منزل فیروزی اثر اقامت گزیده سریر آرای دولت و کمرانی
 بودند و هر روز جمعی از بندگان عتبه خلافت و مجاهدان جنود
 نصرت کامیاب عواطف بادشاهانه می گشتند از انجمله زبده امرای
 عظام معظم خان که بعد از رهائی از قید تا اکنون بمنصب سر بلند

نگشته بود بمنصب والای هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطای خلعت خاص با پوستین سمور و فیل خاصه با هاز فقره و جل زر بفت و شمشیر و مہر با ساز مرصع مشمول مراحم گوناگون گردید (۲) و محمد امین خان خلف خان مذکور بمرحمت یک زنجیر فیل و بہادر خان بمکرمات خلعت خاصه با نادری و عبد الرحمن بن نذر محمد خان کہ چنانچہ سابق ذکر یافت در روز جنگ از خیل مخالف جدا شدہ بہ تقبیل ركب اقبال ظلمت زدای چہرہ بخت گشتہ بود بمنصب پنجہزاری دوہزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاص و پنجہر اسب یکی عراقی با ساز طلا و مکرخان کہ کیفیت حال او نیز سمت گزارش یافتہ بعنایت خلعت خاصه با نادری و پنجہر اسب یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر فیل و باضافہ ہزاری بمنصب پنجہزاری چہار ہزار سوار و ذوالفقار خان و احلام خان ہریک بعنایت خلعت خاصه و کنور لعل سنگہ ولد راناراج سنگہ بعطای یک عقد مروارید و سر پیچ و جیغہ مرصع و راو بہاو سنگہ ہادہ بمرحمت خلعت و اسب و شمشیر با ہاز مرصع و باضافہ ہزاری پانصد سوار بمنصب چہار ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و راجہ سجان سنگہ بندیلہ باضافہ پانصدی پانصد سوار بمنصب سہ ہزار و پانصدی سہ ہزار سوار و رایسنگہ راتہور بمکرمات اسب با ساز طلا و سر پیچ مرصع و جمدہر مرصع با علاقہ مروارید و باضافہ ہزاری پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و ہوشدار خان

باضافه پانصدی بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و زرا امر سنگه
 چندروات و يکه تاز خان و خواصخان و راجه اندرمن و على قلندخان
 هریک بمکرمیت خلعت و اکرام خان باضافه پانصدی پانصد سوار
 بمنصب دو هزارى هزار سوار و سید مسعود بارهه باضافه پانصدی
 بمنصب دو هزارى سیصد سوار و نصرت خان از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی بمنصب هفتصد سوار و فرهاد بیگ علی
 مردان خانی باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 سیصد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه عنایت افغان بمنصب هزارى
 پانصد سوار و شجاع خان بمنصب هزارى سیصد سوار و محمد قاسم
 علی مردان خانی بمنصب هزارى دو صد و پنجاه سوار و قطب کاشی
 بمنصب هزارى دو صد سوار و قابل خان و سوبهکر بنذیله که
 برادرش جان نثار گشته بود و جمعی دیگر از بندهای سده اقبال و
 مبارزان فیروزی مآل بعنایت خلعت و دیگر مراحم جلیله مستمال
 گردیدند و رای مکرم فوجدار بریلی بعنایت خلعت و اسپ
 کامیاب نوازش گشته بمحال فوجدارى خود مرخص شد و مرتضی
 خان بعطای علم و نقاره نوازش یافت و نرسنگه ولد راجه انروده کور
 که پدرش چنانچه مذکور شد درین تازگی و دیعت حیات سپرده
 بود بمنصب دو هزارى دو هزار سوار و برادرانش هر کدام بمنصبی
 در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطای جایگیر در وطن
 بدستوریکه راجه انروده داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی
 ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلاک کومکیان صوبه بنگاله انتظام
 داشت و بذایر اضطراب همراهی ناشجاع گزیده بود دولت زمین بوس

در یافته بمنصب دو هزار پانصد سوار تارک افتخار برافراخت
و بسیاری از بندهای ارادت پیوند و مبارزان نصرت مند باضافه
مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و فیل و خنجر
و شمشیر مورد انظار عاطفت خسروانه گردیدند و سی هزار روپیه
بچندی از خدمت گذاران آستان سلطنت انعام شد و بیست ششم ماه
مذکور راجه جیسنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت را صندل ناصیه
دولت ساخت و پانصد مهر و یک هزار روپیه بطریق نذر گذرانیده بعطای
خلعت خاص با نادری و طره مرصع و جمدهر مرصع با علاقه مروارید
عز امتیاز یافت و گردهر داس کور بموکب معلی پیوسته دولت زمین
بوس اندوخت بیست و هفتم از نواحی کچهوه کوچ شده بساحل رود
گنگ از سایه سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلخ
این ماه گزار آن رود داپذیر شرف اندوز اقامت موکب عالم گیر بود
و پس از نزول باین منزل عمده نوئیذیان معظم خان با ذوالفقار خان
و اسلامخان و کنور رامسنگه و دارذ خان و فدائی خان و راجه اندرمن
دهندیره و راو بهاو سنگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان و
راو امر سنگه چند روت و اخلاص خان خویشکمی و خواصخان و بکه تاز
خان و رشید خان و لودخان و سید فیروز خان بارهه و سید شیرخان
بارهه و سید مظفر خان بارهه و زبردستخان و علمقلیخان و قزلباش
خان و اسکندر روهیله و کاکر خان و دلاور خان و نیکنامخان و نیازی
خان و قادر دان انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران
مرصع جانشداری تعیین یافت که به بادشاهزاده محمد سلطان ملحق
گشته بدعاقب ناشجاع پردازد و هریک ازین فریق بمرحمتی مورد

نوازش گردید و رای سنگه راتهور که برادر خردش را شخصی از روی نادانستگی بضرب بندوق از پای در آورده بود عاطفت بادشاهانه بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع دل جوئی نموده از لباس کدورت برآورد و درین ایام مرتضی خان بعطای نقاره بلند آواز یافت و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام ده هزار روپیه واز اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار و سید عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و سیف خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصدی هزار پانصد سوار و حسنعلی خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و هرجس کور باضافه هشتصدی ششصد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و چتر بهوج چوهان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و آقا یوسف باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و الله یار خان و میر نعمت الله و خانه زاد خان هر کدام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و میر رستم باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سصد سوار و عمرترین باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه سیف الدین صفوی و ملتفت خان و عباس افغان هر کدام بمنصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزار و دو صد سوار مفتخر و مبهایی گردیدند و نرسنگه دایس ولد راجه انورده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تازگی و دبعثت حیات سپرده بود بمنصب دو هزار و پانصد سوار و خطاب

راجگی و گجسنگه و انوب سذگه برادران خردش هر کدام بمنصبی در خور حال سرفرازی یافته بمرحمت جایگزین در وطن بدستوری که راجه انزوده داشت کامیاب عاطفت گردیدند و مادات خان بعنایت نقاره نوازش یانست و میر محمد هادی ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک کومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت و بنابر اضطرار رفاقت ناشیجاع اختیار کرده همراه او آمده بود باحرار دولت ملازمت اشرف چهره انروز طالع گشته بعنایت خلعت و منصب دوهزاری پانصد سوار مبداهي گردید و میر رحمت الله متولی مزار فائض الانوار امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین عالم حضرت صاحب قرانی طاب مثواه که از خطه سمرقند آمده درین ایام سعادت آستانه بوس درگاه معلی یافته بود بانعام چهار هزار روپیه بهره اندرز مرحمت شد و میر عرب باخزری بفوجداری سرکار کوره و کهاتم پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار ناصیه اعتبار برانروخت *

اکنون کلک سوانح طراز که نخل پیرای این گلشن متأثر دولت و کامکاری امت سررشته نگارش وقائع حضور پر نور اینجا گذاشته بگزارش حقائق لشکری که بسرکردگی شیخ میر و صف شکنخان بتعاقب دارابی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم نصرت فرجام تا اختتام با برخی از کیفیت سرگشتگی های دارابی شکوه تیره ایام نهال شاداب سخن را شاخ و برگ تفصیل میدهد تا نظارگیان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کما هی آگاهی یابند پوشیده نماند که صف شکنخان بموجب یرلیغ گیتی

مطاع چهارم محرم که ده روز قبل ازان دارا بی شکوه از ملتان رهگرای
 فرار گشته بود از بلده مذکوره بتعاقب آن باطل پزوه شتافته در
 پنج کروهی شهر منزل گزید و روز دیگر با انتظار رسیدن کومکیان
 و درست شدن سلک جمعیت مقام کرده از آنجا بدو منزل مسافتی
 بعید پیموده بکنار آب بیاه رسید و چون پیشتر جسر بر آن بسته بودند
 هشتم از آب عبور کرده بطی دو مرحله دیگر در کنار آب ستلج که
 از آنجا تا قصبه اوجه دوازده کروه است نزول کرد و باهتمام بستان پل
 پرداخت و ظاهر شد که دارا بی شکوه دو سه روز در اوجه مقام داشته
 باستماع خبر وصول جنود ظفر پناه بکنار آب بیاه هشتم اینماه در
 کمال خوف و سراسیمگی روانه بیش شده و روز دیگر که جسر بسته
 شده بود صف شکنخان با جنود منصور از آب مذکور عبور کرد
 و دوازدهم قصبه اوجه مورد نزول افواج قاهره گشته دو روز آنجا
 بانتظار وصول خزانه و بعض کومکیان که هنوز نرسیده بودند مقام شد
 و صالح بهادر گرز بردار از جذاب سلطنت رسیده هشتاد هزار اشرفی
 و دیگر ضروریات با جمعی از بندو قچیان و پیداه و بیلدار و سقا
 که از درگاه والا فرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردسی که
 عقب مانده بودند بآن جیش فیدرزی ملحق شدند و چون از
 اوجه کوچ شده دو مرحله طی گشت از نوشته شیخ میر که با دلیر
 خان و قباد خان و دیگر عساکر نصرت نشان چنانچه گزارش یافته
 هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوضوح پیوست که
 درین تاریخ با همراهان بکنار بیاه رسیده و سی کروه بین العسکرین
 فاصله است بیستم قصبه جهیمی و آهن محل ورود جنود مسعود

گشته از تقریر سکنه آن معلوم گردید که دارا بی شکوه ده اژدهم از آنجا کوچ کرده تقریباً هشتاد گروه پیش افتاده خواهد بود و چون صف شکنخان را بانتظار رسیدن شیخ میرچند مقام بایست کرد در قصبه مذکور دو مقام نمود و بعد از طبع شش مرحله دیگر که بانتظار وصول آن جیوش قاهره دیگر باره مقام داشت شیخ میر و دلیر خان و قباد خان با سائر عساکر منصوبه از عقب رسیده با زوی جرأت مبارزان جلالت اثر و سجادان شهادت پرور با اعتضاد و استظهار یکدیگر قوی شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بدشکوه بیست و پنجم همین ماه در بهکر از دریا عبور کرده بسکهر نزول نمود و از منزل مذکور تا بهکر که این روی آب است شصت و سه گروه و از آنطرف تا سکر قریب صد گروه بود شیخ میر با صف شکنخان و دیگر دولتخواهان کدکاش کرده مصلحت در آن دید که خود با دلیر خان و قباد خان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آنطرف بجانب سکر روان گردد و صف شکنخان با کومکیان خویش ازین روی آب بسمت بهکر شتابد تا از هر دو سو بتعاقب پرداخته کار بر دارا بدشکوه بد عاقبت تنگ سازند و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ کرده در نواحی قصبه کن نزول کردند و روز دیگر بنا برین صوابدید صف شکنخان از شیخ میر جدا شده بسمت بهکر روانه شد و شیخ میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید امداد عبور مقام کرد و فردای آن چون یکصد کشتی فوادم آمده بود اردو را کوچانیده بر ساحل دریای سند در گذر قصبه کن فرود آورد و آن روز قباد خان با سپاه خود و سائر اوزبکيه از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

لشکر بنوبت از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر خود نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شبشب از آب بگذرند و دلیر خان و قباد خان و لشکریرا که پیشتر عبور کرده بودند برسم منقلای روانه پیش ساخت و از گذار آب بسه منزل قریب هشتاد کروه پیموده پنجم صفر بدوازه گروهی سحر رسید و چون درین سه منزل راه از کثرت بیدیه و تراکم اشجار خار دار بغایت صعب و تنگ و دشوار گذار بود و طول مسافت و سرعت سیر نیز علاوه آن گردید دراب بسیار تلف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل سوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور قصبه سحر محل ورود جیش منصور گردید و صف شکنخان سه روز پیشتر به بهکر رسیده روز پیش از آنجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا بی شکوه احوال و انتقال و بعضی پردگیان با برخی از خزانه و آلات و نقره آلات سنگین بقلعه سحر درآورده بسنت نام خواجه سرا را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران خویش بحراست قلعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گروهی از برق اندازان و تیر اندازان و پیادهای بغدادچی دران حصار استوار گذاشته سلخ محرم از سحر تلخ کام یاس و حرمان روانه پیش گشته است و بقیه خزانه و احوالش در کشتیهها است و خود براه بیدیه و جنگل درخت بریده و راه ساخته میرود و از نوکران عمده اش داود خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم و مید تاتار بارهه و سید جواد بخاری و دیگر سرداران با قریب چهار هزار سوار در نواحی بهکر از جدا شده راه مفارقت

پیموده اند چنانچه داور خان با جمعی براه جیسل میر بسمت حصار فیروزه که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی متوجه استلام سده خلافت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جواد چنانچه گزارش خواهد یافت بصف شکنخان ملحق شده خان مذکور آنها را روانه درگاه سلاطین پناه نمود و جمعی دیگر نیز در بهکر ازو جدا شده آنجا مانده بودند چنانچه ازان فریق شیخ عبد الرحیم خیر آبادی که در ملک مقربان و مصاحبانش انتظام داشت در یزوت آمد به شیخ میر ملاقی شده اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه مانده اند بالجمله شیخ میر پس از یکروز اقامت در مکر بجهت رسیدن بقیه اردو و لشکر که بسبب ایلغار عقب مانده بود دیگر باره راه تعاقب سپرد و از تقریر زمینداران بوضوح پیوست که چون از مکر بیعت و پنج کرده پیشتر راهی بجانب قندهار جدا میشود دارا بی شکوه بعد از ورود آنجا میخواست که بقندهار رود چون دریافت که نوکرانش همراهی نخواهند کرد و اهل حرمش نیز راضی بآن عزیمت نبودند ناچار عیان ادبار بسمت تهته منعطف ساخت و صف شکنخان که بیست و نهم محرم در نواحی قصبه کن از شیخ میر جدا شده پیشتر بسمت بهکر شتافته بود از آنجا بدو منزل سی و سه کرده پیمود و در منزل درم از نوکران دارابی شکوه فریقی که مذکور شدند بار ملاقی گشتند و خان مذکور آن گروه را بعنایت پادشاهانه مستمال ساخته روانه سده والای خلافت و جهانبازی نمود و قراولان لشکر او و کوتوال دارا بیشکوه و چندی دیگر از نوکران او را با علمهایی اردو بازارش که هنگام عبور او در بهکر

از دریا اینطرف مانده فرصت گذشتن نیافته بودند بلشکر ظفر اثر رسانیدند و ظاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا بآب تیغ مجاهدان نهنگ صولت غریق بحر هلاکت گشته اند بالجمله سیوم صفر صف شکنخان به بهکر رسیده نزدیک بقصبه لوهری نزول نمود و روز دیگر بنظم و نسق بهکر پرداخته آغرخان را با سه صد و پنجاه سوار بفوجداری آنجا و محمد علی بیگ جماعه دار توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیاده بندوقچی بگوتوالی قصبه لوهری گماشت و قوچعلی بیگ را با پانصد سوار برق انداز و سه صد پیاده بندوقچی و پنج توپ از توپخانه همراه در سکهر تعیین نمود که از مداخل و مخارج قلعه با خبر باشد و حتی المقدور تا معارفت لشکر منصور به توپ و تفنگ شعله افروز نیران جگ بوده کار بر متخصصان تگ نماید و پنجم از آنجا کوچ کرده بعد از طعی هشت مرحله دوازدهم ماه مذکور در سیزده گروهی سیوستان نزول گزید و نوشتند محمد صالح ترخان فوجدار و قلعه دار آنجا رسید که دارا بی شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده باید که شما خود را زود رسانیده کشتیهای خزانه و اموال و اشیای او را که از عقب می آید در کنار دریا سد راه شوید لهذا خان مذکور محمد معصوم خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر نال و پاره بان و جمعی بیلدار و سقا پیشتر فرستاد که از کشتیهایی دارا بی شکوه گذشته نزدیک بقلعه سیوستان جائیکه عرض دریا کمتر باشد بر کنار دریا مورچالها بسازد و توپها نصب کرده برق اندازان و بان داران را جایجا بنشانند و خون شبانش کوچ کرده دوازده گروهی طی نموده سه

گروه از محاذی لشکرگاه دارا بی شکوه گذشته ادائن روز بر کنار دریا
 بغلامه يك گروه از سرزمینی که محاذی قلعه سیوهستان بود نزول
 نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا نیم گروه راه بر کنار دریا مورچالها
 بسته بود و خان مذکور خود نیز بعد از ورود بآنجا تا نیم گروه
 دیگر مورچال بسته مترصد کشتیهایی غنیمت نشست مخالفان کشتیهایی
 را از جایی که بود آورده بمحافت یک و نیم گروه از معسکر ظفر
 اثر در آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یکهزار موار از آن خیل
 ادبار نیز با ده فیل و علمی چند در آنطرف نزدیک بکشتیهایی نمایان
 بودند صف شکنخان خواست که با جنود ظفر مآب از آب گذشته
 بدفع و منع اعادی پردازد و چون کشتیهایی آنها پیش آمده مانع
 رسیدن کشتیهایی همراه از بود بمحمد صالح پیغام نمود که از آن
 طرف کشتی بفرستد و خود نیز با سپاه و تابدینان خویش از قلعه
 برآید و عقبه صعب دشوار گذاری که نزدیک بسیوهستان واقع
 شده و عبور دارا بی شکوه از آن میشد گرفته تا رسیدن جیش منصور
 حتی المقدور در سراتب ممانعت کوشش بکار برد و باهل قلعه
 تاکید نماید که هرگاه مخالفان کشتی هارا از جای خود حرکت
 داده خواهند که از پای قلعه بگذرانند از قلعه ابواب انداختن
 توپ و تغذ مفتوح داشته شرائط ممانعت بتقدیم رسانند محمد
 صالح از بی جوهری و فرومایه همتی توفیق خدمتی بسزانیافته
 پیغام داد که اگر کشتی فرستاده شود مردم دارا بی شکوه که بر روی
 آب اند از راه خواهند گرفت و مرا بی امداد عساکر بادشاهی قدرت
 گرفتن سرکندل و تاب مقاومت و مصداقت جنود مخالف نیست

و چون ازین کنار عمق آب بمرتبه کم است که عبور کشتی امکان ندارد و بالضرورت عبور کشتیها ازان کنار خواهد شد ازان طرف در مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکنخان از آب عبور نکرد و باجیوش قاهره تمام شب بانتظار کشتیهایی دارا بيشکوه برکنار دریا مستعد ممانعت و مهیای ممانعت بسر برد و نوشته شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب سکر بدعاقب شتافته بود رسید مشعر بآنکه ما نیز درین دوسه روز میرسیم و روز دیگر مذهبیان خبر رسانیدند که دارا بيشکوه مقام کرده لهذا مجاهدان لشکر فیروزی تمام آن روز در مورچالها خبر دار و مستعد کار بودند و فردای آن یکپاس از روز گذشته از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا بی شکوه کوچ کرده و دران اثنا کشتیهایی او نمودار گردید و صف شکنخان بگمان آنکه گقتار محمد صالح فروغ صدق دارد و کشتیهایی غنیم را ناگزیر عبور ازین طرف خواهد شد با تمام لشکر آماده و مترصد بر کنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها را ازان طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه بادشاهی را که بر کنار دریا نصب شده بود کشودند لیکن از جهت بعد مسافت چندان نفعی نبخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در گل نشست دیگر مجموع آنها بی ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده ازان ورطه تهلکه و یدم گذشت و این قسم منصوبه فتحی بکج بازی محمد صالح باطل گشت همانا آن بی بهره جوهر دانش و تهی دست سرمایه سعادت را افسون و سوسهای طمع و امید فریفته

و خیالات باطل مردم نریب پردۀ بینش گشته دیدۀ ناعاقبت بین
از شرائط دولخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار برمسامحه
و تساهل نهاده از سطوت قهرمان عتاب نیندیشید و دریغوقت که
باندک حسن معی و جوهر همتی مصدر خدمتی نمایان نمیتوانست
شد سر رشته صلاح اندیشی و خیر سگالی از کف داده بادی حق
عبودیت و نیکو خدمتی واحراز قصب السبق ارادت و هواخواهی
که در گرو اتفاق این قسم اوقات درهن افتهاز اینچنین فرصتها
میباشد موافق نگشت و الا اگر بدالات بخت و یاری سعادت
کمر همت بر میان دولت خواهی بسته سرکندل را میگرفت چنانچه
صف شکنخان ازین طرف تهیده اسباب ممانعت نموده بود او نیز
از آنطرف ابواب مدافعت بر روی مخالفان میکشود نه دارایی شکوه باطل
پژوه با لشکر ازان عقبۀ صعب میتوانست گذشت و نه کشتیهای آن
غریق بحر ادبار را عبور از پای قلعه بآمانی میدسر میگشت
و عنقریب زبدۀ نوئیدان اخلاص کیش شیخ میر با جنود اقبال
و عساکر دشمن سأل از پی رسیده آن سرگشته تیه نکال را با تمامی
اشیا و اموال بدست می آورد و همدران زودی ساحت ملک و
دولت از غبار فساد او پیرایش می یافت لیکن از آنجا که برآمد
هر کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب باز بسته بزمانی
مقدر است و مصلحت منجان قضا و قدر چندی دیگر آن رمیده
کشور عافیت و رانده اقلیم دولت را در بواهی حیرت و سرگردانی
و فیافی وحشت و پریشانی سرگشته می خواستند تا باقدام رنج
و تعب نشیب و فراز دشت ناکامی و پست و بلند بیدلی آزارگی

پیموده از زهر سرخاری گل پاداش اعمال چینه و از هر ریگ
 بادی خدایان سنگ مکانات در راه خود بیند درینوقت اگرچه
 بظواهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دشت ادبار فراهم
 آمده بود اما ایام سهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرهمیده بود
 شاهد این مقصد در آئینه حصول چهره نما نشد و چندی دیگر
 در پردۀ تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی
 آن صید از دام بسته را بکمند تقدیر بسته بدست قهرمان جلال
 سپارند و پیش ازین او را در بر انگیختن غبار فتنه و آشوب مطلق
 العنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عذانش گرفته از توسن
 اقبال فرو انداخت و گلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش
 پرداخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عبرت بخش همکنان
 خواهد گردید بالجمله چون دارا بیسکوه بدعاقت کشتی عافیت از آن
 گرداب خوف و موج خیز خطر بساحل نجات رسانیده از کربوه سیوستان
 که محل یم و هلاک بود عبور نمود شانزدهم ماه مذکور که خبر
 گذشتن او از کتل بصف شکنخان رسید کوچ کرده همدین روی آب
 بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هردهم که بانتظار رسیدن
 شیخ میر مقام کرده بود آن زبده نوینان دولتخواه از انطرف با لشکری
 که همراه داشت رسیده باو پیغام نمود که صلاح دولت درین است که
 شما هم از آب گذشته باینطرف آیند تا باتفاق راه تعاقب پیورده
 همت بر استیصال مخالفان گمارید این خان مذکور بیستم از دریا
 عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که کتی کم بود تا
 چند روز جنود ظفر مآب بنوبت از آب میگذشتند و چون تمامی

لشکر از آب عبور نمود صف شکفتن با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده برجناح سرعت روان شد و بیست و هفتم بشیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هردو لشکر باتفاق کوچ
کرده راه مقصد سپردند و قراولان جنود فیروزی پیداد چند که در
تهتبه از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بعسکر ظفر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی فرار با
جنود ادبار بیست و ششم صفر داخل تهتبه شده بعزم رفتن گجرات
سپاه و اردوی خود از آب میگذرانید و غره ربیع الاول دیگر باره در
انفای راه بصف شکفتن که از شیخ میر پیش افتاده بود نوشته
ترکناز خان که با عبدالله بیگ نیدن و زمره آغران قراول افواج قاهره
بود رسید مشعر بآنکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهتبه با گروهی از مخالفان بد مآب که
هنوز از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویزش روی نمود و جمعی
ازان گروه خدلان پزوه طعمه تیغ انتقام مبارزان شهادت کیش
گشتند و پاره زخمی شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افکندند
و چندی دستگیر مریضه قهر و جلالت بهادران نصرت نشان
گردیدند و از بندهای پادشاهی یک کس جان نثار گشته برخیز چهره
مردی بگونه زخم پیرامند و دارا بی شکوه خود هنوز دران طرف
آب نزول دارد خان مذکور باستماع این خبر آن روز چهارده کروه
پیموده در یک گروهی تهتبه دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
کرده بخشی نصرت پناه را با محمد معصوم بشهر فرستاد که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میر و دلیر خان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک
 شهر منزل گردیدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه داری
 تهنه بار مغفوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که
 دارا بی شکوه ازان طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت
 و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جایی که بود کوچ نمود و سه کروه
 از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب
 نزول کرد و بسرانجام کشتی و بستن جسر پرداخته هفتم که جسر
 بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید در خلال این
 احوال یرایغ لازم الامتثال بنام شیخ میر و دلیر خان پرتو ورود
 افکند که ترک تعاقب نموده برجناح سرعت و استعجال خود را
 به پیشگاه جاء و جلال رسانند که کارهای اهم در پیش است بنابراین
 شیخ میر و صف شکنخان و دیگر دولتمخواهان یکجا فراهم آمده در باب
 پیش رفتن از تهنه و معاونت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و
 مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسعود درین یورش
 فیروزی اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید پیموده
 دستخوش انواع رنج و تعب و متحمل اقسام محنت و مشقت
 گشته بودند و اکثر سپاه و لشکر آنها مرکوب و بار بردار تلف شده
 بضاعت ایلغار نبود معینا در خزانه عسره همراه پیش از تاخت
 یکماهه موجب سپاه زر نموده اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد و نیز
 راهی که دارا بی شکوه خدلان پرتو بذابر اضطرار اختیار کرده رهگزای
 وادی فرار شده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود
 لاجرم رای دور بین دولتمخواهان صلاح گزین تسویز پیش رفتن لشکر

ظفر قرین از تهته نکرده نسخ اراده تعاقب و جزم عزیمت مراجعت نمودند و بذابریں صوابدید نوزدهم شیخ میر با الدیر خان و منائر همراهان ازین روی دریا وصف شکنخان با کومکیان خود ازان طرف کوچ کرده عذاب معاودت بیهکرم معطوف داشتند و از اخبار منتهیان بوضوح پیوست که دارا بی شکوه هشتم ربیع الاول بقصبة بدین که در سی کروهی تهته بسمت گجرات واقع است رسیده از انجا روانه ولایت کچه گردید و بطریق سه مرحله بکنار چول رسید و چون درین حال از جهت کمی بازان تالابهای آن راه بی آب بود و در بعضی جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود دران دوسه منزل از رهگذر کمی آب اکثر لشکریان خسران مآب نزدیک بهلاکت رسیده دواب بسیار تلف شده و یازدهم داخل چول شد حقیقت چول مذکور آنکه دشتی شورستان است بمسافت چهل کروه برکنار دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و از هدهه سو بجای آب جلو امواج سرباست و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سرزمین نوعی از گل است که در تد آب دارد و دواب دران فرو میروند و بهندی آنرا دلدل گویند و در جاده پیش از چند سوار پهلوی هم عبور نمی توانند نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لونه که داخل ولایت کچه است و از انجا يك راه بگجرات جدا میشود و راهی دیگر بچونا گذه العصه شیخ میر وصف شکنخان با عساکر فیروزی نشان ششم ربیع الثانی به بهکر رسیدند و یکروز بجهت بندوبست آنجا و تدبیر تسخیر قلعه اقامت نموده یازده توپ با آنچه از آلات و ادوات توپخانه همراه برد نزد بافر

خان فوجدار بهکر گذاشته ولی بیگت علیمردان خانی را بداروغگی
توپخانه آنجا گذاشتند و آغر خان با زمره آگران در سکهرو زاهد بیگ
جور اغاسی و حاجی الله وردی را با یکصد سوار برق انداز در قصبه
لوهری مقرر داشتند که از طرفین باخبر بوده مانع رسیدن آذوقه
بمحصوران باشند و هشتم ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح
استعجال روانه پیشگاه خلافت گردیدند • اکنون خامه حقائق نگار
بتحریر وقائع حضور سراسر نور باز گشته سر رشته نگارش سوانح دولت
انرا را از جانی که گذاشته بود باز بکف می آرد •

ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز وهزیمت
ناشجاع از موضع کچهوه بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت
تدبیر استیصال دارا بی شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه
جسونت سنگه خسران مال ومژده تسخیر قلعه اله آباد

چون بعد از وهزیمت یافتن ناشجاع مدت شش روز بموضع
کچهوه و روز دیگر بساحل دریای گدگ از پرتو ماهچه رایت
جهان کشا نور آگین گشته افواج نصرت اثر بتعاقب آن برگشته اختر
تعیین یافت و خاطر جهان پیرا از مهم او فراغت پذیرفت از یلجهت
که خبر رفتن دارا بی شکوه بگجرات و شورش انگیزی و فتنه سکالی
او در آنجا بمسامع حقائق مجامع رسیده بود بدش ازین توقف در
حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو افکند که
عنان سمند عزیمت بسوی معاودت تافته لوای نهضت والا بمستقر
الخلافه اکبر آباد بر افرازند و تدبیر دفع و استیصال دارا بی شکوه

فقهه اندیش و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت مفش
جسارت کیش نموده بزودی خاطر اقدس ازان در مهم پدر ازند
بنابرین غره جمادی الاول موکب جاه و جلال از گذار گنگ باهتر از
آمده بعزم مراجعت مرحله آرای اقبال گشت و نواحی قصبه کوره
مضرب خیم ظفر اعتصام گردید درین منزل خجسته از عرضه
داشت بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان خیر فتح قلعه اله آباد پرتو
وصول اوگنده طنطنه کوس فیروزی سامعه امروز اولیای دولت گردید
تبدیل این مقدمه آنکه چون ناشجاع قلعه دار اله آباد را چنانچه گزارش
یافت بدستور سابق بسید قاسم نوکر دارا بی شکوه مغرض داشته
بود و او سید عبدالجلیل نام یکی از اقوام خود بنیابت خویش در
قلعه گذاشته با برخی از سپاه همراه ناشجاع آمده بود بعد از هزیمت
یافتن آن تیره بخت از روی پختگی و منصوبه شناسی ایلغار نموده
پیش ازان مرحله پیمای وادی فرار خود را باله آباد رسانید و با
تأییدان خویش داخل قلعه شد و چون ناشجاع باله آباد رسید
چندانکه سعی و تلاش کرد که قلعه را بتصرف آورد سید قاسم از
صواب اندیشی و مآل بینی باین معنی تن در نداد اما بمقتضای
زمانه سازی فی الحمله مداراتی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان
تنها از قلعه برآمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده
بقلعه رفت و چون خبر آمدن بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان
محمد سلطان با معظم خان و سائر عساکر نصرت نشان باله آباد
شنید از صدمه صولت سپاه ظفر پناه حصار عانیت بر خود تنگ
فضا دیده چاره کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی

و دولت خواهی و سپردن قلعه به بندهای بانشاهی دانست و رقیده
 مشعر بممراسم ندامت واستعغای جرائم و اراده تسلیم قلعه باولیای
 دولت بیزوال و خواهش انسلاک در ملک بندهای عتبه انبال
 بخاندوران که از زمره کومکیان بادشاهزاده ارجمند والا تبار محمد
 سلطان بود نوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت ایستادهای
 پایه اورنگ خلافت بکلیک عجز و انکسار نگاشته بود نزد خان مذکور
 فرستاد و او را بمناسبت آنکه قبل ازین بمحاصره اله آباد قیام
 داشت واسطه طلب امان از پیشگاه فضل و احسان ساخت خان
 مشار الیه مکتوب او را با عرضه داشت بخدمت بادشاهزاده والا نزار
 برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلایق پناه معروض داشتند
 و عرضه داشت او را فرستادند از آنجا که عذر نیوشی و خطا پوشی از
 جلال مکارم و شرائف اخلاق شهنشاه آفاق امت او را امان داده یرلیم
 کرامت نشان رقم نفاذ پذیرفت که خاندوران باله آباد رفته قلعه را
 متصرف شود و سید قاسم را بمعواطع بادشاهانه مستمال ساخته
 روانه درگاه آسمان جاه سازد و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت
 و ایالت آنجا پردازد و خان مذکور بعزایت ارسال خلعت سرفرازی
 یافت و فرمان جهان مطاع به دارون خان که همراه معظم خان بود
 صادر شد که بعد از رسیدن به پلنده بصوبه دارجی آنجا منصوب باشد
 و منصبش که چهار هزار و سه هزار سوار بود باضافه هزار سوار دو
 اسبه سه اسبه افزایش پذیرفت و درین هنگام سیفخان قلعه دار
 کاکره شرف زمین بوس آستان معلی دریافتده بعزایت خلعت کموت
 مباحات پوشید و رانچه سار نگدهر ملازم باضافه پانصد سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری
 باضافه ششصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار سرفراز گشتند و از اصل و اضافه دلاور خان بمنصب هزار
 و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزار و پانصد سوار
 و قلعه دار خان بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافتند دوم
 ماه مذکور نواحی کهاتم پور مضرب سراق منصور گردید و مکرم
 خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مباحی گشته بدستور
 سابق بفوجداری سرکار جرنپور مرخص شد و میرزا خان و راجه
 سچاننگه بندپله و گروه داس و منوهر داس کور خلعت یافته
 ضمیمه کومکیان بادشاهزاده فامدار عالیقدر محمد سلطان شدند
 و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خانی و عطای خلعت سرفراز
 گشته همراه مکرم خان بجونپور مرخص گردید و میر محمد هادی
 بخطاب هادی خانی نامور شده رخصت جاگیر یافت و سیف خان
 بمرحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کامیاب عاظفت شد و سلطان
 بیگ بقلعه داری آله آباد معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بلند گردید
 و نصرت خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار و فرهاد بیگ علی مردان خانی باضافه پانصدی صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیر افغان که
 تازه در سلک بندگان انتظام یافته بود بمنصب هزار و دو صد سوار
 و ولی بیگ کولایی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پنجاه
 سوار سرفراز گشتند و عمرترین بفوجداری کره و فتح پور معین شده

بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار
 مبادی گردید سیوم رایات منصور از فتح پور گذشته نزول نمود و
 از آنجا که تنبیده و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و سزا
 دادن آن جسارت مندر زشت کردار که طبل خلاف و نفاق بر ملا
 نواخته از موکب معلی رو گردان شده بود و بکام فرار و ادبار راه
 وطن پیش گرفته عزم پیوستن دارا بی شکوه و سلوک منهج انسان
 باستظهار آن باطل پزوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک پیرا
 لازم بود و تاخیر درین اسرو فرصت دادن او منافی آئین تدبیر و
 صواب اندیشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درین منزل محمد
 امین خان میربخشی را با فوجی از اسرا و منصبداران مثل عبد الله
 خان و هزبر خان و محمد بیگ ارلات و سید مسعود بارهه و پلنگ
 حمله و نصرت خان و فرهاد بیگ علی مردان خانی و محمد طاهر
 نواسه رستم خان و راجه سورجمل کور و سیف بیجاپوری و سید
 علی اکبر بارهه و روپ سنگه راتهور و سید قاتار بارهه و سندر داس
 و راجسنگه کور و گروهی دیگر از بندهای کار طلب پیکار جو و مبارزان
 جلات آئین شهامت خوکه قریب نه هزار سوار بودند باستیصال آن
 سرخیل اهل ضلال تعین فرمودند و رایسنگه راتهور را که برادر زاده
 راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعنایت
 خلعت و فیل با ماده و شمیر مرصع و نقاره و اقام یک لک روپیه
 باضافه هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
 پایه قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از مستاصل شدن
 آن مقهور راجگی قبیله راتهور و مرزبانان ولایت جوته پور بار متعلق

بوده بجای آن بد کیش محال اندیش ریاست قوم خویش کند
و محمد امین خان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر
و اسب عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل مشمول مرحمت فرمودند
و چون بعرض اشرف رسید که سیف خان اراده گوشه نشینی دارد
اورا از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تغیر او آخته
دیگی ساخته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی دوصد سوار
بمنصب دو هزار سوار سر بلندی بخشیدند و در منزل
مذکور یکروز مقام کرده پنجم از آنجا قرین دولت و کامرانی نهضت
نمودند و تا بموضع عماد پور که نزدیک به سموکر است ازین
جهت که صف آرائی عساکر اقبال با دارا بیشکوه فتنه سگال و فتح
و فیروزی اولیای دولت بی زوال در نزدیکی آن اتفاق افتاده
الحال بفرمان همایون موسوم بفتح شکار است جائی دیگر مقام
فرمودند (برخی از سوانح حضور پر نور در عرض این فرخنده ایام
آفکه سادات خان باضافه پانصد سوار بمنصب در هزار و پانصدی
دو هزار سوار مورد مرحمت گشته بجایگزین خود مرخص شد و بهگونت
سنگه هاده که در جنگ نا شجاع زخمی برداشته بود شرف بساط
بوس دریافته بعنایت خلعت و اصل و اضافه و منصب در هزار
پانصدی هزار سوار کامیاب نوازش شد والله یار خان میر توزک
بخدمت داروغگی ملازمان جلو که قبل ازین بسیفخان مفوض بود
تعین یافته بعطای خلعت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار مریبلند گشته رخصت جاگیر یافت و اندر من بندیده باضافه پانصدی و دویست سوار و سردار قیام خانی بخطاب الف خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و قباک بیگ باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دویست سوار و شرف خان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزار و نه صد سوار فیض اندوز مرحمت گشتند و حسنعلی خان و خواجه عبید الله هریک بعنایت خلعت و سنجر ولد الله وردی خان بهرمت خلعت و اسب و انعام سه هزار روپیه مباحی شدند درین اوقات خانعالم از ملتان و طاهر خان از جاکیر خود رهیده جبهه سایی سد خلافت گردیدند و چون نوگل حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن خلافت پادشاهزاده والا گهر محمد اکبر با پردگیان مرادق دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور لامع النور از انجا متوجه کعبه حضور گشته بودند خانه زاد خان بعنایت خلعت نوازش یافته با جمعی مرخص شد که پذیره شده آن غره ناصیه دولت را بزودی بعزملازمت رسانند (۲) و منصب قباک خان صوبه دار قندهار باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزار و سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت و مناصب امرای که در رکاب پادشاه زاده محمد سلطان معین بودند بعنایت پادشاهانه افزایش پذیرفت از انجمله فتح جنگ خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه

هزار سوار و رشید خان از اصل و اضافۀ بمنصب سه هزاری سه هزار
 سوار و لودی خان باضافۀ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و
 پانصد سوار و از اصل و اضافۀ یکۀ تاز خان بمنصب سه هزاری دو هزار
 و دو صد سوار و سید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و
 دو صد سوار و علی قلی خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و قزلباش
 خان باضافۀ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری هشتصد سوار
 و همت خان باضافۀ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری چهار
 صد سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافۀ پانصدی صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافۀ زبردستخان
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و سکندر و هیلۀ بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و عبد المجید بیجاپوری بمنصب
 هزاری هزار سوار و قادر و داؤد و عبد الباری انصاری هر کدام
 بمنصب هزاری پانصد سوار مرفر رازی یافتند (دوازدهم زندۀ امرای
 رفیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الخلافۀ اکبر آباد با استقبال موکب
 جلال برآمده بود چهار منزلی فتح شکار بموکب معلی پیوسته با
 عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران خویش کامیاب
 ملازمت اکسیر خاصیت گردید و عطا ی خلعت خاص کسوت مباحات
 پوشید و چون درین ایام از روی دور بینی و مصلحت گزینی وای
 عالم آرای اقتضای آن نموده بود که مراد بخش را از قاعدۀ شاهجهان آباد
 که مستقر اورنگ خلافت اید بنیاد است و پیش نهاد خاطر مقدس
 آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی شکوه آن مرکز سلطنت را بعز
 نزول اشرف آسمان پایه گردانند برآورده بقلعۀ محکم اساس گویایار

که در رنعت و حصانت و رصانت شهره روزگار و حبسگاه کج روشان
جسارت شعار است بفرستند تا آنجا پای بند زندان مکانات بوده
از خیالات محال فارغ بال باشد لاجرم یرایغ گیتی مطاع بنام امیر
خان حارس قلعه دار الخلافه صادر گردید که بعد از رسیدن عمده
نویندگان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور از
تعاقب دارا بی شکوه برگشته بر جناح استعجال به پدشگاه اقبال
می آید آن بی بهر جوهر دولت را از قلعه مذکور برآورده با
تابندگان خود و کومکیان دار الخلافه و جمعی از همراهیان شیخ میر
بگوالیار رساند و از آنجا بموکب معلی پیوسته با مهین برادر اخلاص
پرور خویش شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که در قلعه
دارای کانگه ازو آثار نیکو بندگی بظهور رسیده بود بقلعه دارای
دار الخلافه مورد انظار اعتماد گشت و بعنایت اسپ و علم و باضافه
هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزار سوار نوازش یافته
مرخص شد که بزودی خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که
دو گروهی فتح شکار مرکز رایت ظفر نگار بود تقریباً از مستقر
الخلافه اکبر آباد رسیده باستلام سد سپهر بنیاد سرمایه معاد
اندوخت و روز دیگر ساخت دلکشای فتح شکار مضرب خیام
حشمت شده عمارات دانشین آن فیض اندوز نزول مسعود گردید
و چون بقصد دفع و استیصال دارا بی شکوه و تنبیده و تادیب راجه
جمیعت سزگه ضلالت پرتوه عزیمت صوب اجمیر پیش نهاد خاطر
گیتی خدیو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ
رایت توجه بآنحدود امراخته کفایت آن مهم ضمیمه این فتح خدا

داد سازند بذابری عزیم دخول بمستقر خلافت ندموده مقرر فرمودند که برای سرانجام بعضی مهام در روز دران نخبگیرگاه دولت و در روز در باغ نور منزل مقام کرده از اینجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین روز خسرو بن نذر محمد خان که در مستقر الخلافه بود و فاضلخان میر سامان (و میرزا نور صفوی) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع متصدیان مهمات مستقر الخلافه شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بعنایت خلعت سرفرازی یافتند و راجه راجروپ که بموجب فرمان طلب از تهبان چاندی که سرحد ولایت سری نگر است بسده سلطنت آمده بود جبهه سایی عتبه خلافت گردید (ربنهای کنی که در جنگ ناشجاع زخمی برداشته بود دولت ملازمت یافته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد سوار مدهی شد و سید بهادر باره باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار هشتصد سوار چهره اعتبار بر افروخت و شیخ محمد سعید و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف اسرار حقائق و علوم شیخ احمد سرهندی که در هریک فضائل و کمالات صوری و معنوی خلف الصدق آن مالک مسالک طریقت و عرفان است بانعام سه صد اشرفی و میر ابوالبقا والد میر محمود صفاهانی بانعام دو هزار روپیه و خوشحال خان کلانوت بانعام یکصد اشرفی و جمعی دیگر از بندگان بانعامات لائقه سوره نوازش گردیدند) هر دهم رایت منصور از فتح شکار باهتزاز آمده باغ نور منزل از نزول همایون

خرمی و نصارت یافت و دو روز دیگر خدیو مؤید مظفر آنجا بساط اقامت گسترده چمن آرای دولت و کامرانی بودند و در عرض این چند روز که فتح شکار و باغ نور منزل از پرتو لوی جهان گشای خروغ سعادت داشت فاضلخان مدیر سامان برخی از اموال دارا بی شکوه را که درین مدت بحسن سعی و اهتمام خان مذکور بحیطه ضبط در آمده بود و از نقد و جنس قریب پنجاه لک روپیه میشد بنظر انور شاهنشاه جهان گذرانید و بیست و یکم موکب جاه و جلال ازان حر منزل دولت و بستان سرای حشمت نهضت نمود و چون محقر شده بود که امیر الامرا درین سفر فیروزی اثر ملازم رکاب نصرت حائب باشد در منزل دوم مخلص خان که بصوبه دارغی مستقر الخلاء معین شده بود و بعنایت خلعت و فیل و باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهمی گشته بدان خدمت رخصت یافت و تقریخان بعطای خلعت خاص و معتمد خان خواجه سرا بمرحمت جمدهر میدناکار و یک زنجیر فیل و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سیصد سوار و محمد صالح دیوان بیوتات اکبر آباد بعنایت خلعت و خطاب مکرمتخانی و حاجی محمد سعید دیوان و سائر متصدیان آن مرکز اقبال (و محرم خان خواجه سرا هریک) بعطای خلعت و حکیم صالح شیرازی بعنایت خنجر مرصع سرفراز شده رخصت انصراف بمستقر الخلاء یافتند (و هوشدار خان بمرحمت یک زنجیر فیل و سوبهکرن بندبیله بعطای گوشوار

مروارید مبهامی گردیدند و میر فتح خلعت یافته در سلک کوسکیان
 اکبرآباد منتظم شد) و بیست و سیوم عمارات فیض اساس شکارگاه
 روپاس شرف الدوز نزول اشرف گشته نزهت آن عرصه دلیلیز
 و نشاط صید نخچیر بهجت افزای طبع مبارک شهنشاہ اقلیم هکار
 عالم گینر گردید و روز دیگر آنجا مقام فرسوده بشکار وحوش و طیور
 مسرت پیرای خاطر پر نور بودند و بیست و پنجم که رایات عالیات از
 آنجا نهضت نمود عمده نوئیضان اخلاص کیش شینخ میر و دلبر خان
 بموکب گیهان ستان پیوسته سعادت پذیر ملازمت اکسیر خاصیت
 گردیدند و عاطفت پادشاهانه هریک را بعطای خلعت خاص و احب
 با ساز طلا اختصاص بخشید •

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مال

بکجرات و کیفیت بر آمدن او باجمیر

چون ناظران این روز نامه مآثر اقبال را اطلاع بر مجملی از
 حال آن خسران مال بعد از رسیدن بولایت کجرات و کیفیت
 بر آمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور مینماید کلک بدائع ارقام
 سر رشته وقائع حضور لامع النور را درین مقام گذاشته بشرح بعض
 احوالش میگیراید چون افواج قاهره در تهته بموجب فرمان همایون
 و بنابر مقدمات دیگر که در محل خویش رقمرد کلک بیان شده
 از تعاقب آن بد عاقبت باز ایستاده طریق معارفت سپردند او
 اینمعنی را غنیمت شمرده دیگر باره هوای خود سری و مودای
 محال جوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت کجرات را از

وجود لشکر و سربازی که با او مقاومت و مدافعت توانند کرد خالی میدانست بعزیمت آنحدود قدم در راه چول و بیدابان گذاشته برهنمائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریایی شور که طریقی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار رهگرایی و ادبی ادبار گردید و چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا از بیدانسی و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان نشناخته باستقبال شفاعت و با او ملاقی شده دارا بی شکوه از مردم مریدی که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه پسر خود خواستگاری نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور بلطائف استمالت و چرب زبانی های او فریفته گشته آن آواره تیه خدلان را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار کس از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نواز خان صوبه دار آنجا که دران تازگی بآن صوبه رفته بود چون از وقوع قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع فتنه آن باطل پزوه بذایر رعایت مصالح دولت و فرمانروائی و نظر بر مقتضیات نشاء سلطنت و جهانگشائی نسبت باو ظهور یافت چهره اخلاصش خدشه ناک گشته مرآت عقیدتش غبار آلود رنجشهای نفسانی بود و نیز لشکری شایسته که بآن متصدی مدافعه و پیکار آن برگشته رزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بزدوبست آن صوبه نکرده بود و در کومکین گجرات هم که کهنه فعله آنجا شده برای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه جور واقعه طلب بودند اتفاق و انقیادی که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و نیکو

بندگی که گوهریست کم یاب و درین قسم اوقات جز از دیرین
 بندهای وفا کیش راست عبودیت و ثابت قدمان مسالک اخلاص
 و فدویت چشم نتوان داشت در کسی مشاهده نمیکرد بازوی همت
 سست کرده در مقام مدافعت و صمانعت نشد و با کمال دعوی دانائی
 و فهمیدگی سر رشته صلاح دانی و صواب اندیشی از کف گذاشته
 بمقتضای رنج خاظمی و نقار باطن که دور از آئین بندگی است
 راه مسامحه پیمود اگر بر جاده بندگی و دلخواهی ثابت قدم بوده
 به نیروی جرأت و بازوی همت کار میکرد آن بلخرد فساد اندیش
 را که در آن وقت اشک و سپاهی چندان نداشت مانع دخول باحمد
 آباد میتوانست شد و بر تقدیری که اینمعنی از نیروی طاقت و
 قدرت خود فراتر میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود از آنجا
 برآمده بدکن رود یا خود را به پیشگاه حضور رساند چنانچه شهنشاه
 هوشمند دانش آئین که از فرط پیدش بینی صورت اینحال در مرآت
 ضمیر الهام پذیر میدیدند او را پیشتر درین باب ارشاد فرموده بودند
 و فرمان سعادت عنوان متضمن اینمعنی از موقف عاطفت صادر
 شده بود حاصل که هم از خطایی کنکش و تدبیر وهم از کم عیاری
 نقد اخلاص وضع عقیدت که همکنان را ازو خلاف متوقع بود بادای
 حقوق عبودیت موفق نگشته قرار گردیدن و سازکاری بدارا بيشگوه
 داد و با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع کومکبان آنصوبه باستقبال
 آن بی بهره جوهر دولت و اقبال از گجرات برآمده در موضع سرگنج
 که دو کرهیی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی
 و خیر اندیشی پیش آمد و آن باطل پزوه بی مانع و مزاحمی بشهر

درآمده سر خود سري بوداشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشیاء و کارخانجات مراد بخش که آنجا مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف گشت و چنانچه عادت آن تہی دست نقد سعادت بود ابواب اسراف و تبذیر کشوده در صدق فراهم آوردن لشکر و سپاہ شد و کومکيان آنصوبه را بداد و دہش واستمالت و بخشش فریفته بدادن مناصب نامناسب و زرہای بی موجب و خطابہای بیجا ہنگامہ آرای سفاکت و بیخردی گردید و طمع در محصول و خراج بندر حاصل خیز سورت نموده امیدای گجراتی را کہ در زمان اعلیٰ حضرت یکچند حکومت آنجا کردہ و آنوقت در گجرات بود از جانب خود بآنجا فرستاد و صادق محمد خان ملازم سرکار والا کہ بنظم امور بندر مذکور قیام داشت بی کوشش و مدافعتی از بیجوہری و نا کردہ کاری خود معزول شدہ زمام مہام آنجا را بدست اختیار او گذاشت و چند روزی کہ امینا باین حکومت عاریت منصوب بود انواع اختلال بمہمات مالی و ملکی آن بندر رسانیدہ بتضییع اموال خاصہ شریفہ جساوتہا کرد و آخر الامر بباز پرس عتاب بادشاہی کہ نمونہ سخط و عقاب آلہی است گرفتار آمد بالجملہ دارا بدشکوہ خسران پزورہ در گجرات مدت یکماہ و ہفت روز بسر بردہ فوجی آراستہ و لشکر شایستہ کہ بدست و دویزار سوار بود فراہم آردہ توپخانہ خوبی آراستہ دیگر بارہ دماغ ادبارش از باد غرور و پندار گرم شدہ خیالات فاسد بخاطر راہ داد گاہی عزم آن میکرد کہ از گجرات بصوب دکن رفتہ آنجا غبار فساد انگیزد و از قطب الملک و عاملخان استعانت نمودہ در توفیر لشکر و تکذیر

مواد شور و شر کوشد و گاه اراده بر آمدن بسمت اجمیر و قصد صف آرائی و نبرد با موبک عالم گیر می نمود لیکن از آنجا که صدمه اقبال دشمن مال شهنشاه جهان رعب افکن باطنش گشته از لطمه قهر و سطوت پادشاهی چهره همتش رنگ جرأت در باخته بود در ارتکاب این عزیمت تردد داشت تا آنکه خبر جنگ آله آباد بطریق غیر واقع و بر عکس آنچه روی نمود بار رسید و هبب آنکه بذابر چشم زخمی چند که موبک طغر پیوند را دران محاربه روی داد بیدلانی که در عین جنگ و آویزش از معرکه قتل رخ تافته بودند بی تحقیق انجام حال از خبرهای موخش کشور آشوب خود را بدر بردند و نخست آن اخبار کاذبه باطراف و اکناف رسیده شورش افزا گردید و پس ازین خبرهای فیروزی اثر اولیای مملکت مامعه افروز دور و نزدیک گشته سرمایه امن و امان ملک و دولت شد مجمل آن فساد اندیش فتنه گر بمجرد شنیدن آن خبر کذب اثر بی توقف و انتظار و تفتیش حقیقت کار عزیمت صوب اجمیر مصمم نموده غره جمادی، الآخرة از گجرات برآمد و شاهنواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ مراد بخش که آنجا بود و اکثر کومکین عمده آنصوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا همراه گرفت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را که جز نسبت فرزندی شاه عالم و اقتساب بخاندان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم بهره از شایستگی نداشت صوبه دار گجرات کرده چند کسی از نوکران خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود باخبار مذهبان و نوشتنهایی که بار میرمید کذب اخباری که او را باعث جرأت برین

حرکت شده بود معلوم نمود و وهن و فتوری در ارکان عزم و داعیه اش
 بهم رسید و در مصلحت کار خویش متقدم گشت درین انذا
 نوشته از راجه جسونت سنگه عصیان منش مشعر بکیفیت حال
 خود و تحریض آمدن آن ذاقص خرد بصوب اجمیر بار رسیده
 محرک سلسله عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت
 و مرافقت آن شقاوت شعار و امید جمعیت قبیلۀ راتهور و دیگر
 اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی اجمیر بود تجدید اراده فاسد
 خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشته مبنی
 بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه ضلالت کیش بآن
 فتنه جوی محال اندیش می رسید و آتش عزمش بباد سفاهت
 تند تر میشد تا آنکه بمیرته که سه منزلی از جوده پور است
 رسید و تتمه حال بد مآل آن تیره بخت برگشته روزگار عنقریب
 مرقوم خامه حقائق نگار خواهد گردید اکنون عذران یگران قلم بصوب
 تحریر وقائع حضور اشرف تافته از جایی که سر رشته سخن از کف
 گسسته بود دیگر باره سوانح نگار میگردید بیست و هفتم جمادی الاولی
 ایات جهانکشا پرتو دولت و بختیاری بشکار گاه باری افکنده عمارات
 فیض اساس بکنار تالاب مهبط انوار نزول خاقان فلک جناب گردید و
 سه روز در آن نخبه پیرگاه اقبال بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار بودند
 و چون قراولان در بیدشاهی آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون
 رسانیدند شهنشاه شیر دل هنر صولت بشکار آنها توجه فرموده آن
 دو سبج جانگزی را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بودند
 به تیغ از پای در آوردند درین هنگام غره ناصیه حشمت

و بختیاری قره باصره اہمیت و نامداری بادشاہزادہ نیک اختر والا گھر محمد اکبر با سائر ثمرات ریاض سلطنت و پردہ گزینان تہنق عظمت کہ بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمدہ بودند بحریم کعبہ حضور رسیدہ کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت خان کہ در خدمت بادشاہزادہ نیک اختر والا تبار از دکن آمدہ بود شرف استلام سدہ سپہر احترام دریافت و اکرام خان بتغویض قلعه داری مستقر الخلافہ اکبر آباد از تغیر رعد انداز خان مورد انظار اعتماد گشتہ بعنایت خلعت و اسپ و علم و شمشیر و مادہ فیل مباحی شد و خواجہ عبید اللہ بقلعہ داری گوالیار تعین یافتہ بافزایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسپ و مادہ فیل و خطاب عبید اللہ خانی و از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوثات بخطاب مقیم خانی نامور شد و چون چنپت بندیلہ کہ ہنگام معاودت رایات خورشید تاب از پنجاب در سلک کوسکیان آنصوبہ انتظام یافتہ بود باغواہی شقاوت و تیرہ بختی راہ بغی و طغیان پیمودہ از آنجا فرار نمودہ بود در وطن خویش رفتہ بدزدی و رہزنی و افساد کہ شیمہ قدیمہ آن ضلالت نہاد بود قیام می نمود و مترددین راہ مالوہ از شورش انگیزی و عصیان او در آزار بودند لاجرم درین ایام دفع شر و رفع ضرر آن مدبر بد گہر وجہ ہمت ملک پیرا گشتہ سوبہکرن بندیلہ کہ ہم از قوم اوست و از حقائق بوم و بر آن ولایت و کیفیت سرزمین آن گروہ فساد آئین آگہی داشت بہ تنبیہ و استیصال آن خسران مآل تعین یافت و باضافہ پانصدی ہزار سوار بمنصب

دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
 فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندر من بندیده
 بهرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و راجه مهاسنگه بهدوریه
 بعنایت خلعت و اسب و مترسین بندیده (بعطای خلعت^۲)
 و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو
 صد سوار و او بهگونت سنگه و جیسنگه بهدوریه) و جمعی دیگر از
 راجپوتان بعنایت خلعت مباحی شده بهمراهی او معین گردیدند
 و عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار
 و حسنعلی خان بهرحمت اسب نوازش یافتند) و همگی بعنایات
 خسروانه سرفرازی یافتند دوم جمادی الآخره ایات نصرت طراز از
 شکار گاه باری باهتزاز آمده (روز دیگر مقام شد درین اوقات
 مهالخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کشمیر هر یک
 بعنایت ارسال خلعت و هوشدار خان بهرحمت یک قبضه شمشیر
 مفتخر گردیدند و دوزنجیر فیل پیشکش راجه نرسنگه کنور و دوزنجیر
 فیل پیشکش حسام الدین خان بنظر انور رسیده رتبه پذیرائی یافت
 و محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت خلعت و خطاب مقیم خانی
 سر بلندگشته خدمت دیوانی سرکار ملکه ثریا جناب تقدس نقاب
 نور افزای هودج عفت و احتجاب روشن آرا بیگم ضمیمه خدمتش
 شد و فوجدار خان از تغیر یزدانی بفوجداری روپاس خلعت
 سرافزای پوشیده باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و

پانصدی هزار موار مباحی گشت و درویش بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار سربلند شد ، هفتم نزدیک قصبه هندون مضرب خيام فيروزى گشت و آنجا يکروز اقامت شد درین منزل صف شکنخان که از شيخ مير در عقب مانده بود باهمراهان بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت خلعت کسوت مباحات پوشید و فاضل خان و اصلتخان بمعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نموده بود که پرده گزبان سراق عظمت و انبال را بمستقر الخلافه اکبر آباد فرستند شيخ ميرک و رضوي خان و سيد هدايت الله صدر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات مشکوي حشمت و ابهت را بمستقر الخلافه رسانند نهم موضع وزير پور مخيم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بموجب پرليغ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه پیشگاه حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس دریافت و این منزل نیز يکروز فیض اندوز اقامت موکب جاوید فيروز گشته یازدهم از آنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصبه توده در جائی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ سيد قاسم قلعه دار آله آباد که آن حصن فلک بنیاد را بخاندوران سپرده خود از روی صدق نیت بقدم عبودیت روانه درگاه آسمان جاه گشته بود بادراک دولت آستان بوس چهره افروز طالع گردید و بعنایت خلعت و خطاب شهابتخانی و بمنصب سه هزارى هزار موار سرمایۀ افتخار

اندوخت سیزدهم تربیت خان حاکم اجمیر که قبل از وصول دارا بی شکوه بآنجا از قلعه برآمده بود بموکب نصرت قرین پیوسته ادراک دولت ملازمت نمود پانزدهم امیر خان که بموجب امر لازم الانقیاد مراد بخش را از قلعه دار الخلافه شاهجان آباد برآورده بگوالیار رسانیده بود به معسکرها میون پیوسته کامیاب ملازمت اشرف گردید (پردل^(۲) خان و شرزه خان از کومکیان شیخ میر و ترکداز خان از همراهان صف شکنخان شرف تقبیل سده سنیه یافتند) و چون دارا بی شکوه باجمیر رسیده آساده رزم و پیدگار بود رای مهر انوار شهنشاه نصرت شعار چندین اقتضا نمود که جمعی برسم قراولی تعیین فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگاهی یافته خبر رسانند بنابراین شانزدهم طاهرخان را بعنایت ترکش نوازش نموده با جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند (و هرجس گور بمرحمت جمدهر مرصع مبهی گشته بهمراهی خان مذکور معین شد و درین هنگام زبده نوئیدان عقیدت منش شیخ میر بمرحمت پنج سراپ ازان جمله یکی عربی باساز طلا مورد انظار عاطفت گردید و راجه نرسنگه کور بعنایت علم رایت مبهات افراخت و مهدی قلی خان سپاه منصور باضافه پانصدی بم منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و راجه کشن سنگه تونور باضافه پانصدی بم منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خواجه رحمت الله ده بیدی باضافه پانصدی بم منصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و

افسانه مصري افغان بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و غلام
 محمد افغان بمنصب هزارى چهار صد سوار کامياب عنايت
 پادشاهانه گرديدند (هزدهم محمد امين خان كه بنابر قرب وصول
 دارا بى شكوه بموجب امر اعلى از نواحى ^(۱) لوه كده برگشته بود
 با همراهان بموكب اقبال پيوسته سعادت اندوز ملازمت اشرف شد
 نوزدهم نواحى قصبه توده كه جاگير و وطن راجه راي سنگه سيسويه
 ست از نزول موكب ظفر قرين فيض آگين شد و راجه مذکور يك
 زنجير فيل و دو سرا سپ با ديگر اشيا پيشکش نمود و درين منزل
 همايون يکروز مقام شد چون غنيم نزديک و جنگ قريب بود حکم
 والا صادر گرديد كه خزانه و زوائد کارخانجات و احوال و ائفال غير
 ضرورى بقلعه كه در قصبه مذکور واقعست برده نگاه دارند و بابتضای
 راي اصابت پيرا بعض از پرستاران و خدمتگذاران سراق عزت را
 كه سعادت پذير دولت همراهى بودند نيز انجا گذاشتند و راجه
 راي سنگه را خلعت مرحمت کرده بمحافظت قلعه گماشتند ^(۲) درين
 هنگام دلير خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و بهادر خان بعنايت
 زره و خود و سيد قاسم قلعه دار اله آباد بمنصب سه هزارى هزار
 سوار و خطاب شهامت خان و پيردل خان بعطاي خلعت و دلير ولد
 بهادر خان روهيله و زنبهاجى هريک بمرحمت اسپ و خواجه
 عنايت ^(۳) الله بانعام دو هزار روپيه و عطای خلعت سرفرازي يافتند
 و بيست و يكم رايات عاليات از توده نهضت نمود و بيست و چهارم

شش گروهی تالاب رامسر محل نزول عسکر ظفر اثر گردید و طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعض ملازمت رمیده آنچه از کیفیت حال غنیم دریافتہ بود معروض داشت و باز مرخص شد و درین منزل حضرت شاهنشاهی پرتو توجه بترتیب و توزوک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر افکنده تعین صفوف اقبال فرمودند و سرگردگی هراول بجوهر شہاست و دلاوری راجہ جیسنگہ و دلیر خان مقرر شدہ حسن علیخان و بہوجراج کچہواہ و دلیر ورنہست پسران بہادر خان روہیلہ و سورجمل کور و بہار سنگہ کور و پرتہیراج بہاتی و جمعی دیگر از مبارزان کار طلب جلالت نشان بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانہ منصور و زمرہ برقدازان در پیش صف ہراول مقرر گردید و سرداری التمش بحسن شجاعت و کوشش زبدہ نوینان اخلاص منش شیخ میر مغوض گشتہ امیر خان برادر او و راجہ رایسنگہ راتہور و کیسرسنگہ بہورتیہ و جان نثار خان خویشگی و جگت سنگہ ہادہ و میر رستم و منگلخان و سید منصور و سید زین العابدین بخاری و شجاع خان و میرداد افغان و جعفر بیگ ترکمان و بایزید غازی و گروہی دیگر از دلیران جلالت کیش بہمراہی او مامور شدند و برانغار نصرت شعار بسرداری زبدہ امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق گرفتہ پسران خان مذکور و گنج علی خان و بیرم دیو سیدودیہ و سبل سنگہ سیدودیہ و مسعود خان و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم و چندی دیگر در سلک کومکدان او انتظام یافتند و خان عالم و راجہ نرسنگہ کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بہراولی آن فوج

دریا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جرافغار فیروزی آثار نامزد گرامی گوهر محیط سلطنت تابان اختر مظهر خلافت پادشاهزاد^۵ ارجمند سعادت توأم محمد اعظم گشته حکم شده سپاه ایشان با بهادر خان و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان و نصرت خان و ملتفتخان و شیخ نظام ولد شیخ فرید و میر ابراهیم میر توزوک و فضل الله خان و سید حامد بخاری و شیخ نظام قریشی با جمعی دیگر در آنطرف صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیندار خان با گروهی از مبارزان نبرد جو بهر ادلی این فوج مقرر شدند و محمد امین خان میر بخشی با جوئی از بهادران کار طلب مثل سید مسعود بارهه و فرهاد بیگ علیهمردان خانی و محمد طاهر نواسه رستم خان و کامکار خان و عباس افغان و سید علی اکبر بارهه و اوزبک خان و قطب کاسی و روپسنگه راتهور و سید تاتار بارهه در دست راست موکب جلال بطریق طرح تعیین یافت و هر ادلی این فوج بر اجه راجر و پ قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و غیرت خان و پلنگ حمله و میرزا علی عرب و عباد الله بیگ و راجسنگه کور و گروهی دیگر از دلیران عرصه و غا طرح دشت چپ شده (هزیر^۶) خان بهر ادلی آنها معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهی و میمنت پذیر سایه چتر ظل الهی بود عبد الرحمن بن نذر محمد خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و رایرایان و آقا یوسف و محمد علی خان و قباد بیگ و شیخ عبد القوی

و جانباز خان و ذو القدر خان و قابلخان و امانت خان و خواجه صادق
 دخی و اعتبار خان خواجه سرا و جهانگیر قلی بیگ داروغه قور
 خانه و خسرو چیلده و قادر خواجه و خواجه بختادور و در بار خان و جمعی
 دیگر از بندها مقرر گشته محافظت میمند قول بحسن بمالت
 و اخلاص اصالخان و نگاهداشت میسره بخدمت گذاری تربیت خان
 تغویض یافت و با هر کدام قشونی از مبارزان نصرت اعتصام آماده
 رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح بر زمین و یسار قول
 مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهکونت سنگه
 هاده و نصرت خان و رگناته سنگه راتهور و خانه زاک خان و اسد
 کسی و قلندر داود زنی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم
 خوشمکی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرز
 برداران و اودیدیهان راتهور و سید بهادر و شیخ ظریف فرملی مستعد
 کوشش و جانفشانی گردیدند و سرگردگی فوج قراول به تکاپوی
 جرأت و سپاهیکری طاهرخان و عبد الله خان مفوض شد و بعد انداز
 خان و شهنسوار بیگ و خواجه رحمت الله ده بیدی و آتش قلماق
 و ترکتاز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدی و ولی بیگ
 و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ نیمین و دوست بیگ و
 زمرة الوساة کابل بهمرای آنها کمر همت بر میدان عبودیت بستند
 و حکم معلى صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین باین توزوک
 و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل دولت و فیروزی سپارند

و در نزول و رکوب شیمه حزم و احتیاط که منطابق رزم آزمائی و اساس
جهانکشانئی ست مرعی دارند اکنون چون بحکم اقتضای مقام
ذکر شیمه از حال دارابی شکوه بد فرجیم بعد از رسیدن بمیرته و
کیفیت معامله او با راجه جسونت سنگه تیره ایام از متممات داستان
طرازی و وقائع نگارست سر رشته سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
بر سر آن سخن میروم و نخست بذکر مجمعی از حال راجه مذکور
که مقدمه اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
میدهد آن جهالت منس ضلالت شعار چون در جنگ ناشجاع
مصدر بغی و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
از آنجا که جرم و زلت خویش را از پایه عفو و بخشش فراتر میدید
و به یقین میدانست که افواج قاهره عنقریب بتادیب و تنبیه او
معین خواهد شد ناچار چاره کار دران دید که محرک سلسله شورش
و افساد دارا بی شکوه گشته بلطائف ترغیب و تحریض او را
بجانب خویش کشد و از الوی راتهور و دیگر اقوام راجپوتان
لشگری فراوان گرد آورد و باستظهار از رایت خلاف اندیشی و محال
جوئی بر فرازد و آن بلخرد رمیده بخت را با خرد شریک بلا سازد
بنابراین بعد از رسیدن بجوده پور چنانچه مذکور شد بتحریک
و اغوای دارا بی شکوه پرداخت و خود در صدد فراهم آوردن
راجپوتان و سرانجام لشکر شده منتظر رسیدن او بود در خلال این
احوال راجه جیسنگه که بحسن خدمت و دولتخواهی و فرط عقیدت
و خیر اندیشی در پیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و پیشوای
راجهای بلند مقدار بود بنابر رعایت مراسم جنسیت و رابطه

نسبتی که بآن خسارت کیش داشت ترحم و عطوفت بحال آنها نموده و جبدن ضراعت بر زمین عبودیت سوده بزبان محزرو انکسار درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهنشاهانه کرد و معروض داشت که اگر عاطفت پادشاهی رقم صفح بر جریده زلات او کشد و آن خائف نا ایمن را بمژده عفو و امان جان بخشد هم اینمعنی باعث سرفرازی این بنده خواهد گردید و هم آن وحشی رنخورده بکمند اطاعت و انقیاد درآمده دگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بطوق بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونه الطاف الهی است بقبول این ملتمس آن عمده راجهای دولخواه را عزت و سربلندی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود مکتوبی بار نویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش فرستاده او را از وادی خلاف و گمراهی بمسلك تویم عبودیت و دولخواهی رهنمون گردد و بنوید عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساخته از اراده پیوستن بدارا بی شکوه باز دارد و از پیشگاه مکرمت و تفضل نیز منشور نجات و رقم عفو زلات بغام آن گمراه صادر گردید و چون مرژده این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت بار رسید دل وحشت منزاش را که مغلوب جنود خوف و هراس و دستخوش هزار اندیشه و وسواس بود آرام و اطمینان حاصل شده از دهشت و سراسیمگی باز آمد و اینمعنی را فوزی عظیم و نعمتی مغتنم دانسته از بیست گروهی جوهرپور که بعزم آمدن اجمیر و لاحق شدن بجنود ادبار دارا بی شکوه برآمده بود فسخ آن عزیمت ناصواب کرده مراجعت نمود چند آنکه آن باطل پزوه مبالغه و الحاح

در طلب او گرد نمودند نیامد بالجمله چون دارا بی شکوه بمیراثه که سه منزلی جوهرپور است رسید و اثری از آمدن راجه جسونت سنگه ظاهر نشد متردد خاطر گشته آنجا توقف نمود و دو بین چند نام هندوی معتمد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفای وعده و تکلیف سرعت در آمدن کرد و فرستاده مذکور در پنج گروهی جوهرپور که راجه مدتی بود که بهانه انتظار فراهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید باو بر خورده پیغام رسانید و او جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست شدن سلک جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه پیشتر رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت اندازد تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آرند و من نیز سپاه و اتباع خود جمع نموده عنقریب می رسم و فرستاده را رخصت نمود بذابراین آن بلخره برگشته روزگار بامید رسیدن و فراهم آمدن راجپوتان پیشتر باجمیر آمد و تربیتخان ناظم مهمات آنجا چون تاب مقاومت نداشت قبل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده بموکب معلی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن باجمیر دگر باره دو بین چند را نزد راجه جسونت سنگه فرستاد که محرک شده بزودی او را بیاورد این نوبت در بدست گروهی جوهرپور در حالتی که راجه را اراده آمدن اجمیر بذابیر مقدماتی که گزارش پذیرفت فتور یافته عزم مراجعت جزم شده بود بار بر خورده تحریک و تاکید آمدن نمود چون از سیمای حال و فحوائی مقال دریافت که عزم آمدنش بسستی گرائید و در مقام یکدای و اتفاق که

اظهار مینمود نیست امید از نیل مطلب بریده باجمیر مراجعت نمود و راجه از آنجا برگشته روانه جودهپور شد و باوجود اینمرا تب دیگر باره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دوبین چند از خام طمع و باطل اندیشی سپهر بی شکوه را باصد سوار نزد راجه فرستاد که بهر نوع که باشد او را بکمند تدبیر و تزویر باجمیر کشاند آن ثمره شجره فساد بر جناح سرعت شتافته در نواحی جودهپور باو رسید و ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بسرحد مبالغه و الحاح رسانید و چون راجه از صدمه قهر و سطوت بادشاهی لطمه دیدم و دهشت بر رخسار همت خورده بود و خذلان و استیصال خویش در صورت اتفاق بآن بیخورد محال اندیش بدید و پیش بدینی مشاهده مینمود و از مرده عفو و بخشایش خدیو زمان و وصول منشور امان حیات تازه یافته ببقین میدانست که اگر این بار راه خلاف و طغیان پیماید و طریق سرکشی و عدوان سپارد بعد ازین ندامت و اعتذار سودی ندارد لاجرم باقتضای رای مصلحت بدین و خرد صواب گزین فسون ملایمت و الحاح او نپذیرفته قدم عزیمت بر جهاد انابت و بازگشتی که کرده بود استوار داشت و بلیت و لعل و لطائف معاذیر و حیل دفع الوقت مینمود تا آنکه آن شعبه دوحه خصوصیت و عناد از آمدن او نومید شد و بی نیل مقصود باجمیر معاونت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راجه کرده از اتفاق و امداد او دید امید فرو بست و مقارن اینحال رایات جهانکشا نیز باجمیر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب آویزش و پیکار دیده خواه مخواه دل بر محاربه سپاه ظفر پناه نهاد

و چون میدانست که لشکرش تاب صدمه عساکر اقبال و طاقت مقاومت با مواکب جاه و جلال ندارد و جرأت صف آرایی و معرکه پیدرایی در خود نمی یافت از کوته اندیشی و ناقص خردی مصلحت وقت در آن دید که دره کوهستان اجمیر را که از دو جانب بجهال فلک تمثال محدود است گرفته سراسر عرض آن را مورچال بندد و سیدها ساخته بتوپ و تفنگ و سائر آلات و ادوات جنگ استحکام دهد و باین عنوان روزی چند گذرانیده به بینه که چه رخ میزداید از بزم معنی غافل بود که باستظهار مشتبی خاک و گل که دمت کوشش باطل برهم نهد از آسیب سطوت تند سیل خروشان ایمن نتوان نشست و بدیوار پستی که بر آورد همّت کوتاه بود بلند آفتاب تابان را راه نتوان بست القصة باین خیال خام و تدبیر مسست نا تمام قبل از وصول مواکب ظفر اعلام شروع در بهتن مورچال نموده سیدها بر مردم خود بخش کرد و هر سیده بعد از محافظت و اهتمام یکی از عمدها مقرر ساخته بآلات توپخانه استحکام تمام داد از جانب یمین خویش مورچال نخستین که متصل بکوه کده بیتلهی بود بکار فرمائی میداد ابراهیم که او را مصطفی خان خطاب داده بود و عسکر خان نجم ثانی و جان بیگ پسرش که در آن وقت میرآتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بغیر از میواتی که از سرداران عمده او بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان بر فراز پشتی که بر دره مشرف بود نصب کرده نزدیک بآن جای بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خان را با پسران و سائر اتباع و اشباع خان

مذکور و محمد شریف نام نوکر عمده او که او را قلیچ خان خطاب داده در آن اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و ازان گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوکله پہاڑی متصل بود نامزد سپهری شکوه کرده سپاه مردم او را با مغول پسر تحماق^(۲) خان خوابی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوتاه اندیش بدسگال که مقدمه گزارش سوانح اقبال بود بتحریر پیوست اکنون بنگارش وقائع موکب ظفر لوا پرداخته کنگ نکتہ پرداز را داستان طراز نصرت و فیروزی میسازد بیست و پنجم جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بائیدن صف آرائی و توزوک جهان کشائی از پانزده گروهی اجمیر نهضت نموده نواحی تالاب رامسر را از نزول والا سربر اوج سپهر برافراشتند و روز دیگر نیم گروهی موضع دیورانی که از آنجا تا اجمیر سه کوه ست و تا محل اقامت دارا بی شکوه اندک مسافتی داشت مرکز ریات فلک فرسا گردیده فرمان قهرمان جلال صادر شد که صف شکنخان میر آتش توپخانه همایون را برده و بروی مورچالهای غنیم در مکانی مناسب نصب نماید و شروع در پیش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده تغذگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دولت سرگرم دشمن سوزی و آتش افروزی گرداند و جمعی از مبارزان نبرد جو مثل پرنانخان و سید نصیرالدین دکنی و جمال و عنایت بیجاپوری و یوسف نیاززی و ایمن آفریدی بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او با

همراهان بموجب حکم معالی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده در جای مناسبی باز داشت و چون بغنیم نزدیک بود از کمال دور بینی و حزم بادشاهانه حکم اشرف صادر شد که عمده نوئیذان عقیدت منش شیخ میر با لشکر التمش و دلیر خان با دلیر و رنمست پسران بهادر خان روهیله از معسکر ظفر قرین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهدای رزم و پیکار و از غدر و دست برد مخالفان خبر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه نیم کروه پیش آمده نزل نمود و از پیشگاه جلال پرتو اشارت یافت که امیر الامرا با جنود برانغار و راجه جیسنگه با فوج هراول بردست راست موکب نصرت شعار صفای کوهله پهازی و جیوش جرانغار در دست چپ عسکر فیروزی اثر در برابر کده بیتلهی دائر کند و سائر افواج بحر امواج با لشکر قول بر اطراف و حواشی دولتخانه والا نزل کرده دایره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و درین روز صف شکستخان توپخانه را از جائی که بود پیشتر برده بفاصله نیم توپ انداز در برابر مورچالهای غنیم عاقبت و خیم نصب نمود و سجاهدان دشمن سوز شعله افروز کوشش وجدال گشته برخیزد و دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مقهوران بازوی جرأت و جلالت کشوند و توپ رعد خروش قیامت نهیب از طرفین بغرش در آمد و محاب ژاله ریز تنگ از هر دو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود باروت نمودار ابر صاعقه بار شد و زمین کارزار از مجاورت شعله و شرر حکم کبریت اهر پذیرفت

زهر سوفر و ریخت توپ و تفنگ * در آتش نهانگشت میدان جنگ
 بانداز خون ریز هم از دو سو * نشستند برق افغان رو برو
 القاصه مبارزان خصم افکن دشمن شکن بصدقات توپ و ضرب زن
 زلزله در اساس قرار و ثبات اعادی افکنده سرگرم تلاش نصرت و
 فیرزی بودند و آن تیره یختان باطل ستیز نیز از مورچالها توپ
 و تفنگ و بان بر توپ خانه همایون و افواج منصور انداخته آثار
 مدافعت و مقاومت بظهور میرسانیدند و آن روز و آن شب و روز
 دیگر تا سه پاس برین وتیره نائز حرب و آویزش نیمایدن اشتعال
 داشت و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچالها بر
 آمده خیرگی می نمودند و قابوی کین جسته در کمین انتهاز فرصت
 بودند و چون اهل توپخانه همایون اسایش و آرامش را خیر باد
 گفته در مراسم پاس داری و لوازم هوشیاری تهاون نمی ورزیدند و شب
 و روز کمر همت بسته مردانه وار میکوشیدند مخدولان محال طلب
 مجال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچالهای غنیم بد
 فرجام در کمال متانت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد مرتا
 مرد در دیوارهای استوار برآورده سدی شدید و حائلی محکم
 در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سائر آلات نبرد
 و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
 دیوار همت بمدافعت و محاربت می گماشتند بنابراین شیخ میرو
 دایرخان و سائر سرداران موکب ظفر نشان از روی پیش بینی و دور
 اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که سوار شده بر مورچالها
 یورش کنند چه در صورت ثبات و استقلال مخالفان در مراتب

مقاومت مردم خوب کار آمدنی باعث تلف می‌گشتند و احتمال آن بود که باوجود این نیز کاری از پیش نرفته خدا نخواستہ چشم زخمی بجنود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب صف آرائی و یورش و حمله بردن بر اعدای بد منش سرعت و تعجیل جائز نداشته بظاہر رعایت مراتب حزم و تدبیر تالی و تاخیر می ورزیدند و منصوبه می اندیشیدند کہ بی آنکہ مردم خوب ضائع شوند و بی فائده جمعی بر خاک هلاک افتند صورت فتح و نصرت در آئینہ حصول جلوہ گر آید و نیز ظفر و فیروززی از افق اقبال چہرہ نماید تا آنکہ کار کنان آسمانی و نقش پردازان تقدیر کہ ہموارہ در تمہید مقدمات رفعت و اعتدالی این دولت ابدی بقا و اعداد مواد غلبہ و استیلائی این سلطنت ازلی بذات چہرہ کشای بدائع اسباب اند و پیوستہ مقاصد و مدعیات این برگزیدہ الہی را بنوعی کہ در حوصلہ عقول و اوہام نگنجد و مدارک و انہام دوزبینان بمقیاس تصور نسجد بدست توفیق سرانجام میدہند شاہد این فتح دشوار نما را بیدیع ترین صورتی و آسان ترین وجہی پیراہنہ حصول بخشیدہ بر منصفہ ظہور جلوہ دادند تا ظاہر بینان سبب اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را کہ از سر کار و کذہ اقبال این برگزیدہ ذو الجلال غافل اند روشن و مبرہن گردد کہ بخت جهانکشایش کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بہرہ اندوز تایید لم یزلی ست •

ذکر محاربه شیران بیشه هیجا و نهنگان بحر و غا و فتح و فیروزی اولیای دولت و فرار دارا بی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دقائق آفرینش که رموز حکمت نهانش چهره
افروز حال جهان ست چون بشگرف کاری مشیت بالغه نقش
اقبال برگزیده را در گار گاه عز و جلال در ست نشین سازد و اسباب
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عنایت خویش
پرداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گیری بر فرق
فرقد های عزت او بر افرازد نخست باقتضای حکمت کامله اختر
طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان باطل خیال را به وبال نکال
افکنده پرتو نظر هدایت اثر توفیق که شمع راه سعادت و بختیاری
همان تواند بود از حال آن گروه خسران پرتو باز گیرد و قضا و قدر
را که طرازندگان صور آمال و نقشبندان بدائع احوال اند از موافقت
آرا و عزائم آن کج اندیشان محال طلب باز دارد تا نقش هر
مأمول که بکلک بد اندیشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر
کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بد خواهی در مرآت اندیشه
بینند عکس آن در آئینه وقوع جلو ظهور گزیند پیوسته بخت و اثر و
چراغ دولت شان در رهگذر باد نهد و همواره طالع بد شگون رخت
امید شان بسیلاب دهد از دست زمانه لطمه حرمان بر رو و سنگ
ناکامی بر سب و خورند و بپای نا مرادی و سرگشتگی وادی بخت
برگشتگی سپرند بوسوسه دیو پندار اگر صدره بعزم پیکار برخیزند

روزگار شان بر زمین ادبار زند و بمودای دور از کار هزار بار گرد
 نخوت انگیزند سپهر شان بر خاک مذلت افکند دائم از محال
 جوئی داغ حسرت بردل و پای حیرت در گل بندند و مدام از
 فتنه جوئی چشم دولت خیره و روز حشمت تیره یابند بذخن
 سعی خویش همه چهره اقبال خراشند و بدست تدبیر خود خاک
 ناکمی بر فرق آمال باشند * شعر *

کسی را که لطف ازل یاور ست * همیشه ز بختش بسر انصرت
 چو اقبالش آید بخصم افگنی * کند دشمنش را فلک دشمنی
 ک شاید عدویش چو بازوی کین * زند آسمانش سبک بر زمین
 با هر که جست از خصومت نبرد * نه با او که با چرخ آویزه کرد
 بد اندیش از بخت بد کاسته * جهان کین ز بد خواه او خواسته
 از شواهد صدق این مدعا شکست یافتن دارا بی شکوه باطل ستیز
 هزیمت نصیب ست بتازگی در اجمیر از جنود نصرت نشان و
 آواره شدن بوادی هلاک و خذلان تدبیر این مقال آنکه پس از
 سه روز آویزش و پیگار که میان عساکر گینهی کشا و عادی تیره بخت
 ادبار لوا بتوپ و تغنگ نیران جنگ اشتعال داشت و چنانچه
 گزارش یافت صورت پذیري یورش در مرآت ضمیر مصلحت کیش
 امرای خیر اندیش جلو ظهور نمی نمود و سران و سپه داران لشکر
 منصور صلاح در سواری و جنگ فوج ندیده وقوع نصرت و ظفر را
 بزودی و آسانی گمان نمی بردند روز هیوم که یکشنبه بیست و نهم
 جمادی الآخره مطابق سیوم فروردی بود از نیرنگی اقبال بی زوال
 شهشاه جهان و شگرف کاری طالع والی گیهان خدیو گیتی ستان

بی توطیه و تمهید هوا خواهان بغتۀ صورتی بدیع از پرده غیب رخ نمود و منصوبۀ اتفاق افتاد که نقش مران ادایای دولت ابدی بنیاد بر صفحۀ شهود جلوۀ گرگشت و بنوعی که در تصور ظاهر بینان نمی گنجید و از پایۀ اندیشۀ مصلحت گزینان فراتر بود قفل مقصود بمغاتیج توفیق ربانی و تایید آسمانی کشایش پذیرفت کیفیت ظهور آن نتیج مترگ آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون که پیداهای او در کوه گردی و کریوه نوریدی ورزیده کار و چالاک اند چون بعرض اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوکله پهاری راه بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا صادر شد که در کمین فرصت بوده هرگاه قابو یابد پیداهای کوهی خود را باجمعی از بندوچیان توپخانه همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست مردم دارا بی شگوه بگیرند بذابران راجه مذکور اواخر این خجسته آوان آن گروه را بسمت کوکله پهاری فرستاده خود نیز باواج خویش سوار شده روبروی آن کوه بکومک آنها مستعد ایستاده ماند مخالفان برین حال اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و ازینجهت که مبارزان توپخانه منصور ساعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند و توپ و تفنگ نمی انداختند انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار ازان خیره رویان تیره روزگار بخیال محال و پندار دور از کار دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بفوج راجه راجروپ نزدیک رسیده بجنگ و پیکار در آویختند چون حضرت شهنشاهی اوائل این روز نصرت امروز سرداران سپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

فرموده بودند و آن بندهای ارادت شعار را بذایر تاخیر در پیش برد کار به سخنان گرم عتاب آمیز و مقدمات همت بخش غیرت افزا تحریض بر حرب و قتال نموده درین وقت آن بسالت منشان جلالت آئین را بمشاهده این حال جوهر شهابت و کار طلبی حرکت کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میدان عبودیت بستند و نخست دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده باستظهار انبفال دشمن مال خدیو جهان لوائی جرأت و دلیری بجانب آن جسارت کیشان برافراخت و بعد از وزبده نوئیزان عقیدت مند شیخ میر با همراهان خویش از دست چپ سوار شده با و پیوست و همچنین راجه جیسنگه با فوج خود و امیر الامر با عساکر برانغار و اسد خان و هوشدار خان با جنود جرانغار از دو طرف سوار شده بعزم رزم و آهنک یورش صفوف نصرت آراستند لیکن ازین افواج قاهره لشکری که بر مورچال مخالفان یورش برده مصدر نبرد و آویزش شد فوج شیخ میر و دلیر خان بود و در سپهداران موکب گیهان ستان کسی که مصدر خدمت شایان و جانفشانی نمایان گشته توفیق ادای حق عبودیت دریافت آن دو سردار دلیر شهابت آزار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیکار که نسیم فیروزی بر شقاعلام مبارزان ظفر اعتصام وزیده اقدام ثبات خصم تیره سر انجام لغزش پذیرفته بود راجه جیسنگه از عقب رسیده ضمیمه آن افواج منصور گردید بالجملة شیخ میر و دلیر خان بمیامن همت اخلاص پرور باتفاق یکدیگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کونله پهازی بود حمله آور گشتند و مجاهدان

توپخانه همایون نیز آتش کارزار بر افروخته بازوی کوشش
 بخصم افگنی و برق اندازی کشادند و علی الاتصال بچالاکی و گرم
 دستی توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان
 تیره بخت را فرصت دیده کشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچال
 جمعی که بقصد کمک برآمده میخواستند که خود را بمورچال
 شاهنواز خان رسانند بمصدمات متواتر توپخانه بارش ابر بلا و صولت
 برق اجل را برآی العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می
 نهادند و درین بیغولهای مورچال می خزیدند و درینوقت که افواج
 گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلا جیوش
 نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجروپ دلیر شده چندی بر فراز
 کوهله بهازی برآمدند و علم اورا بر بالای آن برآورده باعث تزلزل
 ارکان استقلال مخالفان گردیدند و مقارن اینحال شیخ منیر و دلیرخان
 با عساکر اقبال بادشاهی بمورچال شاهنواز خان رسیده با دشمنان
 مقهور که جمعیت نموده آماده مدافعت بودند بجنگ و پیکار در
 آویختند اگرچه مخدولان نابکار باستظهار حمایت دیوار کمال سعی
 و تلاش بکار می بردند و به توپ و تفنگ و نیز در مراتب جدال و
 قتال نهایت کوشش بظهور میرساییدند و چنانچه گزارش یافت
 از جنود نصرت طراز سوای فوج شیخ منیر و دلیرخان لشکری
 دیگر بجنگ نرسیده لیکن مجاهدان فبروزمند و مبارزان نصرت
 پیوند که جانفشانی را در راه قبله و مرشد دوجہانی سرمایہ حیات
 جادوانی میدادند و سر بازی را در معارک و غا پایہ بلند سرفرازی
 می شناسند ریزش گولہ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ را

چون قطرات امطار که از ابر بهار بارد و مانند اوراق از هار که بتحریرک
 نسیم در صحن گلزار ریزد سرمایه آب و رنگ چمن اخلاص و
 عبودیت شمرده روی همت و جلالت ازان موقف معجب که آزمونگاه
 جوهر توفیق و سعادت بود بر نذافتند و بتلاش جرأت و دلیری
 و سطوت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام
 بقصد دشمنان بد فرجام از پیام قهر و انتقام کشیدند و مخالفان
 تیره روزگار نیز پای تجلد استوار داشته بقدر طاعت و توانائی
 میکوشیدند از خروش های و هوی دلداران و نهیب گیر و دار
 بهادران نغمه جانخراش فدا بگوش جان اعدا رسید و از کروفر
 یلان و زن و خورد پر دلان شیر سوار میدان سپهر چون شیر علم بر
 خوبشتن ارزید *

* شعر *

چنان تیغ را بود شوق مصاف * که چون برق جستی ز ابر غلاب
 غضب آنچنان کرد درمرد کار * که رگ شد به تن افعی زخم دار
 چو سر پنجه از دست میشد رها * ز کین مست گشتی بروی هوا
 پلارک بدوشی نه پیوسته بود * که برقش ز زیر بغل جسته بود
 و دارا بی شکوه مردم جمعی را از پیش خود بکوسگ تعین میکرد
 چنانچه شاهنواز خان را که در بیفوقیت با او بود فرستاد که بمورچال
 خود رفته در مراتب مدافعت کوشش نماید خان مذکور در عین
 جنگ رسیده بآویزش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال
 پرداخت و دران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت پیرا روز بآخر رسیده
 خورشید خاوری از هول و بیم آن معرکه رنگ جرأت در باخت و
 دران رستخیز بلا شاهنواز خان پاداش کردار و سکافات تقصیر هدب

تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سید اتخان پسر خان مذکور چند زخم برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست دلیر خان تیری بر شکم رسیده از پشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد شد بهمان زخم کاری در گذشت و محمد و ابابکر خویشکی از عمده های لشکر مخالف بتیغ اجل سپری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان موکب جلال زبده نوئیضان عقیدت سگال شیخ میر که بر حوضه فیلی سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب بندوقی که بر سینه اش رسیده جان سپردنی و حیات گذاشتنی را در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی نثار کرده پدای سعادت بیایه والای شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است فائز شد درین وقت سیدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سوار و بر حوضه فیل نشسته بود بتلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی مستر شد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن نوین شهادت نصیب سعادت نشان را در بر گرفته بوضع که بود نگاهداشت تا جنگ بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیای دولت فلک اعتلا گردید و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیری بر دست خورد و سائر مجاهدان جلالت پروردان مردی و دلادری داده بضرب تیغ و طعن سنان بسیاری ازان محال اندیشان شقاوت منش را بر خاک هلاک انداختند و رایت فیروززی و نصرت بدست جرأت و بسالت برافراختند و درین اثنا راجه جیسنگه نیز با فوج خود رسیده ضمیمه جنود ظفر شعار گشت و مخدولان نابکار را یکباره پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار نماند دارا بی شکوه از آنجا که

نیرویی طالع والای خدیو جهان و سطوت و صولات عساکر گیهان
 ستان را آزموده از نهیب اقبال بادشاهانه جگر در باخته بود و بی‌عین
 میدانست که بخت رسیده و طالع بر گردیده اورا دگر باره راه
 آوارگی و فرار وادی سرگشتگی و ادبار در پیش است هم در اول
 جنگ و پیکار مقرر کرده بود که پردگیان اورا سوار کرده و خزانه
 و کارخانجات ضروری بار نموده آماده فرار دارند و خود با سپهر
 بی‌شکوه مهدی‌ای گریز بر فراز بلندی ایستاده مشاهده کوشش طرفین
 میکرد و انتظار انجام کار می‌برد و با آنکه بغیر مورچال شاهنواز خان
 که عساکر گردون متأثر از آن راه یورش کرده بودند و مورچال سپهر
 بی‌شکوه بذات قرب اتصال بآن برهم خورد و دیگر همه مورچالها
 استحکام داشت قریب شش هفت هزار سوار با او آماده کارزار بودند
 جوهر همت و ثبات در خود ندیده فرار برقرار نمود و چون
 شام در رسیده پردۀ ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و سپاه
 منصور نیز بسبب کشته شدن شیخ میر سرخود سری برداشته
 مشغول نهیب و غارت بودند انتهاز فرصت نموده با سپهر بی‌شکوه
 و فیروز میواتی و چندی دیگر از سپاه راه‌گریز سپرد و خائف و هراسان
 در حجاب ظلمت لیل جان از آن عرصۀ بیرون برد و ازین جهت که
 نوکران عمده اش اشیاء و اموال و اهل و عیال خود که همراه داشتند
 بقلعۀ اجمیر در آورده بودند از سرداران سوای فیروز میواتی کسی با او
 رفیق طریق نکبت و خذلان نشد و مجموع اردو بفرقه و اسباب شوکتش
 بتاراج حادثه رفته بسیاری از خزانه و کارخانجاتش راجپوتان و
 مردم بی سروپا که درین مدت برو گرد آمده بودند در آن هنگامه

شورش و آشوب غارت کردند در بغیر از جواهر پوشیدنی و قلیلی از اشرفی که در عمارت‌های اهل حرمش بر فیلان بود از امتعه و اموال چیزی یاف نرسید و خائب و خاسر بصد پریشانی و بی سرانجامی ره نورد وادی خسران و ناکامی شده عازم گجرات گردید و بعد از رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچالهای سمت گده بیتلهلی بودند و از رفتن او خبر نداشتند مدتی عسکر خان و سید ابراهیم و جان بیگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومکین گجرات که او را از آنجا همراه آورده قزلباشخان خطاب داده بود تا قریب یکپاس شب مورچالهای خود نگاه داشته بجنگ و تلاش مشغول بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان و دیگر سپاه ظفر پناه که بآن طرف حمله برده بودند باستظهار حمایت دیوار مدافعت و پیکار می نمودند و پس از آگاهی بر کیفیت فرار آن بر گشته روزگار اواخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد شریف میر بخشعی او که چنانکه گزارش یافت زخم تیر خورده بود با دیگر سرداران و عمدها از صف شکنخان امان طلبیده نزد او آمدند و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بساط حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور روی عبودیت و التجا بجنگاب والا آورده جبهه سای آستان جلال و مورد انظار بخشایش و امصال گردیدند القمه این قسم فکھی نمایان که دین و دولت را سرمایه صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنشاه جهان بنفس اقدس تصدیع نهضت و سواری کشند و چتر اقبال پرتو سعادت بر ساحت میدان رزم و عرصه قتال افکند بمیدامن

بخت جهانکشا و طالع نصرت پدیرای آن خدیو مؤید مظفر لوا
 بنوعی که متوقع اولیای دولت و امغیای سلطنت بود صورت وقوع
 یافته ملک و ملت را زیب و پیرایش داد و بلاد و عباد را امن و
 آرامش بخشید در حدائق مملکت گلهای آمنت بر نهال آمنت
 جهانیان شگفت و نسیم فیروزی خاشاک خلاف از طرف چمنستان
 خلافت رفت پیشگاه جاه و حشمت بی غبار و گلزار ابهت و
 کامرانی بی خس و خار شد چشم فتنه غنود و روان ملک بر آسود
 فتنه جویان واقعه طلب را دست آویز شورش افزائی از کف رفت
 و عقیدت منشان دولخواه را خاطر از اختلال دولت فراهم آمد *

* شعر *

بنام باین شاه فیروز مند * که هرگز مبادش ز گیتی گزند
 بیک تند باد نهیبش شد آب * دل اندر بر خصم همچون حباب
 عدو هر کجا سد تدبیر بست * شکوهش بیک حمله درهم شکست
 دل خصم ازان گونه درهم فشرد * که خود حمله بر قلب دشمن نبرد
 جهانند اسب نصرت شه کامیاب * بد انسان که نهد پا در رکاب
 بر ضمایر دور بین دیده و ران هوشمند و بالغ نظران حقیقت پیوند
 که مرآت خاطر شان نقش پذیر و فائز روزگار گشته از نصف سوانح
 دهر حادثه زا و مطالعۀ پاستانی نامهای حیرت بخش عبرت افزا
 تماشای سراپای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دفاتر مآثر و
 صحائف مفاخر سلاطین ماضیه و خواتین سابقه جلوه گاه انظار تتبع
 ساخته نظارگی کارخانه ابداع بوده صورت اینمعنی پوشیده نیست که
 کم کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را در عرض

این قدر مدت این چنین محاربات شگرف خسروانی و مصافهایی
 مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و از آن دم که توفیق ربانی و تایید
 آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمدان گیتی پناه نهاده کم بخت
 بلندی را این نصرتهای غیبی و فتوحات سماوی دست داده چه
 اگر بدیده تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ نامهایی کهن عیار کار
 ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری
 و جهان پروری بدست همت برافراخته اند و سمند عزیمت در
 میدان خصم افکندی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیه گیتی
 ستانی و طلوع نیر اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و نیرنگی
 تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با ایشان
 برابری کند و دم معارضه و هم سری زند مفقود بوده وصف آرائی
 و نبردی که کار آزمایان مواقف هیجا ازان باز گویند در مدت
 سلطنت بطریق ندرت روی نموده و بر همکنان ظاهر و هویدا ست
 که این پادشاه فیروز بخت نصرت سپاه خدیو عالم گیر گیتی پناه را
 با وجود اعادی قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار و
 مکنات که هریک کلاه گوشه نخوت و استکبار بر فرق پندار می شکست
 به نیروی توفیقات ازلی و تاییدات لایزالی در عرض سالی این
 محاربات سترگ و نبردهای دشمن سوز واقع شده همه جا غلبه و
 ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفیس نفیس
 در سه موتف دشوار و معرکه خونخوار که جگر گسل شیر دلان روزگار
 و زهره گداز رستم و اسفندیار بود نبرد جو و رزم آزما بودند و در هر
 صف آرائی و کارزار از کارنامه دلوری و استقلال بر طاق بلند

همت و مردانگی نهاده بضرب تیغ سرانشان و قوت بازوی نصرت
 نشان گوی سروری و قصب السبق برتری از معاندان دعوی کار
 و شرکت اندیشان نخوت شعار بردند و با این کوشش همت و تلاش
 جرأت و مساعی جهانکشا و محاربات ظفر پیرا که ازان خاقان گیتی
 ستان مشهود عالمیان گشته از غایت آگاه دلی و هوشمندی هرگز
 پندار این امور شگرف پرده غفلت بر دانش خدا داد آنحضرت
 نمی کشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این
 مراتب را ببازوی قوت و نیروی اقتدار خویش اسناد نکرده همواره
 در خلوات قدس و محافل انس بر زبان حق ترجمان که مفتاح
 خزائن صدق و ایمان ست میگذرد که ظهور این مواهب عظمی
 و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کائنات و آناز
 میامن امداد و اسعاد باطن مقدس آن خلاصه موجودات علیه و علی
 آله و اصحابه شرائف الصلوات و کرائم التحیات میدانیم لا جرم
 پیوسته بشکر این نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و ابتغای مرضیات
 الهی و ترویج شرع مطهر حضرت خدمی پناهی و محو آثار بدع
 و مفاهی بجا می آورند و از قدسی مذهبی و توفیق نصیبی با وجود
 کثرت اسباب جاه و تجمل و وفور مواد حشمت و کامرانی لعمریه تن
 بغفلت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی و ایزد پرستی و کمال
 عدل پروری و رافت گسترده و پژوهش حال سپاه و رعیت و رعایت
 قانون انصاف و سویت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند
 بود سلطنت را فروغ خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت
 و معنی و اقلیم ظاهر و باطن از نور فرماندهی آن خدیو عالم گیر

رونق پذیر بوده تیغ سطوت و اقبالش سر انداز خود مران
و ماهیچه رایت عزو جلالش هم چشم خورشید خاوران باد بالجمله
حضرت شاهنشاهی بعد از اجتماع مزده این فتح آسمانی روی
نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز آورده مراسم شکر و سپاس
آلهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست و فاجوی که قدردان
جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت ست از تضییع کشته شدن
زبد نوئیان اخلاص شعار شیخ میر که از دیرین بندهای فدوی
ارادت کیش و سرخیل دولتخواهان خیر اندیش بود قرین تاسف
و تأثر گردیدند و روح او را بانوار توجهات باطنی و طلب غفران و آسروش
نوازشهای معنوی و الطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون صبح
شود نعش آن نوین مغفور را بتأیینی شایسته برداشته در روضه
قدسیه معینیه بسمت پائین پای قدوه ابرار حضرت خواجه بزرگوار
قدس الله سره العزیز دفن کنند و نعش شاهنواز خان را فیز با آنکه
نقد حیات نه در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر بر سابقه
نسبت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام برداشته در همان
بقعه مبارک مدنون سازند و روز دیگر که سلخ جمادی الآخره بود
خاقان مؤید پاک دین بطواف روضه منوره پیشوای اهل یقین
نخبه اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین قدس
سره العزیز شرف قدوم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت
پنجهزار روبه بمجاوران و خدمت گذاران آن مزار قدسی انوار انعام
فرمودند و از آنجا عذرا توسن اقبال را انعطاف داده در عمارات
فیض اماس دولتخانه پادشاهی که در کنار قلاب انا ساگر واقع

امت نزول اجلال نمودند و اردویی همایون باشاره معلی از جائی که بود کوچ کرده بنواحی تالاب آمد و چون تعاقب دارا بی شکوه خسران پڑوه از متمدنات جهان پیرائی و فتنه زنائی بود بعد معارفت از روضه معینیه باقتضای رای عالم آرای راجه جیدسنگه و بهادر خان را با جمعی از بندهای کار طلب و مبارزان نصرت نشان مثل پردلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیبهان و اتور و بهوجراج کچهواوه و شهنسوار بیگ و مصری افغان و مسکت سنگه تونور و سورجمل کور و یوسف نیدازی و آتش قلماق و جان نثار خان و غلام محمد افغان و ترکناز خان و شیخ نظام بتگامشی او تعیین کرده مرخص ساختند که آن سرگشته تیه ادبار را هیچ جا مجال درنگ و قرار فداده اگر میسر شود دستگیر کنند و الا همت بر تعاقب او گماشته او را آواره دشت ناکمی سازند و هنگام رخصت راجه جیدسنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بعطای خلعت و جمدهر میدا کار با علاقه مرورید و انعام سی هزار روپیه نوازش فرمودند و از کومکیان آن جیش فیروزی یادگار بیگ بعنایت خلعت و خطاب یادگار خانی و محمد بیگ برادرش ب خطاب سرانداز خانی و دیگر عمدها بمرحمت خلعت و بعضی بعطای اسب سربلند گشتند و برای تسلیه خاطر رمیده راجه جسونت سنگه که صدق ندامت و بازگشت او بر ساحت ضمیر خورشید نظیر شهنشاه

جرم بخشش عذر پذیر پرتو وضوح افکنده بود فرمان مرحمت عنوان
 مبني بر مرزده بخشایش و عفو موافق زلات و خطایا از پیشگاه عاطفت
 صادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب سابق
 که هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار و اسبه
 سه اسبه بود سرفراز گردید و چون از وقوع تقصیرات و مآثم گذشته
 اثر خجالتی در فاصیله عبودیتش بود جلائل مرحمت و انضال
 پادشاهانه چنان اقتضا نمود که بکچند از بساط قرب و حضور دور بوده
 از خجالت کردار و تشویر تقصیر برآید لهذا صوبه داری گجرات
 بار تفویض یافته حکم معلى صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم
 مهمات و جبر اختلال امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگه پسر
 خود را روانه پیشگاه حضور سازد و تا سه روز دیگر رایات جهانکشا
 دران مکان فیض نشان اقامت گزیده سایه چتر اقبال فروغ بخش
 صاحب آن بوم و بر بود و هر روز محفل کامرانی و کام بخشی مرتب
 گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار نوازش
 و مکرمت بظهور میرسید و درین هنگام بافتضای رای عالم آرای
 امیر الامرا بمستقر الخلافه اکبر آباد مرخص گشته بعطای خلعت
 خاص و شمشیر مرصع گران بها عز اختصاص یافت و عاطفت
 خسروانه امیر^(۹) خان را که از قصبه شیخ میر شهسوار بود بعطای

(۹ ن) و پرتو توجه بحال باز ماندهای شیخ میر افکنده
 همگی را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و امیر خان برادر
 آن مغفور باضافه دو هزار و دو هزار سوار بمنصب چهار هزار و

خلعت از لباس کدورت بر آورده دل جوئی و نوازش نمود و بجهتی دیگر از خویشان و منسوبان آن نوین مغفور خلعت مرحمت شد و چون سوابق نسبت و بندگی شاه نوازش خان منظور خاطر عاطر پادشاه حق پرست حق شناس بود پرتو التفات بحال فرزندان و باز ماندهای او افکندند و به پسران آن خان مرحوم و اصالت خان و میر صالح هر دو دامادش و خانه زاک خان که نسبت قرابت باو دارد خلعت عذایت کرده آنهارا نیز از کلفت ماتم بر آوردند و معصوم خان مهین پسر ادرا که سابق هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت بمنصب دو هزار و دویست و پنجاه سوار و

سه هزار سوار و مرحمت نقاره و شمشیر و جمدهر با علاقه مروراید و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم بمنصب هزار و چهار صد سوار و دو پسر دیگرش بمنصب شایسته سر بلند گردیدند و به جمعی دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عذایت شده مجموع کامیاب عاطفت شدند و چون سابقه نسبت بندگی شاهنواز خان منظور خاطر عاطر پادشاه حق پرست و حق شناس بود باز ماندهای آن خان مبرور را نیز مطرح انوار التفات ساختند و همه را به عطای خلعت نواختند و معصوم خان پسر بزرگ ادرا بمنصب دو هزار و یک هزار و سیصد سوار و سیادتخان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی سوار سرفرازی بخشیدند و بسیاری از بندهای عقیدت آئین و مبارزان نصرت قرین یواهب سنیه و مکارم بهیه مورد انتظار نوازش گردیدند.

سیادت خان پسر دومین را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 پانصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و
 پانصدی پانصد سوار و محمد احسان پسر خرد را بمنصب هفتصدی
 سیصد سوار سرافرازی بخشیدند و فیض الله خان بعنایت فیل با
 ماده فیل و اسد خان بمرحمت ماده فیل و صف شکنخان بعطای
 خلعت و نقاره و ماده فیل و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 دو هزار سوار و پردلخان بمرحمت اسپ و باضافه پانصد سوار
 بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و عقیدت خان
 ولد امیرالاسرا باضافه پانصدی دوصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
 دو هزار و از اصل و اضافه اودی بهان راتهور و بهوجراج کچهوايه
 هر کدام بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ابوالمکارم ولد
 افتخار خان مرحوم بمنصب هزار و ششصد سوار سر بلند گشتند (و
 عسکر خان و سید ابراهیم و برق انداز خان و جمعی دیگر از نوکران
 دارا بی شکوه که از وفارقت گزیده ملتجی بجناب خلافت گردیده
 بودند بعطای خلایع فاخره و مناصب شایسته سرفراز گشته در سلک
 بندهای درگاه خلایق پناه انتظام یافتند و رحمت خان دیوان
 گجرات که دارا بی شکوه او را بجزیر و عذف همراه آورده بود به تقبیل
 عتبه جلال چهره طالع برافروخت و چون بعرض اشرف رسید که
 دارا بی شکوه جمعی گذیر و فرقه اندوه را بمظنهای بیجا و گمانهای
 غلط از کمال مفاهت و بیخردی محبوس و متعبد ساخته بود و آن
 گروه در قلعه اجمیر اند خدیو عدل برور فضل گستر باتنضای
 عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بیگناهان را از قید رهائی

بخشد و قریب يك صد زنجیر میل از نر و ماده و خرد و بزرگ از لشکر غنیم غنیمت اولیای دولت گشته داخل انیدال خاصه شریفه شده

معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد

چون خاطر جهان پیرا از مهم دارا بی شکوه و دفع فتنه او فراغت یانت و راجه جسونت سنگه برهبری طالع بیدار دعت نداشت بذیل اعتذار زده سرانقدیاد برخط عبودیت نهاد شهنشاه عالمگیر را عزم مراجعت از اجمیر بدار الخلافه شاهجهان آباد مصمم گشته چهارم رجب که ساعتی سیصد و شصت اثر بود قرار نهضت فرمودند و اوائل آن روز فرخنده همعنان معادت و توفیق بطواف روضه قدسیه معینیه توجه نمودند و چون بدروازه قلعه رسیدند از فرط نیازمندی و حق طلبی پیاده شده زمین را رشک افزای آسمان گردانیدند و بقدم صدق اعتقاد بآن بقعه فیض بنیاد خرامش اقبال فرموده بعد از تقدیم مراسم زیارت و استفاضه انوار توجه از باطن کرامت موطن آن قدوه اکبر عظام و صفوه اولیای کرام سنده و خدام آن مطاب قدسی احترام را کمیداب فیض انعام ساختند و قرین دولت روز افزون بدولت خانه همایون مراجعت نموده تا اواخر روز آنجا بسر بردند و یک گهروی از روز مانده که ساعت نهضت مسعود بود لوای توجه بسوی معاودت برافراختند و روز دیگر که مقام بود تربیت

(۲ ن) پنجهزار روپیه بسنده و خدام آن مطاب قدسی احترام انعام کردند

خان را بدستور سابق بصوبه دارى اجمیر منصوب کرده بعنایت خلعت و اسب نواختند (و مانسنگه راتهور بعز ملازمت فائز گشته يك زنجير فیل و دو سر اسب پیشکش گذرانید و بمرحمت خلعت هر پنج مرصع سربلند گشته رخصت وطن یافت رعد انداز خان بخد مت میر بخشیدگرمی احدیان معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و رحمت خان بعنایت خلعت مباحی شد) ششم ماه مذکور نزدیک تالاب رامسر مستقر رایات ظفر اثر گردید و روز دیگر که از آنجا کوچ شد راجه رایسنگه سیسودیه از قصبه توده که موطن اوست رسیده دولت زمین بوس دریافت و مقیم خان دیوان بیوتات نیز باخزانه و زوائد کارخانجات که بموجب امر اعلی در قلعه قصبه مذکور بود بموکب معلی پیوسته احراز ملازمت اشرف نمود و هشتم که بدستور روز پیش کوچ بود از عرضه داشت اختر برج سلطنت گوهر درج خلافت بادشاهزاده والا قدر محمد سلطان و معظم خان بوضوح پیوست که ناشجاع باطل ستیز فتنه سگال که بخيال محال روزی چند در مونگیر ثبات قدم ورزیده باستظهار پای دیواری استوار که در قدیم الایام افغانان در پیش آن بلده کشیده اند مغرور گشته بون و ملیخواست که آنرا استحکام داده چندی آنجا پای همت فشارد از نهیب قرب وصول افواج قاهره اساس استقلالش تزلزل یافته تاب ثبات و پایداری نیاورد و بیست و یکم جمادی الاولی از مونگیر رایت ادبار افراشته بکام ناکامی روانه جهانگیر نگر گردید و معظم خان

با دیگر بندهای بادشاهی بدست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه
 مونگیر شد از ورود این مزدۀ بهجت پیرا اولیای دولت و امنیای
 سلطنت را مسرت بر مسرت افزوده صغیر نصرت و طنطنۀ کوس
 شادمانی نوای بشارت بمسامع همگنان رسانید و مراحم خسروانۀ
 بادشاهزاده محمد سلطان را بارسال خلعت خاص عز اختصاص
 بخشید و شش هزار سوار از تابیدنان خود آن والا نژاد را در امپه سه اسپه
 مقرر فرمود که از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزار و ده هزار سوار
 از آن جمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند باشند و معظم
 خان بارسال خلعت خاصه و انعام محالی که یک کرور دام جمع آن
 بود کامیاب عنایت گشت نهم موکب جلال از قصبۀ نوۀ گذشته
 نزول اقبال فرمود روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل دلیر خان
 که در جنگ زخم تیر برداشته بود عز بساط بوس دریافتۀ بعنایت
 خلعت و شمشیر و انعام پنجاه هزار روپیۀ نوازش یافت و از
 منصبش که پنج هزار و پنج هزار سوار بود یک هزار سوار دو اسپه سه
 اسپه مقرر گشت (۶) و سید منصور بفوجداری بقلانہ معین شده
 بعنایت خلعت و باضافۀ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار
 و پانصدی هزار سوار مباحی گردید و هرجس کور به رحمت علم
 لوای مباحات افراخته رخصت جاگیر یافت و دلیر و رنمست
 پسران بهادر خان روہیلہ ہر یک بعنایت خلعت و اسب سرفراز
 گشت) یازدہم کوچ شد و بطی ۱۵ مرحلہ بدستم ماہ مذکور

ظاهر قصبه همدون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آنجا
مقام شد درین ایام ^(۷) رخشنده اختر برج دولت تابنده گوهر
درج حشمت بادشاه زاده عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم که در
دکن بودند با ارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خاص مورد
نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راجه رایسنگه سیسودی بهمرحمت خلعت و جمدهر
مرصع با علاقه مروراید و بیرم دیو سیسودی بهنایت خلعت واسپ
و نقاره و پرسوجی دکنی و سندراس سیسودی و مسعود خان
و اودیبهان راتهور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر بهمرحمت خلعت
سرفراز شده در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت
همگی بهنایات و مراحم خسروانه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین
خویشگی فوجدار سورتیه و چوناگده که هنگام شورش انگیزی دارا
بی شکوه در گجرات بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سر رشته
بندگی و دولت خواهی از کف گذاشته از سعادت منشی بآن
باطل پزوه نگریده بود منظور انظار عاطفت بادشاهانه گشته باضافه
پانصدی پانصد سوار دو اسبه اسبه بمنصب سه هزار و
و پانصدی سه هزار سوار از آنجمله هزار و پانصد سوار دو اسبه سه

(۷ ن) باقتضای رای عالم آزایی راجه رایسنگه و بیرم دیور
سندراس سیسودی و پرسوجی دکنی و مسعود خان و اودیبهان
راتهور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن
انتظام یافتند

اسپه و عنایت و ارسال خلعت و خطاب خانی مشمول مرحمت شد (و راجه اندر من که چهار هزار و سه هزار سوار منصب داشت پانصد سوار از تابندگان او دو اسپه و سه اسپه مقرر گردید و شرزه خان بغوجدارمی سلطان پور و ندر دار سربلند گشته بعدایت خلعت و نقاره نوازش یافت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر مورد عاطفت گردید و فتح الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم و خواجه عنایت الله هریک باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه گوبال سنگه ولد راجه سروپ از کومکیان صوبه کابل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و مصری افغان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد افغان بمنصب هزار و چهار صد سوار) و محمد قاسم علمیردان خانی از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان ب خطاب اتمام خانی سرفرازی یافته (و منگلی خان بغوجدارمی سرکار سارن معین شده بعدایت خلعت و اسپ و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه اعتبار افروخت) و درین هنگام حضرت شاهنشاهی بظاہر رعایت مراسم قدردانی و ذره پروری روزی در حین نهضت و سواری عنان توجه پادشاهانه بسر منزل بازماندهای شاهنواز خان انعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها فرمودند و بیست و سیوم که موکب نصرت طراز از قصبه هندون باهتزاز آمد فاضلخان میر سامان برای هرانجام بعضی مهام بمستقر الخلافه

اکبر آباد رخصت یافت او دایر خان ولد بهادر خان روهیله که هزاری
هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابینان او دو اسبه و سه
اسبه شد و منصب راجه بهروج زمیندار مونگیر از اصل و اضافه
هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح افغان بغایت خلعت و شمشیر
مباهی گشته رخصت وطن یافت و بیست و چهارم عرصه دلکشی
فتح پور از پرتو رایات جاه و جلال مطلع خورشید اقبال گشته
عمارات فیض اساس دولتخانه آن شرف اندوز نزول همایون گردید
خدایو حق پرست مکرمت شعار مبلغی گرانمند برسم نذر بروضه
قدسیه قدوه اکبر عظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهره دولت
و سر بلندی را فروغ نیازمندی بخشیدند درین روز مخلص خان
از اکبر آباد رسیده ناصیه سامی آسنان سلطنت شد و فردای آن
امیر الامرا که پیشتر آمده بود و تقریر بخان که در خدمت اعلی
حضرت بود و کومدیان و متصدیان آن مستقر الخلافه از شهر
رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان خواجه
سرا آمده زمین عزت بوسیده یک هزار اشرفی که برده آرای هودج عزت
فور افزای شبستان حشمت ملکه قدسی صفات ملکی ملکات بیگم
صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور رسیده
درجه پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصه دل نشین فیض
اندوز اقامت مرکب ظفر قرین بود درین ایام پیشکش عادلخان حاکم
بیجاپور از نفائس امتعه و جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حشمت

و جاه رسیده رتبه قبول پذیرفت و دو اسب عربی باد رفتار که امام اسمعیل والی یمن از روی اخلاص و عقیدت مندی مصحوب میر ابراهیم ولد میر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده بود بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار استحسان گردید و پیشکش رانا راجسنگه مشتمل بر دو قبضه شمشیر با ساز مرصع و یک عدد برجهی مرصع مینا کار به پایت سریر اعلی رسید (و مهابت خان صوبه دار کابل و خلیل الله خان ناظم مهام دار السلطنة از لاهور بعنایت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافتند و عبدالرحمن بن نذر محمد خان که در اجمیر بذایر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق که پنجم هزاری پانصد سوار بود سرفراز گردید و باصالت خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشی درم و هوشدار خان و خان عالم و راجه رایسنگه راتهور از روی عنایت خلعت مرحمت شد) و کنور اعلی سنگه ولد رانه راجسنگه که دولت اندوز ملازمیت رکاب ظفر مآب بود بمنحمت خلعت و سمرن مروارید و جیفه مرصع و فیل باجل زربفت سربلند گشته رخصت وطن یافت (و راجه دیبی سنگه بندیل و جعفر فوجدار متها بتقدیل سده منیه فائز گردید) و شهابت خان بتهانه داری غزنین از تغیر شمشیر خان منصوب گشته بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل مباحی شد و عزتخان بفوجداری سرکار بهرایج (سرافراز گشته بمنحمت خلعت و اسب و باضانه هشتصد سوار بمنصب سه هزاری

هزار و پانصد سوار نوازش یافت) و اعتبارخان خواجه سرا بقلمه‌داری
 مستقرالخلافه اکبرآباد ازتغیراکراخان بعزایت خلعت واسپ ومعتمد
 خان خواجه سرا بخدمت ناظرعی حرم سرای مقدس بجای اعتبارخان
 منصوب گشته بعزایت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیفخان که
 بعد از جنگ آله آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت
 پادشاهانه شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که
 دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انظار التفات شد
 (و راجه سجان سنگه بندیل باضافه یانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان
 نجم ثانی از نوگران دارابی شکوه بمنصب دو هزار و چهار صد
 سوار سرفراز گشت و بالله یار خان و میر توزوک افتخار خان
 آخته بیگی و سید نصیرالدین و جمعی دیگر از بندهای حضور
 خلعت مرحمت شد و فوجدار خان بفوجداری فتح پور و خانواده
 از تغیر یزدانی و عزایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه) و میر فتاح بفوجداری
 بروده (و عطای خلعت و اسپ و خطاب فتاح خانی و از اصل اضافه
 بمنصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرفرازی یافتند
 و روپ سنگه سیسودیه و پرتهی راج بهاتی و راجه کشن و محمد
 طاهر نواسه سنگه مذکور و رستم خان بعزایت خلعت مبداهی شده

(۶) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبه گجرات تعین یافته

بخطاب فتح خانی تارک مباحثات برانراخت

در ملک کومکدیان صوبه کابل منتظم گشتند) و همت خان از لشکر پادشاهزاده محمد سلطان رسیده جبهه سایی عتبه خلافت گشته (بعطای خلعت کسوت مدهات پوشید و محمد ابراهیم و محمد یعقوب و محمد اسحاق پسران شیخ میر مغفور که در مستقر الخلافه اکبر آباد بودند دولت زمین بوس دریافتند بشمول مراحم خسروانه منظور انظار نوازش گردیدند) و محمد بیک ترکمان از کومکدیان صوبه گجرات که دارا بی شکوه او را با خود آورده بود خلعت یافته بدستور قدیم در ملک خدمتگذاران آنصوبه منسلک گردید (و خواجه عنایت از خواجهای ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کامیاب شد) ششم شعبان رایت منصور از فتح پور بعزم توجه بدار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نموده موضع چنداوی مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین تاریخ از عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان برپیشگاه سلطنت پرتو بشارت یافت که ناشجاع رسیده بخت تیره اختر چنانچه گزارش یافت بصدقه صولت عساکر قاهره در مونگیر تاب ثبات نیاورده به اکبر نگر که آنرا محل عاقبت و مسکن امنیت خویش می پنداشت رفته بود درین وقت که جنود گردون شکوه برهبری دولت و اقبال از مونگیر بتعاقب آن فتنه پرور شتافته باکبر نگر نزدیک رسید چون بر قرب وصول افواج نصرت شعار اطلاع یافت در آنجا نیز تاب مدافعه و پیکار از انداز جمعیت و اقتدار خود افزون

وانسته دیگر باره عزم فرارش بیدقرار ساخت و بیست و یکم رجب
 با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
 گنگ گذشت و اکبر نگر که مرکز حکومت و مقر ایالت او بود
 بتصرف بندهای درگاه خلأئق پناه درآمد از ورود این مزده دولت
 افزا انوار بهجت و معمرت فروغ افزای خواطر اصفیای سلطنت شد و
 نوای تهنیت از بار یافتگان بساط عزت بلندی گرا گشت و نقاره‌های
 شادیا نه بدوازش آمده امرای رفیع مقدار و سائر ایستاده‌های
 محفل سلیمانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (درین
 منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبر آباد و دیگر متصدیان آن
 مستقر خلافت خلعت یافته مرخص شدند) و روز دیگر گزار دریای
 چون برابر موضع کوکل مضرب سراق ظفر پیرا گشته فردای آن
 مقام شد و مخلص خان بعزایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر نهج
 سابق بنظم مهم اکبر آباد مرخص شد (و حکیم صالح شیرازی که
 بموجب امر والا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعزایت
 خلعت مباهی گشته رخصت معاودت یافت) نهم ماه مذکور باغ
 و عمارات بادشاهی که ما بین متھرا و بندرابین ست فیض اندوز
 نزول اشرف گردید و پیشکش جعفر خان فوجدار متھرا مشتمل بر
 اسبان خوب و نفائس مرغوب بظفر اکسیر اثر رسیده پذیرای
 انوار قبول شد (درین هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه
 بحال باز ماندهای شیخ میر افکنده هریک را کامیاب فیض عزایت

و رعایت ساخت امیر خان برادر آن مغفور بمرحمت خلعت خاص و شمشیر با ساز مینا کار و جمدهر مینا کار با علاقه سروارید و عطای نقاره و باضافه دو هزار ی دو هزار سوار بمنصب چهار هزار ی سه هزار سوار سر بلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم بمنصب هزار ی چهار صد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران خرد و سید محمد خواهر زاده او بمنصب شایسته مورد انظار تربیت و نوازش گردیدند و فیض الله خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و شمشیر با ساز مینا کار و سیف خان و همت خان بمرحمت شمشیر مباحی گشتند) و بعد از طی سه مرحله باغ بلوچپور از نزول مسعود خرمی و نصارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد و دانشمند خان که بهره‌بری سعادت از دار الخلافه استقبال موکب جلال نموده بود جبهه سامی عتبه اقبال گردید و جعفر خان فوجدار متعین خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت و اگر امان خان قلعه دار سابق اکبر آباد بعز ملازمت فائز شد و بعرض اشرف رسید که سید شجاعت خان باره بساط حیات در نوردید و سردار خان که در سلک کومکینا گجرات انتظام داشت چون درین هنگام که دارا بی شکوه بد فرجام از اجمیر فرار نموده بآن صوب رفته بود و دیگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پزوه محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه او را باضافه پانصد ی هزار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد ی دو هزار و پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش نمود

(دکامکار خان که بفوجداری سکنده بود بعنایت خلعت و اضافه پانصدی سید سوار بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار و سید مرزا سبزواری از کومکیان پنده که درین ایام بدایه سریر اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سید سوار سرفراز شدند) ^{هزدهم} یک منزلی خضر آباد مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و فاعلخان میر همامان که بموجب حکم والا بجهت آردن کارخانجات پادشاهی در مستقر الخلافه اکبر آباد مانده بود بموکب معلی پیوسته فیض اندوز ملازمت همایون گردید ^{نوزدهم} عمارات فیض بنیاد خضر آباد از سایه سنجق جهانکشا فروغ سعادت پذیرفته روز دیگر سیداتخان ناظم مهم دار الخلافه و نجابتخان و ابراهیم خان و ظفر خان و فاخر خان که در سلك گوشه نشینان بودند با متصدیان آن مرکز خلافت بدولت آستان بوس رسیدند و مدت یازده روز شهنشاه جهان قرین دولت و کمرانی دران منزلگاه اقبال بمسطافامت گسترده نزول اجلال داشتند درین وقت (^۹ راجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات و راوبهاو سنگه گورکه در سلك کومکیان دکن بود بعنایت ارسال خلعت سرمایه مباهات اندوختند و بجیسنگه عم رافا بعنایت خلعت و اسب سرفراز شده بوطن مرخص گردید) و راجه دیببی سنگه بندیل به فوجداری بهلمه از تغیر راجه عالم سنگه و عنایت خلعت و اسب و اکرامخان بفوجداری نواحی مستقر الخلافه اکبر آباد از تغیر هید سالار خان (^۹ و عطای خلعت وفیل و باضافه هزار سوار

بمنصب دو هزارى دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سف
 اسبه) و حسنعلی خان بفوجداری نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد
 از تغیر کیرت سنگه (و عنایت خلعت و اسب و فضل الله خان
 بداروغگی جواهر خانه و مرحمت خلعت و سید ابراهیم بیدکوهی
 بمنصب هزارى چهار صد سوار و سید محمد قنوهی بانعام دو هزار
 روپیه سرفرازی یافتند و قابل خان که پدرش فوت شده بود
 بعنایت خلعت مورد عاطفت شد) و رعایت خان بفوجداری
 سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان تعین یافته مشمول مراحم
 خسروانده گشته و درین ایام میمنت پرتو شهنشاه حق پزوه قدسی
 خصال همعنان دولت و سعادت بزیارت روضه منوره قدره اکبر عظام
 اسوه مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکى قدس الله سره
 العزیز توجه فرموده برکت اندوز گشتند و خدم (۷) و مجاوران آن بقعه
 مبارکه را از فیض مکرمت و انعام بهره ور ساختند و سلخ ماه مذکور
 که ساعت داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت بود گیتی خدیو عالم
 گیر اوائل روز قرین عز و جلال با کوبه بخت و دبدبه اقبال بعزم
 دخول دار الخلافه بر فیلی فلک خرام کوه تمثال سوار شده پایه
 افزای عزت و اعتلا گردیدند و صدای نغاره و خروش طبل و کوس از
 گنبد آبنوس در گذشت و صغیر نفیر و نوای کرنای پرده کشای
 گوش افلاکیان گشت و چنانچه رسم و آئین این دولت ابد قرون مت

(۶) بیدک نسخه (۷) دو هزار روپیه بخدم و مجاوران آن بقعه

مبارکه انعام نمودند و سلخ النخ

فیلان کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروها گرده آراسته بیراقهای
 طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل سیمین و برگستوانهای زردوزی
 و مخمل زربفت و بر پشت هریک علمهای خورشید تاب نور افشان
 چون رایت آفتاب از ارج چرخ کبود درخشان و کوبهای کواکب
 نشان بسان قندیل ماه و مهر از پیش طاق سپهر تابنده و درخشان
 و پری چهره اسپان عراقی نسب عربی نتاج همه زرین مقام و مرصع
 لجام و ماده فیلان کوه پایه و شتران نر و ماده جمله با زینت و پیرایه
 و پیاده‌های بسیار از تفتنگچی و باندار با برقه‌های زر نگار پیش پیش
 انواع نصرت شعار نظر فریب تماشا ئیدان شهر و بازار گردید و امرای
 نامدار و نوئیذیان رفیع مقدار آن بدرمنیر و خورشید عالم گیر را هاله
 وار درمیان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و یمین و یسار فوج
 فوج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر ابوار
 هریک بجا و پایه خویش روان گردید ترک بهرام را از مشاهده این
 شوکت و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت فروماد
 و فلک جهان دیده از حسن این توزک و آئین پسندیده ترک
 خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نثار در هر طریق
 و رهگذار بسان شگفته از باد بهار ریزان بود و دامن اُمید نظارگیان
 از نثار چینی لبریز نقد عطا و احسان * شعر *

وهم پنداشت مگر خاک زمین زرخیز مت

عقل میگفت که گردید فلک سیم نشان

القصه خدیو سکندر نشان باین توره و آئین و شوکت و شان از میان
 بازار شهر قدیم با امرا و ندیم عبور فرموده پرتو ورود بساحت

دار الخلافه امگفتند و از راه دروازه لاهوری داخل قلعه مبارکه شده نخست در ایوان سعادت بنیان خاص و عام و پس از آن در محفل دولت اساس غسلخانه - ویر آرای حشمت و کمرانی گردیدند زبده نوئیذیان عظام امیر الامرا^(۱) مبلغی گرانمند بصیغه تصدق و نثار گذرانید و دیگر امرای و الامقدار و ایستادهای بساط سلطنت درخور حال رسم تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت اشرف گردید از سوانح دولت افزا آنکه درین ایام از عرضداشت خان دوران صوبه دار آله آباد معروض پیشگاه خلافت و جهانداري گردید که قلعه چنده که چنانچه قبل ازین گزارش یافته بعد از برهم خوردن دارا پیشکوه بتصرف ناشجاع آمده بود و گسید ابو محمد نام یکی از نوکران او بحراست آن حصن منیع قیام داشت اوائل رمضان المبارک این سال فرخنده فال بی تعب محاصره و جدال بتصرف اولیای دولت بیدزوال در آمد و سید ابو محمد برهبری طالع بیدار بشاه راه عبودیت و دولتخواهی مهتدی شده اختیار بندگی درگاه آسمان جاه نمود و یرایغ گیتی مطاع بصور پیوست که حراست آن حصن فلک اساس بخواص خان که از کومکین آن صوبه بود مفوض باشد و سید ابو محمد به پیشگاه حضور آید •

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داستان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

یافته که چون دران هنگام فرخنده فرجام مواکب نصرت اعلام
 بقصد دفع دارا بی شکوه عزیمت یورش پنجاب داشت و وقت
 فرصت را گنجایش آن نبود که جشنهای پادشاهانه و بزمهای
 خسروانه که شایان این امر سترگ باشد آراسته گشته جمیع مراتب
 و مراسمی که معمول این دودمان کرامت بنیاد و همت سریر آرائی
 اورنگ نشینان این سلطنت خدا داد ست رعایت کرده شود لا جرم
 خدیو جهان آن جلوس میمنت طراز را بحکم تقاضای وقت و حال
 مختصر قرار داده خطبه و سکه و تعیین لقب اشرف را موقوف
 داشتند و پیش نهاد ضمیر مهر تنویر آن بود که چون خاطر ملکوت
 ناظر بالکلیه از دفع فتنه اعدا بپردازد و غبار شورش فساد اندیشان
 باطل سگال بآب تیغ جهانکشا از ساحت ملک و دولت فرو نشیند
 و موکب ظفر لوا از رنج سفرها و محنت یساقها آسایش یافته
 قرین سعادت و کامرانی و نصرت بمرکز خلافت و جهانبانی معاودت
 گزیند دران دار الملک مسجد و جلال بجمعیت خاطر و فراغ بال دیگر
 باره به تمهید جشن جهان پیرائی و بزم سریر آرائی بذوعی که این
 امر جلیل القدر را سزاوار و درخور باشد پرداخته اورنگ سلطنت
 بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس مذابر و وجوه دنانیز
 بخطبه دولت و سکه اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن و سرور
 و طرب و سرور و لوازم عطا پروری و کرم گستری و مراتب داد و
 دهش و انعام و بخشش در حیز توقف و تاخیر مانده باشد
 بعمل آورند لهذا درین ایام فیروزی انجام که مهمات سلطنت و
 گیتی ستانی بروفق خواهش اولیای دولت جاودانی اقتضای

یافته رایات نصرت پیدم کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزول
اجلال نمود این اراده دلپسند که مرکز ضمیر آسمان پیوند بود از
پیشگاه باطن الهام موطن مربرزده اشاره والا بصدر پیوست که
مجسطی کشایان رصد بند و اختر شناسان دقیقه سنج فرخنده ساعتی
میدنت بخش برای این جلوس همایون اختیار کنند و باتفاق
زمره ارباب تنجیم از اهل فرس و هند بیست و چهارم شهر رمضان
المبارک که مستجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم
ازمده و اوقات بود ساعت این جلوس معهود مقرر شد و حکم گیتی
مطاع بفاطمان منازم دولت صادر گشت که تا ساعت مذکور تهیه
لوازم جشن و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را
بزیب اسباب تجمل و شکوه به پیرایند کار پردازان امور سلطنت
و پیشکاران پیشگاه خلافت کمر بامتثال فرمان بسته بآرایش محفل
نشاط و سامان اسباب انبساط دست سعی و کوشش کشودند و
بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولخانه
خاص و عام را بمخمل زر بفت و مخمل زر دوزی و زربفت های
طلا بان و نقره بان عراقی و طاقهای گجراتی پرکار در کمال
خوبی و نظر فریبی آذین بسته رشک نگارخانه چین ساختند و
کوکبهایی مرصع و مینا کار و طلای ساده مافند کواکب رخشان از
طاقهای آن ایوان سپهر نشان بنزجیرهای زرین در آویختند و در
وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین
گردانیدند و تخت مرصع را که تا خصر زرین کلاه مهر بر سر
سیماب گون سپهر قرار گرفته چنان فلک پایه اورنگ گرانمایه ندیده

بر روی آن جای دادند و در پیش تخت شامیانه اوای نگاری که حاصل امان صرف آن شده و مسلسل دورش از مرواریدهای گران بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع بر پای کردند و بر جانبدین تختگاه در فرخنده چتر مرصع و مسلسل از مروارید که خورشید در سایه آن از شرف سر بر آسمان سایه بار چ اقبال بر افراشتند و بر دو بازوی تخت مرصع دو زرین سریر میثا کار گذاشتند و در عقب تخت سندای های طلا نهاده نور خاصه را که مشتمل ست بر شمشیرهای مرصع ساز با پردل های جواهر طراز و سپرها و برچهای مرصع کار جواهر نگار که در ترصیع آنها از جواهر نمینه خراج کشوری بکار رفته بر روی آن سندای ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاط ست بمحجر سرخ شاد روانی عظمت نشان از مخمل زر بغت که ایوان کیدوان سایه نشین دامانش تواند بود بستونهای میمین صبح فروغ بر افراختند بر دور آن شامیانه های مخمل زربغت و مخمل زر دوزی بستونهای نقره پریا کردند و فرشهای زرنکار رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده بیرون محجر نقره که کنار ایوان منصوب ست محجر نقره دیگر در میان محجر سرخ نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای زرنکار بر پای کردند و در و دیوار خاص و عام را بمخمل زر بغت و مخمل کلاپتون دوزی و ده یک دوزی و پردهای فرونگی و دیبای های رسمی و چینی زینت دادند و پیرایش حجرهای دور صحن خاص و عام بعهده امرای عظام و نویسندگان والا مقام مقرر شده مجموع آنها را بر قیاس ایوان عام و خاص بنفائس اقمشه از

زربفت و مخمل و طاس آذین بستند و شامیانهای زربفت و مخمل
 زر دوزی بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون
 و بساطهای مزین گسترده و همچنین محفل خلد مشاغل غسلخانه
 را که انجمن خاص دولت ست آذین حشمت و ابهت پیراسته
 اسپک مخمل زربفتی که عاشر فلک اطلس تواند بود بدو ستون
 عظیم الشان نقره که هریک از کهکشان نشان میداد در پیش ایوان
 باوچ کیوان بر افراشتند و در زیر اطراف دامن اسپک مذکور محجر
 نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالیهایی نفیس کرمانی و
 بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از
 غایت تکلف و تجمل و زیب و آرایش اصلی تماشاگاه صورت
 منع جهان آفرین ست و سقف و جدار و طاق و رواقش از
 صنعت گری و کارپردازی هنروران بدائع طراز سحر آئین نسخه از
 نقش ارزنگ و نگارخانه چین بود بحال خود وا گذاشته کمال حسن
 و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانستند جز اینکه از طاقهای آن
 ایوان فلک نشان کوکبهایی مرصع و میذاکار و پرچمهای طاق پردهای
 زرنکار آویختند و تخت کوچک مرصع و میذاکار را که مخصوص جلوس
 این انجمن خاص ست در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان
 مئمن مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن
 غسلخانه را بزربفتهای نفیس تزئین نموده در پیش آن
 شامیانهای زربفت و مخمل بهتونهای نقره برپای کردند و در
 ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش
 این قسم بزمهای دولت آذین ست بر کرسیهای زرین و سیمین

چبده شد که دیدۀ نظارگیدان از مشاهدۀ آن خیرگی می پذیرفت
و بشارۀ معلی اکثر عمارات فیض آیات بتجلیه و تصفیه و سفیدکاری
و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روغن زینت و صفای تازه یافت
القصه هرچه از مراتب زیب و آراستگی و فرو بها و شان و شکوه
و شوکت و عظمت در حوصلۀ روزگار می گنجید و دست قدرت و مکنّت
امکان بآن میرسید در تمهید این بزم دلکشا جلوه ظهور نمود و آن
قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پهنند خاطر فریب که در کارگاه
فکر و خیال گنجایش داشت در آرایش و پیرایش این انجمن
طرب پیدا بروی کار آمد * شعر *

چو خلد برین محفلی ساز شد * بنظاره چشم فلک باز شد
مزین بصد نقش خاطر فریب * همه آشنای دل اما غریب
برنگینئی باغ در نو بهار * بزبانی خلوت وصل یار
هویدا درو نقش هر صنعتی * ز هر معنی جلوه گر صورتی
ز نظاره اش دیده رنگین چنان * که شد بال طاووس مژگان ازان *

جلوس میمنت عنان پایه افزای هفت اورنگ امکان

گیمهان خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر سریر
سلطنت جهان شوکت و تعین خطبه و مکه گرامی و نام
رد القاب سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی
یگانه ایزد جهان آفرین که رافت مصلحت بپاش بزاء نشاء ایجاد
و تکوین را بر آساس والی حکمت نهاده و از عطا خانه جود و افضال
اسباب خیر و کمال بهر ذره از ذرات امکان داده بمقتضای مشیت

ببالغه سلسله کثرت عالم کون و فساد و طبائع مختلفه اضرار را
 بوحادث قهری و عدالت قسری انتظام و التیام بخشیده و صدمه
 سطوت و عذاب خداوندان اقبال و نهیب عدل و داد اورنگ نشینان
 کشور جاه و جلال را سرمایه صلاح حال زمان و پدیرایه اعتدال مزاج
 دوران گردانیده اگر سر رشته انصاف و سیاست فرمادهان نامدار
 شیرازه جمعیت روزگار نگردد دفتر آراسته نظام کل بصرم حادئه
 مانند اوراق گل از باد پریشان گردد و اگر رابطه حفظ و حراست
 خسروان ذوی اقتدار در نظم مهمات احوال جهانیان رشته وار پا
 در میان نهد چون سبدخه دسیخته حال خلق بتفرق و اختلال گراید
 آری نعمت امن و امان باز بسته بوجود کشور کشایان ذی شانست
 و رونق کارگاه کون و مکان از فیض هست و بود ایشان بداس
 رافت و نصفت این گروه معدلت پژوه هست که عافیت گزینان
 کشور تعلق در مهد تنعم و آسایش تن به بستر راحت داده
 اند و خاک نشینان کوی تجرد در زاویه مسکنت از خشت
 فقر بالمش عافیت در زیر سر نهاده هم اقلیم صورت از برکات فیض
 وجود شان بیت المعمور ست و هم دارالملک معنی از وجود
 مسعود شان دار السرور * شعر *

ز شاهان کشور آبادی پذیرد * که از خورشید عالم نور گیرد
 چه گلچیدن توان زان ملک و اقلیم * که نبود خلق را از کس درو بیم
 ز سلطانست خرم گلشن ملک * ملک جانست کونی در تن ملک
 اساس رافت و خیرند شاهان * ستون این کهن دیرند شاهان
 جهان بی بادشاه از عقل دورست * چمن را گلشن آرائی ضرورست

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعماری سیاست سروران
 اعلام قوی بنیان ست و اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروایان
 صاحب احتشام کامیاب نغان و جردان ازان دم که کلک قضا رقم
 هستی بر لوح امکان زده منشور ترویج حق، پرستی بنام نامی
 بادشاهان دین پرور نوشته و ازان ماعت که دست تقدیر تخمیر
 عالم آب و گل نموده خمیر مایه نظام ملت بآب تبخ دین پناهان
 شریعت گستر هرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق
 بر روی اوامر حق کشوده نگردد و بی مصقل تدبیر جهان پیرا
 زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهره مرآت دین
 زده نشود * شعر *

وجود جهان در جهان کیمیاست * شمس آنکه بالاتر از وی خداست
 لاجرم حکمت کامله ایزد بیچون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیده‌های
 خاص خود را که بخامه موهبت ازلی رقم قبول و اقبال بر ناصیه
 حالش کشیده مظهر اتم قدرت برکمال و مرآت صفات کبریا و جلال
 خویش گردانیده باشد برتبه علیای ظل الهی و منصب والای
 گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان سرور و فرمان روا
 سازد و سر رشته امور بدائع انام بقبضه اختیار او نهاده رایت
 اقتدارش باوج رفعت و برتری و ذروه سپهر سروری برافرازد تا بمیان
 عدل و رافت و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف و قهر
 و امضای عزائم نهی و امر و تمهید مراسم داد دهی و کرم گستری
 و تشدید قواعد کفر سوزی و شریعت پروری اساس قوام عالم مغلی
 و مناط استحکام نظام جمعی بوده دین و دولت در سایه حمایت

و معدلت گیرد و از انجا که بنای نگار خانه هستی بر تغیرات گوناگون و تقلب اوضاع و تلون احوال از خصائص عالم کن فیکون مت سنت سنیه الهی برین رفته که هرگاه سریر سلطنت و خلافت از وجود فرمانروائی خالی و عاطل ماند یا باقتضای سنوح حوادث آسمانی که هر ظهور آن جز مصلحت منجیان تقدیر ندانند و هن و فتوری در قواعد سروری و اعتدال یکی ارخسروان نامدار راه یافته حال جهان و جهانیان ازان باختلال گراید بحکم صلاح اندیشی الطاف شامله اختر دولت بخت بلندی دیگر از مطلع نور ظهور عالم آرا سازد و سریر فرماندهی از شکوه اقبال سعادت مندی آسمان پایه گرداند که بقوت تایید ازی و نیروی توفیق آسمانی حامل امر جلیل خلافت و جهانبانی تواند شد و بار گران سروری و پاسبانی عالم بردوش همت بلند نهمت تواند گرفت و از زنجیر عدالت سلسله انتظام جهان بر پای دارد و بکار فرمانی عقل متین همت برسد رخنهای مملکت گمارد پاس سیرت عالمیان را ناگزیر ناموس سلطنت و جهانداری داند و انماض از زلات زیر دستان فرض عین عفو و بردباری شناسد بالهام اقبال در عظام امور قدم تدبیر از حد اندیشه ظاهر بینان فراتر نهد و به نیروی شهامت و استقلال در مهالک و اخطار پای همت از منتهای طاقت شیر دلان پیشتر گذارد بمیامن حق طلبی دین و دولت را چون شیر و شکر باهم آمیزش وحدت دهد و از فیض شریعت پروری ملک و ملت را مانند شاخ و برگ بایکدیگر پیوند الفت بخشد تیر تدبیرش در مضممار جهانبانی بحدی دور آهنگ بود که خدنگ فکر و اندیشه

مقل دور اندیش بآن نرسد و ممند عزیزمتش در طریق کشور ستانی
 بمذابغه جهان نورد باشد که توسن همت فلک تیز گرد از همراهی
 آن باز ماند کوس انصاف را از پوست تن جور اندیشان بلند صدا
 دارد و قانون میاست از تار مویی نازک گردن کشان خوش نوا
 سازد بنگاه کرم عتابش نگه در دیده خیره چشمان بی ادب بسوزد
 و لطمه نهی احتسابش آتش از رخسار مبتدعان دین برافروزد
 کمند زود پیوند سطوتش تارک گردن سرکشان نخوت مند تاب
 خورد و آب تیغ گرم خونش با خون اعدای دولت جوش الفت زند
 انسر سر بلندی از سجود درگاه صمدیت جوید و منشور جهان مطاعی
 از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل آلهی بآن نیت بر
 سر افرازد که ظلال احسان و افضال بر مفارق کائنات اندازد و پای
 دولت بر اوزنگ گیتی پناهی بآن عزیزمت نهد که خلاق را در
 کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طنطنه کوس اقبالش پرده
 غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جبهه سای آستان جلالش
 چین نخوت از پیشانی سرکشان اکناف فرساید عموم وظایف
 مکرمتش از ادراکات سحاب نیرسان باز گوید و درام عواطف مرحمتش
 بفیض بخشی آفتاب تابان نسبت جوید ببارش سحاب تربیتش
 نهال استعداد ارباب هنر نشو و نما می نمایان گیرد و از تابش آفتاب
 عنایتش گلبرگ فطرت اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد حریم
 درگاهش کعبه سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج ره
 نوردی و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوفان
 آن گمارند و بارگاه جاهش قبله ارادت قاطنان هفت کشور باشد که

مهاجرت اوطان و سفارت خلان گزیده روی عبودیت و نیاز بدان
آزاد باقبال بلند دست دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
و بطالع نصرت مند همت بر نصرت و اعزاز دین گمارد و ترویج
سنن نبوی را از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی
را از موجبات عظمت و بخت یاری شناسد مشعل دولت از مشکوة
دین برافروزد و سرمایه ایهت از طریق شریعت اندوزد تسخیر
قلوب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پادشاهان
زکوت نصاب قدرت و زبردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواند
جود و افضال موظف دارد و صحبت اهل ورع و صلاح سرمایه فوز و فلاح
شمارد و ولایتش در خاطر مسافران مقیم شود و دعایش بر زبان
غریبان وطن کند * شعر *

کسی را کند حق سزاوار ملک * که باشد بدانش نگهدار ملک
بآن بختور زبید اقبال و بخت * که نازد بشمشیر او تاج و تخت
فلک دولت آنرا دهد بیدریغ * که باشد نگهدار دولت به تیغ
بر آنکس مسلم بود سروری * که بر سر نهد بار دین پروری
خلافت کسی را ز آدم رسد * که عدالتش بفریاد عالم رسد
مصدق این مکارم و مغاخر دایم و مرآت صورت صدق این تقریر
ذات مقدس گیهان خدیو فلک قدر عالم گیر ست که چون نقشبند
قضا در نگارخانه تقدیر چهره سعادت سیمای دولتش بفروغ این
فضائل شگرف و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر
در کارگاه ابداع خلعت والای دین پناهی و عالم گیری بر قامت
طالع کشور کشایش دوخته لاجرم پیوسته روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامیابی او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام اسباب
حشمت و بخت یاری او بقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازی
توفیق نقشی می نمود و هر لحظه طالع فیروز مندش بسر انگشت
تایید عقد می کشود بشیر بختش هر روز بنو مزده میداد و سرورش
در امتش هر نفس بتازه بشارتی می فرستاد چنانچه هم در مبادی
انکشاف صبح فطرت و جهان پیرائی و عنفوان ظهور تابش نور خلقت
و عالم آرائی که نخل برومند حشمتش در سراستان سعادت نونهال
و سرو سرفراز قدرش نورسته جویدار جاه و جلال بود نسائم کامرانی
از گلشن کمالاتش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید و شمائم
جهان بانی از بهارستان فضائش بمشام ادراک تیز هوشان میرسید
فروغ جهان فروزی از سایه چترش چون آفتاب روشن بود و جوهر
دشمن سوزی از جوهر تیغش مانند شرار شعله بر ساحت ظهور
پرتوافکن می نمود رصد بندگان ملک دانش و شعور از جداول
تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلائل بخت مندی و استنباط
درجات سر بلندی میکردند و واققان رموز رمل سعادت از نقاط خال
و خمصار سعادت فالش قرعه سلطنت ربع مسکون بنام همایونش بر
لوح تغاول و شگون می زدند زینت دادن افسر عزت و سروری از فر
تارک آسمان سایش هویدا میگشت و پا نهادن بر اورنگ خلافت
و برتری از نقش پای ملک فرسایش خوانده میشد لمولفه * شعر *
هنوزش بود با گهواره الفت • که بودش خار خار تخت دولت
هنوزش بخت در نشو و نما بود • که با پیل دمان تیغ آزما بود
لبش بودی هنوز آلوده شیر • که میزد همیش سر پنجه با شیر

چو با نخچیر و صید افتاد کارش * غزال ملک بود اول شکارش
 ز فر بخت و اقبالش عیان بود • که شاهنشاه عالم می شود زود
 تا آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پردازان استار تقدیر اسباب
 خلافت و جهانبدایی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
 صلاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر معدلت و
 فرمانروایی او دیده بودند و خلق عالم خصوصاً ساکنان کشور هند
 که یکچند بذایر اختلال مبنایی مملکت و شورش افزائی مدعیان
 سلطنت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محن بودند
 سزاوار برکت سروری و جهاندار می او گشته استحقاق این موهبت
 علیا داشتند باقتضای حکمت بالغه ایند بیهمال نیر عالم آزایی جاه
 و جلال و کوكب سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
 و فیروزی پرتو جهان افروزی بر عرصه آفاق گسترده و جهان افسرده
 و عالم برهم خورده را دیگر باره روزگار دولتش بهارستان خرمی
 و نگارستان بیغمی کرد زمانی که معود آسمانی در ادوار و اکوار
 امکان سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
 سلسله کون و مکان در دهور و قرون انتظار ورود آن میبردند بجلوه گاه
 ظهور خرامید مرادی که زمیندیان از گردش افلاک و انجم میجستند
 بحصول پیرومت و مقصدی که علویان در تمنا می آن دیده بر زمین
 دوخته بودند پدایه والای روانی برآمد در ساعتی فیض آیت لامع
 النور که زبده اوقات سنین و شهر و جامع برکت بطون و ظهور بود
 یعنی روز فرخنده یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
 هزار و شصت و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

و بدست و هفتم خرداد ماه جلای سنه پانصد و هشتاد و یک ملکشاهی
 و ششم آذرماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت یزد جردی و پنجم
 خربزان ماه رومی سنه هزار و نهصد و هفتاد اسکندری که عمر ابد طراز
 بچهل سال شمسی و هفت ماه و سیزده روز و چهل و یک سال قمری
 و ده ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضای هشت گهزی و هفت
 پل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد خاقان
 سپهر سریر مهر افسر شهنشاه عالم گیر عدل پرور دبیر کرامت آثار
 جهان بانی بر سر و خلعت سعادت نگار کاهرانی در بر بایوان فلک
 نشان چهل ستون خاص و عام که بآذین ابهت و احتشام زیب
 و آرایش یافته وقوع این لطیفه ارجمند و عطیه شرافت پیوند درانجا
 مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و بافر آلهی و شکوه و عظمت
 شهنشاهی برادرنگ حشمت و جلال و سریر عظمت و استقلال
 جلوس اجال فرمودند لمولفه * شعر *

شد از مشرق بخت شاهنشهی * جهان تاب انوار ظل الهی
 ز شاهنشه نوجهان تازه شد * تن ملک را باز جان تازه شد
 شب هند را صبح دولت رسید * بهر کلبه آفتابی رسید
 سریر مرصع سپهر آسا که از جواهر شب تاب و گوهرهای فروزان
 در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآزوی خود
 فائز شد و چتر زرین مهر فوسا که عمری بقرصد این لطیفه سعادت
 بیک پا ایستاده بود بتمنای خویش رسید در آندم ساکنان صوامع
 جبروت از الواح قدس آیات بیدات فرخی و بهروزی خوانده برتارک
 افسر زیبش رسیدند و مقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

و کام گاری بر ورق مذکور اقبال نوشته ببازری پرنیروی قدرش بستند
 قدسیان دفع گزند را از کوکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون
 سوختند و علویان از جواهر خزائن افلاک دامن دامن گوهر بهر
 نثار اندوختند سپهر و اختران شادمانی کرده بشارت کامرانی دادند و
 زمین و زمان تهذیبت گوگشته باین ترانه زبان بر کشادند * شعر *
 کای ز تو ادرنگ شهی سرفراز * تاج خلافت ز تو گوهر طراز
 آئینه صورت شاهی توئی * سایه خورشید آلهی توئی
 تیغ ترا شد چو مسخر جهان * خیز و کنون خطبه دولت بخوان
 کوس شهی بر سر جمشید زن * سکه خود بر زر خورشید زن
 زیب ده از همت والای خویش * نامه اقبال بطغرای خویش
 غریب کوس شادی و صغیر فقیر شادمانی آهنگ ذروه افلاک کرد
 و غلغل گلبانگ دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا با خروش ذکر و بیان
 بهم آمیخت شعله آواز خفیاگران در خرمن طاقت ناهید در گرفت
 و مضارب ساز مطربان تار صبر برجیس را بگسستن برد نوای طنبور
 و قانون و نغمه نای و ارغنون بآواز چنگ زهره در یک پرده کوک
 شد و حرکت شوقی افلاک بر اصول دست افشانی و پای کوبی
 اهل نشاط افتاد * شعر *

شده نغمه سازان دستان سرا * در آن گلشن بزم بلبل نوا
 سرود آن چنان اوج برداشته * که یک بخت خوابیده بگذاشته
 کدوهای بین کاسهای رباب * می نغمه پیموده بر شیخ و شاب
 ساکنان انجمن علوی همچو خوبان جلوه دوست و لعبتان بری چهر
 بتماشای این شگرف مجلس طرب پیرای سراز غرفات چرخ و

مناظر سپهر بر آوردند و شاه‌دان استار فلکی که پیوسته از گوشه چادر شب رو می نمودند در عین روز بنظاره آن فرخ آئین محفل دل افروز بر بام افلاک جلوه گر گشتند روزگار بعد از کجروی و ستمکاری کمر خد متکاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر سر گذاشته با مقربان دولت و نوئیزان عالی جاه دران والا بارگاه دوش بدوش ایستاد چتر بسرفرازی علم گردید که سایه بر سر سایه الهی گسترده و تخت بر خوبشتن بالید که کوه وقار و جهان حلم برو تکیه کرد دین و دولت باهم بر آمیخته یکدیگر را تهذیبا گفتند و صورت و معنی هم آغوش گشته غبار دوئی از میان رفتند شام نذره را سحر دمید و روز تفرقه بسر رسید جهان هوای جوانی از سر گرفت و دوران قبای کامرانی در بر کرد آئین حشمت و جلال تازه شد و خطبه دولت و اقتبال بلند آوازه گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دران محفل عالی شان پدای مردمی تخت بلند بر منبر کرامت پایه آسمان پیوند که سلم بام شرف و معراج سپهر عزت بون برآمده از رفعت ردای کهکشان بودوش گرفت و با خطبه سرایان حظائر قدس همزیان و هم آغوش شد و خطبه بلیغ افشا کرده بعد از سپاس آفریدگار جهان و درود واسطه ایجاد کون و مکان بنشر مدائح و مناقب نام آوران این دودمان همایون و ذکر القاب هامی و اہماء گرامی تاجداران این خاندان ابد مقرون پرداخته داد بلاغت داد و چنانچه و هم و آئین این سلطنت فیض قرین ست نام والا مقام هریک از از آبابی عظام و اجداد کرام آن حضرت که بر زبان جاری می ساخت

بعطای تشریفی از خلعت خانۀ جوہ و احسان قامت مباحات می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت بخش هفت اورنگ امکان پیرایۀ سعادت بخشید و دہان بذکر دعا و نشر ثنای پادشاہ دولت و دین چون دہان غنچہ عطر آگین گردانید بگمران مایہ خلعتی زر نگارکہ کسوت شرف و افتخار نام جویان روزگار تواند بود تشریف امتیاز پوشید و جیب و دامن امیدش بنقد مقصود آمودہ شد چندان طبقہای سیم و زر بر نام والی خاقان دین پرور نثار کردند و آن قدر خوانہای در و گوہر بر تارک آسمان سای خدایگان دین پرور بر افشاندند کہ از نثار جینی آن بزم فرخندہ کیستہ فراخ اہل مجلس پرشد و دست کشادہ آرز لب ریز در گشت ایستادہای بساط عزت و بار یافتگان محفل قرب در موقف تسلیم عبودیت دست ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت و صدق ضمیر دل بہ بندگی و ہواخواہی بستہ زبان بدعای بقای خلیفہ زمان کشادند خزان انعام پادشاہی چون ابواب رحمت عام آہی بر روی جہانیان کشایش یافت و از خلعت ہای رنگارنگ و تشریف ہای گوناگون قامت تمنای پیر و جوان آرایش پذیرفت خدمت پیشگان انجمن دولت پیدالہای ارکچہ بگردش آوردہ بردوش ایستادہای آن بزم عشرت را چون جیب غنچہ و گریبان یاسمین مشک پر و عطر آگین ساختند و خوان ہای پان بخش کردہ خرد و بزرگ آن محفل انبساط را بدرگ طرب و نشاط نواختند درد بخور عنبر و عود زلفہای مشکین عنبر آمود بر روی ہوا فرو ہشت و شمیم عطر و عنبر دماغ جہانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم افروز زرهای ناب بسکه دولت آن پادشاه مالک رقاب چهره
 بزیور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زادگان کن از فرمان والای او
 با پاک گوهران دودمان دریا دعوی مباحات کردند گنجینه داران
 آسمانی طبق های افلاک از اختر شب تاب مملو ساختند
 بدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکه سلطنت فرمان روی جهان
 زیب و زینت گیرد و حارسان خزائن سپهر طلای بیغش خورشید
 را دیگر باره گداخته بعیار گاه عزت و جلال آرند تا بزیور نام
 همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد لمولفه * شعر *

از سکه اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
 از خطبه او غلغله در چرخ افتاد * گردید زر از سکه او عالم گیر
 چون در عهد سلطنت اعلی حضرت متن یک روی اشرفی و روپیه
 بکلمه طیبه و حاشیه با سامعی سامعی خلفای راشدین مهدیدین
 رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گرامی
 آن حضرت مزین بود شهذشاه موفق شریعت آئین را که در جمیع
 امور منظور نظر حق بین اقتضای آثار شرع مبین و رعایت اعزاز دین
 حضرت خاتم المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
 ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تعظیم و احترام
 شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازاء بقواعد ملت
 بیضا باشد جائز نمیدارند بخاطر هوشمند و ضمیر آسمان پیوند رسید
 که نقش کلمه طیبه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست فرسود
 طوائف انام میگرد و لوٹ کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد
 موجب سوء ادب و هتک حرمت ست لاجرم بالهام سرورش غیبی

و القای توفیق الهی مقرر فرمودند که یک روی اشرفی و رویدۀ را
بنقش این بیت دل پذیر که *

* بیت *

سکه زد در جهان چو بدر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر

و روی دیگر را بنگارش ضرب بلده و منه جلوس همایون زیب و
زینت بخشید و منشور اقبال بطغرای غرای ابو المظفر محی الدین
محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی مزین
و محلی کردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطارذ نشان
مذاشیر جلالت عنوان مشتمل بر مرثیۀ این جلوس میمنت طراز
بصرداران و سپه کشان اطراف و امرا و حکام صوبجات نگاشته
مصحوب مسرعان خجسته پی باکذاف و حدود ممالک محروسه
فرستند و بشارت امن و امان و نوید سعادت و احسان بجهانیان
رسانند القصه پایه افزای اورنگ جهان بانی در آن محفل
خهروانی تا هفت گهری بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده فروغ
افزای بزم دولت و کامرانی بودند و از آنجا بمشکوی قدس شرف
تقدم بخشیده ساحت آن حرم کدۀ عزت بانوار ظل الهی برافروختند
و دران شبستان سعادت نیز همایون مجلسی نور افروز بزم قدسیان
و مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته مستحبات
سراوق حشمت و مخدرات استار سلطنت پزوانه وار برگرد آن
شمع انجمن خلافت و گیتی ستانی جمع آمدند و وظائف
تهنیت و مبارک بادی بجای آورده برای نثار آن برگزیده
الهی طبق طبق سیم و زر با گوهر جان برآمیختند و دامن
دامن دوز گوهر با نقد حیات درهم ریختند خدیو بحرف

دریا نوال دست عطا و افصال کشاده هر يك از بیگمان معظم
و بانوان مکرم و پرستاران بارگاه خاص و پرندگان حرم عزت و اختصاص
را بانعامات سامیه و مواهب عالیه نوازش فرمودند ازان جمله
بمسند نشین حرم عزت و احترام پرده گزین نقاب ابهت و احتشام
ملکة ملکی خصائل مالکة قدسی شمائل عاقله هوشمند کامله
سعادت پیوند فخله ریاض عظمت و اقبال دوحه گلشن جاه و
جلال روشن رای بیگم گرمی همشیره خویش که بمیامن شرافت
ذات و کرامت صفات و محاسن اخلاق گزیده و مکارم اطوار پسندیده
و صدق اخلاص و عقیدت و رسوخ یک جهتی و ارادت بخدمت
خدایو جهان و خلیفه زمان که مدومسند مشکوی دولت بوجود برکت
آسود آن ملکة تقدس نقاب مزین ست پنج لک روپیه مرحمت
کردند و به پرده آرای هودج عز و علا نوربخش تذق عظمت و اعتلا
زبدہ مکرمات دودمان خلافت اسوه مقدسات خاندان شرافت بارتہ
انوار ساحت دانش و هوش مژدی لامعه نیر سعادت و سر بلندی
زیب مسند عزت مخدره نقاب عظمت زیب النساء بیگم چهار لک
روپیه و بدره فاخره بحر حشمت و کمرانی ثمره طیبہ نخل دولت
و جهانبانی زینت سراق ابهت طراز طیلسان عفت زینت النساء
بیگم دو لک روپیه و بقره باصره دولت و سروری غره ناصیه سعادت
و برتری زهره سمای رفعت بدر آسمان جلالت بدر النساء بیگم یک
لک و شصت هزار روپیه و بمحجوبہ استار عزت نور افزای شبستان
ابهت زبدہ طاهرات نخبہ مکرمات زبدہ النساء بیگم یک لک و پنجاه
هزار روپیه و بچندی دیگر از پرده گزینان سراق عصمت یک لک

و ده هزار روپيه انعام فرمودند و چون حرم مرآی اقبال از انوار شوکت و جلال خدیو زمان فروغ میمنت یافت از اینجا بدولت کده خاص غسل خانه پرتو قدم افکنده سریر آرای سعادت گردیدند و در آن محفل سپهر احترام نیز بدستور مجلس خاص و عام انجمن نشاط آراسته گشته آئین کام بخشی و کمرانی تازه شد و هنگامه عشرت آرائی و جهان پیرائی دیگر باره گرمی پذیرفت و از فیض سحاب عنایت و مکرمت بادشاهی نخل مراتب و مذاصب بالیدن گرفت و از نسیم باد دستی جو و احسان خایقه آلهی غنچه آمال و اماني شگفتن آغاز نهاد و هریک از بادشاه زادهای کام کار نامدار مؤید منصور بختیار را مورد انظار توجه و نوازش ساخته بمواهب عظمی و مراحم علیا عز اختصاص بخشیدند از آن جمله برای مهین شعبه دوحه سلطنت گزین باو نهال خلافت بادشاه زاده نام دار والا مکان محمد سلطان که در بنگاله بودند سه لک روپيه و جهت رخشنده اختر برج دولت و سرودی تابنده گوهر درج عظمت و برتری پادشاه زاده عالی قدر فرخنده شیم محمد معظم که در دکن بودند دو لک روپيه برهم انعام فرستادند و نوگل حدیقه عزت و ارجمندی تازه نهال جویبار حشمت و سر بلندی بادشاه زاده کامکار سعادت توأم محمد اعظم را بانعام در اک روپيه و مرحمت شمشیر مرصع گران بها و فیل خاصه با یراق نقره و جل زر بفت و باضافه یک هزار سوار به منصب والای ده هزار ی پنج هزار سوار نواختند و قره العین سلطنت و نامداری مسرة الصدر اہت و بخت یاری پادشاه زاده والا گهر محمد اکبر را بانعام یک لک روپيه مشمول عاطفت ساختند و همچنین بہر

کدام از امرای نامدار و نوینان عالی مقدار و سرداران و مپه داران
جنود نصرت و سائر بندهای آستان خلافت بقدر رتبه و شایستگی
مواظبت نمایان و عذایات شایان که بر سبیل تفصیل جداگانه رقم
زده کلک بیان خواهد شد سمت ظهور یافت و بزم صلیحا و اتقیا
و سخن هنجان و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان آن انجمن
انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالجمله آن
مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی و دل
فریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کسی
و حضور بسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا در گهروی دران بارگاه
جلال و نگارین سرای اقبال سریر آرا و بزم امروز گشته باطف و
نوازش و عطا و بخشش داد تمذای عالمی دادند و اشاره معلی بصدر
پیوست که این جشن سعادت آذین بهمین ترتیب و آئین تا دهم
ذی الحجه مهتم بوده بمقدم فرخنده عید اصخی متصل باشد تا
در عرض این اوقات ختمسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار
دولت ایام ست جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین
جهان بحصول انجامد تاریخ این جلوس میمنت قرین را ملا شاه
بدخشی که بسمت فقر و تجرد معروف بود و دارا بی شکوه بلو
رابطه ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر
نظم سفته •

• رباعی •

مبجی دل من چون گل خورشید شگفت

کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را

طال الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضیلتی پاینده سریر اعلی (بادشاه ملک هفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکته (سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان / یافته و ملا
عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی صفه انی بالقای سرورش غیبی
و امداد الهام ربانی تاریخ وقوع این عطیه ارجمند را از انوار مشکوت
کلام آهی چندین اقتباس نموده که (اِنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ)
الحق ورود این لطیفه بشارت پیرا بیدان فصیح بل بنص صریح ازان
انصاح می نماید که طلوع نیر این دولت آسمانی و جلوس
این زبیده افسر خلافت و جهان بینی بر اورنگ عظمت و کشور
مندی بمیامن تاییدات سماوی و کرائم توفیقات سبحانی
ست و آنچه از مراتب غلبه و استیلا این برگزیده اینزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت مرصدی و دفع و استیصال
اعدای بد سگال و نصرت و فیروزی جنود ظفر مآل درین فرصت
اندک و مدت قلیل بمحض بروز آمده چون مصلحت کامله ازلی
و حکمت شامله لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
بشرائف رضای ایند بلچون مقرون بوده ست و چون نباشد
که بمیامن آثار دینداری و برکات دولت و کامگاری این بادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و روانیست و شاهد مستور
حقیقت و حقانیت که از غلبه بطلان و استیلا باطل گزینان مجال
ظهور نداشت درین عهد سعادت مهد نقاب خفا از رخ برافکنده
سرگرم جلوه خود نمائی ست در پناه حمایت دولتش دین او

کشاکش شرکت شرک و ضلال فارغ البال و بتکا بوی اقدام معی
و همتش آثار کفر و رسوم بدعت پایمال محو و زوال ست امید که
تا بدر منیر را بر اورنگ میثا رنگ مظهر جای قرار و خورشید عالم
گیر را بر تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی و چتر
گیتی پناهی ازین دست پرورد الطاف الهی فلک پایه و خورشید
حایه باد •

ذکر زایچه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت

مانوس قرین بطور اختر شناسان فرس

لموافه

ای رصد آموز خرد دستگاه • کوکب طالع نگر و اوج جاه
طالع فرخنده شاهی به بدین • مطلع افوار الهی ببین
دیده برین زایچه ارجمند • باز کن و زیج سعادت ببند
چون بمقتضای تقدیر ازلی و تایید سبحانی جلوس مسعود این
پایه افزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در اسعد اوقات و ایمن
ساعات که جامع برکات کونی و آسمی و حاوی میامن ارضی و سماوی
بود اتفاق افتاده لاجرم خامه نکته سنج حقائق نگار که رصد بند
آسمان معانی و دقیقه یاب جداول اسرار نکته دانی ست زایچه
طالع آن جلوس همایون درین صحیفه اقبال ثبت و مرقوم میسازد
و از آنجا که استیفای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا
و خصائص این سعادت نامه هفت آسمان فراتر از فیروزی شرح
و بیان است بتدبیر بعضی از لطائف رموز و شرائف احکام آن بنوعی

که اخترشناسان فرس استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب دانش و ادراک و دقائق سنجان انجم و افلاک را برخي از اظفار معادات علوی و آثار برکات آسمانی که این زائچۀ میمذت طراز بآن مخصوص و ممتاز است بر خاطر حقائق ناظر جلوه ظهور نموده باصطرباب حقیقت پیمای فکر و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این دولت ازلی اساس توانند گرفت و ازین جدول تقویم سعادات و اوجۀ ارقام مرادات استخراج احکام فرخی و بهروزی و استنباط انوار عالم آرائی و جهان فروزی این سلطنت ابد پیوند توانند کرد •

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول برج اسد ست

که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کذب اختیارات مضطرب ست که بهترین بروج برای طالع جلوس برج اسد ست مرکز این خانه درجۀ هفتم ازین برج ست که حد زهره و وجه زحل و اثنا عشریه زهره ست و نه بهر عطارد و هفت بهر زهره و ذریحان شمس و آذر جان زهره ست و رب مئذنه آفتاب ست بشرکت زحل و مستوی برین خانه آفتاب و سهم الملک و السلطان درین خانه ست و دقیقه سنجان علم احکام بودن سهم الملک دروتد طالع دایل دوام و ثبات دولت گرفته اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر استحکام اساس دولت و فرمان رائی و انتظام امور خلافت و جهان پیرائی و کثرت و آراستگی

خیل و حشم و صلابت و جلالت در دل‌های اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک و غا و نگونساری و تیره روزی اعدا - وقوع مشترکی درین خانه و اتصال او با آفتاب که صاحب خانه ست بنظر قبول دلیل ست بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص و یکرنگی اولیای دولت و رموخ عقیدت و یک جهتی اصفیای سلطنت و کثرت بندهای جانسپار خیر اندیش و نور ملازمان دولت خواه و فاکیش و روز افزونی اسباب سعادت و کمال بمیامن تایید ایند متعال و نشو و نمای نهال جاه و جلال از فیض بهار بخت و اقبال - و از بدائع تاییدات آسمانی آنکه طالع مهر فروغ این آفتاب جهان تاب اوج عالم گیر و جهان دانی موافق عاشر قران علویدین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوسط گمان کرده اند چه در مژده آبی دوازده نوبت قران شده و این اول قرانیمت که از مژده آبی با آتشی انتقال نموده و قران مذکور در حدت دریمت و چهل و پنجم سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات غریبه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع دو دلیل قوی و دو شاهد صادق ست برینکه پایه والای این دولت خدا داد و رتبه ارجمند این سلطنت کرامت بزیاد در مراتب عز و علا و مدارج رفعت و اعتلا هم چشم نیرین و انگشت نمای خافقین گردد و صیت عالم گیر و دولت و آوازه جهانستدانی و صولت این حضرت در انتشار باطراف و اقطار بر یک صبا و شمال و برید و هم و خیال مسابقت جوید بضرب شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان بحیطه تصرف و تسخیر آید و سمند
 عزیمت آفاق گیرش عرصه دوران بکام نصرت و فیروزی پیماید
 و سرکشان اطراف و نخوت منشان اکذاف سرطامعت و انقیاد بر
 درگاه سلاطین مطافش نهند و خوافین روزگار و فرمان دهان نامدار
 گردن از ربهقه متابعتش نه پیچیده کشور دها بتصرف والیان والایش
 دهند و دلیل ست برتوفیق یافتن آنحضرت باعلای اعلام دین
 متین و احوالی سذن حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
 و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانبدانی و
 اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و دخلهای
 بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بذهن ثاقب و فکر
 صواب پیرا که سالها و قرنهای در روزگار از آن باز گویند و بزرگان جهان
 و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند •

خانه دوم برج منبله ست

که خانه عطارد و شرف اوست و مرکز این خانه درجه
 ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اثنا عشریه سرینج و نه بهر
 زحل و هفت بهر قمر و ذریحان عطارد و آذرجان مشتری ست
 و رب مثلثه زهره ست بشرکت سرینج و این درجه مضیده
 و مذکر ست و مستوای برین خانه عطارد که واقع ست در یازدهم
 درخانه خود •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آبادی خزانه عامره و کثرت نقود و

جواهر و اجتماع کنوز و ذخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بسبب تدابیر صائبه و ضبط و نسق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل ست بر آنکه اریای دولت ابد قرین و بندهای اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گشته کارهای بزرگ و مهمات سترگ بمساعی همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کاردانی و رای و ردیت آن گروه اخلاص طوبت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاری و حسن عقیدت و جان سپاری مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشد و بودن سهم السعادة که دلیل مال ست با صاحب ثانی مفسح از کمال قوت و سعادت خانه مال ست و وقوع سهم المال در برج میزان و بودن صاحبش در وقت عاشر در خانه شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و ذخائر و وفور اسباب حشمت و بخت یاری و وسعت دستگاه مکنت و نامداری و حصول گوهرهای قیمتی و جواهر نفیسه ست •

خانه سوم برج میزان ست

که خانه زهره و شرف زحل ست و مرکز این خانه درجه چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اننا عشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر و ذریحان زهره و آذر جان عطارد ست و رب مثله زحل بشرکت مشتری و این درجه مونث و نیره ست

و مستوای برین خانه زحل ست واقع در بیت شرف و حد
در مثانة خود *

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر
اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت
در معارک و غا و مهاک هلیجا و کمال مهر اندیشی و رافت
و عطف و نیت بروری و شفقت نسبت بخواهران و خوبشان و نهایت
اکرام و انضال در حق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی
مفرها و نهضت های همایون که زایات عالیات را روی دهد
و متضمن فوائد و منافع عظیمه باشد و وصول مرزدهای فتح
و ظفر و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود
ولایات بر سبیل توتر و توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر
ملکوت ناظر بکشف مسائل دینی و تحقیق مباحث یقینیه
و غور و تأمل در قضایای شرعی و عرفی و تدبیر و تعمق
در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران
و مجالست اتقیا و پرهیزگاران و رسوخ و تصلب در امور دین و
استقامت و استقامت بر جاده شرع مبین و امر به بنای
مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بیت کدها و عبادت خانهای
کفار ضلالت فرجام *

خانه چهارم برج عقرب ست

که خانه مریخ ست و مرکز این خانه درجه اول از حمل ست

که حد و وجه و اثنا عشریه مریخ ست (و نه بهر قمر و هفت
 بهر و ذریحان و آذر جان مریخ) و رب مثلثه مریخ ست بشرکت
 قمر و این درجه مونث و قیمه ست و مستوی برین خانه مریخ ست.

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر اقتدار عواقب امور به سعادت و بهروزی
 و اختتام مقاصد و مهمان به خجستگی و فیروزی و آبادانی مملکت
 و آلوده حالی رعیت و مبر حاصلی ولایات و افزونی محصول
 خالصات و آراستگی ساخت دولت به ساکن عالی بنا و منازل خلده
 آسا و طرح انگندن عمارات عالی اجاس و بهساتین فردوس مانند
 پهماری همت بلند و بودن راس درین خانه دلیل ازدیاد مواد
 جاه و دولت و ترقی باقصی مدارج هشت و ابهت و حصول
 سعادت و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد و ادراک اجر و مذویت
 باحداث بقاع خیر و مساجد *

خانه پنجم برج قوس ست

که خانه مشتری و شرف ذنب ست مرکز این خانه درجه پنجم
 ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و اثنا عشریه زحل
 و نه بهر زهره و هفت بهر مریخ و ذریحان مشتری و آذر جان
 قمر ست و رب مژده آفتابست بشرکت زحل و این درجه نیره و
 مذکر ست و مستوی برین خانه مشتری ست که واقع شده در طالع *

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و مرور و کمال خرمی و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و نزهت و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمخاطبات و مقارنت نسوان و تعلق و تعشق بیه طلعستان و پری رویان و میل کردن بلذات مشرور و مباحه و رغبت بلباسهای فاخر و متشرعانه و آمدن رسل و رمائل با نغائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بدایه سریر سلطنت و رسیدن خبرهای مسرت پدرا و مژدهای سامعه افروز بجذاب خلافت و سعادت مندی و برخورداری فرزندان کامگار و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمان پذیری و حسن خدمت و انقیاد و مدور آثار شفقت و ظهور انوار تربیت در باره آن زمره عالی نژاد

خانه ششم برج جدی ست

که خانه زحل و شرف مریخ ست و مرکز این خانه ۱ رجه هفتم ازین برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشریه و نه بهر و هفت بهر مشتمل و در بجان زحل و آذر جان شمس ست و رب مثلثه زهره ست بشرکت مریخ و این درجه مونث و قیمه ست و مستوی برین خانه زحل ست که در بیت شرف قوی حال ست واقع بتسدیس مشتری •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه ذات اقدس و عنصر مقدس در اکثر اوقات قرین عافیت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج قدسی

امتزاج را از منهج اعتدال انحرافی رد دهد زود بصحت و استقامت
گراید و عاقبت کوفتها بکمال خیریت اقترا ن یابد و مادۀ تغیر مزاج اکثر
مردی و خشکی و گاه نزله و زکام باشد و دلیل ست بر آنکه بفدهای
فدوی جان نثار و ملازمان کار آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سد
خلافت فراهم آیند که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ
گشته آثار کفایت و درایت و جان فشانی و عبودیت از ایشان
بظهور رسد و پرستاران خجسته منظر زیبا و مخدرات فرخنده طلعت
مه میما در سرا پوده دولت و حرم کدۀ سلطنت بهم رسند که بحسن
خدمت رضا جوئی خاطر مهرانوار کامیاب قدر و اعتبار باشند •

خانه هفتم برج دلوست

که خانه زحل ست و اقوی حال مرکز این خانه درجۀ هفتم
ازین برج ست که حد عطارد و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه
بهر و هفت بهر مشتری و ذریحان و آذر جان زحل ست و رب مثله
زحل بشرکت مشتری و این درجه نیره و مدکر ست و سهم
الغیب که منسوب بآفتاب ست با سهم الرجا درین خانه ست و
جميع کواکب باین خانه ناظر اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر بهره مندی طالع همایون از نعم
و فیروزی در جمیع معارک و میداین و ظفر یافتن بردشمنان دولت
و اعدای دین و اقترا ن سفرها بحسن عراقب و حصول مطالب
و مآرب و دلیل ست بر ذوق و ابتهاج طبع و هاج از مناکحه و ازدواج

و عفت و طهارت پرور گیدان حریم جاه و جلال و سعادت مندین
مخدورات مشکوی اقبال *

خانه هشتم برج حوت است

که خانه مشتری و شرف زهره ست و مرکز این خانه درجه ششم
ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و نه بهر آفتاب و هفت
بهر مشتری و اثناعشریه زهره ست و رب مژده مریخ ست
بشرکت قمر و این درجه قیمه و مونث ست و مسئولی برین
خانه زهره ست واقع در وند عاشر در بیت خود *

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه ذات اقدس در مهالک و اخطار
و معارک و احوال از آسیدب بلیات در کف حفظ ایزدی و حمایت
عزایت مردمی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات
و اعراض مریخ بوی بر چار بالش صحت و عافیت متدک باشد
و اگر گاهی عارضه روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه
و مکروه بر آئینه خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و همواره طبع مبارک
قرین بهجت و نشاط و کامیاب ذوق و انبساط باشد و اموال اعدا
و اصداد و اسباب جاه و مکنت اهل عذاب بتصرف ارباب سلطنت
ابدی بنیاد آید و ملک و دولت و صورت بتمام و کمال در قبضه
تصرف و تملک بندهای این آستان اقبال باشد *

خانه نهم برج حمل ست

که خانه مریخ و شرف آفتاب ست مرکز این خانه درجه چهارم

ست که حد مشتمی و وجه مریخ و اثنا عشریه و نه بهر زهره
و هفت بهر و ذریجان و آذر جان مریخ ست و رب مئذنه آفتاب ست
بشرکت زحل و این درجه مونث و مظلّم ست و مستولای برین
خانه مریخ ست و او قوی حال *

بیان احکام

این خانه دایمل ست بردرستی نیت و پاکی اعتقاد و ثبات
و استقامت بر جاده صلاح و سداد و کمال درع و پرهیزکاری و نهایت
تقوی و دینداری و حسن توفیق بادای طاعات و عبادات و تایید
یافتن باحراز ثنوبات و سعادت و تقدیم مراسم امر معروف و نهی
منکر و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت خیر البشر علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله الملك اکبر و آگاهی از اصول و فروع دین و
بهره مندی از فضیلت علم و یقین و دیدن خوابهای راست و سهولت
حصول مهماتی که پیش نهاد همت والا گردد و ظهور لطیفهای غیبی
و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات با تقدیرات ربانی و متانت
فکر و رؤفت رای و ملهم گشتن بازادهای صواب و عزائم جهانکشی *

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره و شرف قمر ست و مرکز این خانه درجه اول
ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و اثنا عشریه زهره و نه بهر
زحل و هفت بهر و ذریجان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه
مونث و قیمه ست و مستولای برین خانه زهره بشارکت قمر و هر دو
قوی حال و متصل بنظر قبول *

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر کمال دولت و جلالت سلطنت و علو قدر و مومنزلیت و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائی و اتساق قوانین نصفت و جهان پدرائی و برآمد حاجات و حصول آمال و مساعدت طالع و مظاهرت اقبال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و فیروز گشتن در میادین و معارک و اطاعت و انقیاد سرکشان و متابعت و خراج گذاری نخوت منشان و والا رتبه گی جاه و دولت و بلند می هیت انصاف و معدلت و کمال سطوت و نهایت صلابت و چون بیت عاشر برج ثابت و صاحبش در و تدد و قوی حال ست دلالت می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد شوکت و ایهت •

خانه یازدهم برج جوزا ست

که خانه عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجه پنجم ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اثنا عشریه قمر و نه بهر مریخ و هفت بهر قمر و ذریحان عطارد و آذرجان آفتاب ست و رب منله زحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکر و تیره ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و سهم السعادة و آفتاب نیز در همین خانه اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر آنکه نقش هر مامول که بر اوج ضمیر مقدس ارتسام یابد عنقریب بحصول گراید و شاهد هر امید که در

بیشگاه خاطر اقدس جلوه نماید از پرده غیب بخوبیترین صورتی چهره
 کشاید و دلیل ست بر وجود ملازمان صافی عقیدت یکدل و یکرنگ
 و فراهم آمدن بندهای کار آگاه قوی فرهنگ و توفیق یافتن ایشان
 بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات معضله و اشتها مکارم ذات
 و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت
 و داد سلاطین ذی شان و ارسال رحل و رسائل باین آستان سپهر
 نشان و همیشه در مقام متابعت و یکرنگی بودن ایشان *

خانه دوازدهم برج سرطان ست

که خانه قمر و شرف مشتری ست مرکز این خانه درجه هفتم
 ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و انذا عشریه و نه بهر عطارد
 و هفت بهر زحل و ذریحان قمر و آذرجان زحل ست و این درجه
 مونث و قیمه ست و مستوی برین خانه قمر ست و او در خانه
 شرف و قوی حال *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگرچه
 بدعوی ملک و دولت برخیزند و گرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت
 مذکور و مخدول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل
 ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال
 و عدم تضرر پیکر مقدس در مواضع اخطار و احوال و معارک
 رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به فیلان فلک
 توان کوه پیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر

برق رفتار و خيول و دواب بسيار بر رموز دانان اسرار فلکی و دقیقه
 سنجان اوضاع آسماني پوشيده نيست که چه مایه نظرات سعد درين
 طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن
 روی نموده چون بمیامن تاییدات سماوی و تقدیرات سنجانی
 بزبور جمیع سعادات محلی و از نقص همه نحوسات معری ست
 و نادر ست که طالع جلوسی باستجماع شرائط و ارتفاع محذورات
 بدین مذاب آراسته و پدراسته باشد دلیل ست بر آنکه این اورنگ
 نشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج جاه و جلال و عروج باقصی
 معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین ذی شان و خواقین
 گردن نشان را مذل آن دست داده باشد روی نماید ر انوار این
 دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهان تاب و عالم گیر
 گشته اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز
 افزون در آید *

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم

آرائی این زیب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار
 پوشیده بماند که چنانچه ضبط روز نامه و قانع یومیه باز بسته بتعین
 ماه و سال و محاسبه سوانح کونیه بی تبیین از منته و اوقات محال ست
 همچنین حفظ سر رشته حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را

(۲ ن) در آید مستبعد نیست *

از تقدیر مبدای معین ناگزیر و سلسله اطلاع بر وقائع دوران باعتبار فرض بدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست لاجرم از مبدای ظهور آفرینش ناظران منظم دانش و بینش به جهت ضبط دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تقدیر از منه و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از سلسله زمان را که حامل ظهور شرافتی عظیم و مشتمل بر وقوع امری شگرف بوده مبدای اوقات هوانج قرار داده مدار انضباط احوال نشاء کون و فساد و اندازه بست و کشاد کارخانه تکوین و ایجاد بران نهاده اند و هر چندی که بذابر طول عهد و تمادی عصر حفظ آن سر رشته و نگاهداشت آن قاعده تغییر یافته تا از طلوع نیر سعادت جدید و ظهور صورت سانحه غریب پرتو نسج بر ساحت اعتبار آن تافته مت بتجدید آن سنت سنیه پر داخده وقوع امری خطیر و سنج حادثه بدیع منشای تاریخ مجدد ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره طوائف اسم را تاریخی بوده که بنای احکام معاملات دینی و دنیوی خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نخست هبوط حضرت ابو البشر و بعد ازان بعثت نوح و ازان پس واقعه طوفان و ازان گذشته مبعث دیگر انبیای عالی مکان و وقوع هوانج غرابت نشان از حدوث دول و تجدید ملل منشای تاریخ بوده تا آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب فهرست از منه و اددار و زیفت دفاتر لیل و نهار گشته رقم نهج بر اعتبار و اشتهار تواریخ ماضیه کشید و چون سنت طائفه عجم قبل از ظهور دولت اسلام چندین بوده که جلوس ملوک و خسران خود را بر مریر حشمت و

فرمانروائی منشیای تاریخ می ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز این طریق به عمل آمده و با وجود تاریخ فرخنده هجری بواسطه بعد آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خواقین ذی شان مبدای تاریخ مجدد گشته ست چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهی تا حال معتبر ارباب نجوم و در تقاویم مثبت و مرقوم ست لهذا بفاصله اقتضای سنت سالغین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانبانی و مشید قوانین این سلطنت جاودانی اند بر موجب خواهش و فرموده آن حضرت فضلی پایه سریر خلافت مثل انلاطون الزمانی امیر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما تاریخ جدیدی وضع کرده تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق حالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشریه شمسی موسوم گردانیده نوروز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن و مقارب جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الهی ساخته بودند چنانچه در اکبرنامه بتفصیل مذکور ست و در نوبت سریر آرائی حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر بادشاه طاب منوره جلوس جهانگیری مبنای تاریخ گشته بر همان نهج آغاز سنین از فردرین نشاط آئین رتبت اعتبار یافت و بهمان دستور ضبط وقائع بر سنین و شهور شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه هریر خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران ثانی والا پایه گردید آن حضرت تاریخ الهی و جهان گیری را که مبتدی

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنهایی ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات بر وفق معمول اهل اسلام بر سنین و شهور قمری که مبدای تاریخ هجری است نهادند و غرض جمادی الآخره که در هشتم^(۲) آن بر سر بر سلطنت جلوس فرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند بنابراین درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین که جهان پیر از فیض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر گرفته افسر سلطنت و فرمانروائی از تارک آسمان سایش سر بلندی یافت و اورنگ خلافت و جهان پیرائی بفر جلوس والایش پدیده ارجمندی رسید همان سنت سنیه که بشیعه کریمه دین پروری اقرب بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده بآن طریقه انبیه عمل فرمودند و مدار ضبط وقایع بر سنین و شهور قمری گذاشته ظهور این دولت کرامت نشان که سر مایه برکت کون و مکان و پیرایه شرافت زمین و زمان بود مذاط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه نخستین جلوس همایون در غره ماه مبارک ذی قعدة سنه هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاد لیکن چون لمعان انوار نصرت و فیروزی و طلوع فیروز جهان فروزی آن فرارنده لوائی دولت و بهروزی در ماه مبارک رمضان این سال پرتو سعادت بر جهان گسترد و طایع اختر شوکت و استقلال آن بر گزیده ذوالجلال در آن خجسته ایام چهره انروز بخت و اقبال شد غره آن ماه مبارک اثر را که غره جبین سعادات نام آهنگی و حاصل برکت کونی و آلهی بود مبدای سنین این دولت کرامت

قرین اعتبار نموده حکم معلى بنفاد پیوست که در دفاتر و تقاویم و اسناد و مذاشیر برین نمط ثبت نمایند و مدار ضبط حوادث و نگارش احوال درین صحیفه متأثر عظمت و جلال برین فرخنده تاریخ بوده حال بسال وقائع این سلطنت بی زوال برین منوال بقید تحریر آمد چنانچه بقرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست و چهار روز از عهد سعادت مهد خلافت و شهنشاهی این شایسته اورنگ دین پناهی مرقوم کلک حقائق رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقائع ایام میگذشت فرجام بادشاه زادگی از هنگام اهتزاز مرکب ظفر طراز بعزیمت عالمگیری و کشور ستانی از خطه دولت بنیاد اورنگ آباد که در غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاده تا غره رمضان آن حال که مبدای اعوام این خلافت سعادت قرین ست صمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد بیاورجی سعادت و سرگرمی توفیق از سال دوم جلوس مسعود وقائع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهر و اعوام و نقش لیالی و ایام بر صفحه روزگار ست محاسبان دفاتر تکوین و ایجاب و محرران روزنامه کون و فساد را سنین و شهر این دولت ابد بنیاد مبدای حساب باد *

رفع یدمت نوروز و تبدیل آن بجشن نشاط افروز جلوس مبارک

چون ملاطین عجم و اکاسره فرس بد آب و صنت جمشید که واضع آئین کسروی و مختار قوانین خسروی ست عمل نموده غره

فروردین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد ازان خواتین احلام نیز بنا بر رسم و عادت پیشینیان آن طریقه را معمول داشته در آن روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازان درین دوات همایون و سلطنت روز افزون نیز بسنت ملوک سالقه و خواتین ماضیه در هر نوروز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در عهد سلطنت اعلیٰ حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوخ این بدعت بمرتبه رسیده بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و رعایت حرمت فانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان می بردند از آنجا که این پادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا نهمت شریعت پیدا بر رفع آثار بدعت و نسخ اطوار جاهلیت مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعد که نه بر قانون شرع و سنت باشد نفور ست رفع آن بدعت مستمره که از آثار عجم و اطوار مجوس ست از ضروریات دین پروری و لوازم شریعت گستری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع منسوخ باشد و بجای جشن نوروزی هر سال در ماه فرخنده رمضان که غره آن شهر کرامت بهر مبدای سال مجدد از سنین این دولت میمنت قرین ست و جلوس عالم آرا نیز دوم باره بر سریر اقبال و اورنگ استقلال در آن ماه خجسته فال واقع شده بچندین جهت اولیای این سلطنت ابد مدت مبارک و متین ست جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب دهند و آن جشن مسعود را بعید همایون فطر متصل ساخته لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدمی که قبل ازیں در نوروز بفعل می آمد در آن جشن جهان افروز

که فی الحقیقت جشن عید ماه صیام واقرب برعایت آئین اسلام است بعمل آید لا جرم راقم سوانح این دولت جاویدانی فیروز دین صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقائع نگاران پاستانی که غرض فروردین را مبدای سال نو قرار داده در تعریف بهار و نوروز دستان سرائی و سخن پیرائی کرده اند از غرض ماه مبارک رمضان به تمهید قدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف جشن جلوس میمنت مانوس از تعریف عید مجوس عدول نموده طرح سخن بر اساس نو خواهد انداخت امید که بمیامن دین پروری و مآثر شریعت گستر می این خلیفه جهان و خدیو جهاندار جهان ستان تا منقرض ایام پدیرائی نظام ملک و دولت و سرمایه استحکام شرع و ملت بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک افزای صبح عید قوانین جهان پدیرای خلافتش غیرت بخش آئین جمشید باد *

تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات

از آنجا که شهنشاه اسلام پرور دین پناه را همواره همت بلند نهمت بر رفع آثار مذاهبی و ملاحی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلافت و گیتی پناهی پیوسته اجرای احکام آلهی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود که یکی از فضایی پایتخت سریر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و محبت فقاقت و مسئله دانی موسوم باشد بخدمت احتساب منصوب سازند تا خلایق را از ارتکاب منهیات و محرمات خصوصاً

شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سائر مسکرات و مباشرت فواحش
 و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبائح اعمال و شذائع
 افعال باز دارد بنابراین ملا عوض وجیه را که سرآمد دانش و روان
 توران ست باین خدمت سر بلند نموده بعطای خلعت نواختند
 و در عوض سالیانه اش که پانزده هزار روبیه بود منصب هزارری مد
 سوار عنایت کرده او را کامیاب عاطفت ساختند و جمعی از منصبداران
 و اعدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معین فرمودند که
 اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت
 و خیرگی از منع و نهی او سرکشیده و دوش اطاعت و تسلیم از
 دره احتسابش پیچیده بجزگ و پرخاش پیدش آیند آن گروه خذلان
 پژه را تنبیه و تادیب نماید و بحکام جمیع صوبجات و اطراف
 و اکناف ممالک محروسه پراخ گیتی مطاع صادر شد که باین دستور
 مد ابواب خبائث و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده
 کما هو حقه بمرام احتساب پردازند و لله الحمد که امروز بدولت دین
 پروری و مینامن شریعت گستره این پایه افزای اورنگ خلافت
 و سروری تمام مملکت فلک فسحت هندوستان و سرتاسر ساحت
 این خرم بوستان از لوٹ نافرمانی شریعت غرا و خمس و خاشاک
 بدع و اهواء پیراسته و مبروی ست و معالم شرع نبوی و مآثر سنت
 مصطفوی از رصمت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصیون
 و معری لمولفه

• قطعه •

زهی خدیو موفق که در مدارج حق

نهیب دولت او داد دین و ملت داد

بزرور بازوي توفيق و نوک کزلک تیغ
 زدرد نقش مذهبی ز صفحه ایجاد
 چنان ز سطوت او می پرست شد هشیار
 که دست لاله بلرزید و ساغرش افتاد
 ز بیم آنکه بمستی کفند متهمش
 نهال تن بتمایل نمیدهد از باد
 رواج شرع بعهدش چنانکه در رمضان
 چمن گر آب خورد سرور را کند آزاد

امید که ایزد بیدهمال و دادار هستی بخش بی زوال دین و دولت
 و شرع و سلطنت را از یمین حمایت و پاس عدالت این پادشاه
 یزدان پرست حق آگاه کامیاب رونق و رواج دارد و فیض توفیقات
 الهی و امداد روح مقدس حضرت رحالت پناهی اجر این مساعی
 مشکور بروزگار فرخنده آثار دولت پایدارش عائد گرداناد •

شرح بعضی از عنایات و مراحم شهنشاهی که از
 جلوس میمنت عنوان عبد قربان که منتهای ایام
 جشن بود نسبت بامرای نامدار و اصیان دولت
 پایدار سمت ظهور یافته و گزارش بعضی از سوانح
 حضور لامع النور در عرض مدت جشن و سرور
 چون مدت در ماه و شانزده روز هنگامه این جشن افریز امداد
 داشت و خدیو کام بخش کرم پرور در عرض این ایام فرخنده اثر هر روز
 ابواب بذل و عطا بر روی جهانیان می کشودند و همواره بندهای

عقیدت مند و اخلاص منشان سعادت پیوند را که سزاوار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکاره و مواهب ساخته بقدر مایه اخلاص و پایه بندگی مراتب و مناصب می انزودند و امرا و ارکان سلطنت و عده های آستان خلافت نیز هر روز بنوبت ادای مراسم پیشکش و نیاز می نمودند و در هر تاریخ برخی از بندها بخدمات ارجمند سربلند گشته جمعی بصوبجات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال تیول و اقطاعات خویش بسده سلطنت و مهد دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت افزا نیز درین مدت روی داد که نگارش تاریخ آن درین روز نامه و مآثر اقبال ناگزیر است لاجرم بجهت حفظ سرشته و قانع نگاری و ضبط سلک کلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار بر سبیل تفصیل بدین گونه گزارش میدهد بدست و چهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود عنایت پادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاه زاده والا تبار محمد معظم را که در دکن بودند بارسال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و عده نوئینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خاصه با چارقب زر دوزی و جمدهر مرصع باعلاقه مروارید و دو سر اسب یکی با زین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و برخصت نوازش نوبت در ایام شرف اندوزی حضور پر نور بعد از نواختن نوبت پادشاهی بدستوری که یمین الدوله ضد الخانه آصفخان خان خاندان مرحوم درین دولت ابد طراز بآن امتیاز داشت و غیر از آن

نوئین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمد‌های سلطنت
ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبه مباحات یافت و به محمد امین
خان میربخشی خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و بتقرب خان
خلعت و سی هزار روپیه برسم انعام و بدلیز خان خلعت و شمشیر
با ساز مرصع با علاقه مروارید و بعد الرحمن بن نذر محمد خان خلعت
و خنجر مرصع و بامیر خان خلعت و اسپ و سپر و بمقتضی خان
خلعت و جمدهر میزکار با علاقه مروارید و یک زنجیر فیل و باصالت
خان خلعت و اسپ و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان
خلعت مرحمت شد و فاضل خان میر سامان بعنایت خلعت
و باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار والا
پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالیشان که درین
دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تملق دارد بار مغفوض
گردید و منصب وزیر خان که در دکن بود باضافه هزارى هزار سوار
پنج هزارى سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان
اعلی حضرت تا این هنگام در سلک گونه نشینان انتظام داشت
مورد انظار عاطفت پادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر میز
کار با علاقه مروارید و منصب چهار هزارى دو هزار سوار نوازش
یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافه هزارى بمنصب پنج
هزارى دو هزار و پانصد سوار و عابد خان بمکرمت خلعت و یک
زنجیر فیل از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى یک هزار سوار و اسد
خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میز کار و باضافه
پانصدى پانصد سوار بمنصب سه هزارى و پانصدى دو هزار و

پانصد سوار و فیض الله خان בעطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و شیخ میرک
 باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو صد سوار سر بلند گردیدند
 و بنجا بنخان و ابراهیم خان و سیف خان خلعت و یک زنجیر فیل
 و بصف شکنخان خلعت و اسب و شمشیر با ساز میذا کار و بعقیدت
 خان ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بمالوجی دکنی
 خلعت و اسب و شمشیر و بنخان عالم خلعت و جمدهر مرصع و
 بافتخار خان خلعت و علم و بالله یار خان خلعت و یک زنجیر فیل
 و بهمت خان خلعت و اسب عنایت شد و رای رگهناته متصدی
 مهمات دیوانی بختاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه
 پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار مباحی شد و صفی
 خان بخدمت بخشیکری و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه
 زادگی و عساکر کومکي دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته
 خلعت سرفرازی پوشیدند (ر کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه
 بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار سرفراز گردید) و قریب سی کس دیگر از امرای
 عظام و بندهای سده فلک احترام بعنایت خلعت قاصت مباحات
 انراختند و برخی بامزایش منصب سرفرازی اندوختند و درین روز
 جهان افروز از جانب نهال برومند گلشن جاه و جلال گوهر ارجمند
 محیط اقبال پادشاهزاده نرخ خصال محمد معظم نه هزار اشرفی عوض

پیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و پیشکش
امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سائر تحف و نوادر مبلغ یک
لک و سی و پنج هزار روپیه بنظر انور در آمده درجه پذیرائی یافت
و پیشکش مهابت خان صوبه دار کابل مشتمل بر یکصد اسب و دیگر
تحف و نفائس بمحل عرض رسید و همچنین دیگر امرا و بندها
پیشکش ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و سید محمد علی سفیر
عادل خان و محمد ناصر حاجب قطب الملک که برای ادای مراسم
تهنیت با پیشکشها بدرگاه معلی آمده بودند جبهه سالی عقبه سپهر
رتبه گردیده بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و آنچه آورده بودند
بمحل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل بر بیست و یک
زنجیر نعل و نفائس جواهر و مرصع آلات بود بهشت لک و پنجاه هزار
روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک
روپیه بها شد و درین تاریخ گذر رام سنگه و امر سنگه چندراوت
و شیر سنگه راتهور که بنابر سببی که در مقام خود گزارش خواهد
یافت از لشکر بادشاهزاده والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا
شده بودند بجبهه سائی هدیه سلطنت نامیه افروز عبودیت گردیدند
(و سید محمد قنوجی و میر ابراهیم ولد میر نعمان مرحوم و شیخ
قطب و نعمت خان هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب نوازش
گشت) و بچندی از نغمه سنجان و سرود سرایان پایت سریر گردون
مصیر که در فن خود سرآمد و بی نظیر اند برخی از حلی و حلل

عطا گردید و بغیر فرقه که نام برده شد به بهیاری از منصبداران و برق اندازان و گرز برداران و بسالان و بجمیع ارباب نغمه و سرود از خلعت خانه جود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگام چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام اسرای عظام سر انجام یافته بود فروغ افزای انجمن عشرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره بهم چشمی روز روشن برافروخت و روشن سپهر را دل از تاب آتش غیرت سوخت از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینه بلورین آب می تافت چرخ میما بگون را دل از هوس آب گردید و ماه شب گرد بحکم آنکه در جذب انوار آن لیلۃ القدر عشرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب خفا احتجاب گزید پرتو انوار عیش و نشاط بخت میاء شب چون روز طالع مقبلان روشن گشت و از گلریزی شمع و چراغ سطح دریا نمودار صحن چمن و ماحت گلشن شد و کشتیهایی که گماشتههای اسرا بفرمان همایون بر آنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با ساز و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هریک چون سپهر مکوکب که با چراغ انجم و قدیل ماه و مهر بسیر و گردش در آید بر روی آب جلوه گر شده نظر فریب تماشاگران گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدستور روز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مراحم شهنشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و درین روز فرخنده قریب یکصد

و بیست کس از امرا و منصب داران بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و راجه نرسنگه کور بعنایت سرپج مرصع تارک مبداهات افراخت و جعفر ولد آله و ردیخان که فوجدار متعز بود بمرحمت امپ نوازش یافته بمحال فوجداری خود مرخص شد (۱) و از اصل و اضافۀ محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و دیندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصرت خان باضافۀ پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافۀ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزار و سیصد سوار) و میررستم خان خوانی بمرحمت امپ (۲) و باضافۀ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملگفت خان باضافۀ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فضل الله خان باضافۀ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافۀ حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پنجاه سوار مباحی گردیدند) و سید بهار بعنایت شمشیر با ساز میدا گار و سید نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند و پیشکش قاسم خان مشتمل بر دو زنجیر فیل و نه سر اسب

(۶ ن) و پانزده کس از عمدهای آستان سپهر مدار باضافۀ منصب از ذات و سوار مطرح انوار الذفات شهنشاه روزگار گردیدند
پیشکش النج

هراتی و ترکی بنظر انور گذشته رتبه قبول یافت و محمد امین
 خان میر بخشی و دلیر خان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر
 خان و اسد خان (۱) و فیض الله خان (۲) و جمعی دیگر از امرای عظام
 و عده‌هایی بارگاه سپهر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر
 رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر الامرأ دیگر باره پیشکشی از جواهر
 مرصع آلات گذرانید و ظفر خان و فاخر خان چون از منصب معزول شده
 در ملک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند نخستین بسالیانته
 چهل هزار روبه و دومین بسالیانته سی هزار روبه کامیاب مراحم
 پادشاهانه گشتند و غضنفر خان فوجدار میان دو آب چون فوجداری
 موضوع دون ضمیمه خدمت شده بود منصبش باضافه پانصد
 سوار دو هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض
 اشرف رحید که مغول خان حارس قلعه ارک کابل و دیعت
 حیات مستعار سپرده سعادت خان که حراست حصار شهر کابل باو
 مفوض بود بمحارست قلعه ارک معین گشته بعنایت ارسال خلعت
 مر بلند شد و محافظت قلعه شهر از تغیر او بفتح الله خان که از
 کومکیان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه اورا
 بعطای خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دوهزاری هزار و پانصد
 سوار نوازش فرمود (۳) و منصب رعایت خان که بفوجداری سیستان از
 تغیر محمد صالح ترخان منصوب شده بود باضافه هفت صد سوار
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت

و ماه بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباحی گردید و غیاث الدین ولد اسلام خان مرحوم از کومکیان دکن بخطاب خانی سربلندی یافته خدمت بخشیدگی صوبه اورنگ آباد از تغیر میر ابو الحسن باو تفویض یافت و علی خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب تشریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکیان تهته بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و اضافه افتخار ولد فاخر خان بمنصب هزار و صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزار و صد سوار سرافرازی یافتند و سلیم این ماه مبارک اثر سی هزار روپیه بزمرد اتقیا و صالحین و ارباب احتیاق و محتاجین بوساطت صدر الصدور مرحمت گشته برکات منوبات آن ضمیمه ذخائر حسنات و میامن توفیقات شهنشاه حق آگاه بزدان پرست گردید و روز مبارک یک شنبه موافق غره ماه تیر مقدم فرخنده عید فطر مهتر پیرای خاطر جهانیان گشته آنین عشرت و خوشدلی تازه شد و هنگامه بهجت و خرمی از نورونق و گرمی پذیرفت خلایق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود مسرت بر مسرت فزود و شاهد معنی نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوه ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که بادای فرض صیام و دیگر عبادات مسنونه آن ماه متبرک لازم الاحترام به نیروی توفیق آسمانی و قوت تائید ربانی قیام نموده بودند قرین چشمهت و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده اواسط روز بهم غذائی اقبال و سعادت معاودت نمود

و بعد از مراجعت سریر آزادی دولت و کمرانی گشته ابواب کام بخشی و کرم پروری بر روی جهانیان کشودند و درین روز خجسته دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمدها هریک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار درآورد و راجه رایسنگه راتهور و چندی دیگر از عمدها در خور حال پیشکشا گذرانیدند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کیرت سنگه واد راجه جیمسنگه و عبد الله خان سرانی را هر کدام بمرحمت جمدهر مرصع باعلاقه مروارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میداکار نوازش نمود و سزادار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار و محمد شریف بکاول بخطاب شریف خانی سر بلندی یافتند و چون شب در رسید چراغانی که هوشدار خان در آن روی دریامحازی عمارت فیض آساس غسل خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر نظارگدان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمدهای بارگاه در خور حال پیشکشا گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آهتان خلافت بعنایت خلعت مباہی گردیدند و شبنگه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان کشتیها بدستوری که قبل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سوم شوال هوای گلگشت باغ و بوستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان سر بر زده باغر آباد خجسته بنیاد توجه نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک نیله گاو بدقنگ مید کردند و شب دران گلشن سرای دولت بسر برده در طرف شاه نهر را چراغان فرمودند بموجب حکم والا بر طرفی آن نهر فیض بهر لکنهایی

معمدین گذاشته شمع کافوری برافروختند تو گفتی استاد صنع صفت
 نقره نام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلدان
 همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای آتشین دمیده چون
 هوای دلکشای آن سرا بهستان اقبال ملائم طبع اندک روز
 دیگر نیز آنجا بساط انبساط گسترده بهجت اندوز بودند و پنجم قرین
 سعادت از آنجا عزم معارفت بشهر فرمودند و نخست از باغ سایه
 توجه بشکارگاه انگنده نشاط اندوز صید نیله گار شدند و از آنجا مراجعت
 کرده اواخر روز داخل قلعه مبارک گردیدند درین ایام دایرخان
 رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده اسپ عراقی و سی اسپ ترکی
 سربلند شد و غضنفر خان فوجدار میان دواب بعنایت یک زنجیر
 نیل مشمول عاطفت گشته بمحال فوجداری خود مرخص شد
 و پیشکش جعفر الدوله فوجدار متهر و یرد خان دو زنجیر نیل یکی
 از آن جمله با ساز نقره و بیست و سه مر اسپ عربی و عراقی
 و ترکی و پیشکش عماد خان مشتمل بر اسپان ترکی و شتران
 بختی و دیگر نفائس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تهنائیسری
 متصدی مهمات چکله مهرند از قسم جواهر و مرصع الات و یک
 زنجیر نیل پیشکش هنر خان بنظر اکسیر اثر رسیده پایت قبول
 یافت و افتخار خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و چندی
 دیگر از عمدها در خور حال پیش کشها گذرانیده و جکت
 منگه ولد مگند منگه هاده از وطن رسیده جبهه سای سده
 سزیه گردید و بعطای خلعت و دهکده کی مرصع کامیاب
 نوازش شد و سردار خان که در سلک کومکیان صوبه گجرات منتظم

بود بعنایت یک زنجیر فیل سرفرازی یافت و از اصل و اضافه
 امد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار و آقا یوسف بمنصب
 هزاری پانصد سوار و مید مسعود بارهه بمرحمت شمشیر با ساز طلا
 و دادر داد فوجدار اٹک و حکیم صالح شیرازی هریک بعطای ماده
 فیل پلنگ حمله بخطاب ارسلان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام خان
 بخطاب خانی و سی کس از بندها بعنایت خلعت و چندی باضانه
 مناصب مباهی گشتند و درین هنگام از وقائع صوبه بنگاله معروض
 بارگاه جاه و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب باهتمام خان که
 دیوان لشکر بنگاله و داروغه توپ خانه آن جیش فیروزی بود در
 محاربه و پیکار نا شجاع بجوهر مردی و دلادری نقد جان نثار
 کرده سرخ روئی جاوید اندوخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
 ازین در طی نگارش سوانح شرق رویه رقم زده کلک حقایق نگار
 خواهد گردید گدیی خدیو بنده پرور عاطفت گستر پرتو التفات
 بحال باز ماندهای او افکنده انها را بوظائف عنایت و شرائف
 رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
 سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخنده عید گلابی بآئین معهود
 مرتب گشت بادشاهزاده کامگار نامدار عالی قدر خجسته شیم
 محمد اعظم و نوئیدان عظام و امرای والا مقام بدستور مقرر
 صراحی های مرصع و مینگار پرگلاب و عرق فنده و بهار کذارانیده
 مسرت افزای طبع مبارک خدیو روزگار گردید و جمعی از عمدہای
 بارگاه سلطنت پیشکشها کشید درین ایام مهاراجه جی جسونت
 سنگه صوبه دار احمد آباد و قاسم خان فوجدار مران آباد بعنایت

ارسال خلعت مرسلند گشتند و دانشمند خان بعطای جمدهر
میفاکار باعلاقه مروارید و کذور رای سنگه بعذایت خلعت و راجه
رای سنگه راتهوور بمرحمت گوشواره مروارید نوازش یافتند و
مید بهار بخطاب شجاعت خانی و انعام پنج هزار روپیه سرفراز
گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفرخان
که صبیئه سیف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانوبیگم
بنت غفران پناه یمین الدوله آصفخان بود جهان گزران را پدرود
نمود عذایت بادشاهانه ظفرخان و عذایت خان پسرش را بعطای
خلعت از لباس کدورت بر آورد و مید اشرف ملازم عادل خان و
مترسین بندبیل و جمعی کثیر از بند های آستان خلافت تشریف
مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توپخانه بفرمان همایون بجهت
این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهایی غریب دلفریب
سامان نموده روبروی عمارت دولت بیدان غسل خانه بر کنار دریا
چیده بودند حضرت شهنشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در سمت
شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سر بر آرای گشته بنگاه
کرم متوجه آتش افروز گرمی آن هنگامه دل پذیر شدند ترا کم ابر
دود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره خیل ستاره
درو نمودار شد برق آتش بدامن میه خیمه افلاک رسید و از خروش
صدای باروت آثار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کرد
خاک را چون جرم قمر منور کرد و سطح مرآت الصفا آب را آئینه
رخسار ماه انوار گردانید تو گفتی ماه نخشب از جیب شب سر بر
زده یا شام تیره روز را صبح سعادت از افق طالع دمیده هر تیر

هوانی که سوی آسمان میرفت هنگام برگشتن صد عقد پروین
 بر روی هوا می گسیخت و دامن دامن اختر شب تاب و خرم
 خرم کوب فروزان ازان میریخت حاصل که از آندم که پیرگردون
 از برق و تیر شهاب سرگرم شغل آتش بازیست چنین هنگامه دل
 افروزی بیدار ندارد *

وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان در بنگاله

از سوانح نا ملانم که درین ایام بحسب نیرنگیهای تقدیر
 روی داده سرمایه کدورت خواطر اولیای دولت و اصفیای سلطنت
 گردید آنکه در خلال این جشن عالم امروز که جهان لبریز عشرت
 و نشاط و جهانیان کامیاب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع
 حقایق مجامع رسید که بادشاهزاده بلند قدر عالی نژاد محمد
 سلطان که با زبده نوینان معظم خان و عساکر کیهان ستان چنانچه
 سبق ذکر یافته باستیصال ناشجاع فتنه هگل معین بودند در حالتی
 که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جیش قاهره چهارده
 گروه پیشتر از اکبر نگر در موضع سوتی اقامت گزیده مشغول دفع
 اعدای بود و آن بادشاهزاده والا گهر در اکبر نگر با برخی از افواج
 نصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل جیش مخالف نزول
 داشتند با کمال جوهر دانش و هوش مندی و سرمایه علوفطرت و
 شکوه سربلندی از آنجا که خامیهای جوانیدست بادسون فریب
 ناشجاع ادبار نصیب که نهانی بار سال رسل و رسائل دام تزویر گسترده

در صید خاطر ایشان میکوشید فریفته شده برخی خیالات و امور وهمیه نیز علاوه آن گردیده بسمت و هفتم شهر رمضان که جلوس همایون بر سریر سلطنت روز افزون در بسمت و چهارم آن روی داد با چندی از نوکران عمده خود برگشتی نشسته از دریای گنگ عبور نمودند و بعزم موافقت و مرافقت بشجاع پیوسته طریق مخالفت پیمودند و از سنوح این حادثه لشکری که در رکاب آن والاگر معین بود بهم برآمده کمال اختلال بحال سپاه ظفر پناه راه یافت و معظم خان بمجرد آگاهی بر سنوح این حادثه از سوتی بایلغار خود را بمعسکر شاهزاده رسانیده بتدارک این فتور و غبط و نسق لشکر منصور پرداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این قضیه مکروه که چشم زخم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار ملالت پذیرفته جرآن سانحه و حل آن معضله را بلطایف عون و امداد ایزد کارساز که همواره کام بردار این سلطنت جاوید طراز است حواله فرمودند و بمعظم خان یرلیغ رفت که بمظاهرت بخت فیروزی مند و نیرنگسازی اقبال ابد پیوند مستظهر بوده سر رشته ثبات و استقلال از کف نگذارد و افواج بحر امواج را گردآوری نموده همت بر انصرام آن مهم گمارد که عنقریب پس از انقضای ایام جشن جهان یدرائی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهانکشائی رایات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید و تفصیل این وقائع و سرانجام این احوال در مقام خود مبین و مشروح سمت گزارش خواهد پذیرفت *

دستگیر شدن بیشکوه ابدار یزوه بسعی کار کنان قضا و قدر در دست جیون زمیندار دادر^(۲)

سبحان الله اقبال خصم افکن دشمن شکار خدیو جهان را طرفه
خاصیتی است که صید از دام بسته او به نیروی تگابوی گریزاز چنگ
میداد قضا ایمن نیست و نخچیر رم خوردۀ او را بپایمردی صحرا نوردی
و دشت پیدمانی رهائی از کمند بلا ممکن نی زخمی تیغ ابدار
صولتش اگر چون مرغ نیم بسمل گامی چند پدای اضطراب بهر طرف
پوید آخر از پا در آید و هزیمت خوردۀ جیش سطوتش اگر چند
روز از جهان پر فریب و سپهر غدار فرصت یافته راه چاره جوئی سپرد
عاقبت در بوادی ابدار پای امیدش بسنگ ناکامی بر آید همانا
روزگار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بد فرجام
اعدای تیره سر انجام را سر بطوق گرفتاری نیدارد سر آعایش و ارام
نخارد و تا مدعیان باطل ستیز و محال جویان فتنه انگیز را دست
بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر اقبال نسپارد دست از
کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که ایزد توانا از
خلق جهان برگزیده بر تبتۀ والای طالب خویش سر بلندی دهد و ذات
قدسی خصالش را بتشبدیه ذات بیهمال خویش رنبتۀ ارجمندی
بخشد ساحت حریم و حشمتش کی غبار آلود نقص شراکت اغیار
پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا مجال افساد و فتنه سازی

و فرصت دعوی همسری و انبازی دهد از بدائع شواهد صدق این مقال درین اوقات خجسته فال گرفتاری دارا بيشکوه رسیده بخت برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعی جیون زمیندار آن بوم و برتبدین این کلام و تفصیل این مقدمه دولت پیرا از اغاؤ تا انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت یافتن از موکب عالم گیر یکباره سلک جمیعتش از هم گسسته و پشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بی پروا و بال بصوب گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود چند روز بجزیر حال پراختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و تدبیری اندیشد و درین رجوع با او از عمدها و سرداران همین فیروز میواتی بود با ده دوازده سوار غارت زده بی سامان و اگرچه دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بغیر احتیاط و پیش بینی اهل حرم خود را بر عماریهایی فیلان سوار کرده با خزانه و طلا آلات و نقره آلات و کارخانهای ضروری که بر فیلان و شتران و استرها بار بود از اواسط روز بر کفار تالاب اناساگر دور از جنگ گاه باز داشته بود و جوقی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه فرار سپارد لیکن در آن وقت از غایت رعب و دهشت و خوف و وحشت خبری از آن ها نگرفت و بهیچ خبر هیچ کس ملتفت نگشته از طرفی بدر رفت و خواجه معقول خواجه سرای معتمد قدیمی او که ناظر حرمش بود چون مشاهده آثار شکست و برهم خوردگی لشکر نکبت اثر او کرده دید که عساکر قاهره بادشاهی غلبه و استیلا یافته بدشکر گاه

او ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بدالاب رسیدند و از آن تیره بخت هزیمت نصیب خبری نرسمید فرار اورا متیقن شد و پردگیانش را از آن آشوب گاه فتنه بسمت کوهستان کشید و از میان کوه و دره راهی سر کرده درازده فیل که زوجه و صبیبه و سائر عوراتش در عماری ها بر آن فیلان سوار بودند پورده داری ظلمت شب بصد کوشش و تعب با معدودی از خواجه سربان و پیداهادر بود و جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچ کس همراهی نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو در آن تاریکی برزفراهم آمده بودند بتاراج پرداخته دست جسارت بذهب و غارت برآوردند چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی برانها بار بود راجپوتان که بمحافظت آنان گماشته بود در نواحی اجمیر وطن داشتند پیش انداخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که از خزانه و اسباب و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بتاراج حادثات رفت و آن وخیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگرهریک از طریق راهی فرار سپرده بودند و آخر روز بعد از هشت پاس با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگر باره بهمان سرعت و سراسیمگی روان گردیده سرگشته و حیران و غارت زده و پریشان گامی بنا کاسی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار پدای مردی فرار در عرض هشت نه روز بنواحی کجرات رسید و چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقه امید ازو کرده دل بدولت خواهی خدیو جهان نهاده بودند و باخود قرار این معنی داده که اگر آن آواره کشور دولت درانده اقلیم

عاقبت قصد داخل شدن شهر کند اورا راه ندهند بنابراین سردار خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کوسکیان آنصوبه انتظام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی بادای حق عبودیت و خدمت گذاری موفق شد و با جمعی متفق و هم داستان گشته سید احمد برادر سید جلال بخاری را که دارا بیشکوه حاکم کجرات کرده بود دستگیر نموده مقید ساخت و با استحکام قلعه و بندبست شهر پرداخته آماده ممانعت و مدافعت گردید دارا بیشکوه بعد از اطلاع برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به برگزیده کری که هشت گروهی کجراتست رفت و آن جا بکانبجی کواهی التجا برده ازو اعانت و امداد خواست کانبجی با اتباع خود همراه شده اورا بمحدود ولایت کچه برسانید و از آن جا مراجعت نمود و در اثنای این احوال گل محمد نام یکی از نوکرانش که او را فوجدار بندر سورت کرده بود با پنجاه سوار و دوسه پیاده بمندوقچی باو ملحق گشته همراه شد و چون بکچه رسید راجه انجا که هنگام آمدن او بکجرات مسافت بعیدی باستقبال برآمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود چنانچه سابق ذکر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نوبت در کمال بیگانگی پیش آمد و باو برنخورد لهذا بیش از دو روز آنجا توقف نکرده بعزم حدود بهکمر روانه پیش شد و چون بکنار دریای سند رسید فیروز میدواتی که از بهبود کار آن تیره روزگار نومیدگشته بوی خیر از اوضاعش نمی شنید و میمای فرخی و بهروزی در ناصیه احوالش نمی دید از عاقبت یبزی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با همراهان خود راه مفارقت پیمود و از نیک اختیری و سعادت یابری

عازم اسلام در کاه خلایق پناه گردید و آن سیه روز فتنه اندوز از دریای
 هند گذشته بولایت چاند خان^(۱) رسید آن گروه بار بمخالفت پیش
 آمده دمت بغارت و رهنزی کشوند و در مدد گرفتن او نیز بودند
 چون هنوز جمعی با او مافده بودند بجنگ و کوشش بسیار از چنگ
 آنها رهائی یافته بولایت مکسیان رفت و میرزای مکسی که سرخیل
 آن قوم و مرزبان آن حدرد بود او را استقبالی کرده بوطن خود که از آنجا
 تا قندهار ده دو ازده منزل است برد و از راه موافقت پیش آمده
 قدمش را با احترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هواخواهی و تقبل
 امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
 قندهار رساند از آنجا که آن رسیده بخت بی دولت را ایام مهلت
 منقضی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
 تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و مواد
 فکونسازی او آماده کرده بودند قبول این معنی ندموده بذایر سابقه
 معرفتی که باملک جیون زمیندار دادر داشت گمان موافقت
 و هواخواهی بار برده بموجب مضمون

• مصرع •

صدید را چون اجل آید سوی صید رود • روی عزیمت بسرحد دادر
 نهان باین خیال خام که روزی چند اینجا از محنت سفر و تعب راه
 آوده شده ببدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • نظم •
 اجل راه سرکرد و افتاد پیش • کشان سوی دام فداصید خویش
 تماشا ئیدان قضا و قدر • بر آورده از روزن غیب سر

همی رفت شادان و دامن کشان • کشیده قضا تیغ کین بر فسان
 القصة طالع بدشگون و بخت سیه روزگار عنان ادبارش گرفته بحدود وطن
 ملک جیون که مہبط کوکب آسمان و آخرین منزل اقبال او بود رسا فند
 و چون پیشتر رقیمة مشعر بآمدن خود بآن صوب نوشتہ بود و او را
 از بن معنی اطلاع دادہ ملک جیون ایوب نام افغانی بر م استقبالی
 فرستاد و در حالتی کہ دارا بدشکوة داخل حدود زمینداری او شد
 ایوب مذکور رسیدہ ہمراہ گردید چون بیک کرویہ وطن ملک
 جیون رسید ملک برآمدہ باو ملاقی کشت و درین وقت هنوز داخل
 وطن او نشدہ بود زوجتہ آن خسران مآل کہ بعد از فرار اجمیر عارضا
 سل بہم رسانیدہ درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می افزود
 مرحلہ هستی طی کردہ بسر منزل فدا پیوست دارا بی شکوة را
 از حدوث این سانحہ کمال اندرہ و مالال دست دادہ جزع و بیتابی
 بسیار نمود و ماتم زہ و سوگوار نعش او بر داشتہ بوطن ملک جیون
 آورد و چون آن عورت وصیت کردہ بود کہ نعش او را بہندوستان
 فرستد بعد از دو روز خواجہ معقول ناظر را ہمراہ تابوتش کردہ
 روانہ ہندوستان نمود کہ بلاہور آورده در مقبرہ زبدۃ السالکین میان
 میر کہ آن بطلان پژوہ تہمت مریدی او بر خود بستہ بود ہندون
 سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رای و فتوری در شعور
 روی دادہ و سررشتہ تدبیر ناقص از کفش رفتہ این معنی علاوہ
 بیدانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شدہ بود اعتماد بر اظہار
 اخلاص و ہوا خواہی ملک جیون کردہ حزم و دور بینی را کار نہ بست
 گل محمد نوکر خود را کہ جوانی سپاہی کار آمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خوب که بغیر ازان لشکر و سپاهی دیگر نداشت و باستظهار
 همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود همراه فاعش زن کرد و خود
 با چندی از خواجه سربان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند
 روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد ازان متوجه قندهار شود
 چون ملک جیون از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
 در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز فساد اندیش دیده بود و بدیقین
 میدانست که اگر او را از محال زمینداری خود راه دهد و در رفتن
 قندهار امداد و همراهی نماید عذتقریب دستخوش نائره قهر و غضب
 و مورد باز پرس و عذاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز
 فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا
 بیشکوه از آنجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم
 خود بر سر راه او آمد و آن تیره اختر بر گشته بخت را با سپهر
 بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه
 جیسنگه که با افواج قاهره بادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می
 سپردند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
 بباقر خان فوجدار بهکمر نکاشت باقر خان بمجرد وزر نوشتن ملک
 جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق پناه عرض داشت نموده با
 رقیمه ملک جیون مصحوب مسرعان بجناب والای خلافت فرستاد
 و این مورد درات افزای بیست و یکم ماه فرخنده شوال بمسامع جاه
 و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعه عرضداشت باقر خان
 و نوشتن ملک جیون باظهار اینخبر میمنت اثر سامعه افروز
 ایستادهای پایه اورنگ اقبال گردیدند لیکن از آنجا که شیمه قدیمه

آن تربیت کرده ایزدی و دست پرورده سعادت سرمدی است که نه از وقوع مصائب امور و شدائد مهمات آثار دلالتگی و ملال بر چهره و وقار آن حضرت ظاهر میشود و نه از حدوث مقدمات طرب بخش مسرت فزا امارات فوج و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشره همایون مشاهده میگردد از وصول اینخبر بهجت پیرا و مزده عشرت آما از جا در نیامده از کمال حوصله خدا داد و متانت و وقار ذات قدسی نژاد مورد نشاط و مغلوب انبساط نگشتند و به تکرار و تذکار آن زیاده توجهی نغرموند چنانچه حکم بنواختن شاد یانه نیز صادر نگردید تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدادر و بدست آوردن آن باطل پزوه فتنه گر رسید بنابر مصلحت اعلام عامه خلائی که بعضی از آنها را در وقوع این معنی شائبه شکی مانده بود با اشاره والا شادیانه اقبال بنوازش آمد با جمله بهادر خان بعد از وصول نوشته ملک جیون از جای که بود ایلغار کرده خود را بدادر رسانید و آن خسران پزوه را با سپهر بیدکوه بقید ضبط و تصرف آورد و ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیسنگه و سائر جنود فیروزی بر جناح سرعت روانه بهکهر شد و عنقریب سرانجام حال آن بد فرجام درین سعادت نامه بدائع ارقام گزارش یافته دیده وران هوشمند ازان کامیاب عبرت و آگاهی خواهند گردید اکنون کلاک حقایق نگار سوانح حضور لامع النور رفته رفته وقائع ایام جشن جلوس مبارک را از جای که گذاشته بود بر صفحه بیدان مرقوم میسازد بیست و دوم شوال سنه محمد علی حاجب بیجاپوری از جانب عادل خان یکمقد مرورید و یک انگشتری الماس که زیاده از پنجاه هزار روپیه ارزش

داشت برسم پیشکش گذرانید و تقریباً آن الماسی که بدره هزار روپیه قیمت باشد با سه اسپ عراقی پیشکش نموده و روز دیگر جعفر ولد الله وردیخان از متهرا رسیده احراز دولت ملازمت نمود و بمرحمت خلعت مبهامی شد و درین ایام رای عالم آرا افتضائی آن کرده بود که گوهر درج هشتم اختر برج عظمت بادشاهزاده والا نژاد فرخنده شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیمیا سعادت محروم بودند از دولت آباد فیض بنیاد پدایه سریر گردن مصیر طلب فرموده یکچند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عز و جلال کامیاب دولت حضور و بهره مند سعادت خدمت لامع انور دارند لهذا زبده امرای عظام امیر الامرا را از تغدیر آن غره ناصیه حشمت و بختیاری بصوبه داری دکن سر بلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعزایت خلعت خاص و خنجر خاصه باعلاقه مروراید و سپر با ساز مرصع و ماده فیل و بیست اسپ از انجمله ده راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت خان مهین پسر خان مذکور بمرحمت خلعت و اسپ عراقی با ساز طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک بمرحمت جبهه مهر میثا کار باعلاقه مروراید مبهامی شده با پدر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغدیر عاقل خان بحرامت قلعه ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید محمد علی سفیر عادلخان بعطای خلعت و انعام پنجم هزار روپیه و محمد ناصر حاجب قطب الملک بعزایت خلعت و اسپ عراقی و انعام پنجم هزار روپیه مرورازگشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

حکیم محمد حسین گیلانی فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص و جهمهر مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی الماس گرانبها برای سرفرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جهمهر مرصع با علاقه مروارید برای قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکنی تشریف عنایت پوشیده با آن عمده نوئیان مرخص گردیدند و یرایع عاطفت پمار بلام قره باصره سلطنت و اقبال پادشاه زاده محمد معظم طغرای نفاذ یافت که پس از رسیدن امیر الامرا با وزیر خان که در خدمت آن پادشاهزاده عالیقدر کامگار بود متوجه کعبه حضور گردند و مرحمت پادشاهانه سرپیچ مرصع گرانبها برای آن دره التاج خلانت و جهانبانی و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانید و از امرای کومکی دکن راجه رایسنگه سیسودی و سرفراز خان و خان زمان و چهل کس دیگر از عمده های آن صوبه بعنایت ارسال خلعت قامت امتیاز انراختند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران بیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند ازو جدا شده بود برهبری سعادت بدولت آستان بوس رسیده ظلمت زدای اختر طالع گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار مشمول نوازش یافت بیست و پنجم چون روز وزن ششم سال شمسی از عمر گرامی قازه نهال ریاض سعادت و بخش مندی نوگل حدیقه دولت و سربلندی شاهزاده و الانزان خجسته شیم محمد اعظم بود آن پادشاه زاده گران قدر بعنایت سرپیچ مرصع و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پنچ سراسپ از طویل خاصه

از انجمله در اواسط عراقی یکی با زین و ساز مینا کار و دیگری با ساز
 طلا مورد انتظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
 خلف سید جلال بخاری که بجای پدر صاحب سجاده آن سلسله
 است بعنایت ارسال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
 بقلعه داری چذاده از تغدیر خواصخان و عبد الرحیم و لد اسلام خان
 مرحوم بخطاب خانی سرفراز گشتند و پیشکش بهرام ولد نذر محمد
 خان و بهگونت سنگه هاده از کومکیان دکن و خواصخان و چندی
 دیگر از عمدها بنظر قدسی اثر در آمد و بعرض بار یافتگان پیشگاه
 عزت رسید که میاد تخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
 روزگار حیاتش بسر آمد و اقامتی سمنانی مخاطب بامانت خان
 بموت مفاجات در گذشت بدست و هشتم طبع اقدس پایه افزای
 اورنگ جهانداري بنشاط شکار و سواری رغبت نموده بیرون دار الخلافه
 توجه فرمودند و در شکار گاههای نواحی شهر آهویی چند بتفنگ
 صید نمودند و سلخ ماه مذکور عزم سیر اعز اباب از خاطر فیض بنیاد
 سر برزده عنان توسن اقبال بآن گلشن سرای دولت و کمرانی
 انعطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سادات خان را با
 برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عبد
 الرحمن پسران اسلام خان مغفور را که برادرزادهای آن مرحوم اند
 خلعت عنایت نموده از لباس کدورت برآوردند و روز دیگر جعفر
 فوجدار متبهر را بمرحمت خلعت خاصه نواخته بان صوب مرخص
 ساختند و درم ذی قعدة قرین سعادت لوای معادرت بشهر افراختند
 پنجم ماه مذکور عرضه داشت بهادر خان بجذاب خلافت رسید مبنی

بر اینکده بعد از اجتماع خبرگرفتاری دارا بدیشکوه با راجه جیسهنگه و
سائر ادواج قاعره نهم شوال از نواحی بهکهر گذشته باوجود شدت
حرارت هوا و بادهای سموم جانگزا که در آنحدود میوزد هرروز مسافت
بعیدی طی کرده خود را بدادر رسانیده است و دارا بدیشکوه را بدست
آورده متوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت
منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
با خلعت خاص جهت هر دو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
خسروانه معظم خان و سائر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعتصام را
که در سمت بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار مالوه و خایل الله
خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عمدعا و امرای
اطراف را بدشرف عزت و مبداهات نواخت و مهابت خان
صوبه دار کابل را بارسال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انظار
نوازش ساخت و داؤد خان صوبه دار پنده بارسال خلعت و شمشیر
و سید سالار خان بمکرمت اسپ عراقی و رنجهایی دکنی بعطای
شمشیر مباهیه گردیدند و شهابت خان بفوجداری غزنین از تغییر
شمشیر خان منصوب گشته باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار
دو هزار سوار سرفراز شد و چون بعرض اشرف رسید که فتح الله خان
ولد سعید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
طبیعی درگذشت سعید خان برادر او که در سلک کومکیان آنصوبه بود
بجای او منصوب شده باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی
دو هزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیر الدین بخطاب
خانی و عنایت یکزنچیر فیل و جمال بلچاپوری بخطاب خانی و

مرحمت علم و عنایت میانه بخطاب میانه خانی و عطای علم و
فرهاد بیگ علیمرد انخان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت فیدل
سرفرازی یافته مامور گشتند که خزانة عامره که از پیشگاه حضور
لامع الغور برای تنخواه مواجب سپاه بنگاله مقرر گشته بود بآنجا
رسانند و منک جیون زمیندار دادر بجلدوی دولت خواهی و حسن
خدمتی که درگرفتن دارا بیشکوه ازو بتقدیم رسیده بود بعنایت
ارسال خلعت و منصب هزاری درود سوار و خطاب بختیار خانی
کامیاب مراحم شهنشاهانه گردید چون بعرض همایون رسیده بود که
قابلخان منشی اراده گوشه نشینی دارد عاطفت بادشاهانه او را
بهالیدانه پنج هزار روپیه موظف ساخت و پیشکش مهاراجه جسونت
سنگه مشامل بر نفائس جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکات
رسانیده زور قبول یادت و چون معجوبه نقاب نفعت مخدوم قباب
عصمت نوازش بانو بیگم زوجة کریمه شاهنواز خان برای سرفرازی
خویش التماس قدوم میمنت انزوم اشرف بمنزل خود نموده بود
حضرت شاهنشاهی بجهت افتخار و مباحثات آن بانوی حمیده
صفات هشتم ماه مذکور سایه سعادت بمسکن او انگذده ساعتی چند
بنور حضور فروغ بخش آن گلشانه بودند و نعمت خاصه آنجا تذاول
فرمودند و آن عفت دنار رسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو
روزگار بجا آورده پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس
گذرانند و آخر روز بدولت خانه معلی قرین سعادت معاودت
نمودند و درین اوقات بمذاهبت موسم برشکال بجمیع عمدهای بارگاه
اقبال بقدر تفاوت مراتب خلعت بارانی مرحمت شد و عبد الرحمن

بن نذر محمد خان بمرحمت سرپیچ مرصع تارک مباحات
 انراخت و راجه رایسنگه را تهور بعنایت دهکده‌های زمره فوازش
 یافت و بسیاری از بندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سرفراز
 گشتند هفدهم نامدار خان از مالوه رسیده بتقبیل سده سینه فائز
 گردید و بعنایت خلعت تشریف مباحات پوشید و درین ایام
 باقتضای رای عالم ارای راجه را خورپ با فوجی از عساکر ظفر اثر
 بکوهستان سری نگر که پرتوی پت زمیندار آن از کمال کوه اندیشی
 و نا عاقبت بینی سلیمان بیشکوه را در ولایت خود جای داده
 حمایت و نگاهداشت او را بیهوده سعی می نمود تعیین یافت که
 آن بیغولہ نشین دیوانخ ضلالت را بلطائف وعد و وعید بیم و امید
 داده بحسن تدبیر آن شعبه دوحه خصوصیت و عناد را که وجود
 بی سودش مضر تواند فتنه و فساد بود ازان کوهستان برآرد و اگر
 زمیندار مذکور بموعظه و پند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل
 ببحاصل اصرار نماید ولایت او را پی سپر افواج جهانکشا ساخته
 همت بر استیصالش گمارد و از نوشته وقائع نگاران ممالک شرق
 رویه بمسامع حقائق مجامع رسید که اله در دیخان را که بمقتضای
 ضعف طالع و سرنوشت بد همراهی ناشجاع فتنه پزوه بلخرد
 اختیار کرده بود آن ستم کیش جو را اندیش را بتدیغ بیداد از هم گذرانیدن
 مجملی از کیفیت حال خان مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
 حضرت صوبه دار پتنه بود و دران اوقات که بواسطه سنوح عارضه آن
 حضرت و سوء تدبیرات درازی شکوه خبرهای شورش افکیز ملک
 آشوب باطراف و اکفاف مملکت رنفت و ناشجاع را هوای خود

سری در سر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بعزم دعوی ملک و سلطنت از بنگاله بر آمده بر سر پتّه لشکر کشید خان مسطور از تبه رانی و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گرویدن باو دانسته پتّه را بی ایستادگی و ممانعت بتصرفش داد و از غلط اندیشی کمر اطاعت بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل بر همراهی و دولت خواهی نهاد و ناشجاع اورا معزز و محترم داشته خان بهائی میگفت و در جمیع امور بکنکش و صوابدید او عمل میکرد و چون بعزیمت اکبر آباد از پتّه بصوب بنارس روان شده در بهادر پور چنانچه در اوائل این صحیفه اقبال برسم اجمال سمت گزارش یافته با عساکر بادشاهی که بسرداری سایمان بیدشکوه بمدافعه او معین شده بود جنگ کرد و هزیمت خورده برگشت خان مشارالیه بموافقت ورزیده به بنگاله همراهش رفت و با او می بود و در زمان سلطنت و استقلال و ظهور نیر عظمت و جلال حضرت شهنشاهی که آن ناسپاس فتنه سگال دوم باره باندیشه فاسد و خیال محال باله آباد آمده چهره بخت خویش بذخن کفران نعمت و حق ناشناسی خراشید و باموگب نصرت پیرا صف آرا گردیده نیز همراه آن باطل ستیز بود چنانچه پیشتر گزارش یافته بعد از هزیمت یافتن او دیگر باره رفیق طریق فرار و هم عنان سلک ادبار گشته به بنگاله رفت لیکن درین مرتبه چون از سیمای حال آن بیدولت برگشته اقبال نشان و خامت عاقبت و سوء مآل لائح و هویدا میدید و آثار فرخی و بهروزی از چهره کارش در نمی یافت از نومید گشته از روی مدارا روز می گذرانید درین وقت که ناشجاع فتنه پرور از قرب

وصول عساکر قاهره باکبر نگر تاب ثبات و مقارست در خود ندیده
 از آنجا بنانده میرفت چون اراده مفارقت و عدم رفاقت از ناصیه
 حالش تفرس نموده بود بفتوای بیدانسی و جور اندیشی و اغوای
 جمعی از مفسدان فتنه انگیز او را باسیف الله خان پسر کوچکش
 بقتل رسانیده تحصیل این وزر و وبال را نیز ضمیمه خزئی و نکال
 خویش گردانید چنانچه تفصیل این مقدمه بعد ازین در طی
 نگارش موانع بنگاله و گزارش احوال ناشجاع بد فرجام مرقوم کلام
 حقائق ارقام خواهد گردید *

بنای حصار دولت انار شیر حاجی بر دور قلعه معادت بنیاد مستقر الخلافة اکبر آباد

از آنجا که مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون سبع شداد کلخ
 والای این دولت ابدی بنیاد را برای تشدید قواعد ملک و ملت
 و تاسیس مبانی حشمت و جلالت باوج رفعت و اعتلا افراخته رونق
 کهن سرای دهر و آبادی دیرین بقاء جهان بحسن تدبیر گیتی آرای
 این زینت افزای سرای آفرینش منوط و مربوط ساخته لاجرم
 همواره همت بلند جذاب در حصانت و رصانت حصن دین و حصار
 دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام رای رزین و عقل متین
 بر استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترصدیص ارکان ایهت و
 نامداری میگزمارند مؤید این کلام درین خجسته ایام احداث حصار
 شیر حاجی است بر دور قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد و چون آن
 قلعه دولت اساس فلك ممانس که حضرت علیدین مکانی عرش

آشیانی جلال الدین محمد زکبر بادشاه طاب ثراه بنا کرده اند از معظّمات قلاع منیع و حصون رفیع و مملکت سپهر فسحت هندوستان و مرکز و مقرّ این سلطنت گردون نشان است و از آن عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از یس بنفائس ذخایر از زر و جواهر مشحون گشته رشک افزای بحر و کان است و اندر اسباب شوکت و ابهت این دولت ابد مدت دران میباشد و قبل ازین فصیل که بلسان اهل عرف شیر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و اقبال از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفه زمان بتازگی مشید گردید و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالم گیر رونق و جوانی از سر گرفت رای عالم آرای که زینت بخش معموره هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعه مبارکه را باحداث حصار شیر حاجی استحکام بخشند و حکم لازم الانقیاد بناظمان مهمات مستقر الخلافه اکبر اباد صادر شد نه حصاری استوار از سنگ سرخ فتحپور بران وتیره که در قلعه مذکور بکار رفته است بنا کرده در اتمام آن کمر سعی و اهتمام بر میان بندند و شب سه شنبه پانزدهم ذی قعدة این سال فرخ فال که واقفان اسرار تنجیم برای آن بنای آسمان شکوه همایون آثار سعادت اختیار کرده بودند بفرخندگی و مبارکی آفراساس نهادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنا بر پستی زمین دوازده ذرع و فاصله تا دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب که زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصله تا دیوار قلعه نیز هفت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع و خندق در بیرون

شیر حاجی مقرر شد و پنج دروازه که هر ایک باب الابواب دولت و سعادت هست بران حصار میمنت انوار قرار یافت از انجمله سه دروازه روبروی دروازه هتیه پول و خضری و اکبری و یکی بر سمت یمن دروازه که در جانب شاه برج است و دیگری بجانب دریا محاذی دروازه خردی که در ته جهروک مبارک است و کنگره و سنگ انداز بدستور قلعه مبارکه معهود گردید بالحملة بفرمان شهنشاہ دین پناه معماران خبرت آئین صاحب مهارت و استادان فن عمارت دست کوشش با فراختن آنحصار و پرداختن آن بنای مہر آثار کشوده صنعت طرازی و کار نامه پردازی بکار میبردند و خارا شکافان آهین چنگ قوی بازو و سنگ تراشان فولاد دست فرهاد نیرو داد استادی و هنروری داده بذوک الماس تیشه نام کوهکن از صفحه ایام می ستردند و باهتمام تمام و تاکید و قدغن عظیم هر روز خلقي کثیر و فرقه انبوه کار میکردند تا آنکه در عرض مدت سه سال صورت اتمام و پیرائہ انجام یافت *

جشن وزن قمری سال چهل و دوم

درین اوقات سعادت مناط که جهان کامیاب عیش و نشاط و عالم لبریز عشرت و ابدساط بود بزم آرایان دولت قاهره جهانیان را بورود فرخنده جشنی تازه ملا دادند و انجمن پیرایان حشمت باهره بارگاه سلطنت را بتازگی آذین مسرت و کامرانی بسته ابواب طرب و خرمی بر روی عالمیان کشادند یعنی جشن وزن قمری سال چهل و دوم از عمر کرامت قرین شهنشاہ فلک قدر

خورشید نگین در رسیده بهجت افروز روزگار گشت و بیست و سیوم
 ذی قعدة موافق بیست و دوم امردان آن بزم خجسته و مجلس
 همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضای چهارگهی از روز
 مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه میزان دولت از شکوه
 عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و وزن
 مسعود بآئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسی و عنصر قدوسی که
 ترازوی زور بازوی خرد از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطلا و فقره و سایر
 اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج
 را از وجوه آن نقد مقصود بدامن امید آمد خدیو ابر کف دریا نوال
 دست جود و افضال کشوده ایستادهای پایه سریر مهر نظیر را بگونه
 گونه مرحمت و کام بخشی چهره کشای شواهد آمانی و اعمال گردیدند
 از جمله درة التاج سلطان عظمی قره العین خلافت کبری بادشاه
 زاده ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد مرورید گران بها
 که دانهای اهل آبدار نیز در آن منظوم بود سر بلندی بخشیدند و
 امیر الامرا صوبه دار دکن بهطای خلعت خاص با تومان طوغ که
 درین دولت مهر فروغ عمدها و نویندگان بارگاه خلافت بان عز اخذ
 می یابند و الارتبگی یافت و محمد امین خان میر بخشی باضافه
 هزار سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید
 و ابراهیم خان خلف علممردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش
 یافت از منصب معزول گشته بسالیانه موظف شده بود درین روز
 عالم افروز مطرح انظار عنایت شهنشاهانه گردیده بمنصب پنجهزاری
 پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپر هر دو با

سازمینا کار و یک زنجیر فیل مزین بساز نقره و جل زر بفت با
 ماده فیل کامروای عاطفت شد و عبد الرحمن بن نذر محمد
 خان بعطای ماده فیل و امیر خان بانعام سی هزار روپیه و مالوجی
 دکنی باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و عنایت
 یک زنجیر فیل و مرتضی خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار
 هزار و دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار روپیه و دانشمند
 خان بعنایت شمشیر با سازمینا کار و اسب با ساز طلا و ناسدار
 خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد
 سوار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر فیل مطرح انوار التفات
 شدند و بسیاری از عمدهای آستان دولت و بندهای سده خلافت
 بافزایش مناصب و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه
 گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور
 بودند بعنایت ارسال خلعت چهارم مباحات افروختند و گنجعلی
 خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و یک هزار و دو صد سوار
 مطرح انوار التفات شدند و فیروز میواتی بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و عنایت شمشیر با سازمینا کار و محمد بیگ باضافه
 پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضافه
 فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سیف
 الدین صفوی بمنصب هزار و چهار صد سوار شرافرازی یافتند و مراد
 خان بخطاب التفات خانی و مدد صالح فرمان نویس بخطاب
 مکتوبخانی مامور گشتند و قهر خان و جمعی دیگر از بندهای
 آستان خلافت بعطای خلعت کسوة افتخار پوشیدند و سید محمد

قنوجی و ملا عوض وجیه و میر سیدی شاعر هر کدام با تمام یک هزار
 روپیه مباحی گردید و چندی از بندها بمرحمت اسپ سربلند
 شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و صلاح انعام شد
 و درین روز فرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه
 چندراوت و کنور رامسنگه پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات
 بمحل عرض رسانیدند و پیشکش لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل
 برده اسپ عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور
 گذاشته درجه قبول یافت و پیشکش چندی از عمدهای اطراف
 بنظر همایون رسید و پنج هزار روپیه بسرود سرایان آن انجمن عشرت
 عطا شد و شب هنگام چراغانی که با هتمام هوشدار خان بر زمین کنار
 دریای جون از شمع ترتیب یافته بود فروغ افزای بزم اقبال گشته
 باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم ذی حجه حضرت
 شاهنشاهی بسیر باغ اعز آباد نشاط افزای طبع مبارک شده آن روز
 و روز دیگر دران گلشن فردوس مانند بدولت و کمرانی و مسرت
 و شادمانی بسر بردند و پنجم قرین سعادت معاودت فرمودند درین
 ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با ساز میدا کار و هوشدار خان
 بعطای یک زنجیر نایل نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافه
 پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کشن سنگه تونور
 از اصل و اضافه هزار و سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی
 و اسد کاشی هر یک بعنایت اسپ و بسیاری از بندهای
 عتبه خلافت بعطای خلعت سر افزای اندوختند و گروهی از
 عمدها که از پیشگاه حضور درر بودند بعنایت ارسال خلعت چهره

مباهات افروختند و چون در زمان اعلیٰ حضرت امیر الامرا علیه‌المراد ان
 خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت
 میساخت و دران هنگام پیرایه اتمام نیافته در عهد اورنگ نشینی
 و استقلال این پایه افزای سریر عظمت و جلال امر اعلیٰ باتمام آن
 عز نفاذ پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف
 صادر گردید که آن را در انجمن خاص غسلخانه بجای تخت کوچک
 میذا کار نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قرین انوار سعادت
 بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید
 و اله قلی بیگ داروغه زرگر خانه راجلادی حسن خدمت و اهتمام
 در اتمام آن تخت همایون بخت عنایت بادشاهانه بزر کشیده
 شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز
 دیگر که عید فرخنده اضحی بود بارگاه عزت و دولت سرای عظمت
 بتمهید لوازم عید غیرت بزم جمشید و رشک بیت الشرف خورشید
 گشته دگر باره نوای کوس اقبال آرازه طرب و نشاط در داد و زمانه
 آغوش شوق بیغل گیرجی شاهد عیش و انبساط کسان آئین خرمی
 و حبور تازه گردید و آذین بیغمی و سرور بزمگاه دلاها را طراز عشرت
 بخشید بندهای عقیدت شعار و نوینان رفیع مقدار در عتبه والای
 خلافت و سده آسمان سای سلطنت فراهم آمده بتسلیمات تهنیت
 تارک آرای سعادت گردیدند خدیو مؤید دین پناه بعبادت معبود بعزم
 ادای نماز عید بر فیل کوه شکوهی که تخت سپهر پایه طلا بران
 نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهی بزیب
 و زینت تمام و کمال ابهت و احتشام بنوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه فیض قدوم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده قرین سعادت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعه انوار جمال سایه افریدگار و مشاهده فرشوکت و جلال خدیو روزگار دیده بنور ظل الهی برافراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اورنگ کمرانی جلوس فرموده بکام بخشی بندهای عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایون که امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شده بود بهزاران فرخی و فیروی بسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید بباغ فیض بنیاد اعزآباد عز قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بفراغ بال بساط جشن در چیده اسباب آذین برگزیدند و چهاردهم بشهر معاودت فرموده سریر ارای دولت و معدلت گردیدند *

بموجب یرلیغ معلی دارا بیشکوه و سپهر

بیشکوه را که بهادرخان آورده درحوضه

سرکشاده از میان شهر بخضرآباد بردند

درین هنگام بهادرخان که آن مدبر بد فرجام را با سپهر بیشکوه پسر کهترش از بختیارخان زمیندار دادر گرفته مقید بسلاسل مکافات صوری و معنوی بآئینی که بد معشان نگوهیده کردار را در خورد و سزاوار باشد بموجب یرلیغ معلی باستان فلک نشان می آورد با بختیارخان و سائر همراهان بظاهر دار الخلافه رسید و نظر بیک

چیلہ کہ از حضور پر نور برای خبر داری آن ادبار نصیب معین گشته بود باشاره والا شافزدهم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس دریافت و حقائق احوال و خاصیت مآلش معروض بارگاه اقبال داشته باز مرخص شد سه شنبه بیستم مطابق هفدهم شهریور امر اعلیٰ بصدور پیوست که آنخذلان پڑوه را با سپهر بیدشکوه در حوضه سرکشاده بر ماده فیلی بنشانند و نظر بیدگ چیلہ در پس حوضہ نشسته و بہادر خان با افواج قاہرہ ہمراہ گشتہ داخل شہر سازند و در ازراہ میان شہر و بازار بدہلی کھنہ ہونہ بخضر آباد رسانند و در جای محفوظی از عمارات خواص پورہ آن کہ برای بودن او قرار یافتہ بود نگہدارند و غرض ازین تشہیر آنکہ ہمگی خلایق خرد و بزرگ و خاص و عام آن رمیدہ بخت تیرہ سوانجام را بی شائبہ شک و ریب برآی العین مشاہدہ نمایند و من بعد ژاڑ خایان دیدہ گو و واقعہ طلبان فتنہ جو را جای سخنان لاطائل و مجال تصورات باطل نماند و در حدود و اطراف مملکت اوباشان را بہانہ افساد و دست آویز شورش بہم نرسد و بموجب حکم جلالت اثر آن سیدہ روز برگشتہ اختر را با پسرش بر یک حوضہ فیل نشانیدہ آشکارا براہ بازار داخل شہر کردند و از پای قلعہ مبارکہ گذرانیدہ بنوعی کہ ہمہ کس دیدند و احدی را در وجود بی سود او شک و شبہہ نماند بشہر کھنہ بردند و بموجب حکم اشرف بخضر آباد رسانیدہ در جای کہ مقرر شدہ بود نگہداشتند و بہادر خان بعد معارفت از خضر آباد سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشتہ یکہزار مہر بر سبیل نذر گذرانید و بعدایت خلعت خاص اختصاص یافت *

برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی

چون وجود ظلمت ازدود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جز برگ
 فتنه و فساد و خار ضلالت و الحاد چیزی در بار نداشت و ارکان
 دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن
 او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش
 شراره فساد می جست و روی داد و در روز دوم بردن او بخضراباد
 اوباشان شهر و هرزه کاران کوچه و بازار بر افغانان بخشیارخان
 شوریده چندی را بضرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
 و برخی را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
 نزدیک بود که شعله فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد
 لا جرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
 باقتضای مصلحت دولت و سروری ستودن غبار وجود شر آمود از
 ساخت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست ضلالت
 نهاد را که افساد و الحاد او هریک علة مستقلة فرو نشانیدن ظلمت
 حیاتش شده بود پیش ازین برهم زن هنگامه امن و امان درخنده
 افکن اساس جمیعت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار
 شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطابق هزدهم شهریور که همان روز
 قضیه اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد
 که آن رخیم العاقبة را در خضراباد از قید هستی برآرند و باهتمام
 سیفخان و نظر بیگ چیله و چندی دیگر از چیللهای معتمد اوائل
 شب پنجم شنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بنهانخانه عدم شدانت

و باشاره معلی پیکر فتنه مرشت پرشور و شرش را بمقبره مذکوره حضرت جنت آشیانی علیدین مکانی همایون بادشاه انار الله مثنوا نقل کرده در تخته خانه که زیر گنبد مرقم متبرک آنحضرتست و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفون اند دفن نمودند و روز دیگر فرمان جهان مطاع بنفاز پیوست که سیف خان مهر بدشکوه را بقلعه گوالیار رسانیده بحارسان آنحصن عالی اسامس سپارد و بمستقر الخلافه اکبر اباد معاونت نموده بصوبه داری آنجا از تغیر مخلصان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت او را بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند و وزیر خان بعطای یک زنجیر فیل مباهی شده باجمعی از انواع قاهره بهمراهی او معین گردید بدست و سیوم راجه جیسنگه که از بهادر خان در عقب مانده بود جبیه سای عتبه سپهر آساگشته یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه برسدیل نذر گذرانید و بعطای خلعت خاص و پهلویچی مرصع و فیل خاصه مزین بسازنقاره و جل زربفت با ماده فیل مورد مرحمت گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود که از کثرت ایلغار و طی مسافتهای بعید اسب بسیار از راجه مذکور و بهادر خان تلف شده عاطفت بادشاهانه آن زبده راجها را بعطای دو صد اسب از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت یکصد اسب از آنجمله پنج راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و پردلخان و جان نثار خان و اغر خان و آتش قلماق و جمعی دیگر از بندغا و مجاهدان

جنود نصرت که همراه راجه جیسنگه و بهادر خان معین بودند دولت اندوز ملازمت گشته بغضایت خلعت مباحی شدند و ملک جیون که قبل ازین بجلدوی خدمت شایسته که از بظهور آمد بمنصب هزاری دوصد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عنایت شده بود باضافه صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب عربی با زمین و ساز مطلی و یکزنجیر نیل و شمشیر با ساز میفاکار مشمول مراسم گوناگون گردید و چون حکم جلیل القدر از پیشگاه معذات بتحقیق منشأ قضیه شور انگیزی اوباشان شهر که نسبت باافغانان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و تفحص بنبوت پیوست که هیدت نام فتنه جوی بی معادتی از خیل احدیان بادشاهی بادی این جرات شنیع گشته محرک سلسله فساد بوده است لهذا شهنشاه شهر او را گرفته پیشگاه عدالت حاضر ساخته و ازین جهت که منشأ اینقسم جسارتی شده باعث هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود مورد انظار قهر و عتاب پادشاهانه گردید حکم شد که او را بیاسا رسانند تا موجب عبرت دیگر بی ادبان خود سرو جسارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش راجه جیسنگه که مشتمل بر یکزنجیر نیل کوه پیکر با ساز نقره و تیرگی از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالوه از نعائس مرصع آلت بنظر اکسیر اثر در آمده پذیرای انوار قبول شد و سعادت آنخان از جائیز خود رسیده شرف تقبیل عتبه اقبال دریافت و بعطای خلعت کسوت مباحات پوشید و مالوجی دکنی باضافه هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجزاری

پنج هزار سوار و عنایت یکرنجیر فیل و راجه نرسنگه کور بمرحمت
جمدهر مرصع و چندی دیگر از بندهای آستان ساطات بمواهب
خسروانه و بعطای خلعت و اسپ سرافراز گشته در سلك کومکین
عساکر بنگاله منتظم گردیدند و چون توپخانه تازه به بنگاله فرستاده
میشد برق انداز خان باهتمام رسانیدن آن معین گشته از اصل
و اضافه بمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسپ مباهی شد
و همت خان که از بنگاله آمده بود بعنایت خلعت و جمدهر
میدناکار و انعام دو هزار روبیعه نوازش یافته باز به بنگاله مرخص
گشت بیست و هفتم باغ فیض بغیاد اعزاز باد از یمن قدم
اشرف بهارسندان دولت و اقبال شد و شب هنگام باشا فرمانروای
ایام بر طرفین شاه نهر چراغان شده باعث انبساط خاطر ملکوت
ناظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر برده
بیست و نهم مراجعت فرمودند *

ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و

بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و

حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حضرت واهب العطیات جلت کبریاءه که بعلم ازلی شناسای
احوال عامه خلایق و کائنات بریاست چون گروهی از بدائع نوع
بشر را بانظار خیر و رحمت و انوار فیض و نعمت سزوار داند و
و خواهد که آن زمره نیک بخت را از اهل دیگر قرون و اعصار که
اکثر دمت فرسود چور روزگار بوده اند رتبه امتیاز بخشد هرایزه

باقتضای لطف کامل خسروی نیک رای عادل و شهریارِ
 بلند همت دریا دل برایشان گمارد که ترقی درجات عزو جاه
 بر توفیه حال عباد الله مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و
 سروری از سلوک جاد و رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاه
 جود و کرمش خلأقی از تنگیهای ایام باز دهند و بمیامن فضائل
 و نعمش جهانندان داد آسائش و کامرانی دهند بیدوایان قلیل
 البضاعة از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسعت رزق فارغ
 البال زیند و مسکینان عديم الاستطاعة از برکات امطاع و اکرامش
 آسوده و مرفه الحال باشند بحکم تفضل عام و جبهه نتیش خیرت
 امر عموم بریت بود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش
 رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیغیت
 سعادت‌مندی در یافتگان این عهد میمنت مهد و زمان فرخنده
 عفوان است که ایزد جهان آفرین بمحض الطاف بیغایت آنمقبلان
 عانیت نصیب را در سایه همای همایون فال این خدیو کرم پرور
 مرحمت گستر ظلم که عدل پیرای جهان افروز عالم آرای جای
 داده ابواب فیض و انضال و بر نوال این برگزیده ذو الجلال بر
 روی روزگار آنها کشاده از فیض عاطفتش هر زمان بلطفه احسانی
 خاص و مردم بوظیفه مرحمتی عام کامیاب میگرداند از جمله آن
 مراحم کامله و مکرم شامله که درین ایام معدلت پیرا جلوه ظهور
 نموده سرمایه رفاهیت حال جهانندان گردید عفو کردن جمیع رجوع
 و اهداریست در کل ممالک محترسه و بخشیدن باج غلات و حبوبات
 و سایر اجناس ساکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمه چون درین

دو سال بنابر وقوع سوانحی و حوادثی که درین دفاتر مآثر نصرت و فیروزی گزارش پذیرفته بعضی فتورات در ممالک هندوستان فیض مکان روی نموده ازان رهگذری الحمله اختلالی بحال سنگه و رعایا راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت بسبب بغی و طغیان متمردان هر ناحیت درین مملکت سپهر بسطت گشت و زرع و ضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقع نیامده و در هر جا زراعتی شده بود اکثر دستخوش تاخت و تاراج و پایمال تعدی و تجاوز سرکشان و عصیان منشان گردیده ازیں جهت سمرغلات و حبوبات بالا رفته بود، لاجرم درین خجسته هنگام سعادت فرجام که غبار فساد ملک و دولت بآب تیغ اقبال شهزاده سوز فرو نشسته اوزنک عظمت و استقلال بفر وجود مسعود آن حضرت زیب و زینت پذیرفته بود مراجع خسروانده بر حال کافه رعایا و قاطبه برایا بخشوده سلسله عاطفت عمیم بادشاه عادل باذل مهربان کریم بجنبش آمد و رای عالم آرای بقصد جبر و تدارک این حوادث اقتضای رای گرامی عام و احسانی شامل نام نمود که صغیر و کبیر و غنی و فقیر و مومن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بهره مند گردند و بغابرین نیت علیا نخست در جمیع طرق و مسالک ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه محصول راهداری از رسد غلات و دیگر اشیا و اجناس که قبل ازیں همیشه گرفتن آن در محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ابواب جمع گشته بخزانة عامه میرسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا و منصب داران و حدود زمیندارها در وجه تنخواه جاگیرداران

محسوب بود و خزائن مودور و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام توانستی نمود بمحض تفضل بادشاهانه برسبیل دوام معاف فرمودند و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوه و مشروب که بدیشتتر گرفتن آن در جمیع شهرها مقرر بود اذدارالخلافه شاه جهان آباد و مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطنة لاہور و بلدہ مبارکہ برهانپور و چندی دیگر از معظمت بلاد و معمورها و بسیاری از دیگر وجوه مال سائر در جمیع ممالک بر وجه استقامت و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات برسبیل و نور از نزدیک و دور بجای که مهبط انوار نزل رایات عالیات باشد میرسیده باشد و در هر شهر و معموره از زانی و فراوانی در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایہ عیش و رفاهیت خلایق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصہ شریفہ ہر سالہ مبالغہ بیست و پنج لک روپیہ کہ ہفتاد و پنج ہزار تومان رائج ایران است بخشیدہ شد و آنچه از کل ممالک محروسہ بصیغہ راهداری معفو گردید محاسب و ہم و مستوفی اندیشہ از عہدہ ضیط و تعداد آن بیرون نتواند آمد و درین باب امڈنہ جلیلہ و مناشیر مطاعہ موشح بتاکید شدید و قدغن بلیغ بنام متصدیان ہر صوبہ و سرکار و نوجداران و کروریان اطراف و اقطار این کشور ہمایون آثار بطغرائی نفاق پیوست کہ من بعد دست از اخذ این وجوہ کہ بخشیدہ ہمت والا شکوہست کشیدہ و کوتاہ دارند و گرز برداران و یساوالان واحدیان از جناب معدلت و جہانداری برای رسانیدن این احکام کرامت نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام ہمہ صوبجات و ولایات معین

گشتند و بمیامن این فضل عظیم و امتنان جسیم در کل ممالک
 فسحة المسالك هندوستان تفاوت فاحش در نرخ غلات بهم رسید
 و اگرچه چند سال متواتر بعد ازین نیز در بعضی از ولایات باران
 کمی کرده خشکی روی داد و بدان جهت ایام عسرت باستداد
 کشید لیکن باشتداد نه انجامید و الحال اگر احدیانا بعض سنوات
 در برخی از محال و بلاد بسبب قلت باران فتوری در مراتب
 کشت و کار و زرع روی میدهد و آفتی سمایی یا ارضی اتفاق می افتد
 بدین جهت که از دیگر مواضع معموره بی زحمت باج و تمغا
 غلات موفوره بآن ناحیت میتواند رسید مکنه و قاطنان آنجا ار
 استیلائی قحط ایمن اند و بشدت غلا ابتلا نمی یابند امید که ایزد
 جهان افرین پرتو عاطفت این بادشاه با داد و دین و خدیو ظلم
 کاه معدلت گزین را تا انقراض زمان بر بسیط زمین مبسوط داراد
 و همت بلند جنابش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ازاله
 اثار جور و ستم به نیروی توفیق و تائید بخشاد هشتم محرم
 الحرام ده هزار روپیه وجه خیرات مقرر آن ماه بواسطت صدر الصدور
 باریاب استحقاق عطا شد درین ایام ذوالفقار خان قرامانلو که در
 ملک گوشه نشینان بود جهان گذرانرا پدرود نمود و عنایت بادشاهانه
 اسد خان خلف او : نامدار خان را که نسبت دامادی بآن خان
 مرحوم داشت بعطای خلعت نوازش نموده از لباس کدورت برآورد
 و از وقائع صوبه دکن معروض بارگاه جلال گردید که اختصاص خان
 صوبه دار برار و حسام الدین خان فوجدار بیجاکده باجل طبیعی
 بساط حیات در نور دیدند و عاطفت حسروانه شاه بیگ خان را که

قبل ازین از منصب معزول شده بود بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار نواخته بصوبه دارى برار تعین فرمود و چون ولایت کرناٹک را که معظم خان در هنگام اقتساب بقطب الملک تسخیر کرده بود حضرت شهنشاهی بر سبیل انعام بخان مذکور عطا کرده بودند و بعضی قلاع آن مثل کنجی کوتاه که از حصون معظمه آن ولایت است با توپخانه بسیار و سائر اشیا در تصرف کسان و گماشتگان او بود و ازین جهت که قطب الملک را خار خار طمع و تصرف آن ولایت میشد مهمات آنجا اختلال داشت بذابران درین هنگام میر احمد خوافی بنظم و نسق امور آن حدود رخصت یافته بخطاب مصطفی خانى و عفايت خلعت و اسب و یک زنجیر فیل و باضافه هزار و پانصدى هزار و چهار صد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و سیفخان بلجاپورى بهمراهى خان مذکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزارى هشتصد سوار مباهى گردید و نامدار خان از تغیر فیض الله خان قور بیگی شده بعفايت خلعت سرفرازی یافت و ساداتخان بمرحمت صاده فیل مباهى گشته در سلک کومکيان عساکر بنگاله منتظم شد و فیروز میواتى بفوجدارى مرکز اداره از تغیر عبدالنبى خان معین شده بخطاب فیروز خانى و مرحمت اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار تارک افتخار افراخت و سید فیروز خان باره بخطاب اختصاص خانى نوازش یافت و رضویخان بخارى چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب مرحمت گردید و مخلصان از کومکيان بنگاله و عبد العزیز خان

قلعه دار واپسین بعنایت ارمال خلعت هرمایه عزت اندوختند و پیشکش راجه رایسنگه سیسودیّه از جواهر و مرصع آلات و پیشکش حاجی خان بلوچ مشتمل بر اسب و استر و شتر و باز و جره و پیشکش پرتهی پت زمیندارا سری نگر از اسپان تانگن و جانوران شکار افکن که دران کوهستان بهم میرسد و پیشکش چندی دیگر از امرای اطراف پدایه سریر خلایق مطاف رسید و رعد انداز خان که چندی پیش ازین چنانچه گزارش یافت بهم سری نگر معین شده درین ایام بنابر مطلبی چند باشاره همایون به پیشگاه حضور آمده بود دگر باره مرخص شد باتفاق راجه راجرپ باتمام آن مهم پردازد هنگام رخصت بعطای خلعت و ماده فیل مربلند گردید و یک قبضه جمدهر مرصع بخان مذکور حواله شد که برای پرتهی پت زمیندار آنجا بفرستند و خلعت و جمدهر مرصع برای سونهاگ پرکس زمیندار هر مور و خلعت جهت راجه بهادر چند زمیندار کمایون از روی مرحمت ارمال یافت و بختیار خان زمیندار دادر بانعام ده هزار روپیه و عطای ماده فیل کامیاب عنایت گشته بمحال زمینداری خود مرخص شد و شیر سنگه راتهور از اصل و اضافه بمقصب هزاروی هزار سوار دواپده سه اسبه و مرحمت اسب و خلعت نوازش یافته بجاگیر داری سرفراز گشت و چون قبل ازین درین دولت سپهر بسطت داروئگی داغ و تصحیح چهاره اسپان تابیدنان جمیع امراء و منصبداران بیک کس متعلق بود و درین ایام وفور عساکر منصوره و کثرت انواج قاهره بمرتبه رسیده بود که یک داروغه از عهده آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت کار مردم بتعویق می

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغه دیگر یا مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و میر عابد خوانی باین خدمت سر بلند گشته حکم شد که تا هزار بی منصب دار را او تصحیحه تابینان بیند و از هزاری بالا تر تصحیحه سپاه آنها بقباد بیگ داروغه سابق متعلق باشد از سوانح عبرت بخش آنکه درین هنگام از وقائع صوبه کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ والد سعادتخان نبیره زین خان مغفور بنزخم جمدهر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا اورا مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در باره او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتخان شمشیر خان بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار نوازش یافت و درین ایام میرزا نودر صفوی از اکبرآباد رسیده ناصیه سامی آستان معلی گردید و چون حاکم بندر شجر پنج سه اسپ عربی بر سبیل پیشکش بدرگاه خلایق پناه فرستاده بود اورنده بانعام يك هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه باو حواله شد که از امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور ببرد و از وقائع توران زمین بمسامع حقائق مجامع رسید که چون میان سبحان قلیخان حاکم بلخ و قاسم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت چهار مخالفتی برخاسته مودت و وفای بکدورت و نفاق متبدل شده بود سبحان قلیخان بلطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بحصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث

مصافات و یکجہتی در میان آورد و او بصلح راضی شدہ از خامی و معاملہ نا فہمی بعزم ملاقات سبحان قلیخان از حصار با جمعی قلیل متوجہ بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبحان قلیخان گروہی برسم استقبال فرستادہ بانہا گفت کہ اگر توانند اورا بقتل رسانند آن فریق دران موضع انتہاز فرصت نمودہ اورا از ہم گذرانیدند و بعرض اشرف رسید کہ سید بہادر بخاری باجل طبعی روزگار حیاتش سپری شد و از وقائع چکملہ سہرند معروض پیشگاہ خلافت گشت کہ شیخ عبد الکرم تہانیسری متصدی مهمات چکملہ مذکور جہان فانی را پدرود نمود و عبد الذبی خان بنظم مہام آن چکملہ معین گذشتہ بعنایت خلعت و باضافہ بانصد سوار بمنصب ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار سر بلند شد و محمد اسماعیل ولد نجا بختخان کہ کد خدا شدہ بعطای خلعت و خنجر سرمرع و انعام دہ ہزار روپیہ جہت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید بیست و نہم صفر حضرت شاہنشاهی عزم سیر خضر اباد نمودہ قرین سعادت بآن صوب توجہ فرمودند و نخست بروضہ منورہ حضرت جذت اشیدانی علیین مکانی ہمایون بادشاہ طاب ثراہ پرتو وزود گستردہ بقتاحہ و دعا روح آن سربر آرای اقلیم قدس را روح و راحت انزودند و پنچ ہزار روپیہ بخدمنہ آن روضہ فیض آگین انعام نمودند۔ و از انجا بمزار فائض الانوار قدوة الاصغیا شیخ نظام الدین معروف باویا قدس سرہ عنان سعادت تافتہ رسم زیارت بجا آوردند و یکہزار روپیہ بمجاوران آن بقعہ قدسیہ عطا کردند و از آنجا سایہ چتر دولت و اقبال بر ساحت خضر اباد انگذدہ روز دیگر قرین حشت و کامرانی

انجا بسربردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار کلنگ نشاط افزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض نشان بزیارت روضه متبرکه حضرت قطب الاولیای و الواصلین قدوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز توجه فرمودند و بر رسم معهود در هزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوی مراجعت بشهر افراتختند و در کوهچه قدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم آهوی چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبط انوار اقبال ساختند.

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رفتن بادشاهزاده محمد سلطان بطرف ناشجاع و وقوع آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر ازان و الاعتبار نا تجربه کار بظهور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه زنده امروای عظام معظم خان باستظهار اقبال بی زوال خدیو جهان لوازم استقلال و پایداری بکار برده در مراتب سرداری کوتاهی نکرده بود و مغلوب رعب و ترلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص عقیدتمند و مبارزان شهامت کیش ظفر پیوند در برابر غنیم عاقبت و خیم بر منهج مستقیم عبودیت و جان فشانی ثابت قدم بود لیکن بنابر آئین حزم و دور بینی رای جهان آرای که جلا پذیر انوار الهام ربانی و مرآة غیب نمایی مصالح دولت و جهانبانیست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت شرق رویه از مستقر سریر
 خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از
 رسیدن بآن حدود اگر ضرور شود و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد
 و پتله نهضت نموده باین توجه همایون آنخان ارادت پرور و سایه
 جنود ظفر اثر را تصرف و مظاهرت نمایند و اگر تا آن وقت خبر
 غلبه و استیلائی افواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال
 بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و فتور
 جیوش منصور جمع گشته مصلحتی درپیش رفتن ننمایند روزی
 چند درکنار رود گنگ و نواحی آن نشاط اندوز سیر و شکار گشته
 لوای مراجعت بدار الخلافه برافرازند بذابران سیوم ربیع الاول موافق
 بستم و ششم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عملیه پیشخانه
 را فرمان شد که باین عزیمت خیر انجام سرادقات اقبال بیرون
 زنند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
 که آن جشن فرخنده را در مقر اورنگ حشمت گذرانیده پس
 از آن بدولت متوجه مقصد گردند *

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل
 و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه زمان و زمین خدیو رافت
 گستر معدلت آئین صورت انعقاد یافته بزمی دلگشا و محفلی
 روح افزا مرتب گشت و بارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بمسط
 عشرت و انبساط وزیب اسباب تجمل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بست و هشتم آبان بعد از انقضای یکپاس و یک گهری ازان روز فیروز که ساعتی میمنت بخش نشاط افروز بود دو پله میزان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه آسمان جاه نمودار کفدین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود باین معهود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خوااهش مالا مال نقد آمانی و آمال شد و سال چهل و یکم شمسی از عمر ابد طراز بانجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد خدیو بذه پرور مکرمت شعار دست ابر آثار بحد و احسان کشاده بند های آستان والا و ایستادهای پایه سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند از آنجمله راجه جیسنگه بانعام یک لک روپیه مطوح انوار عاطف گردید و راجه جسونت سنگه که بذایر وقوع زلالت و سوابق تقصیرات خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد لطف و تفضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بان والا خطاب کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته بکهنار سوار از تابینان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و میرزا نو در صفوی که در سلاک گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه مشمول عاطفت و انضال شد و کنور را مسنگه باضافه هزار سوار بمصوب چهار هزار سوار بمصوب چهار هزار سوار و مرتضی خان باضافه هزار سوار بمصوب چهار هزار سوار سه هزار سوار بلند رتبه گردیدند و عابد خان بانعام دوازده هزار روپیه مباحی گشته بعطای علم لوی تغاخر بر افراخت و میرزا خان از کومکیان بنگاله بعنایت نغاره و

علم نوازش یافت و خان عالم که بذابر وقوع تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سه هزارى دوهزار سوار مورد انتظار فضل و مكرمت گردید و كيرت سنگه ولد راجه جيسنگه بمرحمت سرپيچ مرصع سربلند گشته بكامان بهاري كه فوجدارى آن بار متعلق بود مرخص شد و صفیخان بمرحمت يکزنچير فيل و باضافه پانصدى بمنصب دوهزار و پانصدى هزار سوار و راو امرسنگه چندراوت باضافه پانصدى بمنصب دوهزار و پانصدى هزار سوار و شاهامتحان بعنايت علم وغير تخان باضافه پانصدى دوصد سوار بمنصب دوهزار و پانصدى شش صد سوار سرفراز گشتند و تهوړ خان كه چندى پيش ازين مورد عنايت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار و پانصدى پانصد سوار كامياب مرحمت شد و محمد صالح ترخان كه سابق قلعه دار سيوستان بود بذابر تهران تقصيرى هنگام رفتن دارا بيدشكوه بتهه چنانچه در مقام خود گذارش يافته ازو صادر شده از منصب معزول گشته مغضوب و معاتب بود از مراحم شهنشاه جرم بخش رخصت كورنش يافته بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار كامياب تفضل گردید و منصب رشيد خان از كومكيان بنگاله باضافه پانصد سوار هزار و پانصدى هزار و پانصد سوار مقرر شد و راجه امر سنگه بزودى از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهوړ بعنايت بهونچى مرصع و باضه پانصدى دوصد سوار بمنصب هزار و پانصدى هفت صد سوار و اسماعيل ولد نجابتخان بخطاب خانى و باضافه پانصدى بمنصب هزار و پانصدى پانصد سوار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ذو القدر خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر توزوک باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سزاوار خان باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و پردلخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان بانعام چهار هزار روپیه و عطای خنجر مرصع و قادر داد انصاری بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادرزاده وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار سر بلندی یافتند و معتمد خان خواجه سرای باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباهی شده بمحارست قلعه مبارکه دارالخلافه بعد از نهضت رایات عالیات مورد انظار اعتماد گردید و مکرمت خان بدیوانی صوبه گجرات و اهتمام سرانجام امتعه و اشیای که برای سرکار خاصه شریفه در کارخانهای انجا مهیا میشود از تغیر رحمت خان منصوب گشته بعزایت خلعت و ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مفتخر و مباهی شد و عبد الرسول دکنی بمرحمت جمدهر میذا کار نوازش یافته باکبرآباد مرخص گردید که در سلک همراهان اعتبار خان باشد و دربارخان خواجه سرای بخدمت ناظری حرمسرای مقدس خلعت سرانرازی پوشید و پنجهزار روپیه باهل طرب و نشاط و سرود سرایان آن محفل انبساط و یکهزار روپیه بملا محمد صادق طالب علم ایرانی که درین ایام باستیلام خلافت و جهانبنایی رسیده

بود عطا شد و بسیاری از بندهای بغایت خلعت قامت امتیاز
افراختند و درین روز جهان انروز از جانب مسند نشین مشکوی
عزت و اقبال پرده آرای هودج البهت و جلال ملکه تقدس نقاب
خورشید احتجاب روشن رای بیگم و همچنین از جانب ثمرات
ریاض خلافت و جهانداري مقدسات تنق عظمی و کامکاری و دیگر
پرده گزینان استار عفت و نزهت پیشکشهای شایسته از جواهر
و مرصع آلات و خوانهای زر و سیم نثار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید
و باین دستور امرای رفیع منزلت و سائر مقربان پیشگاه دولت
پیشکشها بمحل عرض کشیده رسم نثار بجا آوردند از آنجمله راجه
جیسنگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه گذرانیده
قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جعفر نوجدار متبرا
و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین بوس سده
سلطنت یافتند و سید لطف علی بخاری که سید بهادر پسرش
فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب
در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای دولت
و کامرانی گشته بتماشای چراغانی که باشاره والا برکنار آب چون
در کمال خوبی و نظر فریدی ترتیب یافته بود مسرت افزای خاطر
اقدس شد و از آنجا که شهنشاه دین پرور توفیق شعار از کمال حسن
نیت و صفای طوبیت مبلغی خطیر از نقد و جنس موازی
شش لک و سی هزار روپیه بود نذر سادات و مجاورین و خدمه و
معتمدین حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلالا نموده مقرر
فرموده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان جاه بان

امکان قدس فرستاده زمره سادات و صلحا و مشایخ و اتقیا را که شرف اندوز مجاورت حریم آن در حرم مکرم باشند از فوائد آن بهرور سازند درین اوقات سعادت پیرا میر ابراهیم خلف مغفرت آیات میر نعمان که سیدی پاک طینت صالح و سیمای تدبیر و پرهیزگاری از ناصیه حالش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت بتقدیم این خدمت و الارتبیت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بعنایت خلعت مباحی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدمت تحویلدارى نقود و اجناسی که مصحوب او فرستاده میشد و موازى شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سرنوازی پوشید هشتم ماه مذکور موافق غره آذر که ساعت نهضت رایات عالیات بود بعد از انقضای يك پاس و سه گهری حضرت شهزاده قریب تأیید الهی از آب چون عبور نموده لواي جهانکشا بصوب ساحل گنگ افراختند و آن روز در کوه طى کرده منزل آرای اقبال گردیدند و چون از وقائع سمت پورب مکرر بعرض واقفان پایة سریر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مفسدی از طائفه بچپکوتی در سمت بیسواره سر بگنجه و فساد و رهنزی و افساد برداشته است و جمعی کثیر و فرقه انبوه از کواران و متمردان طایفه بیدس و دیگر واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت بار گرویده باستظهار جمعیت و هجوم اوباش لواي جرأت و جسارت بتاخت و غارت آن حدود افراشته ورعایا و مترددین از سرشورش و طغیانش در امان نیستند لهذا دوع او نیز پیشنها خاطر اندس گشته بهادر خان با جمعی

از افواج نصرت مآل بدفع و استیصال آن بغی اندیش فتنه سگال
تعیین یافت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر و سپر هر دو باساز
مرصع مورد نوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه
چندرادت و جگت سنگه هاده و رامه سنگه راتهو و اغرخان رسید
مصطفی و رگه ناته سنگه و محمد صالح ترخان و غیرت و مظفر
پسران بهادر خان افغان و بلوی چو خان و گروهی دیگر بهمراهی او
معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که
نظم مهم دار الخلافه باو تفویض یافته بود بمرحمت خلعت
خاصه و یک زنجیر نیل و نجابلخان که در سلک گوشه نشینان
بود و معتمد خان خواجه سرا که بمحارمت قلعه مبارکه معین
شده بود هر یک بعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند
و اعتقاد خان و تقرب خان بعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت
یافتند که تا معادوت رایات عالیات در دار الخلافه بسر برند و کیرت
سنگه که فوجدار میدوات بود فوجداری نواحی دار الخلافه از تغیر
حسن علی خان ضمیمه خدمتش گشته بمرحمت اسپ و باضافه
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مقتدر
گردید و روح الله دیوان دار الخلافه و عبد الرحیم خان که بخدمت
بخشگیری و واقعه نویسی آن مرکز خلافت تعیین یافته بود و حقیقت
خان و عنایت خان ولد ظفر خان که از زمره اشکروغا بودند خلعت
رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در سلک گوشه نشینان
منتظم بود بانعام دوصد اشرفی و قابلخان منشی که او نیز بوظائف
دعا گوئی اشتغال داشت بانعام یک هزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز مقام شده یازدهم رایات
 عالیات از آنجا نهضت نمود و اعتقاد خان بعنایت خلعت سر بلندی
 یافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور
 آنجا بصر برد و رضویخان که منصبتش برطرف شده بسالیانه دوازده
 هزار روپیه کامیاب مرحمت شده بود بعطای خلعت و انعام پنج هزار
 روپیه سرفراز گشته بگجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت
 که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدی دوام قیام نماید نوزدهم
 رایت مسعود ظل و رود بر ساحل رود گنگ انگذده موضع گده مکندیسر^(۲)
 فیض اندرز نزول اقبال شد و چون چرز و کانگ و مرغابی و دیگر
 اقسام شکار از سباع و وحوش در آنجا بسیار بود و سرزمینهای خوش
 و جنگلهایی دلکش داشت روزی چند بقصد شیر و شکار دران
 مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و
 ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابنده اختر برج عظمت
 بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت
 بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبه حضور گشته
 درین وقت نزدیک رسیده بودند بیست دوم که ساعت ملازمت
 آفرغ ناصیه حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشی
 و فاضلخان میر سامان تا یک کروه راه پذیر گشته آن بهین نوباره
 نهال سلطنت را بعز ملازمت اشرف فائز گردانند و بعد از انقضای
 شش گهری از روز مذکور بادشاهزاده والا قدر کامکار بتوره و آئینی

شایسته و سزوار در انجمن خاص غسلخانه سعادت اندرز ملازمت اکسیر
خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رسانیدند
و یکهزار اشرفی و یکهزار روپیه بصیغه نذر گذرانیدند و چون آن والا
نزد عالی تبار بدولت پای بوسهربلندی دارین اندوختند
حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن فخل گلشن حشمت
و کامرانی را در آغوش عنایت و مهربانی کشیده کامیاب سعادت
دوجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادری و یکصد اسب از انجمله
بیعت راس عربی و عراقی یکی با زین و ساز میناکار و دیگری
با ساز طلای ساده و یکزنجیر فیل خاصه مزین بساز نقره و جل
زربفت و یکقبضه جمدهر مرصع باعلاقه مرارید بان غره ناصیه
دولت مرحمت فرمودند و وزیر خان که در خدمت آن بادشاه زاده
ارجمند آمده بود جبین ارادت بر آستان عبودیت سوده پانصد مهر
و یکهزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش
یافت و چون قرالان در بیشه‌های آن نواحی شیری قبل کرده بودند
شهنشاه هزبر صولت شیر شکار عزم مید آن سبع ضار فرموده بعد از
ملازمت بادشاه زاده سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین
عز و علا بر تخت روان طلایی که سرپوشیده بشکل بنگله ساخته بودند از
مختصرات طبع مقدس این مبدع آئین دولت و کامرانیست و درین
هنگام پیرایه اتمام یافته بود سوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک
نخچیرگاه بر فیل سوار شده بادشاه زاده محمد معظم را در عقب مر
مبارک جای دادند و چون بشیر رسیدند آن سبع جانگزی را
بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحی ساعتی چند بشکار

چهره بیست اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر قرین دولت
 و کامروائی اقبال دران سر منزل عز و جلال اقامت گزیده بنشاط
 شکار مسرت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه زادۀ کامگار
 بخدیار محمد معظم را بعزایت بعهده مروارید و دهکده کی و پهلوچی
 مرصع و شمشیر خاصه و سپر با ساز میذاکار و دو صد ثوب از ملبوسات
 خاص عز اختصاص بخشیدند و راناراجسنگه و مهابتخان صوبه دار
 کابل بعزایت ارسال خلعت زمستانی قامت مبهات افرختند و
 امیرخان بمرحمت یکمزنجیر فیل سربلندی یافت و مبارک خان
 نیازی از کومکبان صوبۀ کابل بفوجداری بنگش از تغیر حسین
 بیگخان منصوب شده هزار سوار از تابندگان او دو اسبه سه اسبه مقرر
 گشت که از اصل اضافه منصبش دو هزار و دو هزار سوار از آنجمله
 هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منعم خان بقلعه داری احمدنگر
 از تغیر دارالخان معین گشته بعزایت خلعت و اسب و اضافه
 پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سرافراز گردید
 و اسماعیل خان بفوجداری جالندپور تعین یافته بمرحمت خلعت
 و اسب مبهی شد و مانسنگه ولد روپ سنگه راتهور بعطای
 جمدهر مرصع باعلاقۀ مروارید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن
 یافت و سهراب خان فوجدار بالاپور بعزایت ارسال خلعت کامیاب
 عزت شد و مرحمت خان و تشریفخان که از دکن آمده بودند بعطای
 خلعت و آتشخان بمرحمت خنجر باعلاقۀ مروارید و اردی کرن
 وکیل را نا بمرحمت اسب و بهگوتیداس دیوان مستقر الخلافه
 اکبر اباد بخطاب رائی سربلند شدند و مصری افغان بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بعزایت اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و پیشکش اعتماد خان صوبه دار کشمیر از نفائس امتعه آنجا بنظر قدسی اثر رسید و خواجه برخوردار مخاطب با شرف خان که از قلعه داری او^(۲)یسه معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یکنزجیر فیل پیشکش نمود و چون تخت روان مصقف طلائی که مذکور شد باهتمام امیدانی زرگر که داروغگی کارخانه ساختن طلا آلات و نقره آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم معلی و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مراحم پادشاهانه او را بعطای ماده فیل و اضافه منصب نوازش فرمود بالجملة چون قراولان بتفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع برکهانگر چرز بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود و بیست و ششم رایات ظفر اثر از کده مکتیسر باعث از آمده عرصه برکهانگر مرکز دایره اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال بصید چرز نشاط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی گنگ شیرینی قبل کرده بودند شهنشاه شیر دل وزیر افکن روز میوم از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آوردند سلخ ماه مذکور موکب منصور از آنجا نهضت نموده بطی دو مرحله پرتو سعادت و فیروزی بر موضع فیروز پور گسترده و یک روز آنجا مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن فلک اساس رهتاس

است قبل ازین بابا بیگ نوکر ناشجاع که از جانب او بحراست آن قلعه سپهر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی اظهار دادن قلعه و خواهرش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده بود و باشاره همایون سلطان بیگ و کامگار خان با جمعی از جنود کیهان ستان معین گشته بودند که بانجا شتافته آن حصن قوی بنیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم رای جهان آرای شد که بابا بیگ مذکور برفیق قرار داد قلعه را بتصرف بندهای بادشاهی داده متوجه درگاه خلّاق پناه گردیده است عاطفت بادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش فدویان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند سبب جود بهانه طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال بی زوال و بی تکلیبی سعی و کوشش و نیروی محاصره و جدال روی داده بود تقربب مرحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را بخطاب شاه قلی خان و عذایت ارسال خلعت و اسب و از اصل و اضافه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامگار خان را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مباحی گردانیدند و حراست قلعه مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع الثانی موضع احمد پور مرکز رایات منصور گشته روز دیگر آنجا مقام شد و از آنجا لوی جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ که چرز دافر داشت پرتو نزول انگنده چهار روز آنجا اقامت واقع شد و حضرت شاهنشاهی چرز بسیار شکار کرده بدو دنعه در آنروی آب دو قلاده شیر یکی نرو دیگری ماده که بچه همراه داشت

بصرب تفنگ از پای در آوردند و بچه شیر را با شاره همایون قراولان زنده گرفتند درین هنگام عاطفت بادشاهانه گوهر درج حشمت و اقبال اختر برج عظمت و جلال بادشاه زاده محمد معظم را بعطای دهکده کی الماس و یک عقد سرواریدگران بها عز اختصاص بخشید و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر فوجدا متبر و حسنعلی خان قوش بیگی بمعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند و هرجهی ولد راجه پتهلداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجسنگه و رامسنگه پسران ارجن کور که برادر زاده‌های او بودند بمعنایت خلعت سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که چندی قبل ازین در صوبه کابل در گذشته مورد انظار نوازش شده بمناصب مناسب کامیاب تربیت بادشاهانه گشتند یازدهم ماه مذکور موضع سرن گهاک که قراولان شکار بسیار در نواحی آن دیده بودند مضرب خیام فلک احترام گردید و خدیو جهان چهار روز دران سر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار بودند و چمرز بسیار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از سوانج آنکه چون گوهر محبط خلافت و جهانبانی پادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم برتبه بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی ست رسیده بودند عاطفت بادشاه کامل خرد بالغ نظر پرتو تربیت بحال آن نونهال گلشن اقبال انگذده پانزدهم در همین منزل گاه عز و جاه مخدوم عفت سرشتی که از بذات اشراف خراسان بود و شائستگی اقتران با آن اختر برج عظمت و کامگاری داشت عجاله در ملک ازدواج آن بادشاهزاده ارجمند سعادت پیوند کشیدند و

شبه‌نگام که ساعت عقد بود اقصی القضاة قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یک‌عقد مروارید گران بها بآن عالی تبار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم از سرن گهاک کوچ شده بالای موضع نورنگر مخیم اردوی ظفر پیکر گشت و چون هنگام نزل بمنزل عبور اشرف از پیش دائرۀ بادشاه زاده والا قدر سعادت توأم محمد معظم وزیر خان شد آن کامگار بختیار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشی از جواهر و مرصع آلات گذرانید و موکب ظفر پناه پنج‌روز دران سر منزل مقام فرموده نشاط شکار مسرت افزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از میر و شکار آن حدود پرداخت عزم توجه الہ آباد که مقصد اصلی ازین نهضت جہالکشای آن بود وجہ ہمت ملک پیدا گردید و بدست دوم رایت نصرت طراز از نورنگر باعتراز آمده بکدہ مکتدیسر مراجعت نمود و شہنشاہ دین پناه در اثنای راه شیرینی کہ قراولان دران نواحی قبل کردہ بودند بتغذک زدند و بشش کوچ و دوسمقام دوم جماد الاولی دیگر بارہ چتر والای اقبال بر ساحت کدہ مکتدیسر سایہ گستر شد و روز دیگر کہ آنجا مقام بود از وقائع ہنگالہ معروض بارگاہ خلانت گردید کہ یکہ تاز خان در محاربہ کہ عساکر ظفر مائثر را درین ایام با ناشجاع روی دادہ بود جان نثار گشتہ سرخروئی جاوید اندوخت و درین وقت بادشاہ زاده کامگار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خلعت بارانی و اسب عربی با ساز طلا و یک عدد پانندان مرصع با خوانچہ و دیگر ادوات آن کہ مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت بادشاہانہ گردیدند و جمعی از ہندہای آستان سلطنت بعنایت خلعت مفتخر

و مباحی شدند چهارم از کده مکتی سر بعزیمت اله آباد کوچ شده
سینزدهم عرصه سورون که شکار گاهی دل پذیر و دشتی پر نخچیر امت
کامیاب نزول موکب عالم گیر گردید و در اندای راه ماده شیرینی که
قراولان قبل کرده بودند شکار شهنشاه هنر صولت شد و درین ایام
کنور رام سنگه بعطای خلعت خاص مباحی گردید و پرتهی سنگه
ولد مهاراجه جسولت سنگه که از پدش پدر خویش آمده بود جبه
سای آستان خلافت گشته دو زنجیر فیل برسم پیگش گذرانید و
بعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عقد مروارید عز مباحات
اندوخت و بهگونت سنگه هاده از وطن و قلعه دار خان از دکن
رسیده دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و خان مذکور
یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و شیخ محبوب محمد از
اولاد کرام نقاره اولیای عظام خواجه بهاءالدین ملتانى قدس الله
سره بعطای خلعت و ماده فیل کامیاب مکرمت گشته رخصت
وطن یافت باجمله شکار گاه سورون سه روز فیض اندوز نزول همایون
گشته سیر و شکار آن عرصه نزهت اثر مسرت افزای طبع مبارک
خدیو خورشید قدر جمشید فر شد و از جمله شکارهای خسروانه
در انجا بوتوق آمدن آن بود که خاقان جهان در یک روز پنچ شیر
بنیروی بازوی اقبال عالم گیر از پا در افکنده ساکنان آن مرز و بوم
را از شر آن مباح جانگزا بفیض معدلت شهنشاهانه رهائی بخشیدند
و درین منزل جعفر ولد اله ورد بخان را که فوجداری متهرار بار
تعلق داشت و پدرش را چنانچه سابقا گزارش یافت ناشجاع به تیغ
بیداد از هم گذرانیده بود مشمول انظار مرحمت گردانیده منصبش

را به سه هزار و سه هزار سوار از انجمله یک هزار سوار در اسپه سه
 اسپه بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه
 اسپه مقرر ساختند و بخطاب اله وردیخانی و عنایت خلعت
 خاصه و اسپ با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده
 سه پسر او را نیز خلعت مرحمت کردند و درین هنگام خاطر
 ملک پیرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانه همایون افکنده ولی
 بیگ کولابی را منک باشی اول برقدازان فرمودند و بعنایت
 خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دصد سوار نوازش نمودند
 و ولی بیگ علیمردان خان را منک باشی دوم ساخته بمرحمت
 خلعت و اضافه منصب مفتخر و مباحی گردانیدند و جمعی
 کثیر از جماعت داران دیگر را برتبه بوز باشیکری پایه عزت افزوده
 خلعت سر افرازی بخشیدند هفدهم از سوردن کوچ شده موضع
 چاندپور محط سراق منصور گردید و از وقائع بنگاله بمسامع
 حقائق مجامع رسید که نور الحسن که از عملهای ناشجاع
 بود برهبری بخت بیدار ازان بر گشته روزگار جدا شده بچند
 مسعود پادشاهی پیوست و روز دیگر سه گروه طی کرده نزول
 اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فیل
 رغبت داشت فردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی
 یک جفت فیل بجنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای غریب
 خاطر فریب شدند و بعد از فراغ قرین سعادت و کامرانی ازان منزل
 نهضت فرمودند درین تاریخ عرضه داشت زبده امرای عظام معظم
 خان مشعر باین معنی به پیشگاه خلافت رسید که ناشجاع بیخرد

بد مآل که بسودای باطل و خیال محال درین مدت در بنگاله قدم
استقامت بمدافعت و مقاومت جفود اقبال افشوده غبار فساد
انگیخت و چون مرغ نیم بسمل دست و پائی زده حرکة المذبوحی
میکرد درین هنگام از سطوت و استیلاء عساکر ظفر مائر قواعد همت
و ارکان ثباتش تزلزل یافته سلك شوکت و جمعیتش از هم گسسته
است و آن خان عقیدت نشان بانواج منصور از آب گنگ عبور کرده
بقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت
بسته چنانچه بالغعل از تانده که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا رحل
اقامت انداخته بود عزیمت جهانگیرنگر کرده است همچنانکه
تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلام حقائق نگار خواهد گردید بالجمله
روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران نواحی شیری قبل کرده
بودند شهنشاه هزبر افغن شیر شکار سوار شده آن سبع ضار را بضرب
تغذگ از پای درآوردند و از آنجا بطی سه مرحله بالای شمس آباد
نزول سعادت نمودند و دران موضع بغابر و نور صید و شکار سه روز
اقامت گزیده دو ماده شیر و چرزو مرغابی بسیار شکار نمودند چون
مقصد اصلی ازین بهضمت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر بنگاله
بود و نیروی تائیدات آسمانی و میامن توفیقات یزدانی بی آنکه
کومک تازه بان جفود مسعود پیوند و صورت فتح و ظفر در آئینه
تیغ مجاهدان جیوش قاهره جلوه گر شده مرثه نصرت و فیروزی و
نوید دولت و بهروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مهر تقدیر
ازان مهم خطیر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی در پیش رفتن
نماند رای عالم آرای بادشاه عالمگیر کشور کشا درین منزل همایون

عزیمت معاودت مصمم فرمود و عنان توجه والا بسمت دار الخلافه
 اعطاف داده لوای مراجعت برانراختند درین ایام فروغ اختر عظمت
 و بختیاری بهار گلشن ابهت و نامداری بادشاهزاده عالیقدر ارجمند
 محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند
 و همچنین امرای عظام و سائر عمدهای آستان سلطنت مقام که
 کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند
 و امیر الامرا صوبه دار دکن و معظم خان سپهدار بنگاله و دیگر عمدها
 و امرای اطراف باین عنایت قامت مباحات افراختند و مرتضی
 خان بعطای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع
 مشمول عاطفت خسروانه شدند و میر خان خلف خلیل الله خان
 که در حدود کوهستان جمون خدمات شایسته ازو بظهور رسیده قلعه
 تاراکده را که مفسدان آن سرزمین در ایام فتور از تصرف بندهای
 بادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت
 و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وعف شکنخان بعطای
 خلعت مباهی گردیدند و پرتیپ سنگه واک مهاراجه جسونت سنگه
 دو زنجیر فیل پیشکش نموده بعنایت دهکدهکی الماس سربلند
 گردید و نصرتخان بغوجدارای مانکپور معین گشته از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزاری سه صد سوار سرفراز گشت چون خواجه عبد
 الغفار که از خواجهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین
 ایام عریضه مبنی بر مراسم دعاگوی وقواعد هواخواهی با مختصر
 پیشکشی بدرگاه آسمان جاد فرستاده بود از خزانة انعام
 بادشاهی که نمودار گنجینه فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستاده‌های او حواله رفت که از نفائس امتعه هندوستان فیض
 مکان خرید نموده برای خواجه مشار الیه ببرند و آن‌ها نیز
 کامیاب انعام و انصال بادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد
 العظیم که او نیز از خواجه‌های ماور الفهر است بعطای دو هزار
 روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین
 از اولاد ابن حسن خان فیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
 بندگی این درگاه خلائق پناه آمده بودند هریک بعنایت خلعت
 و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
 بمناصب مناسب مفتخر و مباحی گردیدند و موکب جاه و جلال
 از بالای شمس آباد بچهار منزل سلج ماه مذکور پرتو ورود بشکار
 گاه سوزون افکند و یکروز آنجا اقامت یزد و از آنجا تا چهارروز دیگر
 بر کنار رود گنگ مرحله پیمای گشته ششم جمادی الاخر از ساحل
 گنگ بسمت دار الخلافه میل کرد و از سوزون تا اینجا حضرت
 شهنشاهی به نیروی تائید الهی هشت شیر دیگر شکار نمودند درین
 هنگام ذو الفقار خان از کومکیان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه
 با نادری عز امتیاز یافت و اله وردیخان فرجدار متهراز از محال
 فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و پیشکشی از
 مرصع آلات گذرانید و میر بافی ولد میر محمود اصفهانی که
 مراد بخش در ایام فتور و زمان خود سری بمظنه نفاق و بی
 اخلاصی از منصرف شده او را با پدرش از گجرات اخراج کرده
 از راه دریا با یران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
 خلافت و سریر آرائی شهنشاه جهان از ایران احرام طواف کعبه

اقبال بسته متوجه درگاه خلائق پناه شده بود بادراک دولت زمین
 بوس ظلمت زدای اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام
 چهار هزار روپیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقائع حضور
 لامع انور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار
 نشاط اندرز صید و شکار بودند و چهار صد چرز شکار شاهین دولت
 شده از انجمله دوصد و پنجاه و هشت چرز بدست مبارک صید فرمودند
 و مابقی چه در حضور پرنور و چه غایبانه شکار قوشچیان و میر
 شکاران شده و بدست و پنج شیر هدف تیر اقبال عالمگیر گشته از انجمله
 بدست و سه شیر بفس اقدس از پای در آوردند و یکی را پادشاه
 زاده جوانبخت کامگار محمد معظم با اشاره والا بتغنگ زدند و یک
 شیر بچه را قراولان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرغابی و دراج و
 غیر آن وزن از حیز تعداد است بالجملة موکب جهامکشا از کنار
 گنگ بطی شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال بر نواحی
 دار الخلافه افکنده در پهنج کروهی شهر نزول اجلال گزید و روز دیگر
 مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه و اعتقاد خان و ظفر
 خان و فاخر خان و خواجه عبد الوهاب و متصدیان و کومکیان آن
 مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه
 جیسنگه یک راس اسپ عربی با ساز طلا بنظر معلی در آورده
 بقبول آن سر بلند شد و طاهر خان بمرحمت اسپ عراقی با ساز طلا
 مورد نوازش گشته بجایگزین مرخص گردید و جانباز خان بفوجداری لکهی
 جنگل و دیبال پور از تغیر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت
 و اسپ مباحی شد و منصبش که دوهزار ری پانصد موار بود باضافه

دو اسب سه اسب افزایش پذیرفت و عسکر خان بفوجدارى بنارس
 از تغدير شرف خان بديگ منصوب گشته بعنايت خلعت و از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزارى هفت صد و پنجاه سوار سرافرازى يافت
 و معين خان بخدمت وکالت سرکار بادشاه زاد نیک اختر والا گهر
 محمد معظم خلعت مباحات پوشيده از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدى دو صد و پنجاه سوار مشمول عنايت گشت سیزدهم کوچ
 شده موضع شاهدره که یک کروه شهر است محط سراق جاه و جلال
 گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه نشاط اندوز شکار گشته
 یازده آهو و کلزگ و مرغابی بسیار صید فرمودند و روز دیگر مقام
 شده نجابت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه بهر میبرد
 جبهه سالی عتبه خلافت گردید و کثرت سنگه واد راجه جیسنگه از
 میوات رسیده بتقبیل مدد سینه تارک افتخار افرخت و بهادرخان
 چنانچه گذارش یافته بدفع فتنه بهادر بچکوتی معين شده بود
 چون کفایت مهم او نموده رفع فساد آن بد نهاد کرده بود درین
 اوقات بصوبه دارى اله اباد از تغدير خان دوران سر بلند گشته فرمان
 مرحمت عنوان مشعر باین معنی با خلعت خاصه برای او ارسال
 یافت و روز مبارک جمعه پانزدهم جمادى الاخره مطابق نهم
 اسفندار که ساعت دخول دار الخلافه بود خدیو زمان شهنشاه جهان
 ستان با جهانی فروشان بر فیلی کوه پدکر گردون توان که تخت
 فلک پایه طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
 سوار شده متوجه شهر گردیدند و فیل سوار از دریا عبور نموده داخل
 دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و نخست پرتو نزول بمسجد جامع

افکنده نماز جمعه گزاردند و از آنجا با شکوه آسمانی و فریزدانی سوار شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از یمن نزول همایون سرباوج گردون برافراختند و زمانی در خاص و عام و لمحّه در غسلخانه سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب خان که در شهر بود و معتمد خان قلعه دار بادراک دولت زمین بوس چهره عزت برافراختند درین ایام پیشکش تازه نهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت پیوند فرخنده فال محمد اعظم از نوادر جواهر و نفائس اومشه بنظر اکسیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک زنجیر فیل با ساز نقره و جل زربفت و یک ماده فیل که مختار خان از دکن برسم پیشکش بجانب خلافت فرستاده بود و پیشکش قباد خان صوبه دار تهنه بمحل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و بهگونت سنگه هاده بمرحمت علم رایت مباحات افراخت و شاه قلیخان که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهناس بار تفویض یافته بود باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار مورد انظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام خضر آباد از میامن قدوم خدیو جهان فیض اندوز گشته دو روز سیر و شکار آن نواحی مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و از آنجا معاودت نموده باعز آباد توجه فرمودند و دو روز دیگر قرین دولت و کامرانی دران مکان فیض نشان بسر برده روز میوم از آنجا بشکار گاه سیولی که آن را باترپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران نخچیر گاه اقبال نیز دو روز بشکار نیله گاو و آهو نشاط اندوخته بیست و هفتم

به عزاباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عنان دولت و سعادت شکار
کنان و صید انگزان بمستقر خلافت رسیدند و چون منزل گرامی
گوهر محیط حشمت و کامگاری تابان اختر سپهر عظمت و بختیاری
بادشاه زاده والا قدر فرخنده شیم محمد معظم بر سر راه بود برای
سر بلندی آن دره التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال
نموده بدولت ساعتی نشستند و بادشاه زاده نامدار عالیمقدار ادای
مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر
و نفائس اقمشه بنظر مهر انور در آوردند *

بناء مسجد فیض اساس مختصر نزدیک

بآرام گاه خاص اختصاص یافت

از آنجاکه همواره همت حق نهمت گیتی خدیودین پرور یزدان
پژوه بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مثنویات و سعادات
مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن
و مقدور باشد صلوات خمس و سنن و نوافل را در مسجد ادا نمایند
بر پیشگاه خاطر ملکوت ناظر که پیوسته شاهراه جود ارادات الهی
و سر منزل رفور عزائم قدسی است پرتو این عزیمت تافت که
نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و
عبادتجای فیض اثر بسازند تا همواره بسهولت و آسانی بی تجشم
رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگه قدس بآنمعبد
همایون آثار خرامش اقبال فرسوده بطاعت دایر پاک و پرستش
دور بیهمال پردازند بفابران در سمت شمالی غسلخانه مبارک

مابین عمارت آن نگارین سرای حشمت و جلال و باغ خلد مثالش که موسوم بحیات بخش است زمینی برای این بناء کرامت انوار اختیار نموده بمعماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان باهم در طول متصل و سقف هر یک بشکل بنگله و دو گنبد بریمین و یهار بر نهجی که در ایوان عقب که جائی محراب است گنبد از بیرون چندان نمودار نباشد و بر بالای ایوان پیش سه گنبد عالی نمایان باشد یکی بر بالای بنگله و دو بر هر دو بازو و طول عمارت پانزده ذرع و عرض نه ذرع سواي اساس و طول صحن آن پانزده ذرع و عرض درازده ذرع و هزده تسو و ارتفاع زمین کرمی عمارت از صحن يك و نیم ذرع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طویش پنج ذرع و عرض سه و نیم ذرع یک در ازان بجانب ایوان مسجد و نه منظر بسمت باغ حیات بخش سه ازان شرقی و سه غربی و سه شمالی و در وسط ایوان حوض مطبوع خردی که آب ازان جوشد و از صحن مسجد سه در بجانب باغ کشوده شود و پنجم ربيع الثانی این سال همایون فال که رایات عز و جلال در ساحل رود گنگ نشاط افروز سیر و شکار بود باشاره والا مسجد مذکور اساس یافته متصدیان مهمات عمارت کمر سعی و اجتهاد باهتمام آن بناء شرافت بنیاد بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه ورو بنایان هنر گستر و سزگ تراشان فرهاد فن و خارا شگانان کوه شکن و نقاشان سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی انبوه در عمارت آن مسجد قدسی شکوه بازوی جد و سعی کشوده بکار پرداختند و اگرچه

در عرض اندک مدتی بتاکید و اهتمام تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته چنان شد که حضرت شاهنشاهی در آن نماز میگزاردند لیکن آن بقعه مبارکه بالتمام در مدت پنج سال پیرایه اتم یامت و مبلغ یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجمله این فرخنده مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زینت و فیض و کیفیت آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بغایت مطبوع و دلنشین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر تخته‌های سنگ مرمر که بنوک تیشه استادان هنر پیشه تراش یافته چنان تنگدرز بکار رفته است که گویی از معدن صنع یک لخت برآمده بتجلیه و تصفیه بمثابه صفا و مقال یافته که پای نظر ژرب نگهان بر سطح آن لغزش پذیرد نقاشان نازک دست بدائع نگار طاق و رواق و سقف و جدار آن را سوای ازاره دیوار بگونان گون نقشهای دل پسند غریب و الوان گلها و بوته‌های مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم بر صفحه سنگ رزم زده اند مثبت کرده کار نامه هنر برطاق بلند استادی نهاده اند و از راه دیوار صاف و هموار و ساده پرکار قرار یافته روشنی و صفای آن بمرتبه است که سطحش با صرح مردم دم مساوات میزند و از صفحه آئینه حکایت میکند و گنبد های آسمان شان آن مسجد فیض نشان را از تاقه پوشش ساخته بطای ناب تلمیع نموده اند و همچنین سرگلدستها را بگلهای ملمع مهر فروغ و زیب زینب فزوده بی شائبه تکلف و صف طرازی و آب و رنگ سخن پردازی نظارگیان

را از مشاهده آن گنبد های فلک اعتلا کوه های طلا بنظر می آید
و هرگاه پرتو آفتاب بران می تابد تیز بینانرا از بارقه انوار ملمعش
دیده بخیرگی میگیرید *

بناء ز انوار رحمت چو طور * ستونهای سرمر علمهای نور
ز گل دستهایش که شد اوج گیر * جو انانه گل زد بسر چرخ پیر
فلک را درو پشت طاعت دوتا * ز انجم بکف سبحه کهر با
نمایان ز سنگ لطافت سرشت * که شد سجده عکس خط سرنوشت
تاریخ انمام این بناء قدسی احترام ملائک مقام را عاقل خان که از نیکو
بندهای قابل این درگاه گردون نشانست آیه کریمه (وان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا) یافته اگرچه زیب و زینت و تکلفات این مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن
اصل عمارت در سنه هزار و هفتاد و سه که عدد حروف این ایت وافی
هدایت مشعر با نست مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال
ندرت و غرابت دارد پسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی
دران بقعه مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از سوانح دولت پیرا آنکه
درین ایام سعادت انجام از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع
رسید که بادشاه زاده عالیقدر والا نزار محمد سلطان که باغواوی
خامی و جاهلی چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان
سپرده بناشجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلا
عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیزوال شاهنشاه زمان وهن
و اختلال عظیم بارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود و
عزیمت نزار بجهانگیر نگر داشت باقتضای مصلحت دید خرد

خرده دان و رهبری دولت بیدار خدیو جهان بشفاعت کردار خود متغطفن شده از غلط صریح که کرده بودند برگردیدند و ششم جمادی الاخره بعنوانی که ازین طرف رفته بودند باکبر نگر آمده باسلام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین بتفصل در طی وقائع بنگاله مدین خواهد گشت این خبر بشارت اثر مجدد آثار نیرنگی اقبال نصرت طراز این دست پرورد الطاف ایزدی در نظر بصیرت دیده و ران دور بین جلو ظهور نمود و مراحم بادشاهانه آن والا نژاد را با ارسال خلعت خاص با نادری مصحوب محمد میرک گرز بردار نواخته یرلیغ گیتی مطاع بطغرای نغان بیوست که فدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن عالی تبار را به پیشگاه خلافت رساند و درین اوقات پیشکش عادل خان حاکم بیجاپور از اقسام جواهر و مرصع الات موازی یک لک سی هزار روپیه بختاب سلطنت رسیده پایت قبول یافت و چون از وقائع بذدر سورت بمسامع حقائق مجامع رسید که میر عرب خوانی متصدی مهمات آنجا باجل روزگار حیاتش سپری شد میر احمد خوانی بنظم مهم بذدر مذکور معین گشته بفرایش منصب و خطاب مصطفی خانی و دیگر مراحم خسروانی کامیاب عاطفت شد و تشریف خان بخطاب معتخر خانی سرمایه افتخار اندوخت و عاقل خان از دکن و همت خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قاقشال که قبل ازین مخاطب بقلیج خان شده بود بخطاب سعادت خانی و عنایت اسپ مباهی گشته در سلک کومکدان صوبه کابل انتظام یافت و همت

خان بعنایت خلعت و اسب و باضافهٔ پانصدی بمنصب دوهزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغیر شمشیر خان معین
شده بعنایت اسب و باضافهٔ پانصدی سید سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار سرفراز گردید و ارسلان خان در سلک
کومکین صوبهٔ کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت و مانکو
بلال دکنی که درین هنگام بزدگی درگاه آسمان جاہ از دکن آمده
بود جبههٔ سامی آستان خلافت گشته یک زنجیر فیل و دو اسب
عراقی برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسب و بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مباحی گشته بدولت بزدگی
سر بلندی یافت و میر باقی ولد میر محمود (صفهانی که چنانچه
گذارش یافت تازه از ایران آمده بود نه سراسپ عراقی پیشکش
نموده بقبول آن سرمایۂ مباحات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار سرفراز گردید و خواجه پهل بانعام یک هزار روپیہ و
چندی از قراولان بمرحمت اسب مورد عنایت گشتند چهارم رجب
عرصہ دلنشین خضرآباد مہبط انوار قدوم همایون گشته در روز فیض
اندوز نزول اشرف بود و ششم بشهر مراجعت فرمودند هشتم ماہ مذکور
که غرق فروردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان مشتمل بر نفائس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اقمشہ و پنج زنجیر فیل و هفت سر
اسب بنظر کیمیا اثر در آورده بقبول آن تارک تغاخر برافراخت
و مجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیہ بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهی بعزم سیر و شکار باعزاباد فیض بذیاد شرف قدر

بخشیده فردای آن از انجا بخاص شکار توجه فرمودند دو روز دران
 نخچیر گاه اقبال نشاط افروز شکار گشته سیزدهم رایت معاودت بشهر
 افراختند و درین ایام شیخ میرک هرروی که از دیرین بندهای
 این آستان سپهر نشان بود و جمال حالش بحلیه سیادت و علم و
 صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر صدارت کل از تغیر سید
 هدایت الله قادری والا ربکی یامته بعطای خلعت کسوت مباحات
 پوشید و عبید الله خان بغوجداری گوالیار از تغیر کشر سنگه تونور
 معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار دو صد سوار
 سر بلندی یافت و رحمت خان بخدمت دیوانی سرکار ملکه قدسی
 خصال تقدس نقاب پرده آرای هوچ عفت و احتجاب روشن
 رای بیگم از تغیر مقیم خان منصوب گشته بعنایت خلعت
 و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباحی
 گردید و یادگار خان از کوهستان جمون رسیده دولت اندوز ملازمت
 اشرف گشت و میر هدایت الله خوبش خلیفه سلطان که تازه از
 ایران آمده بدولت بندگی این آستان سپهر نشان سرافرازی یافته
 بانعام پنجهزار روپیه فیض اندوز مرحمت گردید و شیخ عباس
 برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از قرائان و عملی شکار بعطای
 خلعت و برخی بمرحمت اسپ مباحی گشتند و چون خلیل الله
 خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عقبه بوسی کرده
 بود و ملتمس او درجه پذیرائی یافته حکم اشرف بنغان پیوسته
 بود که میر خان خالف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته
 بدولت پای بوس رسد بدست و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رسیده احرار سعادت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر و خنجر مرصع گران بها برسم پیشکش گذر افید بیست و نهم هوای گلگشت باغ و بستان از گلزار همیشه بهار طبع اقدس شهنشاه جهان سر بر زده نخست بباغ صاحب آباد عز ورد بخشیدند و از آنجا بباغ معروف بسی هزاری و ازان گذشته بباغ سندرباری که هر دو بر سر راه اعز آباد واقع است پرتو قدم انگذده بعد فراغ از سیر آنها باعز آباد توجه نمودند و سه روز آنجا بهسیر و شکار مسرت اندوز گشته دوم شعبان بدار الخلافه معادلت فرمودند درین ایام پیشکش ملکه منکی صفات قدسی خصال صدر آرای شبستان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافه اکبر آباد کامیاب سعادت خدمت اعلیٰ حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرصع آلات بنظر انور رسیده رتبه قبول پذیرفت و محمد امین خان مدیر بخشی بمرحمت قلمدان مرصع مورد نوازش شد و خان دوران که سابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهمام اودیسه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی باو طغرای نفاذ یافت و طاهر خان از جاگیر رسیده بتقبیل عتبه خلافت ناصیه افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در سلسل کومکیان صوبه مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بعرض اشرف رسیده بود که چکرسین بهیل زمیندار موضع کهاتا کهیزی از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و ناعاقبت اندیشی از مذهب قویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق تمرد پیش گرفته است بهگونت سنگه هاده که موطن او بآنحدود

قریب الجوار است بتنبیه و تادیب آن غلالت شعار جهالت آئین
 و انتزاع قلعه ولایتش تعین یافته بعطای خلعت و اسپ و باضافه
 پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول
 عاطفت شد و غیرتخان بقلعه دارمیه هتاس از تغیر شاه قلیخان منصوب
 شده بعزایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 هزار سوار سر بلند گردید و غضنفر خان فوجدار میان دواب از محال
 فوجداری خود رمیده دوات اندوز ملازمت اشرف شد و مبارک
 خان نیازی که بفوجداری هر دو نبکش قیام داشت و منصبش دو
 هزار و دو هزار سوار بود یک هزار سوار از تاینان او دو اسبه سه
 اسبه مقرر گردید و چتر بهوج چوهان بفوجداری و تهبانه داری
 موضع دون که قبل ازین ضمیمه خدمت غضنفر خان فوجدار میان
 دواب بود منصوب شده بعطای خلعت و باضافه پانصدی نه صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرفراز یافت
 و سر انداز خان و یادگار خان در سلک کومکیان بنگاله انتظام یافته
 بمرحمت خلعت مباحی شدند و شهباز خان از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و هشت صد سوار و عبد الرحمن خویشکی بمرحمت اسپ
 سرفراز شده در سلک کومکیان کابل معدود گشتند و منصب غلام
 محمد افغان از کومکیان صوبه اله آباد و از اصل و اضافه هزار و
 هفت صد سوار قرار یافت و فبروز خان میواتی بفوجداری سرکار
 اثاوه معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و خانه زاد خان چون
 کدخدا میشد بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مشمول عنایت
 شد و زمیندار چانده بمرحمت ارسال یک زنجیر فیل و اسپ بازی

و ساز مطلقى مورد عاطفت پادشاهانه گردید و کفایت خان از بنگاله رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد مومنین ولد شاه بیگ خان بعطای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب او خلعت برای شاه بیگ خان مرسل شد و میررحمت الله متولعی رونق منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه که چندی قبل ازین از خطه سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار روپیه از خزانه احسان پادشاهانه کامیاب نوازش شد و چاپی بیگ نوکراوتار خان حاکم قندهار که از جانب او بآستان سپهر مدار آمده بود بعزایت خلعت و انعام دوهزار روپیه بهر • اندوز مرحمت گردید و چون پادشاه زاده عالیقدر والا نزاك محمد سلطان که ندائی خان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن ایشان مامور شده بود بمعبه حضور نزدیک رسیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیره شده و آن والا نزاك را بزودی بدار الخلافه رساند و هنگام رخصت بمرحمت اسپ مبهامی شد و از آن رو که در بنگاله از فدائی خان و چندی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سرزده بود فرمان شهنشاه مالك رقاب از پدشگاه عتاب بصدر پدوست که خان مذکور بحضور لاصع النور نیامده از همانجا بگورکهدور که جاگیر او بود برود نوزدهم ماه مذکور از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که ناشجاع فساد انگریز فتنه پرور که در تانده پای جرات فشرده حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود بمسامعی جمیله و تردادات شائسته معظم خان و دلیر خان و داود

خان قواعد همت و ثباتش اختلال نداشت یافته بحالی که سزاوار
اعدای بد مگال باشد از اینجا بر کشتی نشسته روانه جهانگیر نگر شد
چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفصیل حال
آنخسروان مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته
خبر ایستادهای بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت سرایم
تهنیت بجا آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقارهای نشاط بنوازش
آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را بمعنایت ارسال خلعت
خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مباهات بخشید و محمد امین
خان خلع او را بجادوی ترددات شایسته و مساعی آن خان
اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا مبهی ساخت و
دلیر خان و داره خان و مخلص خان و چندی دیگر از عمدهای
کومکیان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و
درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر
تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایت قبول یافت
و خلیل الله خان چون میر روح الله پسر خود را با صبیغه امیر الامرا
نسبت کرده اراده طوی او داشت پیشکشی از جواهر و مرصع آلات
بمحل عرض رسانیده التماس رخصت کرد عذایت بادشاهانه روح الله
را بعطای خلعت و اسب با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقه مروراید
و مهره مروراید که در روز طوی بر سر می بندند نوازش فرموده بین
الاقرب امتیاز بخشید و مرتضی خان بمرحمت ماده فیل مبهی
شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل
ازین بفدائی خان مغوض بود و غضنفر خان بفوجداری سرکار

چونپور از تغییر خان مذکور منسوب گشته بعزایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوشزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بفوجداری میان دواب از تغییر غضنفر خان معین شده بعزایت خلعت و اسپ باساز طلا و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید و مرید بافزایش منصب و دیگر مراحم خسروانه سربلند گردید و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سوپهگرن بندیده که بکفایت مهم چندت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و بالتفاتخان و چندی دیگر از بندهای که طوی کد خدای آنها بود خلعت و به برخی اسپ مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطای خلعت و انعام یکهزار روپیه کامیاب عزایت گردید *

رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده انجام که آن عالی نژاد بمیان هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند رای عالم آزایی که رموزدان اسرار دولت و جهانبا نیست چنان اقتضا نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن والاتبار غبار الودعیان و مخالفت شده است یکچند بمکافات آن از دولت کورنش و سعادت حضور لامع النور محروم بوده در گوشه خمول بسر برند و در

زادیه وحدت از شر اغوا و سوء اغرای شور انگیزان شیطان منش در
 مهد امن و آسایش بوده روزگار فرخنده بعافیت سپرند بنابران صبح
 روز بیست و پنجم شعبان بموجب حکم اشرف الله یارخان داروغه
 گرز برداران بشکر پور که آن روی آب چون است رفته ایشانرا از راه
 دریا تسلیم کده برای بودن آن والا گهر مقرر شده بود رسانید و
 حراست و خبرداری ایشان بمعتمد خان خواجه سرا که در پیشگاه
 خلافت مورد انظار اعتماد است تفویض یافت بیست و هفتم
 از وقائع مستقر الخلافه اکبر آباد بعرض همایون رسید که ذو الفقار
 خان که از بنگاله کوفتنگاگ برآمده در اثنای راه آزارش اشتداد نموده
 بود و بدان جهت از خدمت بادشاهزاده محمد سلطان جدا شده
 در مستقر الخلافه ماند جهانگزاران را بدرد نمود چون از بندهای
 درست اخلاص شهامت منش بود حضرت شهنشاهی را خاطر
 مبارک قرین تأثر گردید درین اوقات راجه جیسنگه بعبای خلعت
 خاص و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر سر بلند گردیدند
 و راجه راجروب که با رعد انداز خان و دیگر افواج منصوره چنانچه
 گزارش یافته بمهم سری نگر قیام داشت و درین ایام بنابر بعضی
 مطالب بادرک شرف حضور مامور گشته بود دوات اندوز ملازمت
 اکسیر خاصیت شد و جانبدار خان و پیر دلخان و آتشخان که به
 همراهی بهادر خان به تنبیه بهادر بیچ کوتی تعین یافته بودند و
 اندرسن و مترسین بندیده که در سلک کومکیان سوبهکرن منظم
 بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیگ مخاطب
 بارادت خان که از قدیم الایام بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان

معین بود جبهه ساي آستان خلافت گشته بذابر وقوع تقصیر در محارست آن والا نژاد مغضوب و معائب و معزول از منصب شد *

آغاز سال سیوم از سنین دولت داراي عالم گيري مطابق سنه هزار و هفتاد هجري

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بگام هوا خواهان این سلطنت گيتي اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود قدوم فرخنده ماه صیام میمنت بخش ایام گشته سرمایه نزول برکت آسمانی و پیرایه حصول سعادت جاودانی شد و شب سه شنبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرائی خدیو جهان و خلیفه زمان بغرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی آغاز شد و دگر باره ابواب فوز و فلاح و سداد و صلاح برروی عالم و عالمیان باز گردید و اشاره والا بصدر در پیوست که ناظران امور سلطنت و پیدشکاران پیشگاه ابهت و بقرتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس میمنت قرین که هر ساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته مقرر و معهود گشته پیردازند و دولخانه مبارک خاص و عام و انجمن خاص غسلخانه را بدستور سال گذشته اذین دولت و اقبال بسته اسبک دل بادل که سپهر برین چون ساحت زمین سایه نشین و دامانش تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام بارچ عظمت و احتشام برافرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت یزتو که جلوس ثانی برارزنگ عظمت و کمرانی دران روز واقع

شده آغاز جشن کرده آنرا بعید فرخنده فطر متصل سازند درین اوقات وزیر خان بصوبه دارى مستقر الخلافه اکبر اباد از تغیر سیف خان معین گشته بعنایت خلعت خاص و اسب عراقی باساز طلا و جمدهر مرصع باعلاقه سروراید و فیل خاصه با ماده فیل سربلندی یافت و قاسم خان از مراد اباد و اله وردیخان از مهترا رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الف خان که بموجب حکم جهان مطاع از صوبه کابل آمده بود و باقر خان که از فوجداری بهکر معزول شده بود باستیلام عتبه سپهررتبه فائز شدند و ایرج خان از کومکیان مالوه بفوجداری بهلسه از تغیر راجه دیدی سنگه بدیله تعیین یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى دو هزار حوال سرفراز شد *

ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این جشن فرخنده بسعی کار گذاران بارگاه حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت اثر موافق چهاردهم خرداد که وقوع این بزم مسعود دران روز خجسته معهود بود در دولت خانه مبارک دار الخلافه شاه جهان آباد محفلی دلکشا و انجمنی والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط گسترده شد و اسباب خرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای اقبال هنگامه عالم آرای و طرب پیرای از سر گرفت و بزم افزون دولت پیشگاه ایام را بزبور تجمل و احتشام آذین بست نخل صراقت و مناصب را از فیض بهار تربیت بادشاهی موسم نشوونما

رسید و نهال آسالم و آسمانی بقطره فشانی سحاب الطاف و مراحم
 خسروانی دگر باره سر سبزی آغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان
 پیرائی و آرزو امید را وقت حاجت روانی آمد * لمؤلفه * نظم *

دگر تازه شد رسم عیش و سرور * جهان گشت لبریز ذوق و حضور
 شنیدند از هم زمین و زمان * ز تو مروده عشرت جاودان
 فلک دهر را باد کام داد * طرب دست بیعت بایام داد
 و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با فروشان الهی دولت
 خانه خاص و عام را از فیض قدوم والا غیرت بخش سپهر اعلی
 ساخته چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق سریر مرصع نگار
 گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیدان گسترند صدای نقاره نشاط
 و غلغل کوس شادی و طنطنه شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی
 بمسامع ساکنان مجامع افلاک رسانید و آغنگ تحیت و نوای
 تهذیب از خیل قدسیان بزمین و از زمره انسیان بچرخ برین رسید
 تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه بر خویش
 افزود و چتر از فرمیدنت فرق فرق دان سامی خلیفه زمان با سایه
 بال هما دعوی شرف و مباهات نمود بهرام پر نهیب بر بام پنجم
 فلک برای توزوک این جشن فرخنده کمر خدمتکاری بر میان
 بست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین سپهر بقصد هنگامه
 آرائی و طرب سازی بر امشگری و نغمه پردازی نشست بخت که از
 خدمتگاران این سلطنت آسمانیدست باین خجسته مقال ناخوانی
 آغاز نهاد * لمؤلفه *

شاهها گهر محیط اجلال توئی * آرایش بزم جود و انضال توئی

هر روز بیارای بعیش انجمنی • که اورنگ نشین بزم اقبال توئی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودانیست بلب ادب زمین
عبودیت بوسیده بعرض این مضمون لب کشاد * لمؤلفه • نظم *

از جشن تو بزم دهر آرایش یافت

واز عدل تو چشم فتنه آسایش یافت

در عهد تو از شکوه و زیب و زینت

هر چیز که میکرد جهانخواست یافت

القصه این جشن سلطانی و انجمن دولت و کامرانی بنوعی انعقاد
یافت و بعنوانی تمهید پذیرفت که مشاهده ترتیب و توزدک و
زیب و آرایش آن هوش ربای حاضران و حیرت فزای ناظران
گردید شهنشاه کام بخش کرم پرور با جهانی قدر و عظمت و شوکت
و فرساعتی چند دران محفل خلد مثال بر اورنگ حشمت و جلال
جلوس سعادت فرموده باحیای مراسم لطف و بخشش و اناضه
آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرسان کف احسان گشوده دامن امید
اهل تمنی را لبریز گوهر مدعی ساختند و از آنجا بانجمن خاص
غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگی تمام یافته
بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون نیز ساعتی سرور آرا
گردیدند از شرائف لطائف اقبال انکه درین روز عالم افروز خبر از
بنگاه رسید که ناشجاع و خیم العاقبة که از صدمه صولت و استیلاهی
جنود قاهره چنانچه ایمانی بآن رفته رخت ادا بار از ناندۀ بجهانگیرنگر
کشیده بود آنجا نیز از سطوت جیوش نصرت آیات مجال ثبات
نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل سنه ثالث از جلوس

همایون حضرت شاهنشاهی است بولایت رخنگ آواره گردید و سر
تا سر مملکت وسیع بنگاله از گرد شورش و انساد او پیرامده بحیطه
ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مزده دولت
افزا اولیای سلطنت و احبای خلافت را مسرت بر مسرت افزود
و بتازگی ابواب بهروزی و کامرانی بر روی این دولت آسمانی
کشود و غبار فساد از مرآة حشمت زوده شد و خار عناد از سرایستان
ابهت دروده گشت خیل فتنه منهزم و سلك امنیت منتظم گردید
ملک بقرار گاه سلامت رسید و سلطنت بآرام جای جمعیت خرامید
هوای فتنه و شور از دماغ پندار و غرور مخالفان بیرون شد و مواد
نزاع خصم بد سگال بقطع و فصل تیغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
خیر اندیش را نقش مامول بر صفحه حصول درست نشست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست
و عنقریب کلک حقائق نگار بعد از اتمام داستان این جشن جهان
پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال جا بجا بر سبیل اجمال و ایما
گزارش یافته خواهد پرداخت بالجملة درین جشن مسعود که مدت
ده روز امتداد داشت عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال
همکدان گشته دور و نزدیک و خرد و بزرگ بمراحم والا و مکارم سترگ
کامیاب شدند نخست رخشنده گوهر محیط حشمت تا بنده اختر
سپهر عظمت بادشاه زاده ارجمند والا قدر محمد معظم بمرحمت
خلعت خاص و سر بند مروارید که دانهای لعل ابدار نیز دران منتظم
بود شرف اختصاص یافتند و نخل ارجمند گلشن سلطنت نهال

برومند چمن خلافت بادشاه زاده جوان بخت محمد اعظم بعطای
 دو عقد مرواید با آویزه لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
 گشتند و معظم خان بعنایت ارسال خلعت خاص و خنجر مرصع
 تارک مبهات افراخت و بر اجه جیسنکه و خلیل الله خان
 و محمد امین خان میسر بخشی و مرتضی خان و امیر خان و
 اصالت خان و تقرب خان و فاضل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
 و ارکان دولت پایدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
 و مناصب و ترتیب رتبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
 شد و امیر الامرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
 دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
 کابل و دیگر امرای اطراف و عمدهای صوبجات و حکام ولایات
 بعنایت ارسال خلعت سرمایۀ افتخار اندوختند و بتمامی اهل
 نشاط و نغمه سنجان آن محفل انبساط خلعتهای رنگارنگ عطا شد
 چنانچه درین ده روز جهان افروز قریب شش صد دست خلعت از
 خلعت خانۀ جود و احسان بادشاهانۀ زیب قامت افتخار بندهای
 سده خلافت گردید و جمعی کثیر و زمرۀ انبوه باضافۀ منصب و
 دیگر عطایا و مواهب سرفرازی اندوختند از انجمله امیر خان بمرحمت
 یک زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای اسپ با ساز طلا وصف
 شکن خان بمرحمت اسپ با ساز مطلی سربلندی یافتند و تربیت
 خان بصوبه داری ملتان از تغیر لشکر خان منصوب شده خلعت
 سرفرازی پوشید و لشکر خان بصوبه داری تهنه از تغیر قباد خان
 معین گشته بعنایت ارسال خلعت و فرمان مرحمت عنوان مشعر

باین معنی عزامتیار یافت و منصب راجه سچانسنکه بمذیل که
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود باضافه پانصد سوار دو اسپه
 سه اسپه افزایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار مباحی گشته در سلک کوسکیان صوبه کابل
 انتظام یافت و راجه رکناته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
 پانصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه شاه قلیخان
 بمنصب دو هزار و سوار و الله یار خان بمنصب دو هزار و
 هفت صد سوار و رعند انداز خان بمنصب هزار و پانصدی شش
 صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در سلک کوسکیان بهادر
 خان صوبه دار اله آباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و سید
 حامد ولد مرتضی خان بمنصب هزار و سه صد سوار مشمول
 عاطفت خسروانه گردیدند و میرروح الله ولد خلیل الله خان بخطاب
 خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و
 التقات خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار
 مباحی گشتند و بهرام ولد قزلباشخان مرحوم که سابق از منصب
 معزول شده بود مورد انظار التقات گشته بمنصب هزار و شش صد
 سوار سرفراز گردید و سالیانه فاجر خان که سی هزار روپیه بود
 باضافه پنج هزار روپیه افزایش پذیرفت و میرعماد خواهرزاده خلیفه
 سلطان که از نیک اختری و سعادت یآوری بعزم بندگی درگاه
 خلافت پناه از ولایت ایران آمده درین اوقات به تدبیر سده خلافت
 چهارم طالع برافروخته بود بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر
 با ساز میناکار و اسپ با زین و ساز مطلا و انعام دوازده هزار روپیه

و منصب هزارری دو صد سوار سرمایه کامرانی اندوخت و میرباقی ولد میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد خلیل الله خان بمرحمت ماده فیل کامیاب عنایت گشتند و شمشیر خان از کومکیان صوبه کابل بحراست حصار آن دار الملک اقبال از تغیر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب باو صادر شد و رحمت خان بخد مت دیوانی بیوتات حضور لامع انور از تغیر مقیم خان و خانمذکور بدیوانی صوبه کشمیر از تغیر محمد عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزارری دو صد سوار و اسمعیل بیگ کرمانی ببخشیکری اول احدیان از تغیر رعد انداز خان و از اصل و اضافه بمنصب هزارری صد سوار و نظر بیگ چیله که داروگی نقارخانه باو مغوض شده بود ب خطاب نوبت خانی فوازش یانت و هر جس کور بقوجداری بعضی از محال ولایت دهنذیره معین گشته بمرحمت امپ مباحی شد و شیخ بهاء الدین از اولاد امجاد قدوه اولیای عظام زبدۀ اصفیای کرام قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس سره العزیز بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه بهره اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مغفور بمرحمت خلاع فاخره کسوت امتیاز پوشیدند و میر ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن قایذی بواسطت فاضل خان دولت ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه کامیاب بمرحمت بادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلاوت را که سرآمد نغمه سرایان پایۀ سریر خلافت مصیر و در فن خود منفرد

و بی نظیر است عطاغت خسروانه بزر منجیده هفت هزار روپیه که هم سنگ او برآمد باو عطا فرمود و سی هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بآرباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه ضمیمه برکات این دولت گردون شکوه گردید و دوکس از کپتانان فرنگ که درین ایام باستیلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرمات خلعت و انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش بادشاهانه گردیدند و شیخ قطب و افلاطون چیله هریک بانعام یک هزار روپیه مبداهی گشت و پنج هزار روپیه بنغمه سنجان و سردو سریان این جشن مسعود عطا شد و درین بزم عالم افروز بادشاه زادهای کامگار بخت بیدار و نوینان رفیع مقدار اقامت رسم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند از آنجمله اختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و ناصداری بادشاه زاده ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی از جواهر و اسب و نفائس امتعه واقمشه بنظر اشرف رسیده پنجاه هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و موصع آلات و اسبان عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن شد بنظر همایون رسانید و قاسم خان موازی شصت هزار روپیه از جواهر مرصع آلات پیشکش کرد و اله وردیخان و هوشدار خان هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیرخان و فاضلخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر اکسیر اثر رسانید و ابراهیم خان زین مرصع با ساز و لوازم آن و

تقریب خان یکسر اسب عربی با ساز طلا گذرانیدند و محمد امین
 خان معیر بخشی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عمدہای بارگاه
 سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سائر نفائس و
 مرغوبات بنظر مہر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف
 و حکام صوبجات در خور حال پیشکشها بپایہ سریر گردون نظیر رسید و
 خوانہای زر و سیم نفار و پیشکشهای شایستہ و سزاوار از جانب پودہ
 آرای ہودج عزت مسند نشین مشکوی ابہت ملکہ تقدس نقاب
 روشن رای بیگم و درہ فاخرہ بحر سلطنت نخلہ طیبہ گلشن خلافت
 ملکہ ثریا جناب زیب النہا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و
 اقبال و مقدسات مشکوی ابہت و جلال بانوار نظر اکسیر اثر زیور
 قبول یافت و ہمگی بمکارم عالیہ و مواہب سامیہ عز اختصاص یافتند
 و در ایام سعادت انجام این جشن فرخندہ باشاہ معلی یک مرتبہ
 بر کنار دریای جون محاذی در سن مبارک چراغانی کہ از شمع
 بر روی زمین ترتیب دادہ بودند فروغ بخش انجمن دولت
 گردید و دوم بارہ چراغان کشتیہا کہ بدستور سال گذشتہ باہتمام
 متصدیان سرکار بادشاہزادہای ارجمند کامکار و گماشتہای فوئیفان
 عالی مقدار در کمال خوبی و دایندیری سرانجام یافتہ بود نظر
 فریب تماشاگران شد و یکشب تماشای آتشبازی کہ اسباب و
 ادوات آنرا ہم بر کنار دریا نصب کردہ بودند مسرت فزای خاطر
 ملکوت ناظر گشت و در ہمین ایام عنایت بادشاہ ابرکف
 دریا نوال بمناسبت موسم بر شکل نخل برومند گلشن عظمت
 نہال سعادت ثمر بوستان حشمت بادشاہ زادہ ارجمند محمد

معظم و نوئینان والا مرتبت و امرای رفیع منزلات را بعطای خلعت
 بارانی عز اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم خرداد
 هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در اثنای این
 جشن مسعود جهانیدان را بتازگی مژده خرمی و بشارت خوشدلی
 داد اختر مراد از سپهر امید دمید ماه سعادت از فلک عزت تابان
 شد اطفال آمانی و آمال بعید دل افروز حصول و انجام پیوستند
 و آرزومندان نعیم طرب از صوم انتظار بر آمده بر سماء نشاط نشستند
 ماه نو چون زهره جبینان غرغره نشین از منظر قصر زمردین سپهر
 گوشه ابروی التفات بمنظران عید امید نمود چرخ پیر از فرط
 شادمانی مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب دست در
 حنا گرفت بکلید هلال درهای شادکامی بر روی عالمیان کشاده
 شد و از طلعت ماه منیر طلیه انوار عشرت و کامرانی آشکار گردید
 غریو کوس شادیانه و طمطراق شک خسروانه پرده کشای گوش زمانه
 گشت و طنطنه تهنیت و زمزمه مبارک باد از زمره خاکیدان بمسامع
 افلاکیان رسید بهجت قدوم عید اسلامیان بانشاط جشن شهنشاه اسلام
 مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آمیزش این در هنگامه سور
 گلهای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تابشیر
 صبح فرخ رواج عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
 افروخت نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
 سپهر مدار در عتبه والای سلطنت و سده علیای خلافت حاضر
 آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت بجا آوردند و شهنشاه
 موقر و دین پرور که مرتاسر این ماه مبارک اثر بادای صوم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرزیات و سعادات و ذکر و طاعت و شب بیداری و خیر و مبرت و پرهیزگاری و التزام صوالح و انعال و اهتمام بشرائف و ظائف و اعمال و اشتغال بتلاوت کلام ملک علام و سلوک جاده سنن حضرت خیر الانام علیه و علی آله کرائم الصلوة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده بتوره و آئینی که معمول این دولت خدا داد است بر فیلی کوه شکوه سپهر مانند که تخت مهر فروغ طلا از کوه پشت آن بزرگ اورنگ زرین شفق از چرخ نیلوفری بسطوع بارقه تلمع روشنی بخش افاق بود سوار شده بادشاهزاده نیک اختر والا گهر ستوده شیم محمد معظم را در عقب سرمبارک جای داده بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاودت ساعتی در محفل سعادت اساس خاص و عام بر اورنگ کاسرانی و کم بخشی نشسته خورشید سان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت احوال جهانیان کسתרند و ابروار از فیض عام مکرمات و انعام حدائق امید خلائق را سرمبزو شاداب گردانیدند و تا در روز بعد از عید مراسم جشن و سرور و تمهید و قواعد عیش و سرور مشید بود و درین ایام قاسم خان بعزایت خلعت خاصه و اسب با ساز طلا مباحی گشته بمراد آباد که جاگیر او بود مرخص شد و اله وردیخان بمرحمت اسب با ساز طلا سر بلند گردیده رخصت معاودت بمتهرا یافت اکنون کلک سوانح نگار سرشته و نافع حضور قدسی سرور را اینجا گذاشته بنگارش حقائق ممالک شرقی و شرح حال ناشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و محاربات انواع قاهره که بیاشلیقی بادشاه زاده عالیقدر و الانژاد محمد سلطان

و عمدة الملك معظم خان در ربیع الذانی نخستین سال جلوس
 همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود میپردازد
 و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از
 بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانج دولت
 افزا را که قبل ازین در طی این دفاتر ماثر نصرت جا بجا بطریق
 اجمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهد تا ناظران این
 مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش
 باطل سگال و قوت بازوی بخت و نیروی سر پنجه اقبال این برگزیده
 الطاف قادر بیهمال کماهی آگهی یافته عبرت اندوز کارخانه ایجاد و
 خبرت پذیر تقلبات نشأ کون و فساد گردند بر متتبعان سیر و آثار این
 دولت گیتی مدار پوشیده مباد که آن بیخرد و تیره رای بعد فرار
 از اله آباد چون به بنارس رسید از بیدانشی و باطل اندیشی اراده
 کرد که در بهادر پور که دو ونیم کروزه بالای بنارس برکنار دریای گنگ
 واقع است حصاری کشیده مورچالها ببندد و روزی چند انجا قدم
 ثبات نهاده حتی المقدور همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو
 ننگ شود باستظهار نواره راه فرار سپارد و بهادر پور سرزمینی است
 که آن برگشته بخت ادبار قرین قبل ازین در ایام بیدماری اعلی
 حضرت که بهوس خود سری و استقلال لشکری فراهم آورده بهمت
 اله آباد می آمد بصوابدید رای ناقص انجا رحل اقامت افکنده
 حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا
 از عساکر باد شاهی که بسر داری سلیمان بیدشکوه بر سر او تعیین
 فته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامه حقائق نگار در

اوائل این صحیفه دولت مجملایمائی بآن نموده القصه باین خیال
 خام پای قجلا دران مقام استوار کرده شروع در کشیدن دیوار و بستان
 مور چال نمود و از قلعه چنانکه که هنگام آمدن باله آباد بتصرف آورده
 بود هفت توپ کلان برآورده در مورچالها نصب نمود و کسان فرستاده
 بود که دیگر توپها از آن قلعه بیاورند درین اثنا طنطنه وصول پادشاه
 زاده نامدار و التبار محمد سلطان و معظم مخان باعساکر گردن شگوه
 بدو منزلی چنانکه شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تزلزل یافت
 و توقف در بهادر پور مصلحت ندیده بگام فرار بسمت پتله شتافت
 و بدست و هفتم جماد الاولی بظاهر آن بلده رسیده قرین خفت
 و خواری در هین مذلت و شرمساری آنجا نزول ادبار نمود از کار
 های بی هنگام آن بیخورد و تیره ایام آنکه در خلال این احوال پر
 اختلال که ناموس حشمت و سروری بدست لجاجت و فتنه پروری
 بیاد داده شاهد ملک و دولت از فراق می جست و عروس بخت
 و اقبال طلاق می طلبید در پتله داعیه کدخدا کردن پسر از خاطرش
 سربرزد و صبیحه در الفقار خان قراما نلورا که برسم گوشه نشینی
 آنجا میبود بعنف و تکلیف تمام برای زین الدین مهین ناخلف
 خویش خطبه نموده بقید ازدواج او آرد و از آنجا روانه پیش
 گشته ششم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
 بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
 و افغانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلده مذکوره
 در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریاد و از طرف دیگر بکوه
 که فاصله نیمابین یک کوه و ربع جریبی است متصل ساخته اند

و خندقی حفر نموده و نا شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر سی گز برجی ساخته بود و خندق آنرا بآب رسانیده بعد از وصول بآنجا از محال طلبی و باطل اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن محل اقامت انداخته خواست که روزی چند آنجا قدم جرأت استوار سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین هوس خام و سودای ناتمام مورچالها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توپخانه که در نواره داشت مستحکم گردانید و راجه بهروز زمین دار کهرپور چون بظاهر بنابر مصلحت مماشات با آن تیره اختر برگشته روز میکرد و خود را بار متفق و امین نمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بعهده راجه مذکور گذاشته باعتماد موافقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون پادشاه زادۀ ارجمند عالم بقدر محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کیهانستان راه تعاقب آن بد عاقبت می سپردند اواسط جمادی الآخره بحددون مونگیر قریب شدند از مصلحت منجی و حسن تدبیر اراده تسخیر مونگیر و محاصره آن که بطول می انجامید مستدرک دانسته قصد درآمدن از راه کوهستان کردند و راجه بهروز را بنفوذ الطاف و مراحم بادشاهانه بر فرض عبودیت و دولت خواهی و تهدید قهر و عتاب خسروانه بر تقدیر مخالف و گمراهی پیغام داده بشاهزاده اطاعت و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجبات رفعت و اعتلای این دولت جاودانی همواره ساخته و پرداخته کار کنان آسمان نیست راجه مذکور از یاری بخت و بهروزی طالع

مسلك مستقيم بندگى و خدمتگذارى و منهج قويم دولت خواهى
 عبوديت شعارى اختيار كرده برهبرى سعادت قبول رهنمونى جنود
 اقبال از طريق كوهسان نمود وافواج قاهره بدلاى آن را مونيگر را طرح
 داده و كوه را در دست چپ گذاشته براى دامن كوه كهركپور كه پيشه
 و جنگل است روانه شدند كه از عقب ناشجاع در آمده كار بروتنگ
 سازند آن تيره بخت چون برين معنى اطلاع يافت و دانست كه
 اگر چنانچه ديگر در مونيگر توقف كند جنود مسعود از عقب رسیده
 راه فرار او مسدود خواهد شد و رسيدنش به بنگاله كه مقر اهل و
 عيال و مستقر حكومت و ايالت او بود و سلجا و مغرى جز آن
 نداشت متعذر خواهد گشت ارکان ثبات و استقامتش منزلزل گرديد
 دست ازان مطلب باطل و سعي بىحاصل كشيده بيسست و يكم ماه
 مذکور از مونيگر روانه پيش شد و عساكر قاهره باستماع اين خبر از
 پياله پور كه قريب بيسست كروه از مونيگر بسمت اكبرنگر است
 براى راست ميل كرده معظم خان بمونيگر آمد كه بند و بست آن
 نمايد و پادشاهزاده سپهر مكان محمد سلطان با عساكر ظفر قرين
 تا برگشتن آنخان اخلاص آئين دران حدود اقامت نمودند و
 چون ناشجاع بموضع رنگمانى كه از مونيگر سي و سه كروه و تا
 اكبرنگر قريب پانزده كروه است و آن نيز بوضع مونيگر واقع شده
 كه يكطرفش كوه و طرف ديگر درياي گنگ است رسيد و خبر ميل
 كردن عساكر منصور براى راست شنیده گمان برد كه چون راه كوهستان
 متعذر العبور بوده ترك آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند
 پرداخت درانجا باز بهمان خيال فاسد و اراده بيهوده كه در مونيگر

کرده بود هوای قرار و درنگ داشته و سودای اهذک مدافعه و
 جنگ در سرانگند و دیگر باره دیواری چون بنای همت خود سست
 بنیاد از سمت دریا بر آورده بکوه رسانید و پانزده روز آنجا اقامت
 گزیده باستحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون خواجه
 کمال افغان که زمین دار بیربوم و چات نگر بود بذایر مطالب
 و مدعیات زمیندارانه بظاهر با او دم موافقت میداد آن بی بهره
 جوهر عقل و رای از خام طمع می کار او را بر معامله راجه بهروز
 قیاس نکرده بحکم (الغریق یتشبث بکل حشیش) باظهار اتفاق
 و هوا خواهی او مستوثق شد و اسفندیار معموری نوکر خود را باو
 همراه کرده بموضع بیربوم فرستاده که سد راه سپاه ظفر پناه شده
 نگذارند که از میان بیدشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجمله
 معظم خان بمونگیر رسیده بنظم و نسق شهر و قلعه پرداخت و تاتعیین
 قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدوز را بحراست
 قاعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت
 نموده به بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان پیوست و عساکر منصور
 از پیاله پور بدستور پیش برای بیدشه و کوه متوجه مقصد شدند و از آنجا
 که خواجه کمال را تدبیر درست و عقل مآل اندیش بود و از
 کارشناسی و مصلحت دانی خود از زبان میدانست بعد از
 رسیدن افواج جهان کشا به بیربوم در راه دادن عساکر بادشاهی
 و سلوک جاده بندگی و دولتخواهی بطریقه راجه بهروز عمل نموده
 باولیای دولت آثار مخالفت و ممانعت بظهور نرسانید و خود آمده
 ببادشاهزاده والا تبار ملازمت نمود و جنود قاهره اینجا نیز بهمان

عنوان که از سونگدر عبور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته
 براه دامن کوه طریق نصرت پیمودند و اسفندیار چون خواجه کمال
 را با احبای سلطنت متفق یافت بی نیل مطلب معاودت کرد
 از سوانحی که در خلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی
 داد قضیه شورش انگیزی و نفاق پڑهی راجپوتان ضلالت کیش
 و جدا شدن آن گروه نا عاقبت اندیش است از جنود مسعود تبیین
 این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ
 اجمیر بآنها رسیده از استماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی
 و فتنه جوئی غبار نفاق و دورویی بر چهره احوال شان نشسته بود
 بعد از روانه شدن عساگر مذکور از پیاله پور کنور راسنگه ولد راجه
 جیسنگه و راو بهار سنگه هاده با اکثر آن فرقه ضلال مدل امر سنگه
 چندراوت و گردهر داس کور و چتر بهوج چوهان و شیر سنگه^(۲) روتله
 و پردو من کور از بیدانشی و کوته اندیشی بی تحقیق حال و ملاحظه
 سوء مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام
 سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزاده عالیمقدار
 محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدست ایشان نمی آمدند
 و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی نا سزاوار که نصیب دشمنان این
 دولت پایدار باد شهرت داده برهمن جمعیت داهای سمت عقیدتان
 گردیدند دوازدهم رجب که لشکر ظفر اثر در دوسنزی بیرونوم بود
 تغیر فاحش در سلوک پیش گرفته هذگام نزول در جایی که برای هر یک

مقرر شده بود فرود نمی آمدند و همگی اجتماع نموده دور از لشکر
 گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را در میان گرفته
 عقب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره دو
 سه منزل از بیربوم گذشته بود اتفاق نموده روی دولت از همراهی
 جیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت و معاودت
 شتادند و شاهزاده عالیمقدار و معظم خان بمقتضای مصلحت متعرض
 احوال آنها نگشته جزای حرکت ناهنجار آن جهالت منشان
 جهارت شعار را بقهر و عتاب بادشاهانه حواله نمودند و اصلاً ازین
 معنی متزلزل نشده باعثضاد جنود عون الهی و اعتماد اقبال
 بیزوالی شاهنشاهی روانه مقصد گردیدند بالجمله ناشجاع بعد از آگاهی
 برگزشتن عساکر جهان کشا از بیربوم هوای مقاومت و ممانعت
 از سر بیرون کرده ناچار و ناکام باجنود نکبت فرجام از رانگامائی
 روانه اکبر نگر شد و اوایل ماه رجب بآنجا رسید و چون از بیم تعاقب
 امواج بحر امواج سفینه طاقت بگرد آب اضطراب داده فیروزی همت
 و جرأت در باخته بود قرار استقامت و پایداری باخود نتوانست داد
 و در آنجا مقاومت با عساکر ظفر مائر از اندازۀ قدرت و عدت خویش
 فراتر دانسته واسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ از اکبر نگر برآمد *
 از شنائع افعال ناصواب آن بیخرد بد مآب که در خلال اینحال بارتکاب
 آن وبال دارین اندوخت کشتن اله ورد بخان بود با سیف الله پسر
 خرد او تبئین این مقدمه آنکه چون میخواست که در گذر دو گچی^(۲)

که دوازده گروه از اکبرنگر بسمت مخصوص آباد است از آب گنگ عبور کند از شهر برآمده در دو سه گروهی گذر مذکور نزول کرد و سراج الدین جابری و نورالحسن را که از عمده‌های او بودند در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کار خانات و مردمش نمایند و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخشش کرد و مقرر نمود که اواخر شب از دریا بگذرد چون آنشب بادی عظیم میوزید و دریا بتلاطم آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده بدایره خود آمد که صبح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره بموضع بلکته که تا جای نزول او قریب پانزده کروزه بود رسیده مقام داشت چون اله و ریخان از معامله فهمی و کار شناسی رقم خذلان و نکال از ناصیه حال آن خسران متأل خوانده این معنی را متیقن نمود که بر تقدیری که به تگاپوی گریز و آوارگی از تیغ قهر و سطوت مبارزان جیش اقبال آمان یابد لامحاله در دریا طعمه ماهی و نهنگ یا محشور باد و دام صحرای رخنه خواهد گردید و برهنمون عیقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش برگشته بجنود مسعود پیوندد و درین هنگام که طنطنه قرب وصول افواج نیروزی لوا جگرکسل مخالفان و زهره گداز اعدا شده بود حصول این مطلب را نزدیک بکار میدانست درین شب که ناشجاع از کنار آب برگشته بخیمه گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر مراجعت کرد و چون بسیاری از مردم ناشجاع که از بهبود حال و حسن مالش امید بر گرفته آراذه جدائی داشتند باو متفق و همدانان بودند و خود نیز جوقی از سپاه داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شور انگیز فتنه پرور بر سر او آیند بذیروی جمعیت اتباع و همراهان بچنگ و مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون ناشجاع خبر برگشتن او بشهر شنید دران باب تدبیری اندیشید و خبرهای غیر واقعه که فروغی از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت و آنروز نخست میرزا بیگ نام یکی از نوکران عمده خود را از راه بر سر او تعیین کرد و پس ازان هرکس از سرداران و نوکران که بنظرش می آمد پی در پی میفرستاد چنانچه اکثر سپاه و مردمش بر دور منزل خان مذکور اجتماع کرده مترصد اشاره بودند که برخانه او یورش نمایند و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاده بود که او را بلطائف و عد و عید و استمال و تهدید از اراده مخالفت و مقارقت باز داشته بهر عنوان که باشد پیش آن ارباب ائین برد چون خان مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن ناشجاع بشهر و اشتها را کاذیب باطله که آن بیخرد کوتاه اندیش شهرت داده بود جمعی که با او متفق بودند ارکان ثبات و همت شان بسستی گرانیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن نزد آن نگوهیده کردار داده بر عهد و قول نا استوار او دل نهاده با سیف الله پسر خرد خود را برفاقت سراج الدین از شهر برآمد درین حالت سپاه و مردم ناشجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند و برسم گناهکاران دستها بر پشت بسته در بیرون اکبرنگر که ناشجاع بانجا رسیده در باغ خود فرود آمده بود پیش او بردند و آن تیره بخت تبه را می اورا با پسرش بر فیلی نشانیده همراه بشهر آورد و در منزل خویش

نزل ادبار نمود و بفتوی رای فتنه پرور و تحریک مفسدان کوته نظر چشم از عذاب یوم الحساب و باز پرس روز محشر پوشیده او را با سیف الله پسرش دران مقام بتیغ کین و انتقام از هم گذرانیده و دست تطاول و بیداد باخذ و نهب اموال او کشوده تمامی را متصرف شد و بنابر مصلحت سه روز دیگر در اکبرنگر بسر برده بیست و یکم رجب دگر باره قرین خزی و نکال و رهین و زروبال از شهر بر آمد و در درگاه^(۲) از آب گذشنه در سرزمین باقرپور که محاذی آنست طرح اقامت انداخت و مجموع نواره بنگاله که مدار جنگ و ترو دران ولایت برانست بحیطه ضبط و تصرف خود آورد و از باقرپور تا مقابل سوتی جا بجا مورچالها ساخته بنواره و توپخانه و سرداران و مردم کاری استحکام داد و بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان و معظم خان با جنود گیهانستان سلخ رجب باکبر نگر رسیده نصرت و ظفر در درگاه^(۲) نزول نمودند و چون مابین موضع مذکور و باقرپور در میان دریا سرزمینی مرتفع بود ناشجاع خواست که آن زمین را گرفته برخی از توپخانه با جمعی از سپاه فراز آن بر آرد که از آنجا بآسانی توپ و تفنگ بر افواج قاهره اندازد و باین اندیشه شبهنگام جوتی از مردم خود با توپی چند بکشمیها در آورد بآنجا فرستاده آنها در حجاب ظلمت شب بران سرزمین بر آمده شروع در بستر مورچال و ساختن دمدمه نمودند و اهل نواره دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ کشوند معظم خان همت اخلاص قرین بر انمزاع آن سر

زمین گماشته چون روز شد بمسعی کوشش بسیار چند کشتی سرانجام کرد و باین عزیمت صائب وقت شام باجمعی از مبارزان فیروزی اعتصام بکنار دریا رفت و چون اول شب باد اشتداد داشت و سیر کشتی منعدر بود دوپاس از شب گذشته که باد ایستاد و طلاطم دریا فرو نشست جمعی از بهادران جلاوت آئین بران کشتیها نشانیده بسوی آن سرزمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را یاز پش فرستادند و برخی دیگر دران سفائن نشسته رفتند و همچنین بمیامن کوشش و اجتهاد آنخان اخلاص نهاد تا او اخر شب قریب دو هزار کس از تابیدان او و چندی از بزدهای عمده بادشاهی مثل ذو الفقار خان و فتح جنگ خان و رشید خان انصاری و لودی خان و راجه سبجان سنگه بدیله و تاج نیازی هر یک با تابیدان خویش و دو و یست بیلدار و پاره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اندام ثبات آنها لغزش پذیرفت و توپها را بر سفائن انداخته مانند خاشاک سبک سر از پیش موج گریزان شدند و مجاهدان فیروزی لوا بجای آنها آمده دران سرزمین علم نصرت بر افرافتند و طرح مورچال انداختند روز دیگر اعدای تیره ایام با هیئت و جمیعت تمام با کل نواره بر سر آن سرزمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر روی آب آتش کارزار بر افرافتند و عساکر قاهره نیز از مورچالها بمیدانعت پرداخته قدم همت از جای خود بر نداشتند و نیروی مردانه نموده چند کشتی را بتوپ زدند جمعی ازان خیل ادبار از کشتیها برآمده خواستند که باستظهار نواره برگذار آب مورچال

سازند تاج نیازی و جوقی از افغانان و گروهی از تایلیدان معظم خان بران جسارت منشان حمله برده آنها را فرصت تمکن و مجال قرار ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بند های بادشاهی و تایلیدان معظم خان رتبه جانفشانی یافتند و برخی از مقهوران را سفینه حیات بگرداب فنا افتاد و پس از یکروز مدبران شقاوت اندرز دگر باره باستظهار نواره آمده بجنگ در پیوستند لیکن از سطوت و صولت بهادران فیروزمند مغلوب و منکوب گشته طرفی بقتل شدند و جمعی کشته و پاره مجروح گردیدند و چندی از مبارزان جلالت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گرفتن آن سر زمین بریده دست از اویزش کشیدند و همگی همت بر استحکام مورچالها و نگهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره نواره آنها بروی دریا سیر می نمود و گاهی بسمت اکبرنگر که محمد مران بیگ باتشونی از جنود مسعود در آنجا معین بود میرفت و شب و روز از طرفین توپ و تفنگ هنگامه کوشش و جنگ گرم بود بالجمله چون در سمت دو کچی^(۷) و اکبرنگر دریا عرضی عریض داشت و ناشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپخانه نشسته بود و آنقدر نواره که جیش منصور بان عبور تواند نمود یافت نمیداد معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیراچنان اندیشید که خود باشغن و هفت هزار سوار از بادشاهزاده و الانزاد محمد سلطان جدا شده

بطرف سوتی که قریب چهارده کروه از اکبرنگر بسمت جهانگیرنگر
 واقع است رفته آنجا بدیدرگذاشتن از دریا پردازد و عساگر ظفر مآثر
 از دوکچی تاسوتی جا بجا در کنار آب مورچالها ساخته در کمین
 انتها از فرصت باشند بنابراین آنخان ارادت ائین با برخی از جیوش
 نصرت قرین بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقیدت
 پیوند بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسرانجام
 اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت علی قلیخان را با جمعی در
 محاذی درناپور که قریب شش کروه از باقر پور بسمت جهانگیرنگر
 است تعیین کرد و بادشاهزاده بلند مقدار محمد سلطان با ذوالفقار
 خان و اسلام خان و فدائی خان و جمعی دیگر از امرا و سائر اوج نصرت
 پذیرا در دوکچی قرار اقامت داده روبروی ناشجاع نشستند و آن باطل
 ستیز فتنه پرور نور الحسن را که از عمد های او بود با فوجی و برخی
 از توپخانه فرستاد که در مقابل سوتی نشسته بمراتب مدافعت
 پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدرناپور معین نمود که
 آنجا مورچال بسته مانع عبور عساگر منصور باشد و زین الدین پسر
 بزرگ خود را با تمامی پردگیان و زائد اموال و اشیا بدانده فرستاد
 بالجملة معظم خان بعد از استقرار در سوتی بسرانجام نواره پرداخته
 قریب صد کشتی سامان نمود و شب و روز در کمین فرصت بوده
 مخالفان آنطرف دمدمها بسته هشت توپ کلان بر فراز آنها نصب
 کرده بودند و پیوسته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات
 آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دراب لشکر میرسد معظم خان در
 خلال این ایام خواست که دستبرد می بمقهوران نماید بنابراین ده

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و جمعی از تنگچیان و مردم
 کاری بران نشانیده شبی روانه نمود که با نظرف رفته دستبردی بکار
 برند کشتیهایی مذکور چون قریب بمیان دریا رسید دیده بانان و
 قراولان نوار غنیم آگاه شدند و نوار آنها بمدافعه پدیش آمده این فریق
 کاری نساخته برگردیدند روز دیگر آتخان عقدیت پرور دگر باره بان
 عزیمت نصرت اثر بیست کس از بدهای بادشاهی و جمعی از
 غلامان خود برده در کشتی نشانیده در گرماگاه روزی که هوا در نهایت
 حرارت بود و اعدای غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت
 یافته دستبردی نمایند آن کار طلبان چالاک بسبک سیرجی باد از
 آب گذشته بر سر توپخانه غنیم که در مورچالهایی کنار دریا بود رسیدند
 و بدلیری و تیزدستی شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو
 توپ کلان که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل
 گردانیدند و سالما و غانما معاودت کرده بذیرنگی اقبال بیوزال خدیو
 جهان اینقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از آنها بظهور آمد
 اعدای از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده از
 سطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفته بودند چون
 ناشجاع ازین معنی آگهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او
 بود باوجی تازه بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع
 این قضیه شگرف باقتضای تقدیر عساکر گردون مآثر را چشم زخمی
 روی داد و تبیین این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نشان
 چنان دستبردی نمودند و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بذابر
 غفلت ارباب عناد و شقاق درست نشین شد معظم خان را بخاطر

رسید که دستبرد یی بهتر از آن بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه به چند روز بندهای بادشاهی را طلبیده قرارداد که نوبتی دیگر جمعی کثیر باستعداد تمام به کشتیها نشسته بر سر مخالفان روند و باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس همایون خود بکنار دریا رفته زمره از دلیران و دلاوران جیش مسعود را که سرداران و مردم نامی در آن میان بودند بر کشتیها نشانید و بسعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه نمود چون درین نوبت اعدای غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت پیشتر آگاهی داشتند و امداد مدافعت شده شب و روز لوازم حزم و پاسداری و مراسم تیقظ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصاصمت گشته بالشکری شایسته و چند فیل مست جنگی دور از مورچال عقب دمدمها در کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رسیده دو سه کشتی که از همه پیش بود اهتمام خان و گروهی دیگر بران بودند خان مزبور و معدودی از مبارزان منصور بچستی و چالکی فرود آمده بر مورچال اعدا حمله آور گشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بر بالایی مورچال زدند بمشاهدت ایحال سید عالم بآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده درینوقت که این زمره قلیل فرود آمده باقی در مدد فزول بودند و اکثر کشتیها هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت پیش آمد مبارزان جلالت آئین باوجود قلت عدد قدم دلیری

نشرده دست جرأت بانداختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را برگردانیده نگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که در کشتیها بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و خورد قدم همت پس کشیده کشتیها را برگردانیدند و از مجموع نوارۀ پادشاهی همین شش کشتی دران گذار ماند که برخی مردم از آنها فرود آمده داخل مورچال شده بودند و پاره هنوز در کشتی بودند مخالفان از مشاهده این حالت چیره و دلیر شده بهمان هیئت اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با درفیل مست باهنگ مدافعه برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل مورچال شده بودند نگشته برسر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و فرصت غذیمت شمرده بازوی جسارت بمحاربه و پیکار کشودند معظم خان چندانکه سعی کرد که کشتیهای که از گذار برگشته بود باز بکومک آنها برود یا باینطرف آید که جمعی دیگر سوار کرده بمدد فرستد صورت نیست و درین اثنا که بهادران فیروزمند باعدایی شقاوت پیوند گرم تلاش و اویزش بودند از نوارۀ مخالف چند گوشۀ جنگی از اطراف این کشتیها در آمده بروی آب نیز مخدولان خاکسار آتش افروز پیکار شدند و بحر طونان خیز فتنه و ستیز بتلاطم آمده حزبی صعب فیما بین روی داد و نهنگان بحر شجاعت را با آن روبرو صفدان اویزش رستمانه اتفاق افتاد زبردستخان برادر فتح جنگ خان که بارفقای خود دریکی ازان کشتیها بود باجمعی از مخدولان که در گوشها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده بهیاری ازان گروه ادبار پژوه را مقتول و مجروح ساخت و جنگ

کزان از میدان گوشها برآمده یکنزخم تفنگ و در زخم تیر برداشت و
 چند کس از همراهانش نیز زخمی شدند و شهباز و شریف برادران
 فتح جنگ خان و رستم و رسول برادر زاده های خان مذکور و جمعی
 دیگر از اقربا و تابیدان او که در کشتی دیگر بودند برخی فرود آمده
 بمدافعت اعدا پرداختند و مابقی در مدد فرود آمدن بودند درین
 اثنا فوجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدو رستم سوار فیلی
 پیشا پیش برانها حمله کرد و فیل بآب درآمده بر سر کشتی رسید
 این دلیران جانسپار مرد وار دل بر هلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه
 سپاهگری و جانفشانی بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بسیار
 شهباز را فیل بصدقه دندان از هم گذرانید و رستم و رسول با جمعی
 دیگر جنگ کزان برتبه و لای شهادت فائز گشتند و تنی چند که مجروح
 گشته از تلاش و تردد بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند
 حاصل که دران موقف فیاضت اثر و موج خیز حادثه و خطر جمعی کثیر
 را آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب اجل
 فروشد و بعد از وقوع این کارزار مخالفان نابکار بر سر اتمام خان و گروهی
 که پیشتر از کشتی نزول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند
 آن دلاوران شهامت پرور که جان فشانی را در راه بندگی پیرایه بقای
 جاودانی و سرمایه عمر ثانی می شمردند بازوی بسالت و دلیری
 کشاده خرید متاع نیکدامی را نقد روان بر کف همت نهادند و تیغ
 گین از نیام قهر کشیده داد سعی و جلالت دادند لیکن چون پیاده
 بودند و از عقب کوسمی نرسید و فیلان غنیم از اطراف بر آنها حمله
 کرد اهدام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت در باختند

و جمعی دیگر را اعادی هجوم آورده دستگیر ساختند القصه پس از وقوع این مقدمه بچند روز چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود باران سر شده بمینابجی ابر قطره بار غبار پیکار فرو نشست و کثرت بارش و طغیان آبها باعث خمود فیران جدال و قتال گردید و از طرفین بساط محاربه در نور دیده بسر انجام اسباب گذرانیدن ایام برشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن به پیش ناشجاع قتنه شعار و شرح وقایعی که بعساکر ظفر پناه روداده

چون اینزد جهان آرا خواهد که یکی از برگزیده های خویش را که جمال عظمت و کمال جلالتش از نظر ظاهر نگر صورت بینان در نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و بلطائف توفیقات و شرائف تائیدات شان معنوی و مری ظل الهی او را بکافه عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل ظاهره براهین باهره کمیناب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد بعلو قدر و منزلت او راه برده چراغ بینش از شعله هدایت بر افروزند و سرمایه آگهی و بصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار توفیق از ظهور بدائع و قرائع و جلائل احوال اندازه مواهب و الطاف ذوالجلال در باره خود گرفته دست اعتصام و توسل از غرور و ثقی توکل برندارد و همواره همت والا بشکر ذم والای نامتناهی آلهی گمارد باقتضای

حکمت‌های پنهان که در منوح حوادث نشأ کون و فساد و دیعت نهاده
گاهی در ساخت دولت آسمان رفعتش غبار حادثه ناملائم که باصره
آشوب ظاهر بیدان و توتیای دیده دانش هوشمندان باشد بباد
دامن مصلحت برانگیزد و احبای سلطنت و اولای خلافتش را
بحدوث سانحه نا مرغوب که غافلان اسرار حکمت ایزدی آن را از
موبد عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین
اقبال شمارند امتحان نماید تا چون عقول و افهام ارباب الباب در
تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حاول
آن واقعه از جاده ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسله عنایت
ازلی که همواره کفل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوهست بجنبش آمده بپاره گری و کار سازی پردازد و بحل
آن عقده دشوار قوت بازوی بخت کامکار او بر همکنان روشن و اشکار
سازد از شواهد و نظائر صدق این مقال در مدارج ظهور نیر ایهت
و جلال خدیو جهان و خلیفه زمان قضیه مخالفت و طغیان باد شاهزاده
عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی
داده موجب حیرت آراء افکار شد و بآ نسب فی الجمله و هن
و اختلالی بعساکر کیهان ستان راه بافته یکچند سرمایه نخوت و غرور
مخالقان گردید و آخر الاسرامداد لطیفه تائید الهی و رهنمائی
انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تبار خلاف اندیش
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و مجددا نیروی طالع والای این
خدیو انفس و افاق پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بذور
بنیش بر افروخت تبیین این غریب واقعه آنکه چون درین مدت

ناشجاع از روی عذر و مکیدت بارسال رسل و رسائل و تمهید تسویات و تخلیلات که در نفوس جوانان نا تجربه کاران سریع الذائیر است باغواى آذشعبه دوحه سلطنت میکوشید و به نیرنگ تلبیس و تزویر افسون مکرو فریب میدمید و حرف تزویج صبیحه خود با آن والا نژاد درمیان آورده بود و نیز بعضی مفسدان واقعه طلب میانه ایشان و معظم خان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای پیش بینی و کار آگاهی او را در سرداری عساکر نصرت شعار کمال استقلال و اختیار داده بودند غبار نقاز انگيخته همواره بنامی و غمازی رنجش انگریزی و فتنه سازی می نمودند درین وقت آن عالی تبار را بنابر مقدمات و همیه اندیشیهای فاسد بخاطر راه یافته این معنی علاوه مراتب اغوا و اضلال مخالفان گردید و از خامی و جاهلی ارتکاب امری که سزاوار آئین دانش و هوشمندی و شایان شکوه حشمت و سربلندی نبود نموده چهره دولت و سعادت خود بذخن مخالفت خراشید و اراده گرویدند بناشجاع و موافقت و معاونت او پیش نهاد خاطر ساخته باین قصد ناصواب و عزیمت نالایق شب بیست و هفتم ماه رمضان دوم سال از جلوس همایون با امیر قلی داروغه توپخانه و قاسم علی میر توزک خویش که محرم این راز بودند و دوسه کس دیگر از خدمتگذاران برگشتی نشسته از آب گذشتند نا شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انبساط و استبشار عظیم نمود و بلند اختر پسر کهتر خویش را با جانی بیگ که سر خیل عمده های او بود باستقبال فرستاده قدوم ایشانرا باعزاز و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایه رونق کار و بهبود

حال خویش دانسته باستظهار یکدلی و اعتضاد موافقت آن والا
 نژاد مستوثق گردید و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بجنود اقبال
 راه یافته سپاه ظفر پذه بهم برآمدند و بند های بادشاهی را دل از
 جایی رفته بازوی همت بسستی گرائید و فاشجاع لشکری با برخی
 از نواره بدو گچی فرستاد که از اشیا و اموال و کار خانجات و لشکر
 شاهزاده هرچه توانند بآنروی آب برند معظم خان همان شب از
 سنوح این قضیه آگاهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عذاب
 ثبات و سکون از کف نداد و اصلا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای
 عبودیت از جاده مستقیم اخلاص و دولت خواهی بیرون نهد و
 فردای آن بقصد جبر این حادثه از روی کمال سرداری و عبودیت
 شعاری جریده از سوتی خود را بدو کچی رسانید و لشکر نصرت
 اثر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بودند
 ضبط و نسق کرده باستمال و دلدهی همت بخشید و جمعی از
 مخالفان را که چرگی و چیره دستی کرده با نواره بقصد بردن کار
 خانجات و لشکر شاهزاده باین طرف آب آمده بودند از آنجا دنع
 نموده خائب و منهزم ساخت و کمر اخ"ص و بندگی بر میان جان
 بسته بتدبیر تدارک این قضیه ناملائم پرداخت القصه بعد ازین
 مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها برخاست
 و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سرزمینی مرتفع و از
 اکبر نگر بمسافت سی کرده واقع است قرار گذاریدن ایام برسات
 داده آنجا بساط اقامت گسترد و بر وفق تجویز و موافقت او ذالفقار
 خان و اسلام خان و فدائی خان و سید مظفر خان و اخلاص خان

خوشکی و راجه اندر من بندیده و قزلباشخان و چندی دیگر از امرا در اکبر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که پیوسته از فروغ الهام روشن و دقائق اسرار ملک و ملت دران پرتو افکن است از کمال دور بینی و مصلحت سنجی چنان اقتضا نموده بود که یکی از بندهای شهابت کیش جانشینان با فوجی از جنود نصرت شعار از دریای گنگ عبور نموده بر سر تانده که بنگاه ناشجاع بود بروند چنانچه معظم خان با عساکر نصرت اثر از سمت مخصوص آباد و اکبر نگر در استیصال آن شور انگیز فتنه گر میکوشید از آنطرف دریای گنگ نیز برخی از افواج ظفر اوا بدفع او پردازند و از هردو سو کار بران برگشته روزگار تنگ سازند از جناب خلافت و جهانداری یرلیغ گیتی مطاع بنام داؤد خان صوبه دار بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بندد و با تابندگان خود و کومکیان آنصوبه هر جا مناسب داند از آب گنگ گذشته بر سر تانده رود خان مذکور بعد از ورود منشور لامع النور شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دوهزار پیاده بنیابت خویش در پتنه گذاشته بموجب فرمان واجب الذعان غره ماه مبارک رمضان با رشید خان و میرزا خان و هادی داد خان و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و سائر کومکیان صوبه بهار بلد پتنه از گنگ گذشت و چون موسم برشگل رهیده آنها و نالها طغیان کرد و دریای ترجوک و گندک و دیگر شعبهای دریای گنگ که دران فصل بدون کشتی و جسر عبور از آنها متعذر است در راه واقع بود و غنیم عاقبت و خیم باستظهار نوار عظیم جا بجا بر کنار

آن آبها مورچال بسته و جمعی بمداغه مقرر نموده از روی زمین و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن بحدود منگیر و بهاگلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان جیش منصور و اعادی مقهور جنگها و آویزشها روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد خان بموضع قاضی کویه که برابر بهاگلپور است رسید هنوز موسم بارش آن ملک که امتدادش بیشتر از دیگر جاها است سپری نگشته آبها و نالها که عبور از آن ناگزیر بود طغیان داشت خصوصاً آب کوسی و کله پانی و مهاندی که در برشکال بغایت عظیم می باشد و هیچیک پایاب ندارد و ازینجهت برای گذرانیدن باقی ایام برشکال و فرونشستن طغیان آنها و نالها در آن موضع قرار اقامت داده یکچند بانتظار وقت و فرصت آنجا بسر برد و چون ناشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور نیز بصوابدید رای مائب از گدگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاگلپور و کهل گانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران منقضی گشته آبها از طغیان ایستاد و میان ناشجاع و معظم خان درین طرف آب محاربات و صف آراییها روی داده دگر باره از گدگ گذشته روانه مقصد گردید باجمعه ناشجاع بجهت گذرانیدن ایام برشکال در تانده طرح اقامت انگذده مجموع لشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شنیده بود که رحمان یار مخاطب برشید خان پسر افتخارخان قدیم که در سلک کومکیان بنگاله انتظام داشت و آن بیخرد

تیره بخت او را حاکم جهانگیر نگر کرده بود زمینداران آنجا را باخود متفق ساخته در صدد بندگی و دولت خواهی خلیفه جهان است و مغور خان پسر معصوم خان زمیندار جهانگیر نگر باشاره او اکثر نواره پادشاهی را بقید ضبط و تصرف خود آورده بآن برگشته ایام در مقام سرکشی و خلاف است و مجموع زمینداران آنحدود بمواقت اودم از مخالفت میزنند و عنقریب خانه مذکور بانواره پادشاهی بمعظم خان پیوست از استماع این خبر لواحق نیران خوف و هراس از کانون باطنش سربر زده زین الدین مهین نا خلف خود را با خواجه خسرو که نوکر عمده او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا پردازد و رحمان یار مذکور خاطر خود را بفعل نتواند آورد و چون خاطرش ازین معنی بغایت هراسان بود باین اکتفا نکرده سید عالم را باجمعی دیگر متعاقب فرستاد که بزین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت بنده رحمان یار را بقتل رسانند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیدهت بفسانه و انهمون روزی او را دربار عام طلبید و باشاره آنشعبه دوحه فساد مردمی که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال این قضیه نیز بر روزگار رخامت آزار ناشجاع ماندگشته ضمیمه اسباب خذلان و ادبارش گردید *

و از سوانح این ایام آمدن آن بدستاب است باینطرف آب

و متصرف شدن اکبر نگر بنابر بعضی موجبات و اسباب

تبدیل این مقدمه آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستانست

و سه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان آبها که باصطلاح اهل آنملک جهیل میگویند بمذابله آب میگیرد که همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد بزیر آب در می آید چنانچه بحال تردد اسب و آدم نمی ماند و در عین شهر کشتی کار میکنند لهذا در هنگام طغیان جهیل بنابر آنکه همگی نواره را که مدار کار آنملک بر آنست غنیمت متصرف بود آرزو که از راه دریا بسپاه ظفر پناه نمیرسید و ازین جهت که راجه هرچند زمیندار منجوه که از تیره بختی و شقارت منشی با اعدای اتفاق داشت در طرف کوهستان منجوه راه بر مترددین شورانیده بنجاره را میزد از آن راه نیز غله بمعسکر فیروزی نمیرسید بنابرین مقدمات درین ایام عسرت و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت تلف شد و نیز جمعی از جنود قاهره در سرزمینی مرتفع که آب نمیگرفت رخت اقامت گسترده منظر انصرام ایام برسات بودند چون ناشجاع بر اینحال آگاهی یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست شیخ عباس را که میر بحر بود با چهار صد سوار و برخی از نواره بموضع پتوره^(۲) که دهی است در هشت گروهی اکبرنگر بر ساحل دریا و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او با همراهان بانجا آمده چون مانع و مزاحمی نبود بساط اقامت و درنگ گسترده و با آنکه درین

مدت که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و عیال اکثر نوکران ناشجاع باموال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذر اندامان نظر بر شمیمه معدلت و نصفت و شیوه احسان و سروت خدیو جهان و خلیفه زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و تطاول بعرض و مال آنفریق رساند شیخ عباس مذکور در عرض این ایام که در پتوره بود اکتفا بآثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره جمعی بر نواره بتاخت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس بسیاری از مردم ناشجاع دران غارتها دستخوش بیداد اوباشان شد بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در پتوره پای جرأت استوار کرده بود ناشجاع دلیر شده عزم آمدن باین روی آب نمود و سراج الدین جابری را بامیر علاء الدین دیوان و محمد زمان میر سامان خود در تانده بمحافظت بذاته و اهل حرم گذاشته باستظهار نواره نهم ذی الحجه باین کنار آمد و در پتوره نزول ادبار نمود و چون میخواست که صبیغه خود بمذالۀ نکاح بادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا ایشان دلفها را همراهی او شوند و تهیۀ اسباب این طوی کرده بود ازیدجا ایشانرا بتانده فرستاد که کد خدا شوند و بعد از وقوع طوی مراجعت نمایند و سیزدهم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده بآنجا آمد ذو الفقار خان با اکثر اشکر ظفر اثر در سرزمین بلندی از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت گزیده بود و راجه اندر من بفریده با جمعی در منازل و عمارات ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف برین معنی چون

دران اوقات کوفت‌ناگ بود خود سوار نتوانست شد اسلام خان و
 فدائیکان با سائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا
 براه خیابانی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طنیان
 آبها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند
 قبل از رسیدن این گروه راجه اندر من با همراهان خود در مقام
 مدافعت درآمده حتی المقدور کوشش و اویزشی با مخالفان نمود
 لیکن از قلمت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان
 و فدائیکان و سائر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بنابر اغراض باطنه
 نغسانه بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مجاهده نیافتند و با آنکه
 از جانب اعدا اصلاً آثار غلبه و استیلا رخ نمود بامه شوکت و کثرت
 مبارزان جنود دولت را بود بی کوشش و جانفشانی قدم همت
 پهن نهاده رخ از عرصه مقابله تافتند و بهمان سر زمین که محل
 اقامت بود برگشته آنجا نیز از عدم اتفاق استقلال نورزیدند
 ذوالفقار خان چون حال برین منوال دیدناچار با مجموع عساکر قاهره
 در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه منجوه و جیاسه بجانب
 معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضی از
 بندهای پست فطرت سست عقیدت راه بیوفائی پیموده رو گردان
 شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر فوکران بادشاهزاده والا تبار
 محمد سلطان از سپاه و خدمه بآنطرف رفته بعضی کار خانجات و
 فیلان و اسپان شاهزاده نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد
 و مخالفانرا از وقوع اینمعدی نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی
 فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکبرنکر فشردند و بی مانع و مزاحمی

ایام برشکال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضی شد و طغیان آبها فرو نشست و بادشاهزاده والا گهر محمد سلطان که بجهت کد خدائی بدانده رفته بودند با جنود مخالف که دران طرف آب بود باکبر نگر آمدند ناشجاع را دگر باره سودای پندار و غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده باندیشه محال عزم صف آرائی و فبرد با عساکر اقبال که همه پیش معظم خان در معصومه بازار یکجا فراهم آمده بودند مصمم کردند و با بادشاهزاده محمد سلطان و بلند اختر بسر خرد خویش و قریب هشت هزار سوار بآهنگ جنگ و قصد پیکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر بقصد مدافعه و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون نزدیک بموضع بلکته رسید بصوابدید رای صائب در عقب ناله عمیقی که بدرباری بهاگیرتی منتهی شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصله نیم کروه از هم بران ناله بمست یکی پیش روی معسکر ظفر اثر و یکی با سمت راست در سمت بلکته که هرگاه خواهد جنود مسعود را باین در جسر از آب بگذارند و درانطرف جسرها مورچال بسته بادرات توپخانه استحکام داد و محمد مراد بیگ را باهتمام توپ اندازی در مورچال سمت رو بروی خود و یکه تاز خان را باجمعی بمحافظت جسر جانب دست راست و پیر محمد آخر را با فرقه آغران بقراردای تعیین کرده منتظر ورود اعدای نشست بالجمله چون ناشجاع می خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا نواحی معسکر جیدوش فیروززی که برآه راست همگی بدست و چهار کروه

بود قریب بدو ماه طی کرده غره شهر ربیع الثانی از دوم سال جلوس
 همایون در حدود بلکته در برابر افواج بحر امواج نزول انبار نمود
 و چون ناله در میان حائل بود نخست بتوپ و بان و تفنگ جنگ
 سر شده تا هشت روز باین عنوان از طرفین هنگامه نبرد گرم بود
 و گاهی یکه جوانان و دلوران جنوب قاهره که برسم قرار لی از آب
 گذشته بودند با مخالفان مقهور که خیرگی نموده قصد نزدیک
 آمدن بجسر میکردند آتش کارزار می افروختند و بشعله جان
 سوز تیغ و سنان خرمن وجود جمعی از اعدای نابکار و دشمنان تیره
 روزگار می سوختند چون معاندان دیدند که جسر می که روی لشکر
 فیروزی اثر بود بمحافظت افواج گردون توان و توپخانه برق سطوت
 وعد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معظم خان مستحکم است
 و ازان سمت مجال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر مذکور
 نیست و قراولان بآنها خبر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
 لشکر ظفر لوا کم است بامید آنکه شاید آنجا کاری از پیش ببرند
 روز نهم از مقابل جیش اقبال کوچ کرده بسمت جسر مذکور روانه
 شدند که آنجا جنگ در انداخته بغلبه و استیلا از آب بگذرند ناشجاع
 خود یا بلند اختر پسر کهتر خویش در قول قرار گرفته هراول را با اقتدار
 جرأت بادشاه زاده بلند مقدار محمد سلطان استوار کرده شاهزاده چهار
 فیل جنگی با توپخانه پیش روی خود قرار داده بائینی هایسته
 بسوی جسر روان شدند یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت
 و جلالت بقصد مدافعه بمورچال اینطرف آب آمد و معظم خان
 بعد از توقف برین معنی ذوالفقار خان را با همراهان او و فرقه

آنحرفان و روز بهانیدان بمدد یکه تاز خان فرستاد و آنخان شهابت شعار خود دران طرف جسر قرار گرفته رسول بیگ روز بهانی را با جماعت او و طایفه آنحرفان و پانصد سوار برق انداز و پانصد پیاده بند و چپی بکومک یکه تاز خان از آب گذرانید القصه فوج مخالف باسندظهار فیلان و توپخانه عظیم نزدیک بمورچال رسیده بجنگ و کوشش پرداخت یکه تاز خان با آنکه سپاهی درخور هجوم مخالفان همراه نداشت قدم ثبات و استقلال امشده داد سعی و سردی داد و پس از تلاش و تردد بسیار که منتهای مراتب کارزار و سزاوار بهادران جان نثار بود بزخم تغدگی که از دست اجل کشاد یافت از پای در آمده با دو برادر حقیقی نقد جان در راه ولی نعمت صورت و معنی در باخت و بذیروی کوشش و جان فشانی لوی شهادت در میدان سعادت برافراخت و از بندهای روشناس محمد صادق اردوبادی نیز دران دارو گیر بسربازی رتبه سرفرازی اندرخت و چندی دیگر از جوانان دلاور سربجید نیگنمای فرو برده جمعی کثیر چهره مردمی بزبور زخم آراستند و از نامدران لشکر مخالف مقصود بیگ مخاطب بقدر انداز خان و سرمست افغان هدف نازک قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسیاری از آن حزب ادبار گشته و زخم دار گشتند و بعد از سنجو اینحال چون همراهان یکه تاز خان که جمعی قلیل بودند تاب استیلاى اعدا نیاروند و از آب گذشته بذو الفقار خان که دران طرف جسر بود ملحق شدند آنخان عقیدت مآب از انروی آب بتوپ و تغنگ نابره قتال افروخته بازوی شهابت و پردای بمدد نعمت کشاد و

تلاشهای مردانه و کوشش های دلورانه بظهور رسانیده داد مردی و مردانگی داد و از مشاهده کثرت اعدای و قلت جمعیت همراهان خویش چند کشتی را از آن سر جسر بحدت رای صائب آتش زده سوخت تا اگر بالفرض غنیم غلبه نماید و داخل جسر شود از آب نتواند گذشت و مخالفان نابکار پس از سعی بسیار و تلاش بیشمار دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت بجسر نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه صواب چنان دانست که از ناله عبور کرده بر سر مقهوران رود بنابراین محافظت اردوی و معسکر بعهده ذوالفقار خان نموده باین عزیمت نصرت اثر با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویه افواج قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با سید مظفر خان و دلور خان و نیکنام خان و جمعی دیگر از مبارزان جلالت آثار در میمنه و فدائیخانرا با راجه سجان سنگه بندیده و گروهی دیگر از مردان کار در میسر جای داد و فتح جنگ خان را با لودیخان و زبردست خان و فریقی دیگر از افغانان که همگی در هزار سوار بودند بهر اولی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جوقی از مجاهدان شهابت شعار طرح نمود و تکیه بر بخت بلند و اقبال نصرت پیروند گیتی خدیو عالم گیر فیروز مند کرده بتوزوکی لائق و سزادر در عقب افواج مخالف که سه سردار توره داشت و بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان بآن مایه جرأت و دلوری و مهارت در فنون سرداری و سپاهگیری که در عرض مدتهای مدید از برکات خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندوخته بودند مقدمه

الجیش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بسیار داشت و بیشه و جنگل بود بآهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگیرتی در جای که بقاله بلکه نپدیوسته و پایا بست رسید چنداول غنیم که سردارش اسفندیار معموری بود ازان طرف نمودار شد باشاره خان سپه دار از توپخانه بادشاهی دست باند اخذن بان و گجندال و شترنال کشته نیران قتال بر افروختند و قشونی از افغانان که در فوج هراول بودند و برخی از تاباندان معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت منفذ از آب گذشته باعدا در آویختند و بیک حمله افواج قاهره پای ثبات دشمنان از جای رفت و بسیاری ازان گروه شقاوت پزوه به تیغ آتشبار زهر آبدار مبارزان ظفر شعار گریبان بچنگ اجل داده سر بجیب عدم در کشیدند و زخمهای کاری با سفندیار رسیده در معرکه افتاد و نور احسن که از عمدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصه کارزار عدان بودی فرار تافت و گرد هرات پور که او نیز از نوکران عمده ناشجاع بود و با مهاراجه جسونت منگه سمت خویشی داشت دران آدینش و پیکار بدار البوار شدافت و بقية الیسف بتگ پا جان ازان مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم خان باین طرف ناله اطلاع یافت این حسین داروغه توپخانه را با فوجی در برابر ذوالفقار خان بر سر جر سر گذاشته از آنجا بقصد مقابله معظم خان بر گشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف آرای حرب و قتال گردید و پشت بدهی که دران نواحی بود داده توپخانه را پدش روی خود چید القصة بتوپ و تفنگ و زنبورک و بان نیران جدال زبانه زده برق فتنه درخشیدن گرفت و رعد بلا

نوای فضا ساز کرد معظم خان خواست که بانواج منصور بهمان ترتیب و توزوک که قرار داده بود بر مخالفان حمله برد لیکن چون امر بذابرازانیت و خود سری سخن شنوی و فرمان بری نکردند و با او فی الجمله نفاق درزیده خود دازی و کوتاهی نمودند و باین سبب از عساکر ظفر اثر ترتیب و توزوک افتاده سلک اجتماع و اتفاق بر جای نماند چنانچه هراول و طرح از قول بسیار دور افتاده میسر چندان بدست چپ میل کرد که قول بمنزل چنداول شد و از میمنه بغیر اسلام خان کسی نزدیک نماند و با معظم خان در قول از تابینان او پانصد سوار و از امرا همین قزلباشخان و ارادت خان و راجه بهروز مانده بودند لاجرم آن روز از طرفین هذکمه جنگ بانداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوته اندیش کار بمصلح کوتاه نرسیده استعمال تیغ و سنان و حملهای دلیران و رزم آوران که بآن کار پیکار یک روی شوند روی نداد چون شیر سوار میدان سپهر از معرکه گردون برگشته بمنزل گاه مغرب فرود آمد هر دو لشکر دست از محاربه و جدال کشیده جنود مخالف آن طرف دریای بهاگیرتی نزول ادبار گزید معظم خان چون حال برین منوال دید باقتضای رای مصلحت پیرای از ناله بلکهته عبور کرده بخیمه گاه خود آمد و از آنجا که آن زبده خوانین عظام بدو آن خان که چنانچه گذارش یافته بموجب یرلیغ گیتی مطاع با عساکر پنهان از دریای گنگ گذشته در حدود مونگیر بجهت گذرانیدن ایام برشکال اقامت داشت نوشته بود که درین وقت که موسم باران بآخر رسیده دریاها و نالها از شدت و طغیان باز ایستاده است و نا شجاع فساد اندیش

با اکثر جنود نامحمود خویش درین طرف مشغول مقابله و محاربه عساکر اقبال است از جای که اقامت داشت پیش رفته قصد نمانده نماید و خبر رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانه پیش شده دران زودی از آب کوسی خواهد گذشت و بیقین میدانست که عنقریب ناشجاع فتنه پرور برگشته اکثر باستماع این خیبر سر رشته ثبات از کف داده قدم همتش لغزش خواهد پذیرفت و بی تعب حرب و کوشش و تجشم نبرد و آویزش هزیمت یافته بدانده خواهد رفت و نیز چون امیر خان از پیشگاه عز و جلال بکومک جنود مسعود معین شده بود انتظار رسیدن او نیز میبرد لاجرم بمقتضای حسن تدبیر چند روزی صلاح در صف آرائی و معرکه پیرائی ندیده روز دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تاخیر در محاربه و کارزار کنار آن ناله را گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد ناشجاع از طرح دادن معظم خان و نهضت عساکر فائزه بسمت مخصوص آباد گمان ضعف و وهنی در حال جنود اقبال و فتور و اختلالی در جرأت و استقلال معظم خان برده از اصابت رای و صلاح اندیشی آنخان اخلاص نشان غافل بود و بنابراین خیال غلط و پندار باطل او نیز با جنود اقبال از محل اقامت خود کوچ کرده از آن طرف دریای بهاکیرتی بسمت مخصوص آباد روان گردید که پیشتر رفته از آب بگذرد و بانواج نصرت شعار کارزار کند و در گذر نصیر پور که شش گروهی مخصوص آباد است و لشکر منصور در نزدیکی آن نزول گزیده بود پایاب یافته بقصد گذشتن از آب در برابر جیوش نصرت مآب نرود آمد و هر روز از طرفین دریا بتوپ و تفنگ هنگامه

جنگ گرم بود و قراولان لشکر فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم
آویزش می نمودند و ده دوازده روز باین عنوان گذشت تا آنکه
شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخدولان بعزم محاربه و
مجاهدانه آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار
دور از کارلوی نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند نیرنگسازي
اقبال دشمن گداز شهنشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر بنا شجاع
رسید که داؤد خان از آب گومتی که آن باطل اندیش سید تاج
الدین بارهه و جمال غوری و خواجه مشکي نوکران خود را با فوجي
در کنار آن تعیین کرده بود که آنها از عبور افواج منصور محافظت
نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری
دران مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بتیغ جلالت مبارزان
فیروزمند سپری گشته و عنقریب خان مذکور بدانده که بنگاه او بود
میرسد از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خوف و هراس
گردیده بذوعی که معظم خان اندیشیده بود داعیه نبرد و پیکار
بعزیمت معاودت و فرار مبدل ساخت و اواخر همان شب نا کام و
ناچار در کمال اضطرار طبل رحیل ادبار فرو کوفته با جنود نکبت
و خذلان و وفود خیدمت و خسران از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده
روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از دریای گنگ گذشته خود
را بدانده رساند معظم خان که بدیده دانش و تدبیر این منصوبه
پیش دیده بود انتهاز فرصت نموده دفع مخالفان مطرود را کمر
حانفشانی بر میان همت بست و بتقصید تعاقب بعد از یکپاس روز
سوار شده با مواکب منصور از دریای بهاگیرتی که پایاب بود عبور

نمود و چون تمام اردو و احوال و ائصال لشکر نصرت اثر بیستنی از
 آب بگذرد و سه ناله دیگر نیز تا معسکر غنیم در میان بود آنروز يك
 و نیم گروه طی شد ناشجاع در کنار ناله که سه طرف دابل داشت
 توپ خانه را چیده خود با فوج خویش سواره در عقب آن ایستاده
 بود معظم خان چون بر حقیقت گل والی و دابل آن سرزمین آگاهی
 یافت پیش رفتن را بی رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
 سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده توپخانه
 بادشاهی را روبروی مخالفان چید و بتوپ و تفنگ هنگام جنگ گرم
 شده تا اواخر روز نائره جدال شعله ور بود و مردم از طرفین سواره
 ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
 افواج فرود آورده بعد از سه گهروی شب بخیمه گاه آمد و مقهوران
 در جایی که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
 و عبد الله خان و سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و دیگر بندهای
 بادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزانه و توپخانه و لشکر منصور
 معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده اک روپیه و هفت
 صد بان و دیگر ادرات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمه
 اسباب نصرت و فبروزی گردیدند باجمله سه پاس از شب گذشته
 ناشجاع از جایی که بود کوچ کرده رهگرایی فرار شد و بادشاهزاده
 محمد سلطان را با سید قلی اوزبک که از عمدهای او بود و گروهی
 دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر بمعظم خان رسید
 باجنود مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
 با احتیاط تمام از ناله و مواضع گل والی گذرانید و چون منهدمان خبر

رسانیده بودند که غنیم عاقبت و خیم در گذر کلبه مجاذی موضع
 تردی پور عزم گشتن از دریای گنگ دارد بر جناح تعجیل بآن
 سمت روانه شد و چون یک کروه طی نمود خبر رسید که مخالف
 بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابراین
 آنخان اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقهوران بجای که رسیده
 بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که غنیم براه
 سوتی رفته آن نوئین معظم از سمت گذر برگشته از همان
 راه بتعاقب شدافت و دو نیم کروه جریبی طی کرده اواخر
 روز در موضع فتح پور نزول نمود و از اینجا تا منزل گاه مخالفان چهار
 کروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانه منصور را پیشتر روانه
 کرده نرهاک خانرا با فوج طرح و پیر محمد آغرا با قراولان و محمد
 مراد بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با انواج
 قاهره سوار شده در پی اعدای روان گردید و در اندای راه خبر رسید
 که ناشجاع از سوتی گذشته آن طرف جیلهاری نزول ادبار نموده
 است عساکر گردون مائربع کرده از سوتی گذشته بانواج مخالف
 نزدیک شد ناشجاع خسران مآل از مشاهده قرب وصول جفوق اقبال
 از روی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانه خود را که پیش
 انداخته بود طلبیده در برابر جیوش ظفر پیکر چید و به توپ و تفنگ
 و بان نایره قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برین و تیره
 گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار ازان جیش ادبار
 جسارت و دلیری کرده بفوج ذو الفقار خان که از دست چپ جنود
 فیروزی شعار به برانگار غنیم مقابل شده بود نزدیک رسیدند شیخ

مبد المجید دکنی و چندی از همراهان خان مذکور و پیر محمد
 آخر با قراولان بتحریک غیرت و همت مرکب جلالت برانگیخته
 بران تیره بختان حمله بردند و به تیغ سراسان مبارزان نصرت نشان
 جمعی از آنها بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف راه فرار سپردند
 و چندی از مجاهدان شہامت آثار نیز زخمی و جان نثار گشتند
 و چون ساعتی از شب گذشت هر دو لشکر دست از جنگ کشیده در
 برابر هم فرود آمدند و شب را با صلاح پاس داشته مستعد گیروان
 و اماند کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمد
 و ارکان لشکر مخالف بود چون بحسن فرست و غایت بینی
 دریافته بود که بوی خیر از اوضاع ناشجاع نمی آید و عنقریب از سطوت
 و صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگی و فرار می پیماید بر مہری
 بخت و یاری توفیق ازان برگشته اختر ادبار رفیق مفارقت
 بسته بجنود ظفر اثر پیوست معظم خان اورا بنوید الطاف بادشاہانہ
 مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده ہزار روپیہ از
 سرکار خاصہ شریفہ داد و رفیقانش را نیز در خور حال رعایتها نمود
 القصہ تا چہار پنج روز باین دستور ہنگامہ جنک بتوپ و تہنگ
 گرم بود و فریقین سوارہ و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیدہ می
 ایستادند و قراولان با ہم آویزش می نمودند تا آنکہ اواخر شب
 بیست و ہفتم خبر رسید کہ غنیم مقہور پاسی از شب مانده
 بجانب دوناپور فرار نمود چون ماسچہ رایت صبح نمودار شد معظم
 خان کمر ہمت بر میان عبودیت بستہ با جیوش رعد خروش
 بتعاقب روان گردید ناشجاع پس از رسیدن بدوناپور کہ آنجا نااہ

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر بعبور است ازین جهت که لشکر فتح رهبر بتعاقب آن تیره اختر بزودی از آب بگذرد و از جمله دو پل پخته که از قدیم الایام بر ناله مذکور بسته شده یکی را که بگنگ نزدیک بود شکسته بدو کچی رفته بود معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یامت ساعتی چند آنجا ایستاده باهتمام تمام جای پل را بخاک انداخت و توپخانه و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن فاله یک کشتی از غنیم مشحون بادوات توپخانه که از جمله ده توپ و دو صد بان بود بدست آمده داخل توپخانه منصور شد و بعد گذشتن از دونا پور در اثنای راه خبر رسید که ناشجاع از کمال سراسیمگی ترتیب افواج را برهم زده بالشکر پراکنده بدو کچی فرار نموده است از اجتماع این خبر فتح جنگ خان تیز عنائی کرده با تمام فوج هراول بی تحقیق و قائل بر جناح سرعت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار جلو ریز رفته خود را بهراول رسانید و چند آنکه معظم کسان فرستاده آنها را منع نمود بسخن او باز نه ایستادند تا آنکه بکنار ناله دو کچی رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و آماده شده دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ کشوند و حتی المقدور در دوع مولت سپاه منصور کوش نمودند و فتح جنگ خان و اسلام خان با همراهان این طرف ناله عنان کشیده مجال گذشتن و پیش رفتن نیامتند تا آنکه معظم خان نیز با ذوالفقار خان و فدائیخان و دیگر جنود فاعره رسید و صلاح دران دید که چون این تیز جلوئی رافع

شده امواج بحر امواج بصدمة توپخانه مخالفان عذبان دلیبری باز
 نکشیده و شبیه توپ و تفنگ آنها را واقعی نهاده باعث تضاد تأیید الهی
 و استظهار اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی ازان ناله که چندان
 آبی نداشت بتلاش جلالت و دلاوری بگذرند و همت بر دستگیر
 ساختن ناشجاع مقصور گردانیده اورا مجال عبور از دریای گنگ
 ندهند لیکن چندانکه درین باب امرا و سرداران را تحریک و تکلیف
 کرد کوتاهی و خود داری نموده سخن آن نوئین اخلاص آئین رارکا
 نبستند ناچار خان سپهدار توپخانه سبکی که همراه رسیده بود ازین
 طرف ناله بروی غنیم چیده در برابر آن جیش ادبار صف کشیده
 ایستاد و به برق اوگنی و آتش امروزی هنگامه دشمن کشی و عدو
 سوزی گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب نایره جدال مشتعل
 بود و قریب بنصف شب که اعدای باطل آهنگ دست از جنگ
 کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جایی نزول مخالفان نیم
 کروه بود رفته باقی شب را بسر بردند و روز دیگر معظم خان از آنجا
 کوچ کرده برگزار ناله که بسمت اکبرنگر درپیش غنیم واقع بود نزول
 نمود و صباح آن ناشجاع نیز از جایی نزول خود کوچ کرده برابر
 لشکر نصرت اثر فرود آمد و در صدد گذشتن از دریای گنگ شد
 لیکن این اندیشه داشت که اگر نخست خود با جمعی بگذرد باقی
 لشکر نکبت اثرش که پیوند امید ازو گسسته جدائی را فرصت
 می جستند طریق مفارقت سپرده همراهی او نخواهند نمود و اگر
 اول لشکر و مردم از آب بگذرانند و خود با جمعی قلیل بماند مبادا
 گرفتار مریضه سطوت و استیلائی عساکر قاهره گردد لهذا باقتضای

مصلحت خندقی عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده مورچالها بست و با سباب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از مدتها امواج بحرامواج ایمن بوده بآسانی و فراغ بال از آب بگذرد و نخست بان شاهزاده نامدار و لاتبار محمد سلطان را که درین وقت از رفاقت و اتفاق ایشان خاطرش جمع نبود از آب گذرانیده بمانده فرستاد و چون نزدیک دوگچی و جزیره درمیان دریای گنگ واقع شده که عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته سال گذشته آنجا مورچال بسته بودند احوال و احوال و اکثر لشکر را بنواره از شعبه اول گنگ گذرانیده بآن جزیره فرستاد و در صد بستن جسر شده بانتظار آمده شدن آن جسر باستظهار توپخانه یک دو روز بسر برد و در عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام از معسکر فیروزی سوار شده نزدیک بمحل اقامت او می آمد و بانداختن توپ و تفنگ نایر پیکار ادر وخته باعث تفرق حال بر اختلال او میگردد تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر بسته شده بود پاسی از شب گذشته منهدمان اقبال خبر رسانیدند که آن باطل اندیش بد سگال پریشان و آشفته حال بسان باد از آب گذشته بحزب انبار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان باقتضای رای صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد بیگ را با توپخانه پیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه کدهی و رنگا مائی که از هنگام استیلا غنیمت بر اکبرنگر تا این زمان مسدود بود بکشاید و آنحدود بامنیت گراید و فوجدار و کوتوال باکبرنگر تعین نمود و بدو آن خان که در آنروی گنگ بود نوشت که اگر احتیاج

بکومک داشته باشد نواره خود فرساده از گذری که مناسب داند
 خان مذکور را از آب گذرانید؛ بلشکر خویش ملحق گرداند و خود
 روز دیگر در دو کچی برای سرانجام بعضی مهمام مقام کرد و هشتم
 ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در
 اثنای راه خبر رسید که لایر خان در گذر دوده که بکدم تلی نیز
 اشتها دارد ششم شهر حال بنواره داؤد خان عبور نموده درین دوروز
 باو ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلانت و جهانداري
 یرلیغ گیتی مطاع بذفان پیوسته بود که هرگاه این روی آب از وجود
 اعادی پدایش یافته معظم خان با جنود گیهانستان بتعاقب
 مخدولان از گنگ بگذرد اسلام خان با جمعی از لشکر ظفراندر
 اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهده او باشد معظم
 خان در همین روز خان مذکور را با فتح جنگ خان و زبزدست
 خان و راجه سجانسنکه بندیل و سکندر روهیل و راجه اندوهن
 بندینه و اسمعیل خان نیازی و دلاور خان و نیکام خان و عبد الرسول
 و شیخ حمید دکنی و میر عزیز بدخشی و جمعی دیگر که قریب
 بده هزار سوار بودند مرخص کرد که با اکبرنگر رفته آنجا اقامت گزینند
 و از دوکچی تا سوتی جا بجای تهاه نشانیده ازین روی دریا با خبر
 باشد که مبادا اعادی خسران بمآب نقشی بر آب زده دگر باره
 باستظهار نواره بر اکبرنگر توابع آن استیلا یا بغد و خود با ذوالفقار
 خان و ندائیخان و مخلص خان و اخلاص خان و سید مظفر خان و لودی
 خان و قزل باش خان و راجه بهروز زمیندار مونگیر و راجه کوکلت
 زمیندار اچینه و دیگر جنود قاهره نه کروه جریبی طی کرده در

پیرپهار که منتهای اکبرنگر است منزل کرد و فردای آن بگذرد و دهه
 که از پیرپهار بمسافت چهار کرده جریبی واقع است رسیده نزول نمود
 و رسول بیگ روز بهانی را بتهانه داری اکبرنگر و علیقلی خان را
 بتهانه داری دوناپور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل
 و رنگمائی و کدهی و راجه بهرز را بفوجداری آنحدود تا مونگیر
 که محال زمینداری او بود رخصت نمود و چون قبل ازین هژده لک
 و پنجاه هزار روپیه برای تنخواه مواجب سپاه نصرت پناه از پیشگاه
 خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان
 مذکور ازان جمله ده لک روپیه در قلعه مونگیر گذاشته و هفت لک
 روپیه دیگر که سید میرزای سبزاری برسانیدن آن معین بود نیز
 بمونگیر رسیده ضمیمه آن شده بود سید نصیرالدین خان را با جمعی
 بآوردن خزانه از مونگیر تعین نمود و روز دیگر نوآره داؤد خان
 را که یکصد و شصت کشتی بون شیخ حمید پسر او آورده بگذرد
 و دهه رسانید و چون دریای گنگ درین موضع مذشعب بسه شعبه
 شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود جسر بسته
 لشکر منصور عبور کند و در سر زمینی که میان شعبه نخست
 و دوم واقع بود فرود آمده از شعبه دوم بکشتی بگذرد و در اودهم ماه
 مذکور که جسر بسته شده بود باجنوب قاهره از نخستین شعبه گنگ
 عبور نموده در جزیره میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبه بزرگ
 آورده اواخر روز بر مردم قسمت نمود که بتدریج از آب گذشته
 در جزیره که مابین این شعبه و شعبه سیوم گنگ است فرود آیند و ازین
 جهت که دران چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتدلم باد دریا در تموج و

تلاطم بود لشکریانی عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون خبر رسید که چندی از قراولان غنیم بموضع سده که میان شعبه بزرگ و شعبه سیوم گنگ محاذی اکبر نگر واقع است و اکثر ملاحان بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن فرقه را کوچانیده ببرند آن خان اخلاص شعار دوپست موار از تابندگان خود با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا فرستاد که دنع مخدولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع آیند و آنها بسمده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند سوار را دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبه بزرگ گذشته در جزیره که معسکر فیروزى بود فرود آمد و اشاره نمود که کشتیها را بشعبه سیوم گنگ آورده مهیا به بستن جسر بدانند و هزار سوار دیگر بسمده فرستاد که آنجا تهاذه نموده از اهل و عیال ملاحان با خبر باشند تا آن جماعه از حزب مخالف جدا شده باین طرف رجوع آورند و مبارزان نصرت شعار در سده دو سوار دیگر از غنیم دستگیر کرده فرستادند و از تقریر آنها بوضوح پیوست که نا شجاع بر ناله مهاندی جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمداغه دلیر خان و داؤد خان فرستاد بعد از استماع خبر عبور جیش منصور از شعبه بزرگ گنگ تنزل در بنای همت و عزیمتش راه یامت و مغلوب رعب و هراس گشته جسر را کثود بالجمله دلیر خان و داؤد خان که آن طرف دریا بودند اواخر روز جریده باین روی آب آمده با معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنکاش کرده

بعد از یکپاس شب بلشکر گاه خود رفتند و اگرچه نوئین معظم از روی کوشش و کار طلبی میخواست بر شعبه سیوم گنگ نیز جسر بسته بزودی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سمدۀ در سرزمین همین جزیره که معسکر فیروزی اثر بود واقع شده و افواج غنیم بفاصله دو کوه از موضع مذکور آنروی ناله مهاندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظه آنکه مبادا اعادی پس از برخاستن عساکر قاهره از سرزمین مذکور بآنجا آمده آنرا متصرف شوند و در سمدۀ مورچال بسته بمردمی که در اکبر بگر بودند مجال تعرض و آویزش پابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داؤد خان با همرهان خود و فرهاد خان و جمعی دیگر که با توخانه بکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بمس گردگی سید تاج و خواجه مشکمی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله مهاندی مورچال بسته بودند فروز آمده در تدبیر عبور لشکر منصور سعی و تلاش می نمود *

افزون درین مقام کدک حقائق ارقام بتحریر مجملی از کیفیت

ناله مهاندی و تصویر چگونگی اختلاط آن پادریای گنگ

و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زیان میگرد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل شعبه سیوم

گنگ شده و نیم کوه پائین دست این موضع از شعبه مذکور

جدا شده بطرف مالدۀ رفته است و از پیش مالدۀ گذشته

نزدیک شیرپور و هجرپور بدریای گنگ پیوسته است و شعبه

مذکور نیز برابر اکبرنگر در موضع چاندپازه بشعبه وسطی ملحق
گشته است و این شعبه از جایی که عساکر گردون متأثر برکنار آن
نزول داشت تا یک کروه عرضش در نهایت تنگی و آتش بغایت
عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد
ناشجاع از جایی که ناله مهاندی داخل شعبه گنگ شده تا جایی که
از آن جدا گشته بمالده میرود سراسر مورچال بسته سید تاج و خواجه
مشکی را با برخی از جنود ادبار بمحافظت آن تعین کرده بود و
از محل انفصال مهاندی از شعبه گنگ برکنار دریا دیوار کشیده
مورچالی دیگر ساخته بود و خود با پادشاه زاده بلند قدر عالی نژاد
محمد سلطان در گهاٹ چوکعی میردادپور توپخانه را پیش روچیده
آنجا اقامت داشت بالجمله چون گرفتن سرزمینی که سید تاج و
خواجه مشکی بمحارست آن معین بودند بگذشتن از شعبه سیوم
گنگ در سمت مقابل اعدای صورت پذیر نبود زیرا که چنانچه
گزارش یافت عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع
بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آب شعبه گنگ
جایی که مهاندی داخل نشده بجزر از آب گذشته باتفاق دایر
خان و داؤد خان بتدبیر عبور از ناله مهاندی پردازند و باین اندیشه
صائب مقرر نمود که آن دوخان شہامت شعار درکنار ناله مذکور
برابر اعدای بدسگال مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این
امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از جایی که بود
پیشتر برده بتوپ و تفنگ ازین روی شعبه گنگ باویرش و جنگ
پرداخت و مخالفانرا بطرف خود مشغول ساخت تا از آن طرف

دلیرخان و داؤد خان بآسانی برکذار ناله مهاندی مورچال بسته در برابر اعدای قرار گرفتند و دمدمهها بر افراخته توپهایی رعد سطوت اژدر ندیب بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طرفین بتوپ و تغذگ و بان و ضرب زن نواثر جدال و قتال شعله در بود و اولیای دولت و مجاهدان جنود نصرت در تکبیر عبور از ناله مذکور و قمع و استیصال غنیمت مقهور مساعی موفور بظهور رسانیده می خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بنای ثبات مخالفان را بباد هزیمت دهند و چون معظم خان جاسوسان بسمت بالای آب مهاندی برای تفحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر فتح رهبر داشته باشد تعیین نموده بود شب سه شنبه بیست و هشتم ماه مذکور منهدمان خبر آوردند که در گذر گون رکه موضع قابل عبور هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا بیک راه چهار کروه و براه دیگر دو کوه مسافت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور طلوع آفتاب برخی از توپخانه با فرهاد خان و جمعی از قراولان بآن سمت فرستاد که توپها برکذار ناله چیده به بستن مورچال پردازند و آنمکانرا بادوات توپخانه مستحکم سازند و ذوالفقار خان و فدائیخان و لودنخان را بجهت محافظت و خبر داری اردو و لشکر گاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود یا مخلص خان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از شعبه سیوم گذگ بمجر عبور نمود و آنطرف دلیر خان و داؤد خان و میرزا خان و رشید خان و دیگر مبارزان ظفر پناه همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در افدای راه قراولان خبر آوردند که فرهاد خان و جمعی که پیشتر رفته بودند

برکنار ناله مورچال ساخته توپها نصب کردند آن ناله در موضع مذکور قریب پنجاه گز عرض و آبش عمق بسیار داشت و بر طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت تشابک و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتی چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم خان بعد از وصول بآن موضع جمعی از ملاحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها عجله دو کشتی برآورده بکنار رسانیدند آنخان اخلاص آئین نخست جمعی از تفنگچیان پیاده بابرخی از بیلداران بآن دو کشتی بچند توپ از آب گذرانید و بعد ازان پیر محمد آغور را با زسره قراولان بدفعات بر کشتیهایی مذکور نشانیده بآن روی ناله فرستاد و اسپان آنها بشنا گذشتند و آفریق در آنطرف بچستی و چالاکي و جد و جهد تمام مورچال بستند و اگرچه جمعی از سوار و پیاده غنیم یا امیرقلی داروغه توپخانه بادشاه زاده و الاتبار محمد سلطان بنگاهدانی آن گذر قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدیو جهان و سطوت و صلابت عساکر کیهانستان قدم جسارت بدفع و دفع پیش نگذاشته مانند سراب از دور نمایان بودند درین وقت پیر محمد آغور با چندی از قراولان بتکلیف شهابت و دلآوری از مورچال باره پیش رفته بسمتی که آن گروه جلوه گر بودند روانه شد مخدولان نظر باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلالت پرور در انگذده قریب صد کس آنها حمله آور شدند دلوران نصرتمند مضمون (الحرب خدعة) را کار بند گشته از روی مصلحت سپاهگری از پیش آنها درگردان شدند و مقاهیر را بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرأت آن خیمه رویان
تیره بخت را برگردانیدند درین حالت گولۀ توپی از توپخانه منصور
بسواری ازان زمره نابکار رسیده او را از باره حیات فرو افکند اعادی
بدسگال از مشاهده این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سراسیده
وار راه فرار سپردند و پیر محمد آخر با قراولان تعاقب نموده یک کس
از آنها را دستگیر کرد و درین اثنا قریت سه صد کس از تاباندان معظم
خان از آب عبور کرده بآن طرف رفتند و چون دوازده کشتی دیگر
که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود و دلیر خان و داؤد
خان از روی کارطلبی بر دیگران سبقت بسته شروع در گذرانیدن
مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بمکشی و اسبان آنها
بشنا میگذشتند و آن دو خان شهادت نشان نیر او آخر شب عبور
کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگر تا پاسی از
شب برگذار ناله بسر برده بتاکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی
اعتصام قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی بدست آمد که بر نالۀ مذکور
جسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر کو مکیان و همراهان
داؤد خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داؤد خان که
دران روی مہاندی برابر مورچال سید تاج و خواجه مشکئی بسته
بودند خالی و غنیم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری
آنها بعهده عبد الله خان سرای و سید سالارخان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکر گاه بزرگ که در میدان دو شعبۀ گدگ بود
معاودت نمود و روز دیگر که غره جمادی الاخره بود ازان طرف مہاندی

خبر رسید که مخالفان را از سطوت عبور امواج منصور پای ثبات و قرار از جای رفته مرحله پدماي وادي فرار گشتند و سید تاج و خواجه مشکي مورچال را خالي کرده پيش ناشجاع رفتند و سيوم ماه دلیر خان و داؤد خان از جائي که بودند کوچ کرده برگزار ناله نزدیک بمکاني که قبل ازین مخدولان مورچال بسته بودند فرود آمدند و مذهبان از لشکر ناشجاع خبر آوردند که سید عالم که با زین الدین مهبین ناخلف او در جهانگیرنگر بود با قریب یک هزار و پانصد سوار و پیاده و دوصد توپ از خرد و کلان آمده باو پیوست و چون آنطرف مهباندي یک گروه پیشتر از محل نزول دلیر خان و داؤد خان ناله دیگر بود که لشکر منصور را ازان عبور بایستی نمود پنجم ماه مذکور معظم خان با جمعی از شعبه سیوم گنگ گذشته و از مهباندي بکشتي عبور کرده برگزار ناله رفت و بران جسر بسته یک گروه پیشتر رفته آن هرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و میانه خان و جمال دایلق را با هزار سوار و پیاده بسیار و برخی از توپخانه بمالده تعیین کرد و جمعی از مخدولان که در آنجا بودند باستماع خبر توجه این فوج از ناله مهباندي عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد که داؤد خان بامینرا خان و رشید خان و سائر کوکميان خویش محاذی مکاني از مابین دریای گنگ و ناله مهباندي که ناشجاع خود آنجا اقامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم سعی و کوشش قیام نمایند *

برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاالت

اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدائع تائیدات آسمانی و لطائف عنایات ربانی درباره این دولت جادوانی که درین هنگام خجسته مرجام بجلوه گاه ظهور آمده غبار ملالت از چهره حال اولیای دولت زود و مجددا جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه بادشاهزاده نامدار بلند مقدار محمد سلطان که باغواى وسوس نفسانی و خامی جوانی چنانچه گذارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و قبله و کعبه دوجہانی نموده غبار شورش انگیزخته بودند درین وقت که اثار نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در ناصیه حال ناشجاع رمیده بخت برگشته روزگار برآی العین مشاهده نمودند و بیقین دانستند که رفاقت او جزسوی خاتمت و وخامت عاقبت نتیجہ ندارد چشم بصیرت بر سراپای احوال خود کشوده بیاباری عقل رهنما بر قبح کردار ناسزوار خویش متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقدیر از ایشان سر بر زده بود بتعلیم سرورش دولت و تلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاھراہ سعادت و هوشمندی مہتدی شدند و چون بعزم رجوع و انابت از روی ضوای اندیشی چند روز قبل ازین به بہانہ دیدن اهل حرم خود کہ دران اوقات عارضہ بیماری داشتند از ناشجاع مرخص شدہ بتانہ آمدہ بودند و اسلام خانرا کہ بانوجی از مهاکر قاهرہ در اکبرنگر بود از داعیہ خود آگہی دادہ مکرر نوشتہای

نهانی با و فرستاده بودند که با جنود مسعود در دوکچی منتظر ورود
 ایشان باشد درین هنگام اندکها فرصت نموده آن اردو پسنیدیه را
 از قوه بفعل آوردند و ششم جندای الحرة اواخر روز به بهانه شکار سوار
 شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته و یازده کس از نوکران
 روشناس و برخی از خواجه سرایان و خدمه و یک اسپ سواری
 در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر ناآوده بگذر دوکچی که اسلام
 خان با افواج قاهره بموجب وعده ایشان آنجا متروعد بود متوجه
 شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشجاع که در ناآوده می بودند
 ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته راه تعاقب سپردند
 و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن ایلتحال اسلام خان که منتظر
 قدوم ایشان بود خبردار شده خود را باهمراهان بکنار دریا رسانید
 مخالفان ارباب فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعتصام مشاهده کرده
 دیدند که کشتی بادشاهزاده بکنار نزدیک رسیده است خامرو ناکام
 برگشته بآنطرف رفتند و بادشاهزاده بتائید اقبال بی زوال حضرت
 شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی
 که گروهی از خدمه ایشان دران بردند از گرانباری نزدیک باین
 کنار غرق شد و برخی مردم را آب هلاک از سرگذشت و چندی
 به نیروی شفاوری از غرق آب اجل رستند و دوپاس از شب گذشته
 این خبر بهجت اثر از نوشته اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع
 این شکر واقعاً مسرت افزا احبابی سلطنت و اولیای دولت
 مسرور و مجتبه گشته بعجائب الطایف ربانی و غرائب کلسازیهای
 آسمانی که همواره قرین روزگار این خلافت جادانیدست متیقن

گردیدند نصرت را آب رفته بجوی و دولت را رنگ تازه بروی آمد و چون پادشاهزاده جریده آمده بودند معظم خان از سرکار خاصه شریفه برای ایشان از مایحتاج آنچه عجله مقدور بود سامان نمود و از آنجا که بودن ایشان در آن روی آب مقتضای مصلحت نبود قرار داد که در گذر سده از آب گذشته بلشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه مذکور آن شعبه دوحه حشمت و جاه از گنگ عبور نموده بمعسكر منصور متوجه گردیدند معظم خان با دیگر بندهای بادشاهی پذیره شده آن والاتبار را بخیمه که برای ایشان مهیا گشته بود فرزد آورد بالجملة چون منهدیان خبر رسانیده بودند که در سمت پائین آب مهاندی نزدیک بگلگه گهات بفاصله پنج کروزه از مالدیه پایا بدست که صلاحیت عبور موکب ظفر ایات دارد محمد مراد بیگ که با سید سالار خان و میانه خان و جمال داتراق و گروهی دیگر در مالدیه بودند باشاره معظم خان جمعی از رفقای خویش با برخی از توپخانه همراه گرفته خود را بموضع پایاب رسانند و آنجا مورچال بسته گذار آب را بادرات توپخانه استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بریمعنی بلند اختر پسر کهتر خویش را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلی اوزبک که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین جابری و میر مرتضی اصامی و اکثر سرداران و نوکران عمده و سپاه و توپخانه بسمت مالدیه و بگلگه گهات فرستاد که دران حدود بر گذار مهاندی هر جا پایاب و قابل عبور لشکر منصور باشد مورچال بسته بمراسم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با جان بیگ و ابن حسین و فوجی کمتر از هزار سوار باستظهار توپخانه

و نواره درجایی که ناله مهاندی از آب گنگ جدا شده بطرف مالدۀ
 میروند بغاصله ناله مذکور برابر لشکر داود خان پامی تجلد استوار
 کرده معظم خان چون برین معنی آگاهی یاست عبد الله خان همراهی
 و حق وردیخان و گدا بیگ را با پانصد سوار از همراهان ذوالفقار
 خان و قریب هزار سوار از تابیدگان داود خان و دلیر خان و گروهی
 دیگر از مبارزان بکوسک لشکری که در حدود مالدۀ بود تعیین
 نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان که با آوردن خزانه از موگیر
 معین شده بود بلشکر ظفر قرین رسیده چهارده لک و پنجاه هزار
 روپیہ که از آنجا آورده بود رسانید و چون مدتی بود که ذوالفقار
 خان را کوفتی صعب طاری شده آنعارضہ بامتداد کشیده بود و خان
 مذکور از غلبہ ضعف و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت
 رفاقت عساکر قاهرہ نداشت بنابراین از جناب خلافت و جهاننداری
 استدعای آمدن بکمبخت حضور نموده بادرآک این سعادت دستوری
 یافته بود و درینوقت بعزم روانہ گشتن بدرگاہ والا از معظم خان
 مرخص شده با کبر و آمد القصہ چون افواج مخالف در حدود
 مالدہ و بگلہ گھاٹ اجتماع کرده بودند و ازینجهت که جمعیت عساکر
 فیروزی متأثر دران طرف کم بود و سردار عمدہ نیز بانها نبود مظنہ
 این می شد کہ مخالفان از آب گذشتہ باین طرف آیند و دستبرد می
 نمایند معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا دلیر خان را نیز بآن
 سمت تعیین نمود و خان مذکور بیست و پنجم ماه مزبور بآن
 جانب روانہ شد و چون یرلیخ لازم الامتثال از جناب سلطنت و اقبال
 بطغرای نغان پیوستہ بود کہ بادشاہزادہ محمد سلطان را روانہ پیشگاہ

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الانعاز سامان لوازم رفتن ایشان کرده از بندهای بادشاهی فدائیکانرا بانوجی از سپاه ظفر پناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود باچندی از نوکران قدیمی ایشان بحراست و خبردارچی آن والا نژاد مقرر نمود و بذوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهرجای رسیده باشد تا رسیدن شاهزاده توقف گزیند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بیست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پیر بهار نزول نمودند و غرض رجب از آنجا روانه درگاه آسمان جاه گردیدند و معظم خان در همان روز که شاهزاده از آب گذشتند از سرزمین جزیره که مابین شعبه دوم و سیوم گنگ است و آنخان مصلحت دان باقتضای حزم و صلاح اندیشی مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روی آب رفت و راجه سبحانه سکنه را با هزار سوار و پانصد پیاده بند قچی و برخی از توپخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنها بتصرف آرند و روز دیگر از ناله مہاندی گذشته آنطرف منزل نمود و سلخ ماه مذکور که ازان جا کوچ کرده روانه مالد بود در اثناء راه نوشته دلیر خان از بگله گهات رسید و بوضع انجامید که میعزا بیگ نام یکی از سرداران عمده ناشجاع بانوجی قریب هزار سوار و چند فیل که از مہاندی گذشته بقصد محاربه و پیکار بانواج قاهره باین طرف آمده بود و در سیتل گهات دلیر خان را بار نبردی مردانه و جنگی دلیرانه روی داده است و مخالفان شقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هزیمت فاحش خورده راه فرار سپرده اند چنانچه میدرزایک مذکور یک زخم تغنگ و دیگر زخم نیزه برداشته با هفت سوار نیمجان ازان مهلکه بر آورده و خواهر زاده ارکه بخطاب یکه تازخانی مدهم بود و دیگری از رؤسای مقهوران که بخطاب سرانداز خانی بدناسی داشت دران داروگیر دستگیر سرینجه اقبال عدو بند دشمن شکار شهنشاه روزگار گشته اند و گروهی انبوه ازان جسارت کیشان طعمه تیغ سرافشان مجاهدان فیروزی نشان شده برخی هنگام گریز ازان رهنخیز فتنه و ستیز در آب مهاندی بغرق آب عدم فرو رفته اند و آنخان جلالت شعار بعد ازیں فتح به بگله گهات رسیده برکنار مهاندی مورچال بسته و در آنطرف سید عالم باتو بخانه و لشکری در برابر نشسته است معظم خان از وقوع این لطیفه نصرت که بذیرنگی طالع والی خدیو جهان چهره افروز دولت گشته بود بهجت قرین و مسرت اندوز گشته چهارم رجب بمحمودآباد که سه گروهی بگله گهات است و بلند اختر پسر کهتر ناشجاع با سید قلی اوزبک و جمعی دیگر از سرداران و پناه مخالف درانطرف مہدای مدافعه بود رسید و آنجا مورچال بسته اقامت گزید و روز دیگر سوار شده برای دیدن بگله گهات و ملاحظه مورچال بلشکر دلیر خان آمد حان مذکور مددنها برانراخته توپها بران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقهوران می انداختند و چون از طریق خشکی بجهاگیرنگر مه راه است یکی راه مالده که سید سالرخان و جمال دلزاق و گروهی دیگر به محافظت آن قیام داشتند و دیگری راه بگله گهات که آنرا دلیر خان گرفته بود و سیوم

راه شیرپور و هجراعتی که بسمت پائین آب مهاندی و از بگله گهآت
 بمسافت هشت کرده واقع است و تا این هنگام فریقی بمحافظت و
 سد آنطریق معین نبودند و غله نیز ازان راه بٓانده میرسید
 بذابرآن معظم خان درین هنگام لودیخانرا با فوجی و شش توپ و
 دیگر ادرات توپخانه بآنجا تعین نمود که ضبط و حراست راه و منع
 رسیدن غله و آذوقه بٓانده نموده ازان ناحیه با خبر باشد بالجمله
 معظم خان مدت یکماه در محمود آباد اقامت گزیده تمام همت
 اخلاص نهمت خویش بتدبیر عبور از مهاندی و دفع و استیصال
 دشمنان فساد اندیش که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره
 قدم ثبات فشرده اظهار آثار تجلد میکردند بسته بود و چنانچه شیوه
 عبودیت و آئین خدمتکزار است آسایش و آرامش را خیر باد
 گفته شب و روز درین باب سعی و کوشش مینمود تا بالکلیه غبار فتنه
 و آشوب ناشجاع باطل ستیز فتنه پرور از ساحت آن بوم و بر فرو
 نشیند و آن مهم نصرت فرجام بزودی انجام یافته کار به موسم
 برشکل آید و نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایابی در حدود
 بگله گهآت بهمرسیده بود رای اخلاص پیرای آن نوٓین ارادت آئین
 برین قرار گرفت که پیش ازین توقف و درنگ جائز نداشته و تکیه
 بر اقبال بیزوال خدیو جهان نموده بهر عنوان باشد بالشکر منصور از گذر
 مذکور عبور نماید و هران و سرداران جنود قاهره را ازین قرار داد با
 خبر ساخته چهارم شعبان از دوم سال جلوس همایون پاهی از شب
 مانده باین عزیمت صائب با مخلص خان و اخلاص خان خویشکی
 و دیگر مبارزان فیروزی شعار سوار شد و در اثنای راه دلیر خان

و سید مظفر خان و گروهی دیگر از سرداران شهاست نشان که دران ضلع بودند با سپاه خود از مورچالها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهیئت اجتماعی روان گشته اول روز نزدیک بگذر مذکور که دو کروه پائین بگله گهاک بود رسیدند چون ناشجاع پیشتر ازین اراده آگاه شده فوجی بابریخی از توپخانه جهت مدافعت عساکر ظفر قرین تعیین نموده بود آنها آماده مدافعت درانطرف ایستاده بودند بمجرد ورود جنود مسعود بگذار ناله دست بانداختن توپ و تفنگ کشوند معظم خان توقف و درنگ مصلحت ندیده مردم را تکلیف گذشتن از ناله نموده مجاهدان فیروزمند و مبارزان نصرت پیوند بمیامن همت و جلالت و یادری توفیق و سعادت جمعیت مخالفان را واقعی نه نهاده همگی دل بر عزیمت عبور گذشتند و نخست دلیرخان و اخلاص خان و مخلص خان فیل سوار یاب زدند و پس ازان سید مظفر خان و دیگر نهنگان بحر شجاعت بآن ناله در آمده از چپ و راست و پس و پیش فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مقهوران بد نرجام بجد و کوشش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند و بهادران نهنگ صولت هزیر آهنگ را در میان ناله بشیده توپ و تیر و تفنگ گرفته لوازم مقاومت بظهور رسانیدند و چندی از سپاه ظفر پناه هدف ناوک تقدیر گشته سر بجیب نیکنامی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیده جمعی از صدمه ریزش گواه و پیکان بر گردیدند و گروهی از دلیران بسالت کیش شهاست خو که حفظ ناموس سپاه گیري و آبرو دامن گیرشان بود روی همت بر نداشتند و چون در طرف گذر غرق آب بود و در میان ناله از طرفین گذر چو بیا

بر زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم بر زمین غرق آب نیفتند در بنوقت بسبب عبور لشکر ظفر اثر آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضی مواضع پایاب غرق آب شد و چوبها نیز غلطیده نشانها برجای خود نماند و بدین سبب از سوار و پیاده قریب هزار کس را لطمه امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و فتح پسر دلیر خان رخت حیات بسیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته بساحل مقصود رسیدند و بمجرد برآمدن جیوش بحر خروش از آب اعادی بد مآب رخ از عرصه مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان نیز متعاقب عبور نموده بجنود منصور پیوست و همگی عساکر گردون مائر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی ازان تیره بخندان قدم جرأت فشرده ساعتی چند باستطهار توپخانه و مورچال هنگامه افروز کوشش و جدال گردیدند و محاربة الامر تاب ثبات نیاورده روی همت بر تافتند و مجموع توپخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه در آمد و در خلال این احوال بلند اختر و سید عالم و سید قلی اوزبک که ناشجاع آنها را نیز متعاقب این گروه باین طرف تعیین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از سطوت افواج گیتی کشا بی آنکه مجاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آرند و آویزشی فیما بین روی نماید عنان عزیمت تافته راه فرار سپردند و بر آوردن جان ازان عرصه مغنم شمردند و بلند اختر با سید قلی اوزبک از همراهی بمانده شتافت و سید عالم با دیگر جنود مخالف بکام ادبار بناشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

فتح شگرف چون آنقدر کشتی که قابل بستن جسر باشد بهم رسیده بود معظم خان برکنار ناله نشسته باهتمام بستن جسر پرداخت و چون جسر مهیا شد بقیه جنود مسعود را که از آب گذرانیده همانجا منزل کرد ناشجاع وخیم العاقبة واسط همین روز خبر عبور عساکر منصور از ناله شنید و چون دید که سیل بلا نچنان بالا گرفته که بخمس و خاشاک تدابیر باطل و اندیشیهایی ببحاصل سد راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناامی شده باهزاران خسارت و حرمان و نکبت و خذلان دل از بودن بفکاله و مملکت و دولت دیرساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال تباہ از چوکی میدرد پور رحل افات برداشته روی ادبار بنانده که بنگاه او بود آورد که از آنجا پسپیچ راه آوارگی نموده بجهانگیر نگر رود بالجملة معظم خان روز دیگر با فوج ظفر اثر بجانب نالده که ناشجاع تیره اختر بانجا رفته بون روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی باو خبر رسید که تمامی نوار غنیم نزدیک تدری پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کروهست جمع شده و ناشجاع خود نیز بآن راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر جناح سرعت و تعجیل بجانب تدری پور شتافت و بافی جنود مسعود نیز متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده آنخان اخلاص نشان بتدری پور رسید و چهار صد کشتی از نوار ناشجاع بعضی ازان مشحون باموال و کار خانجات او که دران موضع بانتظار رسیدن آن رمیده بخت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و معظم خان نور احسن و میر عزیز دیوان لشکر ظفر اثر را با واقعه

نویسمی و جمعی از سپاه و ششصد پیداده بندر قچی برای ضبط آن اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانه تانده شد و با چهار صد سوار قریب بنصف النهار بتانده رسید ناشجاع که شب پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی میردادپور روانه تانده شده بود صبح آن بانجا رسیده بعزم فرار و قصد ساز و برگ راه ادبار بیرون تانده برگذار دریا فرود آمد و بتأکید و اهتمام تمام در غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس و غرائب اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصه دیگر اشیاء و کار خانجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کرره از تانده پشتتر رفته در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گزید درین اثنا قراولی بار خبر رسانید که افواج قاهره نزدیک رسیده است از غایت رعب و دهشت مضطرب گشته سراسیمه وار از آنجا سوار شد و پنج و شش گهزی از روز مانده خود را بکنار دریا رسانید و با بلند اختر و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ و معدودی از سپاه و خدمه و خواجه سرایان که همگی سه صد کس بودند در کشتی نشسته با قریب شصت کوسه در همان روز که پنجم شعبان از دوم سال جلوس همایون بود بجانب جهانگیر نگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سرداراننش که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروزی و فلاح در چهره احوال او نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خود را بیکسو کشیده مفارقت گزیدند و اعوانان و خود سران لشکرش دست بغارت کشوده پاخذ

اموال او جسارت نمودند چنانچه برخی از نفائس امتعه توشکخانه اش را که مندل نام خواجه سرای تحویلدار باشاره آن خسران مآب انتخاب کرده بر شش فیل و دوازده شتر بار کرده آورده بود که داخل کشتی کند با چندی از جنائب خاصه که آنها را فیز میخواست بکشتی در آورده همراه ببرد جمعی از اوباش بذراجه بردند و درین وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتی رخ نمود و غریب هرج و مرجی پدید آمد هرکس را هرچه بدست می آمد بذهب و غارت میبرد و آن را غنیمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که روز پیش آن ناشجاع از تانده بوادی آوارگی شنافته بود بآنجا رسید و برین احوال مطلع گردید بضبط و گرد آوری اشیا و اموالی که مانده بود پرداخته در استرداد آنچه اوباشان لشکر بغارت برده بودند از آن خیره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور ساعی شد و عورات و پردگیان را که آنجا مانده بودند با احتیاط تمام حراست کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرمله گماشت و ناظران و خواجه سرایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بخدست خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری بیشتر از بیشتر بظهور رسانند و داود خان که بعد فرار ناشجاع از چوکی میرداد پور بر آب مہاندی جسر بسته گذشتہ بود او را در این روز رسید و از جلائل دلائل اقبال این برگزیده ذوالجلال و امارات روشن بر تیره روزی و ادبار ناشجاع خسران مآل که درین هنگام جلوه ظهور نموده بتاژی سرمایه عبرت و بصیرت عالمیان گردید آنکه آن دو غراب که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفائس اموال آن بد مآل

در آنها بود پس از برآمدن معظم خان از تردی پور چون محاذی
موضع مذکور رسید بندهای بادشاهی خبردار شده ازین طرف
کشتیها روانیدند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خلیفه زمان
هر دو را بدست آورده بگذار رسانیدند و مجموع اشرفی و طلا آلات
و جواهر و نفائسی که در آنها بود بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت
قاهره درآمده ضمیمه غنائم گردید و از شیر پور و هجرا هتی که
لودیخان با جمعی در آنجا بود خبر رسید که هنگام عبور نوارده غنیم
قریب سی کشتی که در بعضی از آنها برخی اشیا و اموال ناشجاع
و منسوبان و اتباع او بود بدست مبارزان فیروزی نشان آمد و برادر
زاده سید عالم و رندوله پسر خوانده او با چندی دیگر از مخدولان
که در آن کشتیها بودند اسیر سر بنجه افبال دشمن شکار شهنشاہ کامکار
گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که بغارت رفته بود بحسن
سمی و تفحص و قدغن و اهتمام معظم خان از جسارت منشانی
که دست تطاول با خدا آن کشاده بودند استرداد یافته بحیطه ضبط
آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از نوکران عمده ناشجاع مثل سراج
الدین جابری و اسفندیار معموری و میر مرتضی امامی و ابن
حسین داروغه توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب
پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روی امید ازو بر تافته با اهل
و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم خان ملاقی شدند
و آن زنده نوینان نظر بر شیمه فضل و کرم و شیوه بخشایش
و احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و بنزد
میراحم بادشاهی و بشارت مکارم سایه الهی خوشدل و مستمال ساخته

مناصب مناسب در خور حال آن فریق تجویز کرد و حقائق احوال
 آنها را بدرگاه معلی عرضه داشت بالجمله معظم خان دوازده روز در
 تانده توقف نموده بنظم و نسق مهمات هر دو روی گنگ و گرد اداری
 اسوال ناشیاج نگوهیده فرجام قیام و ززیده هیزدهم شعبان بعزم
 تعاقب آن بد عاقبت تیره اخگر کوچ کرده بتدری پور آمد و اسلام
 خان که با فوجی از عساکر ظفر متأثر در اکبر نگر بود چون بنابر
 نثار خاطری که با آن نوئین ارادت آئین داشت بی آنکه از پیشگاه
 خلافت و جهانداری فرمان طلب بنام او صادر شود با جمعی از
 همراهان خود از اکبر نگر برآمده عازم درگاه خلایق پناه شده بود
 مخاص خان را بفوجداری اکبر نگر مقرر نموده بآنطرف آب رخصت
 کرد و فتح جنگخان و اخلاص خان خوشگی و عبد الله خان سرای
 و زبردستخان و مالوجی و میانه خان و علیقلی خان و جمال
 دلقاق و امر سنگه نروری را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعیین
 نمود و خود با دلیر خان و داؤد خان و رشید خان و سید نصیرالدین
 خان و راجه نرسنگه کور و فرهاد خان و آغرخان و قراولخان و
 عبد الباری انصاری و گروهی دیگر از مبارزان جیش اقبال
 نوزدهم از تدری پور کوچ نموده در هجر پور منزل گزید و روز دیگر
 از آنجا بر جناح مسارعت براه خشکی روانه جهانگیر نگر گردید تا
 ناشیاج آنجا مجال ثبات و استقرار نیافته آواره کشور ادبار شود
 و بالکلیه ساحات آن مملکت از خس و خاشاک فتنه او پیرایید
 بالجمله آن ناسزاد دولت و اقبال نکبت زده و پریشان حال با هزاران
 دشمنان و ناکامی که بمکانات سوی افعال از پیشگاه عدل داور بیهمال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان بجهانگیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین مهین ناخلف او در آنجا بود باشاره آن بی بهره جوهر عقل و فرهنگ با راجه رخنگ راه ارسال رسل و رسائل کشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت دفع منور خان زمیندار جهانگیر نگر که از بخت مژدی و پیش بینی چنانچه گزارش یافته زمینداران آنحدود را با خود متفق و همداستان ساخته سر از اطاعت و فرمان پذیری ناشجاع پلچیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخنگیان دیومیرت بهائم خوا با جلیه و غراب بسیار بمدد فرستاده چنانچه آذشعبه دوحه فساد بمعاونت و امداد آفقوم بد نهاد بر سر منور خان رفته او را شکست داد و پس از کفایت آنهم مبلغی از نقد و جنس بر سبیل جلد بآنها داده آن گروه خدلان بوزره را رخصت معاوت نمود و بنامه و پیام با راجه مقرر کرد که هرگاه پدر متنه پرورش برفتن رخنگ مضطر شود و بجهانگیر نگر آمده خواهد که بپایه مردی فرار رخت ادبار بآن دیار کشد دگرباره جمعی بسرحد فرمند که او را دلیل راه آوارگی شده بآن کفر اباه رسانند و راجه بحاکم چانگام که سرحد رخنگ است تاکید کرده بود که هرگاه ناشجاع درین باب ایمائی کند بی توقف گروهی را نزد او فرمند و رخنگیان بدگوهر لئیم درین آمدن خوانی عظیم باطراف و نواحی جهانگیر نگر رسانیده چنانچه شیمه آن بی دیقان و عادت آن ضلالت گزینانست خلقی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بودند بقید اسار آورده با خود برند و وبال آن نیز بوزکر ناشجاع

و خیم العاقبت عائد گشته ضمیمهٔ موجبات خزی و ادبار او گردید و درین ایام که بد نرجام از تاندهٔ فرار نموده بجهانگیر نگر رسید چون این معنی را متیقن بود که از صولت و سطوت عساکر جهانکشا آنجا نیز ثبات و استقامت نمی تواند ورزید و جاره کار جز فرار بجاقب رخنگ نمی دید کسان بانوشتها نیز راجهٔ آنجا فرستاده درخواست نمود که جمعی از مردم خود بفرسند تا او را رهبری و همراهی کرده بآن ولایت کفر آیت که نمونه از درکات معیر و سورتی از معنی بَقِصَ الْمَصِیْرُ است برسانند و قریب یکماه بانظار خبر بسر برد و از آنجا که معظم خان بافواج نصرت پیرا چنانچه مذکور شد بدعاقب او پرداخته بود از طنطنهٔ قرب وصول مواکب ظفر لوا مورد رعب و هراس گشته مقید بر رسیدن خبر و معاونت فرستادهای خود نشد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه ثالث از جلوس همایون بود رخت نکبت بر سفینهٔ ادبار نهاده با زین الدین و بلند اختر و زین العابدین پسران خویش و چندی از عمدها که تا اینجا راقم کرده بودند مثل جان بیگ و سید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ و جمعی از سپاهیان و معدودی از خدمه و خواجه سرایان از جهانگیر نگر برآمد و در موضع دهاپه که چهار گروهی شهر و جای تهاذه است منزل نمود و در آنجا جمعی از ملاحان و فرقه از سپاهیان که رخصت حال و خذلان و نگال خود در صورت رفاقت آنخسران مآل بدیدهٔ پیش بینی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته بشهر آمدند و از فقدان ملاح چند کشتی همانجا ماند و روز دیگر از آنجا روانه شده در سری پور که یکی از تهاذهای عمده و درازنده کرره بالای جهانگیر

نگر است نزول اِدبار نمود و در آنجا جان بیگ که از تربیت کردهای
 عمده قدیمی او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهی از عمله
 نواره و ملاحان که درینوقت بوجود آنها بیشتر از عمدها و سرداران
 احتیاج داشت ترک رفاقت کرده راه مفارقت پیمودند فردای
 آن از آنجا روانه شد و چون زین الدین مهین ناخلف او قبل ازین
 سه ماه شخصی نزد راجه رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل
 از رسیدن ناشجاع جهانگیرنگر برای طلب کومک پدش حاکم
 چانگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر
 سه کس با پنجاه و یک منزل جلیه رخنگی و فرنگی مشحون
 بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چانگام باشاره راجه سامان
 کرده برسم کومک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند
 و نوشتند راجه و حاکم چانگام رسانیدند و رؤسای کفره رخنگ اظهار
 نمودند که اگرچه راجه ما را برای امداد و کومک فرستاده است و
 قرار داده که خود نیز آمده در چانگام بنشیند و متعاقب نواره عظیم
 بفرستد و جمعی براه خشک نیز تعیین نماید لیکن این مراتب
 در صورتی مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات نهاده
 استقامت میورزیدید چون اضطراب کرده برآمدید مامور نیستیم که
 شما را بر خفگ بریم ناشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از
 جهانگیرنگر برآمده ایم که در موضع بهلوله که سرحد ملک بادشاهیدست
 رحل ثبات افکنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعه آنرا با دیگر تهاجمات
 استحکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل
 آوریم بنابراین آن گروه ضلالت آئیدن بمرافقت و موافقت راضی گشته

همراه شدند و آن روز در پیرگنه لکهی دیو منزل نمودند و صباح آن
 ناشجاع بیدرگت باطل آهنگ بانوار رخنگ ازان موضع روانه شده
 در پیرگنه بهلوه در مکانی که تا قلمه آن براه خشک چهار کروه مسافت
 بود نزول نمود و در آنجا امام قلبي خویش حسین بیگ اباکش که
 بحراست قلعه بهلوه قیام داشت باشاوار حسین بیگ مذکور آمده
 بآن تیره ایام ملاقی شد و آنغدار تبه کار او را تسلیم و استمالت
 نموده فرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیش او آورد حسین
 بیگ از قلت سرمایه دانش و تدبیر سود کار خویش از زیان باز
 ندانسته روز دیگر بانسون فریب آنگنه پرور با یکصد سوار از قلعه
 بهلوه برآمده بدیدن او رفت و آن آوارگ کشور درگت او را با امام
 قلبي مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که بمردم
 خود که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را باتمامی اموال که
 آنجا داشت حواله کسان او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
 دوازده کس در دو کشتی نشانیده با نوشته حسین بیگ فرستاد که
 رفته قلعه را با اموال و اشیای او بتصرف آرد میرزا بیگ در دو
 گروهی قلعه کشتی را بکنار باز داشت و نوشته حسین بیگ را
 بشخصی داده نزد گماشتهای او که در قلعه بودند فرستاد و بآنها پیغام
 نمود که مرکوبی چند بفرستند که با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
 رود چون نوشته بانها رسید از صواب اندیشی و کارشناسی بظاهر قبول
 دادن قلعه نموده جواب فرستادند که اسبان برای سواری میفرستیم
 و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیگ و هندوی که
 دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیداه بندر قچی و قیر انداز

و در فیل بکنار دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیلانرا بآب زده بر سر کشتیها آمدند و میرزا بیگ را با ده کس از جمله دوازده کس دستگیر نمودند و دو کس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و او را از سدوح این مقدمه آگاهی بخشیدند آن تباه اندیش بیخرد بعد از اطلاع بدین قضیه قرار داد که روز دیگر با صدان رخنگیان و استظهار نواره آنها کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعه بهلوله را بتصرف آرد و آن غلالت کیدشان را بسعی و کوشش درین امر تکلیف نمود چون صبح شد سرداری دیگر از آن گروه شقاوت پزوه با سه کشتی از چانگام رسیده بفرقه سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر او از صلاح و کارش از اصلاح بیرون است از قبول رای باطل و تکلیف لاطائل او سر باز زده بزبان معذرت صریح جواب دادند که آداب و آئین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کذیم بدوپ و تغذگ بر روی آب آتش کارزار می توانیم افروخت و حسین بیگ اباکش را که بودن او در قید ناشجاع سرمایه هوس گرفتن قلعه بهلوله بود ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و ابرام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دامن او تعلق و امهال می ورزد پرده مدارا و مصراعات ظاهر از پیش برداشته بفاخوشی و تلخی در آمدند و حسین بیگ را با امام قلی از قید او برآورده پیش خود بردند و بعد از نیم مقدمه با او گفتند که اگر بهلوله بتصرف می آمد شما را آنجا ممتحن ساخته یکی از پسران شما را برخنگ می بردیم و آنچه راجه مقرر می ساخت بعمل می آوردیم الحال چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوله بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ روانه رخنگ شوید نیاشجاع قبول این معنی نموده بعزم جرم قرار داد که رخت ناکامی بآن ناحیه کشد و چون مردمش ازین عزیمت باطل آگهی یافتند و دانستند که غول ادبارش راه زده و دیو پندار افسون ضلال برو خوانده از پیدانشی راه وادی می سپارد که جز خسران صورت و معنی و خذلان دینی و عقبی سودی ندارد و اکثر سپاهان و خدمه و ملاحان متفرق شده هریک از طرفی بدر رفت چنانچه صبح روز دیگر که از انجا روانه میشد سید عالم باده کس از سادات بارهه و سید قلی اوزبک با دوازده تن از مغولان و معدودی دیگر که همگی بچهل کس نمی گشتند قرار رفاقت داده مانده بودند بالجمله باعتماد مرافقت و همراهی و اعتضاد و امداد و هوا خواهی آن بی دیزان بد نزاد برفتن رخنگ دلفیاد گشته قطع علاقه امید از بودن بنگاله کرد و با آنکه عقل مصلحت بین و خرد خرده دان بهزار زبان میگفت * نظم *

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیدیهیم سبیل الهالکین

از کمان سفاقت و بیخردی روز دیگر باغواهی آن گمراهان از کشور دولت و شهرستان عافیت یکباره آواره گردید و بعد از قطع مراحل ادبار و طی لجهای خونخوار بجزیره رخنگ که ارنال معموهرهای عالم و مسکن کفر و ضلالت شیم است رسیده از تیره بختی و بد فرجامی باده و دام آن سرزمین محسوس شد و بشامت کفران نعمت و ناسپاسی و زیاده طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و میثاق و هدم بقیان وفا و وفای و ستیزه با قضا و قدر و منازعت و اجاج با برگزیده خالق اکبر مملکت وسیع بنگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بپاده

فنا داده اواره تیره خندان گردید و خامت حال و سوی مآلش باعث عبرت همگان شد و سرانجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن ولایت ضلالت بنیاد و ملاقات با هرگروه آن قوم بد نژاد و دون نهاد که بهزاران هزار مرحله از شهرستان ادمیت و کشور انسانیت دور و از حلیه دین و دانش و شعار صروت و مردمی مهاجور اند بعد ازین در محل خود مشروح و مذکور خواهد گردید *

جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی و مواد شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری خدیو کام بخش کامران شهزاده جهاندار جهان ستان نشاط افزای دوران گشته بغرغ بهجت و خوشدلی چهره پیرای حال جهانیان گردید و بتنازگی صلاهی عیش و طرب و نوید خرمی و انبساط بعالمیان داده بزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک در شنبه هفدهم فی قعدۀ این سال فرخ نال مطابق چهاردهم امرداد پس از آنقضای یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز میمنت افروز بود در محفل فیض منزل غسلخانه که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر همایون پایه افزای اوزنگ عظمت و سروری میزان سرنواز با آسمان انراخت و بآئین معهود وزن مسعود بفعل آمده جهانی را کامیاب امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین خدیو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد درین

روز خجسته پرتو عاطفت شهشاهانه بر ساحت حال سعادت اندوزان
 بساط اقبال و مقربان پدشگاه جاه و جلال تافته رسم بخشش و نوازش
 و شیوه مکرمت و انعام عام شد و نخل مراتب و مناصب از فیض
 بهار تربیت بادشاهی بنشور و دما گرانیده شاهد آمال جهانی بگوهر
 افشانی کف احسان خلیفه الهی پیرایه حصول یافت ازان جمله
 رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلافت بادشاهزاده
 والا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یک لک روپیه و مرحمت
 جیغه مرصع و بازوبندی که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار
 دانه مروارید گران بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیز
 دران انتظام داشت سر بلندی یافتند و تازه نهال حقیقه کامکاری
 شاداب نخل گلشن بختیاری بادشاهزاده عالی نژاد سعادت پیوند
 محمد اعظم بعنایت یک عقد مروارید که دانهای زمرد دران منظوم
 بود عز اختصاص اندوختند و قوه العین سلطنت و فرمان روائی
 قوه الظهر ایهت و جهانگشائی بادشاه زاده ارجمند والا گهر محمد
 اکبر بمرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و معظم
 خان سپهدار بفکاله بجلدوی مساعی جمله که در دفع و امتیصال
 ناشجاع خسران مآل ازو بظهور آمده بود بکتاب والای خانانانی
 و سپه سالاری باند نامی یافته دو هزار سوار از تابینان او دو اسبه
 سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزار
 هفت هزار سوار ازان جمله پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد
 و بمرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز مباحات
 یانت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجهت رانا راجسنگه و
 و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبر آباد و بهادر
 خان ناظم مهام صوبه اله آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه
 دارمی کشمیر جنت نظیر از تغیر اعتماد خان معین گشته بود
 بعنایت خنجر مرصع با علاقه مروراید و اسب با ساز طلا مباحی
 گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده
 بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزار
 سه هزار سوار سربلندی یافت و بغوجدارمی مراد آباد از تغیر قاسم
 خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش
 زر درزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بغوجدارمی چکله مهترا
 از تغیر اله وردیخان معین گشته بعنایت ارسال خلعت نوازش
 یافت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوائل این سلطنت
 عالمگیر تقصیری ازو صادر شده بود چون از انوقت باز که مورد تفضل
 و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت کورنش یافته بود تا
 این هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت بادشاهانه
 او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین یراق بسته
 به پیشگاه حضور می آمده باشد و طاهر خان بعنایت خنجر مرصع و
 اسد خان بخشی درم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوجدار
 چوناکده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خلن
 از کومکین گجرات و سوبهاگ پرکاس زمیندار سرمرور راجه
 بهادر چند زمیندار کمانون بعنایت ارسال خلعت چهره اعتبار
 افروختند و لودیکان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رسیده بود، باضافه پانصدی پانصد سوار که سابق بنابر تقصیر از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرنراز شد و سوپهگرن بندیل به فوجداری ترهار و عنایت اسپ و ازاصل و اضافه بمنصب دو هزار و هزار سوار دو اسبه سه اسبه مباحی گشت و ازاصل و اضافه نصیری خان فوجدار کوه مانگپور بمنصب دو هزار و هزار سوار و سید حسن ولد دلیر خان باره بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و تهور خان بفوجداری چتور و مرحمت خلعت و اسپ و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و تشریف خان بقلعہ داری فتح آباد دکن تعیین یافته به عنایت خلعت و خطاب مفتخر خانی و ازاصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بفوجداری و قلعه داری انتور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافه کاکر خان بمنصب هزار و هشت صد سوار و میرزا علی عرب که در ملک کومکین دکن انتظام داشت بمنصب هزار و شش صد سوار و اسد کسی بمنصب هزار و شش صد سوار و ادزیک خان کومکین دکن بمنصب هزار و پانصد سوار سرادرازی یافتند و نور الحسن که شمه از احوال او در طی موانع بنگاله گذارش یافت از آنجا رسیده جبهه سامی سد اقبال گردید و بمنصب هزار و پانصد سوار سر بلند شد و منصور برادر عبد الله خان والی کشغر و مهدی برادر زاده خان مذکور که هر دو از موهوم گشته برای بدخشان خود را بجمعیت آباد هندوستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بتقبیل

سده سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر باساز طلا و سپر با ساز میثاکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دوصد سوار و درمین بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میثاکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگی گردیدند و قزلباش خان بقلعه داری قندهار دکن از تغیدر میسر عبد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهد یقلیخان سپاه منصور اراده کوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت میدادش بطراز تقوی و فضیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله است بمرحمت خلعت و یک زنجیر فیل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف از بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف آنهاست و در اینجا بوظائف احسان و شرائف افضال این دولت بی زوال موظف اند رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوة مشایخ عظام اسوده اوایای کرام حضرت شینخ قطب عالم قدس سره و صاحب سجاده آن دودمان کرامت نشانست بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دوصد اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیدند و وزیر بیگ مخاطب بارادتخان که همراه بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنابر سئو قضایه رفتن

آن والاتباع به پیش ناشجاع مورد عتاب شه‌ن‌شاه مالک رقاب‌گشته از منصب معزول شده بود مطمح‌انظار بخایش‌گردیده بمنصب‌هزاری چهار صد سوار سربلند شد و بقلعه داری ظفرنگر از تغیر مینرزا علی عرب تعین یافت و مهدی نواز بکوتوالی رکاب سعادت از تغیر محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت و خطاب نواز خانی ناصیه اعتبار برافروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستنای و حکیم مقیم برادر حکیم شمسای کاشی و میر آق متولای روضه مذوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و پیدشوی خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه و سید شیر محمد قادری بانعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزار و پانصد روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد آمین بیگ خویش ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سربلندی اندوخت و سبهاستکر به دوریه که از نیکو محضری و سعادت یاری توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت خلعت و اسپ سرافراز گشته مسمی بر او سعادت‌مند گردید و یکی از اهل دکن که او نیز باین دولت فائز گشته بود بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه کامیاب شد و پنج هزار روپیه با برخی از حلی مرصع باهل ساز و نوا و نغمه سلیمان آن بزم والا عطا گردید و درین فرخنده روز جهان افروز از جانب مخدومه نقاب حشمت و اقبال محجوبه استار

جاء و جلال ملکه ثریا جناب خورشید احجاب بیگم صاحب که در
مسند خلافت اکبر آباد شرف اندوز خدمت اعلیٰ حضرت بودند
یکعقد مروارید که پنج قطعه لعل آبدار دران منتظم بود و در لک
و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر فیض اثر رسیده پذیرای
انوار قبول شد و از جانب صدر نشین مشکوی ابهت و احتشام
پرده گزین تنق عظمت و احترام ملکه تقدس نقاب روشن رای
بیگم پیشکشی از جواهر زواهر با نظر قدسی مآثر در آمد و گوهر انسر
سر بلندی فروغ اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم
پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه
بها شد گذرانیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و پنج هزار
روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیر الامرا صوبه دار دکن و
پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر
و مرصع آلات و نفائس و نوادر آن بلده فاخره و اسپان کچی
باک رفتار که بقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت شد از نظر
اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راجه جیسنکه پیشکشی
شایسته از جواهر و مرصع آلات موازی یک لک و سی هزار روپیه
بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش
پیشکش ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اجمیر که
از انجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید
و بعرض همایون رسید که داور داد خان ناظم مهات انک باجل
طبیعی بساط حیات در نوردید و جمشید چیله که از غلامان روشناس
این آستان دولت آسایس بود و بفوجداری سرکار بیراته قیام داشت

یگی از سپاهیان بهادریه رنجشی قصد هلاکشی نموده اورا از پای در آورد و چون حقیقت گردن کشی و سرتابی متمردان مرادآباد که از محال مفسد خیز زور طلب است بمسامع حقائق مجامع رسیده بود حکم معلی صادر شد که بخشی سرکار تازه نهال بوستان سعادت و اقبال بادشاهزاد ارجمند فرخنده فال محمد اعظم با پانصد سوار از سپاه ایشان بکوسک اصالت خان فوجدار آنجا شناخته یکچند در تنبیه و تادیب مفسدان نگهیده آئین و ترمز پیشگان ادبار قرین آن سرزمین ممد و معارن خان مذکور باشد و بعد از استیصال متمردان بغی سگال مراجعت نموده به پیشگاه جاه و جلال آید درین وقت فیض مقدم فرخنده عید الضحی مسرت بخش دلها گشته آئین عشرت و خرمی تازه شد و کوس طرب و خوشدلی بلند آوازه گردید نوئینان عالی مقدار و امرای والا جاه در بازارگاه فلک پیشگاه جمع آمده بتسلیمات عبودیت سمات تقدیم رسم تهذیب نمودند و حضرت شاهنشاهی بشیمة معهود عزم توجه بمصلی فرموده بر فیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت مهر فروغ طلا بر پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و سرو سرافراز گلشن سلطنت و سروری بادشاه زاد کامگار سعادت شیم محمد معظم را در عقب سر مبارک جای داده فیض قدوم بعیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید بجماعت گزارده پس از یک و نیم پاس روز لوای معاودت برافراشتند و در رفتن و آمدن تماشاگرایان و اهل کوچه و بازار از زر پاشی و سیم آشنایی دست مکرمت و جود نقد مقصود بدامن امید افتاد و بعد معاودت از عیدگاه شهنشاه اسلام پرور دین پناه بدست مبارک ادای

سنت قربان فرمودند درین روز میمنت افروز تربیت خان پیشکشی
مشمول بر یک زنجیر نیل و جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس بنظر
قدسی برکات رسانید و عاطفت بادشاهانه شامل حال بندهای
آمتان عظمت و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و
نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره به تأدیب و تنبیه راجه کرن بهوره^(۲)

تبدین این مقال آنکه در ایام بیماری اعلیٰ حضرت و هنگام
تسلط و استیلای دارا بیشکوه که آن تیره بخت خسران بزوره از
بی خردی و باطل اندیشی باغواوی آن حضرت پرداخته ایشان را
برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر بیجاپور بملازمت رکاب
نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک رقاب معین بودند طلب نمود
و جمیع عمدها و سران لشکر بادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از
امرای بزرگ سوای معظم خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
راجه کرن جهالت منش ضلالت ائین که پیوسته در سلک کومکیان
آنصوبه انتظام داشت باغواوی دارا بیشکوه از دولت اطاعت و خدمت
گزارایی و شرف متابعت و فرمان برداری خدیو جهان رخ برتافت
و بی رخصت از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران
وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدربار گیتی
مدار نرفت و بعد از آنکه دارا بیشکوه فتنه سگال که از جنود اقبال

شکست خورده رهگرایی وادی خذلان و نکال گردید و ساحت سلطنت و حریم خلافت از غبار شورش آن بیخرد فساد آئین پیرایش یافته سریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرماندهی و جهانبانی بفرجالات و اقتدار این دست پرورد لطف افریدگار زینت پذیر شد و سران و سالاران و نوئیضان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور سر عبودیت برخط فرمان برداری گذاشته غاشیقه انقیاد بردوش اعتقاد نهادند و گوش اطاعت بحلقه یزدگی سپردند از آنجا که سرأت ضمیرش از زنگار ضلالت تیره و دیده تدبیرش از غبار جهالت خیره بود توفیق استغفار و اعتذار و دولت استلام آستان سپهر صدار نیافته یکچند بمقتضای اندیشه‌های تباه و مصلحت‌های زمیندارانه در آمدن ببارگاه جاه و جلال تعلل و امهال می ورزید و بس از مدتی که از بیخردی نشاء غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط تدبیر خویش متفطن شده غلبه وحشت و دهشت و استیلاي خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال انفعال و تشویر در پرده حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و ناعاقبت اندیشی در بیگافیر وطن خود که بولایت مالوار قریب الجوار است رحل اقامت انگنده در جواب مناشیر گیتی مطاع که از پیشگاه خلافت و جهانداری در باره طلب او عز مدد می یافت از روی مکر و تزویر غرائض مبنی بر حیل و معاذیر نوشته دنع الوقت میکرد بنابراین درین هنگام فرخنده انجام رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود که یکی از عمده‌های درگاه والا با نوجی از عساکر گیتی کشا بتدایب

آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار
گشته دست ندامت بذیل اعتذار زند و اظهار خجالت و سرانگندی
کرده بقدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا آمان داده همراه خود
بعقبه سپهر مرتبه آرد و الا بتنبیه و تادیب او پرداخته همت بر
استیصالش گمارد و باین عزیزست صواب انجام امیرخان را با فوجی
از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مذل راجه رای سنگه
راتهور و دیندار خان و پردل خان و الف خان و سید منور خان و
سید بهادر بارهه و جان سپار خان و ترکناز خان و راجه دیدی سنگه
بذدیل و زاهد خان و آتش خان و گروهی دیگر که قریب ده هزار
سوار بودند به سرانجام این خدمت تعیین نموده سیزدهم ذی حجه
مرخص فرمودند و هنگام رخصت اررا بعطای خلعت خاص و شمشیر
با ساز مرصع و ماده فیل با حوضه نقره و ده اسب از آن جمله پنج
راس عراقی یکی با زین و ساز مطلق نوازش نمودند و از امرای
کومکی و عمدهای آنچیش مسعود راجه رای سنگه راتهور بعنایت
خلعت و اسب با زین و ساز مطلق و دیندار خان بمرحمت ماده فیل
و پردلخان بعنایت اسب و الفخان بمکرمت شمشیر و اسب رسید منور
خان و سید بهادر بارهه و جان سپار خان و ترکناز خان و راجه دیدی سنگه
بذدیل و زاهد خان و آتش خان و قریب سی کس دیگر هر یک
بمرحمت اسب و برخی بعنایت شمشیر و گروهی بعطای خلاع
فاخره سربلندی یافتند و کیدسری^(۲) سنگه ولد راو کرن مذکور که برهبری

بخت و دولت از دیرگاه بندگان این درگاه آسمان جاه اختیار کرده کامیاب خدمت حضور بود و با پدر رابطه الفت و داعیه موافقت نداشت بموجب التماس در سلک کومکدان امیر خان منتظم گشته بمطای خلعت و ماده فیل مباحی شد درین ایام الدور بخان که از فوجداری متهرا معزول شده بود باستیلام کعبه جلال شرف اندوز گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان فوجدار سابق مراد آباد که درین اوقات بنظم مهمات چکله متهرا تعیین یافته روانه آنحدود بود برادر زنش که مجهولای شوریده دماغ بود و همانا غبار نقاری ازو در خاطر داشت بجهالت ذاتی و جسارت نشاء جنون عارضی ار را بنزخم جمدهر از هم گذرانید و بفرمان جهان مطاع این بدکیدش شفات منش بیاسا رسید و عبد الغبی خان بفوجداری چکله متهرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش یافت و نظم سهات چکله متهرا از تغیر او بباندر خان تفویض یافته منصبش باضافه هفت صد سوار هزار سوار مقرر گردید هفتم محرم اخلاص خان خوشکمی که بموجب حکم معلی خزانه و جواهرخانه و دیگر اموال ناشجاع با عورات و پردگیان آن و خیم العاقبة از بنگاه آورده بود بادراک دولت زمین بوس چهره عبدودیت نورانی ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسب عراقی تارک مباحات افراخت و الدور بخان بفوجداری سرکار گورکهور از تغیرند اینخان مهربند گشته بمرحمت خلعت و شمشیر با ساز مرصع امتیاز یافت و العادل ولد اخلاص خان بعنایت

خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار
 سرافراز شد و درین ماه مبارک بیست هزار روپیه بوساطت
 صدر الصدور بآب استحقاق انفاق شده ضمیمه زخائر حسنات شهنشاه
 قدسی سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
 بر تو توجه بحال باز ماندهای قاسم خان افکنده جانی بیگ همشیره
 زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منسوبان او را بعطای خلعت از
 لباس کدورت بر آوردند و همگی را بوظائف احسان و شرائف
 افضال مشمول عاطفت و بنده پروری گردانیدند رسور سنگه وکیل
 را با بمرحمت خلعت و اسب مباهی گشته رخصت انصراف
 یافت و ابو القاسم نبیر لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب
 عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار
 لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب التماس بحضور لامع النور
 آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت
 یافته بعنایت خلعت خاص و شه شیر با ساز میدناکر و یک زنجیر
 فیل بایراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمیت شد *

کشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصیه ولایت

کوکن است بسعی امیر الامرا رو داده

تبیین این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصینه ولایت کوکن است
 وان ولایتیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه
 و بندرهای زر خیز که ازان جمله بندر چیل و ابل است و پاره ازان
 کوهستان و دره و سنگ لاج و بعضی بیشه و جنگل است در سوابق

ایام برخی ازان ولایت که بملک بیجاپور متصل است بعادل خان و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلیٰ حضرت که قلعه سپهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک محیطه تسخیر اولیای این سلطنت ابدی درام در آمد و از دولت و حشمت آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل خان که از عاقبت بینی و مصلحت گزینی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش کرده و غاشیه اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمت گزاری و فرمان برداری بوده پیشکشهای شایسته بجناب خلافت فرستاده از خدمت اعلیٰ حضرت التماس کرد که باقی ولایت کوکن که مسخر جنود قاهره شده بود بذابر آنکه بمحال مملکت بیجاپور اتصال داشت بار مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب خود نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بذابر الحاح و اقتراح از ولایت مذکور بار عطا کردند و ازان وقت باز کل کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش اکثری ازان ولایت بافطاع ملا احمد ناثیه که از عهد های او بود تعلق داشت و دو پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگری به سوبه است بجاکگیر ساهو بهونسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و بعد از انقراض دولت او بعادل خان گرائیده در سلک نوکران او در آمد داده بود و ساهو آنجا برهم زمینداران وطن گزیده چون خود در سمت کرناتک معین بود سیدوائی پسر بد گهرش بنیابت آن ضلالت پرور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلیٰ حضرت چون محمد عادل خان را عارضه مرضی که بآن درگذشت طاری شده کوفتش

باستداد کشید و ازین ره گذر انقلابی در احوال مملکت بیجاپور بهم
 رسید ملا احمد مپاهمی که در کون داشت نزد خود به بیجاپور طلبید
 و آن ولایت و قلاش از لشکر و حشمتی که ضبط و محافظت آن
 کماینبغی تواند نمود خالی ماند درینوقت سیوانی مردود که جلالت
 و بیدایگی با مکر و گریزه فراهم دارد انتهاز فرصت نموده دران ولایت
 غبار طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم
 خویش بر خود گرد آورد و نخست بحیل و تزویر قلعه چند را
 متصرف شده دست غلبه و استیلا بما بقی قلاع که از وجود حراست
 پیشکن رنخیره و سامان تهی بود دراز نمود دران اثنا محمد عادل
 خان را روزگار حیات سپری شده علی عادل خان پسرش که دران
 وقت طفلی بود کسوت نیابت پوشید و ازین جهت که او را هنوز
 استقلالی در امور حکومت بهم نرسیده فتور و اختلالی در احوال
 بیجاپور راه یافته بود بخبر این قضیه نتوانست پرداخت و سیوانی
 مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع و حصون آن ولایت دست
 تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال سامان اسباب بغی و
 تمرد نمود وباستظهار کوه و جنگل و حصانت و رصانت قلاع سرکشی
 و مخالفت را میان بست و احداث حصون تازه کرده از سابق ولاحق
 چهل قلعه مشحون بسامان قلعه داری بهم رسانید و با علی عادل خان
 اعلان خلاف کرده گردن از طاعت پیچید و چون علی عادل خان را فی
 الجمله استقلالی در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده در صدد دفع
 او شد رسل و رسائل بمیان آورده از روی کید و تزویر باظهار خجالت
 ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از ارکان دولت

۹۵۵۵۰۲۱

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۲۸/۳/۸۱

6.8.62

[illegible]

۲۲۶-۱۴۰۵
عالمگیر
علی
علی

